



المالک مسکنا از  
ولد مسکنا  
غفر الله قوتها

و در فی معالجه النساء قبل الولادة و بعده و کمال مرض یعنی هفت روز بعد از ولادت  
و بعده و بخانه صحتیه الحنفیه من امراض لا یقع و امر من متوارثه من الوالدین و صفایه النساء عند تولد

من تدریه و غذایه و غیره ما لا بد له حتی یقی بعد الفرج من التولد قبل قبول النطفه و اگرچه نیست از محمد

تولد الجنی مع قوت و القایه و غیره و لا یقبل بعد الامن طیب عاقل یعنی بدین نظر و الطبیعه فی معالجه

الاسناد مع معرفت سبب المرض العقیمه و هذا دستور بذا علی نسق الاستعمال عند غولہ و علی نسق

الاسناد و التوجه الی مسکنه ربہ و نحن تشیع او لا صفایه الجنین قبل الولادة و بعده

عمل در ماه بهار ماه یا زیادہ ازین میفند و هیچ وجه در یکم غورت قرا و کنیز و بدین نسق

و دستور الاسناد بطریق مرقوم ابن عاصی استعمال کنند **نکته** شفاف کرد از استعمال آن محل ماند

بنا بر کفایت مار و سبز ماین خورد و پوست انار و لاتی کوفته بنجہ از آب شیره بارنگ مایه سازند

و استعمال نماید **نکته** کفایت ماین خورد کبریا کل از ماین مار و سبز کوفته بنجہ ماین سازند

و در ماین شیشا سازند و استعمال نماید **نکته** دم الاخون کل از ماین کبریا شیشا کفایت ماین سازند

برج شیشا سازند و بدین نسق استعمال کرده باشند **نکته** مارنگ مار و سبز کفایت

کل از ماین کل مخموم مکتوب کوفته بنجہ ماین بارنگ شیشا سازند و بدین نسق استعمال کرده باشند

34

**دکتر** قرص کبریا در دینیه رخ پیرت مزوج نموده استعمال نماید **دکتر** رخ انجدار الاس

در عرق مارک شیره بر آورده کل ارینی دم الاخون خشک ساینج بشد با صافه شرب انجدار

**دکتر** مار و بنر گلزار در عرق مارک شیره بر آورده شربت حب الاس داخل کرده کبریا

کل سرخ زهر مرده حطاده دم الاخون خشک ساینج چسبید بوشند **دکتر** خرقه خمر خشک سرخ انجدار

در عرق مارک شیره بر آورده دم الاخون گلزار خشک ساینج شربت انجدار داخل کرده با صافه

قرص کبریا بوشند **دکتر** صندل سرخ صندل سفید اعاقباک باز کل بیه از اناب

ساینج ریز ناف ضاد نماید **دکتر** صندل سرخ قوناق پوست انار ولاتی بوشند

مار و بنر در آب شیره مارک ساینج ریز ناف ضاد نماید **دکتر** مرک مغفلان کلزار

باین خورده دم الاخون بوشند کلزار مار و بنر در آب نکرده کل سبک پوست انار ساینج

ریز ناف ضاد نماید **دکتر** مارک پوست انار ولاتی درده انار آب بوشند چ انار

بماند صاف نموده باین خورده باین کلان خشک ساینج مزوج نموده آبرن نماید **دکتر**

طریق آبرن **دکتر** کل سبک کل سبک پوست انار کل مار بوشند کلان درده انار آب

بجوشاند چ انار آب بماند صاف نموده باین خورده مار و بنر خشک ساینج مزوج کرده بطریق



Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

Handwritten text in Persian script, likely a title or chapter heading, including the word "فصل" (Chapter).

فصل فی بیان  
تاریخ و احوال  
شاهان و سلاطین  
و امرا و بزرگان  
و اعیان و اشراف  
و اعیان و اشراف  
و اعیان و اشراف

نیل اشقی  
خداوند فاضل  
سیاوش

نیل  
غیر فاضل  
سیا  
کرم  
خاک  
رنگ

سنه ۱۲۰۰  
 شهر رجب  
 در روز پنجشنبه  
 در محفل  
 در شهر

عنا بگویند  
که این کتاب  
در فضیلت  
و کمالات  
آن حضرت است

کتاب فیض اللمعه  
در فضیلت شریعت  
مطهری  
کتاب فیض اللمعه  
در فضیلت شریعت  
مطهری

چهار چوب

چهارم  
چهارم  
چهارم  
چهارم  
چهارم

چهارم در بیان  
بازگشت از سفر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لو اننا لم نكن من الخاسرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

در دو سال زند بماند و برضام القضا و غایت بگذرد این محزون که با تالیف نموده

در وادها ناسفته کبریا شمع بـ محرق مغول قتل سفید قتل سنگ عقیق احقر  
دوم صفات دوم صفات دوم صفات دوم صفات دوم صفات دوم صفات

طایفه شیر سفید در دو محوطه اول و دوم  
دوم سوار دوم سوار دوم سوار

ورق نقره ابرش نقره پنج افسار سا کل برنی غنیمت ابرش نقره نقاد و پنج  
دوتم سنگ دوتم سنگ دوتم سنگ دوتم سنگ دوتم سنگ

[illegible]

فانکه رسیده است و نیز ماده منقذات را با که **نیز** **بسیار** **است** **از** **کلیه** **الکلیات**

تنگی پر مدتی کند است که نفقار به بر باد نه ام ایام در آورده

در طفل مدبر باقی عامه و نظر اینرا مثل خندل بار یک سوده سرواغتیا سوزد ناوده صدادا

ماغان گندم بی ملک از رغن زرد بر میان موزه بخورند **دکتر** **سینه** نه گور را بخورند خلیل

بر خود و ما دوست بایم زرد بر آب بخورد مابین لطف بدید غدا بدستور  
۴۰ روز

فعل را عوض انیون این جمله داده باشند انیون رست بدستور معمول نقد بخوردن انیون است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).



[illegible]

بوست بلند کاملی چه کنم در غم آثار آب بچشم بدینم باو عاید صفت نموده شد خالص  
داخل کرده باضافه فضل کرد و دست ساینج پاشیدند <sup>ناله</sup> اگر نری آرام الصبا بطلع عارض  
نیویش اندمن بعد هر <sup>معدود</sup> شش بار یک ساینج از نو کشتم

شود ادا

بهر لعل نهند کتب نان آرد چهار آرد ماس آرد <sup>خمس</sup>  
از سال باشد قدر وزن آن بقدر عطر لعل گرفته  
چهره جالوریت که بر آب باد و خاک سینه

لعل لعل

مصرع

یکبار سبند و ربر دمان او بیاشین  
ز د <sup>درم</sup> سینه باه همه داس ساینج در  
نزد و مصرع را ازین روغن بر روز  
و بافت روز و قدر  
سی و سار و فضل

بر بار

مکورات

عذر طاعت

کبه فی اگر عمر کم باشد

و قدر لعل و دانه الای نور

دول گرفته ساینج سه سه سه سینه نموده کلاه دارند  
و ماس کبه مذکور دفع شود <sup>ترکب</sup> که <sup>ناله</sup> سینه باه با روغن کل و زعفران <sup>معدود</sup>

اصول





داخل کرده با ضافه فعلی که در حدیث است یا که میگویند اگر چه بی اثر است بطن عارض

سود اول مایه کلاه و کمره از حرم شیر خیزه بیوش اندمن بعد مهره کاورنیل مارک ساین از نو کسب

در پستی پرد و ساحل برید و زمان استعمل بنا کرده بر سر لعل نهند و برب نان ارد و پنجاه ارد و ماس ارد و  
مقام

نموده بان سازند و بر سر ~~مستقیم~~ <sup>مستقیم</sup> بنهند و اگر لعل خورد سال باشد قدر وزن آن بقدر عطر غل گرفته

استعمال نماید **در** برتیب روغن برای ام ایستاد که جره جانوریت که برای او رخال سیر

فان چهار عدد و یکصد و در روغن کچند بر میان نماند لیکن مقدار یک کاسه سبزه و بر سردان او پاشید

درمان کرم در فصل کرد فصل دانه الاکچی خورد و کمانه همه را ساینده در

و اگر انداختم بمریان نماید خوب عمل شود و کسر و کرده که پادشاه و معروف را ازین روغن بر

بدرگاه کسری نایب باد و دام بایسته چهار دام بر سر و نام بدین بایسته و نام بایسته روز و عدد

بی الرمز بکند یا بجمع در صورت نمایندگی از دو مبدا میسر می شود و در بعضی موارد

... که در این کتاب ...

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

33/41





اصلاح بشیران باید کرد بدین طریق **اول** باور بخونده کا و زبان ملک و زبان اضل الکوس اسطوخودوس  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

عود صلب غفر قرحا افنون در قلمبه موم سر کتند انجا در سیم ایا رب کوبند سیم با و نماید  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

صفت نموده شیر اسطوخودوس داخل کرده بخوبی کوبند کاهی استند و همچنین اضافه میکنند **دوم**  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

شیر سنا الکوس غفر قرحا نموده عود صلب نموده فو موم سر کتند در سه با و آب بخوبی سازند  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

یک با و نماید صفت نموده شیرت افنون داخل کرده با اضافه معجون رسیب بخوبی سازند **دوم**  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

کا و زبان اسطوخودوس کتند عود صلب فو موم سر کتند در سه با و آب بخوبی سازند  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

صفت نموده شیرت اسطوخودوس داخل کرده با اضافه معجون سنا الکوس بخوبی سازند **دوم**  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

معجون سنا الکوس کوبند عود صلب اسطوخودوس افنون در قلمبه فو موم سر کتند  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

در سه با و آب بخوبی سازند یک با و نماید صفت نموده شیرت اسطوخودوس داخل کرده  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

اکثر طفل می در سینه بوی این سخم بدید کسی را در عرق کاهتره عرق غش عرق مالک بخونده  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

بخوبی نذ نصف باند صفت نموده عود صلب سیره را آورده داخل کرده شیرت کا و زبان  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

شیرت داخل کرده بخوبی سازند **دوم** خاک سی در عرق غش عرق کا و زبان بخوبی سازند  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

سیم با و نماید صفت نموده عود صلب سیره را آورده شیرت اسطوخودوس داخل کرده با اضافه  
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰

(۱۰)



بجای زیت بوسید **دانه** اماج فیتور معجون ششالبوس نوع نموده بخورد عقیق البطلون و دانه

و صلب موسیقی کافور **دانه** در نیم انار آب بچوب مذنب با و بجا مذمت نموده زیت انیسون

داخل کرده بوشند قابله اگر طفل را تبی موده طبعی قلع حاد شود بستران باید کرد

اگر طفل را غر زاده زبلعه باشد استعمال حذر لوبس طر دانه مای قلع سنج باشد باید کرد و غر

نباشد بستر دانه باید کرد برای قلع و بوی غلاب برکت ستره برکت ستره بوسید

موسیقی در نیم انار آب مذنب با و بجا مذمت نموده ستره غلاب داخل کرده بداید

و قدر بطف دگر غلاب غلاب ضدل سنج کبکوفه لوبس ملله رزد بوسید کافور

در نیم انار آب بچوب مذنب با و بجا مذمت نموده تر تخمین حال کرده بداید بدند و قدر

بطف **دانه** غلاب اصل البوس برکت ستره ضدل سنج الوبخار موسیقی در نیم انار آب

بچوب مذنب با و بجا مذمت نموده ستره غلاب داخل کرده باضافه معجون ستره بچوب

بکرت کبکوفه غلاب اصل البوس نصرت الذر بکرت ستره برکت ستره بکرت ستره بکرت

بوسید رزد ضدل سنج ککسج بخورزد الوبخار کافور دانه ستره قوس در یک و غر ستره

بچوب مذنب با و بجا مذمت نموده قدر قدری میداده باشند **دانه** اماج خورد و طبعی







٤  
قصبة الذيرة  
٦م



[illegible]

در آب کمر دهنج ساین در سفره طلق را بخت نهند و در عین کمر دهنج فقط از آنست و سفره

طالع هندو و دیگر برای جوته برکات طالع الفیل در نیم اناراک کج باشند نم با و با بد صفت  
و با ۶ با ۶

五

[illegible]

و اینها را در سحر کوفی خوانند که در کوفه نیمه قدری از این موافق فراع و عمر گرفته در صفت

حل کرده بهر مورد استعداده که در نه فرقی که خواهد شد و بعد از این بر این نکرده و نخستین

برای کرده زنده بکنند و آن کرده باب این شیره بر آورده بکنند و دیگر جالب است بر مانی

سماق بر مال کرده دانه الاهی خورده بر مال کرده طماشجر باشبدر کینیک شمر حبه الالین

دو اصل کرده بوسید و بنزد کسریه رکنی در روغن بادام بریان کرده لوقه خنجر بران  
 کبرانی در شش مرغ کج کرده در دیر نوبت بوسید رکنی موثری لوقه خنجر حاشیه

خانها را بد موافق قدر طفل در شیر برضعه حل کرده مدد و حکم لک سفوف طین بر روی باطام

بر کرده بیشتر برشته می کرده بدید و بکبر سفوف تعلیقا نابروغی بادوام جرب کرده در شیر

2



محل کرده بدین طایفه منسوب خروج دندان استواییست و نیز در این نماید <sup>کلیات</sup>

مقادیر و نیز <sup>کلیات</sup> اصل السوس یک است از رسوت و غفران و آب برکت <sup>کلیات</sup>

مقادیر و نیز اصل السوس قریفل یک است و یک کاس و یک کاس رسوت و رسوت خود لویه <sup>کلیات</sup>

از آب برکت <sup>کلیات</sup> نیز ساینه نماید و نیز رسوت و یک کاس رسوت و غفران و آب برکت <sup>کلیات</sup>

برکت <sup>کلیات</sup> نیز ساینه نماید و نیز رسوت و یک کاس رسوت و غفران و آب برکت <sup>کلیات</sup>

از آب برکت <sup>کلیات</sup> نیز ساینه نماید و نیز رسوت و یک کاس رسوت و غفران و آب برکت <sup>کلیات</sup>

سود بدن و نیز علاج باید کرد پوست انار و لای ماز و سینه یک مورد و خفیلوط <sup>کلیات</sup>

درج انار آب کوبش و نصف ماز و صاف نموده درین آب طفل را بشانند <sup>کلیات</sup>

و نیز خروج القعه منجهت خلوط کلزار ماز و سینه و لای ماز و سینه و لای ماز و سینه <sup>کلیات</sup>

بر موقعت چنانست و نیز زبان یک سوخته کاغذ سوخته شام کوزن سوخته ماز و سینه <sup>کلیات</sup>

بلی خورد و لویه باریک نموده بر موقعت چنانست و نیز کلزار ماز و سینه و لای ماز و سینه <sup>کلیات</sup>

پوست انار و لای و در کلسه ماز و سینه درج انار آب کوبش و نصف ماز و صاف <sup>کلیات</sup>

صفت نموده درین آب طفل را بشویند و دیگر شام کورن سوخته چغندر بگوشت بکند و بپزند

ملحک بپزند و اندر آورد بهر راهی که در پیشه درج آنرا آب بپوشانند نصف بماند

صفت نموده طفل را درین آب بشویند فایده این طفل را بشویند بعد از صحت جمع لعل صفت

بهر سه و ضعف و فرج باشد علاج آن بدین طریق باید کرد و نوشد اگر در سه مرده باشد بپخته

طبا سیر درق طلا سیر شیرین مرغی نموده بخوراند بالاس و ق حاورت بنوشند و بپزند

نوشد از قیسه و در آن مل مرده سیر شیرین مرغی نموده بخوراند و بپزند و در آن آب

طبا سیر مرده و در آن مل مرغی نموده شیرین اند شیرین داخل کرده بنوشند و بپزند

معجون طلا غیر شربت شیرین مرغی نموده بخوراند و بپزند و در آن آب

خود در بند طبا سیر شیرین مرغی نموده بخوراند فایده همه این طفل را بشویند و بپزند

خارج شود و تعالی حق باید کرد و امان تخم کاسنی موثر در عروق و القلی عرق کاسنی

بجوشانند و فلوس فایده صفت نموده باضافه قرص طبا سیر قانین بنوشند شیرین

در کاسنی برمان کرده تخم کاسنی برمان کرده و عرق و القلی عرق کاسنی

شیرین مرده و در آن مل مرغی شیرین داخل کرده بنوشند و بپزند

طبا سیر

عرق کاسنی در عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

حب الاس ساق شیره بر آورده شربت برود و معتدل باضافه قرص طباسیر فایز بنوشند

دانه زرد شک بلایه کاسنی موثر عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

حب الاس ساق شیره بر آورده شربت برود و معتدل باضافه قرص طباسیر فایز بنوشند

قدری قند داده بنوشند در اندام کاسنی عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

شیره بر آورده شربت برود و معتدل باضافه قرص طباسیر فایز بنوشند

عرق کاسنی در اندام آب انار شربت زرد شک حب الاس باضافه قرص

طباسیر فایز بنوشند در اندام الاس ساق عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

عرق کاسنی شیره بر آورده شربت برود و معتدل زرد شک داخل کرده بنوشند

غالبه هند و نیمه دایم پر فروخت اگر قوط استغنا باشد در سهال عارض نباشد این دایم

باید کرد و بادمان نج بادمان عرق کاسنی موثر عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

بنام بادمان صفت نموده شربت برود و معتدل داخل کرده بنوشند قدری

و غذا خوش لباب و خود آب و عرق کاسنی عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده

دانه زرد شک بلایه کاسنی موثر عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده  
 حب الاس ساق شیره بر آورده شربت برود و معتدل باضافه قرص طباسیر فایز بنوشند  
 قدری قند داده بنوشند در اندام کاسنی عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده  
 شیره بر آورده شربت برود و معتدل باضافه قرص طباسیر فایز بنوشند  
 عرق کاسنی در اندام آب انار شربت زرد شک حب الاس باضافه قرص  
 طباسیر فایز بنوشند در اندام الاس ساق عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده  
 عرق کاسنی شیره بر آورده شربت برود و معتدل زرد شک داخل کرده بنوشند  
 غالبه هند و نیمه دایم پر فروخت اگر قوط استغنا باشد در سهال عارض نباشد این دایم  
 باید کرد و بادمان نج بادمان عرق کاسنی موثر عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده  
 بنام بادمان صفت نموده شربت برود و معتدل داخل کرده بنوشند قدری  
 و غذا خوش لباب و خود آب و عرق کاسنی عرق نعناع عرق کاسنی ترکیب کرده در اندام مایه صاف نموده



کرم کسوت زرد شک جیدانه مونشی طلق در عرق الشلب عرق کاسنی بوجا منضم با و بنا  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

صفت نموده شربت کسوت داخل کرده باضافه تخم لیمو برافین بدو قدر بطل  
سویا ۲۰ گرم

دو برابر زرد شک جیدانه مونشی طلق در عرق الشلب عرق مالان  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

بجوشانیم با و بنا صفت نموده شربت برافین داخل کرده باضافه تخم کسوت  
سویا ۲۰ گرم

بنوشند قدری بطلک فایده نه الرطبل را حصه و جدر عارص شود معالجه آن بنوشند

مغول باید کرد بدن طلق انحرزد مالان مونشی در آب جوش دان بنوشند  
سودام ۵۰ گرم

و غیر نه انحرزد مونشی جوش داده بدین ترکیب سرور مالان اسناد انحرزد با دمان  
سودام ۵۰ گرم

حاک دریم اناراب بوجا منضم نموده شربت کادی بوشند کادی  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

و کادی دانه اسناد و شربت کادی بوشند کادی بوشند کادی  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

بجوشانیم با و بنا صفت نموده شربت کادی داخل کرده بنوشند و غیرن الاسناد غرق کوره  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

عرق نیلوفر عرق کاوریان شربت کادی داخل کرده حاک بوشند و غیرن الاسناد  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

عرق کوره عرق الشلب عرق نیلوفر شربت کادی بوشند کادی بوشند کادی  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

و بکدر علی برافین سماق در کله صلب کرده مالین صفت نموده جدر از آن در انکشانند  
سویا ۱۰ عدد ۲۰ گرم

حصه که در آنست باید فایده دارد و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ در مذهب حکم داده شده نموده در گوش  
 و کمانه حصه که در گوش بر آید فایده دارد و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ الحی است عیالیه در عرق نیلوفر  
 عرق کا در زبان عرق <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ تر کرده دارند صبح مایه صفت نموده شربت عیالیه  
 انار شیرین داخل کرده نوشتند کاهی می پیدایند زخم نموده بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~  
 لعلش و عیالیه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ اسهال صبر و الی الحقیقه شربت حب الاس <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت به طایفه  
 ایام آنچه خورد عقیق ان عرق کا و زبان عرق نیلوفر عرق <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت انار منافع  
 داخل کرده باضافه می پیدایند نوشتند و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ اسهال صبر و الی الحقیقه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~  
 العیالیه شربت حب الاس <sup>سینه</sup> ~~سینه شربت به طایفه ایام آنچه خورد عقیق ان عرق کا و زبان عرق  
 عرق کپورده عرقش کرمه شیرین بر آورده داخل کرده نوشتند و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ عیالیه شربت  
 عرق کا و زبان عرق نیلوفر عرق <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت انار منافع داخل کرده باضافه می پیدایند نوشتند  
 فایده من الحقیقه <sup>سینه</sup> ~~سینه و بکرمه <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ عیالیه شربت حب الاس <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت به طایفه ایام آنچه خورد عقیق ان  
 عرق کا و زبان عرق نیلوفر عرق <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت انار منافع داخل کرده باضافه می پیدایند نوشتند  
 در عرق شربت به طایفه کل ایام آنچه خورد عقیق ان عرق کا و زبان عرق نیلوفر عرق <sup>سینه</sup> ~~سینه~~ شربت انار منافع~~~~

ابن سینا در نفس طبعیه ما هم آنچه بنویسند بر قلب من استناد ضدل سفید ضدل سفید

سینا طبعیه سفید کافور قیصر در کلاب سیح بر دل کوزند غوغه اگر در افق

ماورحن بر آید مان در حق سفید حق ملوفتر جوش داده غوغه مانند رنگت دیگر

من بالفت نه ضدل سفید ضدل سفید کل ملوفتر یک سوزانده بر آید که در زایش جاز

اب یک کافور سیراب یک کسیر است یک خرفه سینه کلاب حق کوره کافور

مار یک سیح که از دتر کرده بر قلب گذارند لاسها لکاذبه لاسها لکاذبه در وار

سینا طبعیه حلالس کوفه نخته شربت انار سیح داخل کرده بخورند دیگر نه

برقنده خطای سینا کل این در حق کوره حق کلاب سیح بر آید که در زایش جاز

کافی شربت حلالس داخل کرده باضافه قس طبعیه قایق بنویسند دیگر نه

کل ملوفتر الونی را بنویسند انار اب بخورند بنم باو باند دست نموده

شربت کادی داخل کرده کابی معر خشم که و سینه بر آورده داخل میکنند کابی در حق

کوره حق سفید جوش کرده میدهند و کابی کابی مینهند دیگر نه

ضایب انار زدن کافور در حق کوره حق سفید کوش بنم باو باند دست نموده

طبعیه



مخمس که نوشته برآورده شربت کادی شربت انار شرب و افکاره بنوشند

فایده نه در حبه استعمال مروارید در جمیع امراض و بکثره غنای الویج را

الغلبه الجوزی و موثر شرب در عرق کبوتره عرق الغلبه عرق میوه تر کرده

دارند صیغ مالبی است نموده در نهان خطا از غلبه صیغ داخل کرده شربت انار

مفعول داخل کرده بنوشند و بکثره صندل سفید بکوفه الویج را در شربت میوه

در عرق کبوتره در شربت تر کرده دارند صیغ مالبی است نموده شربت کادی

داخل کرده باضافه خاکسی بنوشند و بکثره زرشک سده کل کاورنای غنای

الویج را در انار شرب انار شرب عرق کبوتره تر کرده دارند صیغ مالبی است

نموده مخمس که در نهان خطای بنوشند برآورده شربت انار بنوشند مفعول داخل کرده

باضافه مروارید بنوشند و بکثره کل کبوتره کل کبوتره کل کبوتره زرشک سده

در عرق کبوتره شربت تر کرده دارند صیغ مالبی است نموده شربت غنای

شربت زرشک داخل کرده باضافه مروارید بنوشند فایده نه اگر بیدن اطفال بتوز

عارض شود بدین طریق معالجه مباد که در حب که برای شکمهای طفلان نافع است

گفته پاره کلمه چون از این سبب همه را کوفه نخته مرقع نموده سبب از زنده و قیامت  
 بروغن کا و سبب بر بشورای بالند و گیره بر حنا کلمه چغل کرد و سبب چاهه نخته  
 اند سخته و در کوبای اینی از دسه این انداخته بروغن کفتر سبب وقت حاجت  
 بر بشورای بالند صفا و جنبه بشور سبب کفتر کلمه مردار شکاب سبب راس سبب صفا  
 و گیره ضدل سنگ ضدل کفتر نوجان همه را بقدر اجماع گرفته طلا نماید برای اطلاع  
 و بشور و حاضر بر آب بدن کفتر کل اینی مردار سنگ و شنبه بدو را سنگ  
 حقیق مکی همه را مساوی وزن گرفته کوفه نخته باب سبب طلا نماید و گیره طلا

و سبب اند کوفه بر حنا نبد توتنه کوفه نخته باب سبب طلا نماید طافیده نه  
 نام شد دستور حقان طبع جنین و کوفه نموده دستور معالجه انزال بعد الولادة باید که وقت تولد  
 جنین اگر در کوفه عیسه ولادت لاقی گردد معالجه کوفه ولادت باید کرد و اگر جنین  
 متولد شود از اجزای آن فرورفت و بعد از از اجزای جنین میباید باریت باشد استعمال او  
 که از اجزای دم طبعی گشتند استعمال کنند و اصلاح رحم با دونه مسکه استعمال کرده باشند و بدیه  
 استعمال آن در معالجه زهر نوشته خواهد شد اول باید که تدبیر عیسه ولادت باید کرد و اگر

دستور معالجه انزال بعد الولادة

ع ولادت و اخراج جنین است باز که بیت مرازه انور ساری گرفته است و مستحضر  
زیر آن عورت و بنوا بدیده مرتبه دیگر نافع نوب الوالد است اذ مات الجنین جا و کینه  
اجرا و سوا که بدین و یحیی بن الشریفه عنه غله در اسم مع بلخ الحلیه فایده نوب الوالد  
شیر که برشته طلا نماید و دیگر رای در ولده اگر موی آوی و بنوا کند خلاص شود و پدر  
فرزند افراشته جنین که بنده را و ندهد چرا اهل ترس و حرف از یک سر و کوفته  
اگر و بنده بنزله گا و بنده شد و فرزند که بنده دیگر که بنی مار سیاه و بنوا دهد اگر چه و ده شکم  
باشد بدون آید و قتی که جنین تولد شود باید که در وقت تولد طفل عورت را در مکان  
محموط با حیاط تمام در موسم سرما یا در موسم گرما باید کرد اگر موسم سرما باشد برده  
بسی در حیاط هوا از قنطاریک و سه مجرای پر از انگشت کرد اگر در موافق برداشت  
مراج کتاب دارند و اگر موسم گرما باشد فقط پرده با بنی در کار است و اگر غده الهود  
احتیاج آتش باشد قدری طفل موافق هوا طبعیت کتاب دارند مضائقه ندارد و بعد از  
تولد طفل شش میافتد و در غده صلیبی گرفته بر شکم عورت از که و شکم مثل می و بنوا  
بنده در استن صلیب در شکم عورت زباد بنوا و سه روز از آب و غذا موقوف

یعنی



نماید که این جوشان که اخراج دم ملشی میکند مصافقه ندارد بطریق احتیاج استعمال کنند  
 تا وقتی که اخراج فضول رحمی بأكمل شود استعمال کرده باشند و اگر معالجه عورت عند التولد  
 حکما بادیه ندیم میکند چرا که ادویه مذیه قوت قوی میدارد و اگر قابل غیر معالجه زهر اراکه  
 بندی میکند چنانکه طریقی جوشان آن امنیت فضل دراز پیکان مور زنجیل مانخواه صدناه  
 در سه باو آب جوشان یک باو نماید صحت نموده و در دو قه نموشند و وقت شام  
 فضل دراز زنجیل صدناه کوفته خسته بخوراند تا صبح دیگر که در دو قه عورت  
 دور میکند و اخراج فضول رحمی بسیار میکند بدافضیه فضل دراز بلامور زنجیل مانخواه  
 رنگ مایه یاو کیمیا زنجیل در دو قه است و در سه کپاس ملان صدناه کهنه در سه  
 آب جوشان یک باو نماید صحت نموده و در دو قه نموشند و عوصن البیدار روز  
 این جوشان که معمول است بسیار است باید داد و بپشت اخذت کرده بالن و در سه  
 جوشان یک باو نماید صحت نموده و در دو قه نموشند و در دو قه میداده باشند  
 و گاهی عند زیاده ماده فلوس خسته چهار منده و خام شست منده در همین شسته داخل کرده  
 بیدار و بعد از سه روز یک چوبک بطریق خواب خسته نموشند و در دو قه نموشند و در دو قه

و قبح اگر تفویضی مندری قبیل حبس باشد برای احتیاط این سخن میسر میسرند با ضمیمه محبت اسرار  
 مسکط اشع نبات در نیم انار آب بخورند نیم پاهو میزند صحت بخوده نفط در خشک است  
 پاشین بنوشند و دیگر بپا دوز <sup>۱۷</sup> و مسکط اشع <sup>۱۷</sup> با و کبیا نبات <sup>۱۷</sup> در نیم انار آب <sup>۱۷</sup> نیم پاهو میزند  
 صحت بخوده بنوشند از روز چهارم ناز و زخم استغاب باید کرد و در قاعه میاید و از او قن  
 باشد بروم اخورت با احتیاط تمام خرد در باشد و شکم عورت را قاطعه را باید گفت که از  
 توله از دهن کبچ شیر کرم مالین باشند ماکه باید زون شکم موده طشی باقی نماند و شکم عورت  
 کلان نشود بلکه در تمام بدن بماند ماکه کبکی مابین حرکت نباشد و در موسم سه ماهت  
 مالین روغن دوسه مجزه بر از آن گشت موافق بر دشت مزاج پیش خود نگه دارند  
 و وقت صبح چهارم کبکی روز بریده استغاب روغن کنند و در وقت صبح چهارم کبکی  
 روز نماند استغاب باید کرد و احتیاط بود و در موسم سه ماهت پاشین و کبکی و کبکی و کبکی  
 و در موسم کبکی احتیاط همه مجزه کبکی موافق احتیاط مجزه و در وقت طبیعت میل آرند و در استعمال  
 روغن باید از نیم تا نیم احتیاط کرده باشند و باید که بعد از هر روز از اول طفل بعد از او  
 چنانده کبکی است و داده و بعد از وقت از مالین روغن سوره سوره و از روغن

تخمه عورت را بخوراند و در شب نام آب حشیش از جوهر من مصلح گرم تیار کرده بدیند و اگر بعد از  
 روز از تولد طفل عورت صبح ابدان باشد و صبح و شب آید که عورت را عند تولد طفل  
 میشود نباشد و بقول رحمی مجرب نباشد همه افراخ نباشد و خبری از قسم دم طبعی نباشد  
 فرض همه و صبح بخورند باید که حیث ندان را موقوف نماید فقط ستوره میوه دار وقت  
 صبح و در شب چوبه بطور آنکه مصلح تیار بخورده از نان خرمی خوردن و بدگر بیکارگی بود  
 زیاده نباید داد و رفته رفته قدری قدر زیاده کرده باشند و بخوراند و در خوردن غذا نیز بیکار  
 نکند سیه نماید خورد قدری چند روز بروز زیاده کنند و در عصر سه چهار روز بطبیع خاطر و حلا  
 تمام بخورند بکلی چهار روز احتیاجا که عرض است همین آب بخورند تا بخواه قدسگاه در ده  
 آب بخت مذ لصف مانند صفت نموده عند تلش نوشید باشند و شب نیمه یار احتیاج  
 فلفل و سبزه قدسگاه کوفته تخمه کوبی بسته بخورند تا به روز دوم از دهم از تولد جنین و بعد از  
 دوازدهم عرض است آب شیرین از آبی است بکمر نه قف داده نید و علی الصبح ستوره  
 میوه دارد و در شب نام قند من و غن مصلح گرم همراه نان خرمی خورده باشند و دهم  
 موقوف نماید مگر فقط بیل قدسگاه کوفته تخمه و در شب نام میداده باشند و در دهم با باشند  
 هر روز



در دوسم ما بر احتیاط نماید روزی یک مرتبه بطریقی که پیش گفته شد و بر زرع غسل  
صورت کرم با حیاط هوای موی داشته باشد که دو بعد از غسل صحت ایصال منفل جلا دارد  
بسیار مور قدسیه در نیم افراط آب بخشد نیم با و بماند صاف نموده بپوشد و احتیاط  
هوای پر زده بپوشی و از جرم های پراکنش موافق برداشت طبیعت عذرات و بعد  
بواجب کرده باشند مفرق است که در دوسم ما احتیاط هم چنان علی بسیل ریاض و کثرت  
در دوسم که ما علی بسیل قف و بعد از پنج شش گری از نوک جوشانده همون سوره میوه  
دارم و وقت هم چون غفلت در از خوردن دهند و تابد را باید گفت که در باید که  
و تمام بدن غفلت نکند به ستور در هر دو وقت باید باشد و از زور لب کم تابد و چنان  
لبه صحت بر او محفوظ از جمع آفت استعمال همون سوره میوه دارد قیده بر معنویان  
خیزی و آب این قف داوه و احتیاط هم در هر دو دوسم سوا از این بدین سوره در کار نیست  
مگر در نیم بعد از غسل صورت کرم هم چون خوب تابد بعد از غسل وقت هم چون غفلت در  
استعمال باید کرد و بعد از غسل صحت استعمال قف در آن که تخیر رحم کند و رحم را با صلاح آورد  
و قابل نفعه و علقه گرداند باید کرد بعد از آن قف در آن که تخیر رحم کند و با صلاح آورد و بعد از قف



در روزی که نذر کرده گویی و قنبر استعمال کنی هر سه روز رحم از فتول رنج پاک شود  
 و اگر فتول رنجی ریاده باشد نامفت روز هین دستور استعمال نمایند موجب است بارز  
 استعمال این سیاه سیاه که تشنجی رحم کند و بعد از آن رطوبت را از اجزای کند و عضلات  
 رحم را از ادلاق باز دارد و باصلاح ارد و برنج و فنج و آنچه علت در رحم باشد دفع کند  
 و نام این سیاه سیاه است چوب است منور است که متبادام که نه منور خورده کند  
 منور خورده منور خورده منور خورده منور خورده منور خورده منور خورده منور خورده منور خورده  
 سعد کوفی سنبل الطیب جبر جبر مله ماد که با منور سیاه سیاه سیاه سیاه سیاه سیاه سیاه سیاه سیاه  
 در آب فلال ادویه مذکوره یعنی بنزال و سعد و سنبل الطیب و خش و لوبان  
 و هر چه ملائمت رکزده دارند و در آب فلال ادویه مذکوره خوب حل کنند  
 و حکایت از عده قدسیا خوب کوفه گویی با بر قندق بخیلک کرده در  
 روغن سیاه هر گویی را اندازند و بکارند و قنبر چهار گویی بر چهار  
 رحم بکارند و وقت صبح و در کرده مار علی الصبح هین دستور استعمال نمایند تا به  
 سه روز هین لعاب میکند و اگر قنبر باشد یک و در روز دیگر استعمال نمایند



[illegible]

را در گون نماید و بالای دانه‌های آن نشانی کند و فنی که از دندان زدودن با بکلیه  
اثر دارد و او یک سبک باشد از زمان آن بارچه را نگه دارند و استعمال کرده باشند  
ناپس روز یا غایت روز باید که در وقت شروع بارچه تا آخر اسپند دام بر لب  
۴۰ دام بر لب است ۴۰ دام و پنج انداز آب بخورساند لب آثار نماید صفت نموده نوشیدن  
باشند قدر قدری دو دو دام بعد از دو دو گرمی یا چهار چهار گرمی بخورد ال  
و نان نمونه و یا جوهر اگر میسر شود خورده باشند بعد از استعمال هر دو طریق  
مجلس شوهر مرد و طریقی بارچه نیم دیگر که رطوبت عورت که باز در تمام عمر نمایند  
چهار سوخته چهار کباب چهار حبه چرب که چهار کوکب چهار کلنی مار و  
چنانکه بود هول سگار جای به هول سگار کلنی که توڑ کر کش پنج بند پاه  
هول داده پسگری کسی سراب آتش به سنگ که سمون روز ز اینج باشد  
همه را محکم سنگ در آویختنی انداخته خوش دهند ماله غلیظ سود بارچه شش  
دران آب تر کرده خشک سازند و فنی که حذف شود باز تر کرده خشک سازند  
چهار قسم به چهار وجهه خشک کرده نگه دارند و استعمال کرد و باشند من بسیار

خود بر وزن نمون در و انسن کرد و در جوبت برای بعضی الغل و سخن آن در معطلت

فاصله آن عضو کند و جوبت ارد و اعضا ناسا

در عضو بدید آید خد ری

زان آن دست کرده بردار

جوان خند کرده باز و سبز بریان

نیمت که مکتوب در سینه بود و عمل رسد

بومنت امار و قنفل و از جنی غفر قنفل

استعمال نماید جوبت

مفرطه رزو و ناس و مابین کلان

کف و ربا جوبت انا و ناسی

نیمه را کوفه خفته بوی با ساخته استعمال کرده باشند و بی بوی شتر است

معدار استعمال این و در آن سحر خود و در و نمون روز خل باند جوبت

بیمه نغین رحم و دفع و دیگر فواید در زن را جوبت نه زنجیل

ما بین خوردن بسیار و جباله کل بسیار گوشت ناگوشی بملی بخوانی با بزرگ ما بین طالع  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

لوگو و دینت بالا و پسته سوز که محبت پهلوی ببول قرضل جزو اطلب سکه لبه  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

دار حنطه الاکی خوردن خشم کشتن اذخر در درج غنچه فلفل گردیده کندم نبات سفید  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

عن لعل و عن برزو محج عسل بادام قشر شمش و نبات را بکباب تمام نموده و بخور  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

در میده و صمغ جدا جدا و دروغن بریان نمایند و دو انامی دیگر انداخته با محج و بادام و بخور  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

بکلی نموده پتری بای بندند مقدار سه لوله یا چهار لوله رخت نماید و اگر غنچه شمش  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

افاضه نماید هر نسبت طالع غنچه سوز که محبت پهلوی ببول قرضل جزو اطلب سکه لبه  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

که بعد از زادن عورت نماید هر نسبت و استعمال آن در بادام تولد اگر عورت برای خطبت جمع  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

بارده مکنند جویت زنجیل انار خام خشک بادام بادامان با بزرگ کلونجی فلفل  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

فلفل دراز مار موبه رخ پیچ الاکی خوردن ناگوشی ما بین خوردن طالع و فلفل  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

گری اخروب جروچی بادام منفر خرماسدل کما حوز کبریتی شیر کما و روغن زرد  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

با و با بکجه اول شیر اکوه کرده همه ادویه را سیده معرزه در کوه اندازند معده  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

شکر با فوام کرده معرزه ساخته قرص شای یا لوریا نموده کما بداند خوراک میدهام  
۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام ۲۰۰ دام

سارون  
۲۰۰ دام

عورت



خود بر وزن نمون در آن سن که در دهه سوس و هجرت است برای مضیعی نفس و سخن آن در منع رطوبت  
 فاعله آن عضو کذا و جوست ارد و اعضا تاسیل را قوه دهد و بعد از دخول که رطوبت از ساس  
 در عضو بدید آید ضرری بر عضو نباشد همان طریق منقول باشند از زبان خواجیه شکر الله علی بنوده و اگر  
 زن آن دست کرده بر دارند غلظت نیست خمر رسیده و از ششگان رسیده بویست و اگر  
 جوان خشک کرده مار و سینه بران کرده مشک غلیظ فافور خود اند و الا جناس کس این اصل  
 نسبت که مکتوب رسیده بود محل رسید و اما اگر این اجراست از غلظت بگویند و مکتوب  
 بویست از آنکه غلظت در اجتناب غلظت کسلا بدستور سفوف رسد و در وقت  
 استعمال نماید و جوست که جبهه مکتوب صورت منافع که با تمام عمر نماند زرد و بویست  
 مغز بلبله زرد و مابین جوان پس کس کس مار و سوراخ کسری بران کرده  
 کف در با بویست انار و لانی کوفته و مالک افیون فافور خود اند و غیر ششگان  
 همه را کوفته و بویست کاسه استعمال کرده باشند و بی بویست استعمال اگر بویست  
 مقدار استعمال این و در مثل مکتوب خود بر وزن نمون روزی محل باید جوست که کسریست  
 بجهت تخمین رحم و دفع رطوبت آن و دیگر فواید زن را جوست نه زنجبیل و دام صغ و داکت

۱۰۰  
 ۱۰۱

ما بین خورد و بسیار و حاصله کل سبب گوشت ناگوشی همگی بخانی با بزرگ ما بین طالع  
 ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

لوگو و دین  
 سلسلی بیول قرضل جزو اطلب مسک لیا  
 ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

سارون  
 ۱۰۰ دام

میده کندم نبات سفید  
 ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

ت را بکتاب تمام نموده و بکف

با دیگر انداخته با جمع و ما دام و بکف

با یا چهار نوله رغبت نماید و اگر رغبت نکند

موی چشمه آراض ما بوده خصوصاً برای ربوت زمان که

ن  
 عورت

در دستمال آن در ایا م تولد از عورت برای خطت جمع

بیش از اقامت خشک ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

تج الاکی خورد و ناگوش ما بین خورد ما بین طالع و قرضل  
 ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

نم خرماصدل کا خورد کمرتی مشیه کا و روغن زرد  
 ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام ۱۰۰ دام

ما کرده همه او به را سیده معزده در کوه اندازند میده

ساخه قرص شای یا لور کا موده کما بدند خوراک میده محب

لوگو و دین

دار چند

بازده ملبس

قفل دراز ناگوش

گری اخروث

با و یا بکف اول

سیر یا قوام کرده



اور ملاوت علیہ الرحمۃ و آلہ الطیبین و سلمہ جس میں فضول رحیمی نے خوشی سمجھ کر استاد بزرگوار کے

مفات و هم چنین در این کتاب بنام نایب میانه جات مودنه بخوشند و دیگر نه عفا  
میرد

اصل الوصف موزني فاكه يابست و به هم اناراب كو شامندم باو نماز و است بخوده

یونان و حکومت و فلسفه اصل السوس مشطرات مشق موافق خاصی در بنیاد امارات

بنیم یا و ما ز صاحب نموده گامی در عرق شعلت عرق کاسنی خوش داده سرور

مقتدر داخل کرده نوشتند و برین بود که اصل السوس بر سوادشان

نویسنده دریم انار آب بچشایدیم ما و باند حضرت نموده شیر غناب داخل کرده ضافه

باب بیست و نهم در بیان معجزات و احوال حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

نام او باینده است نموده شیرین برادر معتدل اقل کرده بنوشند و دیگر سه روز شقی و غلبه  
۱۰ عدد ۳۳ است

هل السوس اسارون كلوت در خم اند آب خوشساند هم باو بماند عمر هم کند و

شبهه برآورده داخل کرده سرب سرد معدّل داخل کرده فاسی پاشی شوند

درم خاک سی موشی در عرق علی شعل عرق کاسی بکوشا ندیم بابو بایز صافه

و غلبه داخل کرده نوشتند و از عورت راجی شدند که هیچ سندی حتی له بایه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



و اخذ عقل باشد آنچه علامت سر مایه باشد بطور آید علی ان شق معقولی الاستاد

باید کرد اول باید که شاخها در با هر دو موافق دستور معقول عمل کنند و استعمال نان

نیز موافق معقول استعمال نماید بدین طریق آرد و گوشت شیرکاو نموده کرده نان سازند

و یک طرف بید بر طحله اینی هم خام نموده نمایند و بطرف خام قدری شیرکاو و مالت برینند

خام شب اگر روز و نیم باشد نیز همین طریق شاخهای و نان استعمال نماید و اگر روز و نیم

اصحاب باشد نیز مضائق ندارد و بای سویی بر زمین دستور استعمال باید کرد و بالونه

اکمل الک ۲ بولم مغشوشه خطی سبوس کندم عرق الشب برگ کنار برگ خنداره

کلیک لوره ارمنی اردو جو ملک سهر درد و ارده انار آب بخوشاندن انار آب

باید صفت نموده بطریق معقول بای شویو نماید مگر و که که در تحت طبیعت نیز صفت اصحاب

مضائق ندارد و این خوشاندن استعمال نماید غناب کافور غش خطی موثر شقی

غیات در نیم انار آب بخوشاندن بای و مالد صفت نموده بپوشند و اگر شدت

عطش باشد مغشوشه کدو سیره بر آورده داخل کرده بپوشند و عرق است مافان

عرق الشب و عرق بپوشند و مگر غناب کل غشیه اصل السوس خاک در عرق

عرق کا ورن کو بٹانڈ بنم باو بمانڈ ضمت بخودہ موخیم کد و شیرہ برآوردہ داخل کرد

شریت مفید و اصل کرده نوشند د و بکریه غناب سببان اصل الویس کل غناب  
سولہ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

الونجا را موخیم در بنم انار آب کو بٹانڈ بنم باو بمانڈ ضمت بخودہ سر بر سر مقل  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

داخل کرده عند العطش خنارین شیرہ برآوردہ ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

کل غناب ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

بمانڈ ضمت بخودہ موخیم ملک کرده شریت مفید داخل کرده نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

طوط و شت مسهل دند و مولد استمال ایام بحران آن از روز تولد طفل شمار میفرمایند  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند د و بکریه غناب اصل الویس ک نوشند د و بکریه غناب اصل الویس  
۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰ اداۃ ۱۰

نوشند

و اختلا و عقل باشد آنچه ماست سر هم باشد بظهور آید علی ان شوق محوکی الاستاد  
 باید کرد اول باید که شایسته در با هر دو موافق دستور محوکی عمل کنند و استعمال تان  
 نیز موافق محوکی استقامت نماید بدین طریق آرد و بگویند شکر کا و خمره کرده تان سازند  
 و یک طرف قند بر طحله ای هم خام تخم نمایند و بطرف خام قدری شیر کا و مالین برینند  
 خام شب اگر روز و نیم باشد نیز چنین طریق شایسته دنان استقامت نماید و اگر روز و نیم  
 اصحاب باشد نیز مضائقه ندارد و بایست که برین و دستور استقامت باید کرد با نون

اکلیل الک ۲ لوله و نیم خط سوس کندم عسل  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

شک لوره ازنی ارد جو شک لوره در دوارده اندا  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

باید صفت نموده بطریق محوکی بایست که نماید مکرر و سه کر حتما  
 مضائقه ندارد و این خوشایند استقامت نماید غلبه کاغذ

غایت در نیم آب بخوشایندیم با و ما مذمت نموده  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

عطش باید منظم کرد و شیر بر آورده داخل کرده بنوش  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

و قوی و شایسته و بایست که نماید غلبه کاغذ  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

الواراء  
 ۵۰  
 ۱۰۰  
 ۱۵۰  
 ۲۰۰  
 ۲۵۰  
 ۳۰۰  
 ۳۵۰  
 ۴۰۰  
 ۴۵۰  
 ۵۰۰  
 ۵۵۰  
 ۶۰۰  
 ۶۵۰  
 ۷۰۰  
 ۷۵۰  
 ۸۰۰  
 ۸۵۰  
 ۹۰۰  
 ۹۵۰  
 ۱۰۰۰







طبی فایده و نحوه باشد بایست و نیز که عورت بایست بر او انزال شود و در طبعی طبعی قدر  
سود که طبعی نداشت که برود و با او سر را اصلاح میکند و ضعف نواح و ضعف طبعی است  
اولی فایده و نحوه و سبب برود و نرسیدن و علاوه برود و این همه موجب فایده و نحوه  
معامله آن برین طریق باید کرد اول باید که از هوا احتیاط کنند و در کوفت کردن هوا نرسد  
نای شبی و با احتیاط فایده باشد که در رخصت و در مجرای بیرون از آن است و باقی برود  
نواح که دارد و در وقت روز ترک محال کند که در وقت سحر از قبل رخصت است که در وقت سحر  
کند و در اول در رخصت و بعد یک چوبه و در میان رخصت که در روز و در وقت  
رخصت باشد در استعمال مار العسل و وقت صبح و دوام و دوام و وقت دوپدر و دوام و چوبه  
و دوام و وقت نام نه روز یا هفت روز و غذا و آب ترک نمایند و اگر مرض هفت نه  
ترتیبان مار و قیاس با میوه و بطوس و کبکین و وقت صبح همراه مار العسل بنهند و اگر سبب  
باشد وقت نام نیز از دوادیه میگیرند همراه مار العسل بنهند و عوض غذا و آب همین مار العسل  
اگر غذا و آب را که مار العسل بالا فایده تیار کرده همراه ترتیبان و یا میوه و بطوس بنهند و سبب  
چون باشد روز چهارم از خون زهره سبب نام ترش ناخواه خود صید کند و صید کند در نیم نام



مخزین نموده بنوشند ناسته روز بعد بعد از آن بار سه روز همون جوشانغ بنهند و اگر دو

دو بار موافق مزاج و موافق رای طب کم کنند مضایقه نیست باید داد بعد از آن بر وقت دوم

سپس دیگر همین دستور بدینست اما رایح سفوف پوست بلبه رزد و دستور معمول چهار گری <sup>نمانغ</sup>

باقی بالان بدیند وقت دو بخور خوب بخورند یا گوی تر بدیند غذا و وقت نام کتاب خوب <sup>مالک</sup>

ناب چهار فلوس گوی مکنک بدیند مضایقه ندارد و بعد همون تنه بدیند سه روز بدیند بعد از آن روز

پار همون جوشانغ بدیند اگر آرد و یک مراد و <sup>نمانغ</sup> کم نمایند علی رای طب مضایقه ندارد و روز

پنجم نهم نهمین پس طریق باید داد رایح سفوف پوست بلبه رزد و چهار گری <sup>نمانغ</sup>

باقی بالان بنوشند وقت دو بخور خوب و غذا بدستور بدیند سه روز همون تنه بدیند

کنند پس قدر هم بعد از شبت روز قدری قدر نان حمزه باشو با مرغ قدری روغن کوبند

و قدری گوی مکنک بخورند پس طریق قدری قدر نان زیاد بکنند و قدر قدری روغن

زنک کنند مگر مزاج با ککلیه در اصلاح آید عیده از نس عجوبات حاره خواج معجون سیر باشد خمر

چند روز استعمال کنند و کتب بر آفوخه مزاج و بعضی دو اگر امسک دارد و اگر <sup>معتدل</sup>

درق ملا چند عشته مخزین نموده استعمال نماید در چند روز حالت همین ازین هم خواهد <sup>سپس</sup>

سپس در وقت مزاج استعمال کنند  
در روز و شب هر دو بار  
در وقت مزاج استعمال کنند  
در وقت مزاج استعمال کنند



مرکب مار العسل بنفشه خالص عرق مادان مخمور نموده بخوشنوبک انار باند با قدری زله

مضائقه ندارد مرکب مار العسل بنفشه خالص عرق مادان مخمور نموده بخوشنوبک انار باند با قدری زله

وقت صبح استعمال کرده باشند مرکب مار العسل بنفشه خالص عرق مادان مخمور نموده بخوشنوبک انار باند با قدری زله

بخوشنوبک انار باند با قدری زله در لوبی که در این طبع ادویه فاحش و داخل باشد و طبع در این طبع

آید باریه نیز نموده کف دارند بقل سیاه برنج سبب الطبع قوی و نقل خرما

مصر در لوبی که در این طبع ادویه فاحش و داخل باشد و طبع در این طبع

استعمل کرده باشند فایده منه اکثر عورت را اطفال رحم سبب دم ملتی و جنین

فصول رحمی حادث گردد بایب دیگر باند علاج ان بدن طریق باید کرد و پانها و اورا

دک سفید نموده بنزد بنوار یا لطاب و زرافض حج عظم و سخت نهند و او کند بخاک و یا

تبر اکنت روغن زعفران و زعفران کند هم رحم را بکسالت و بدید در پیش او کش

و زیا کند بکوس و بوی کند خوشبو را بکسالت و خوشبو و غایه و بر سر طلا کند و بوسید

بوی مای بد بوی باریه سوخته و چند ستر و کبریت و چون بپوش آید علاج کند

باز نویسد دیگر بخاک و اگر این هم رسد عفت احتیاج نیست پس بنزد در این طبع

انار

آریای ای او و اگر حادث نشود سبب جماع عالجی بر روی است تا نطفه ناید کم کند  
 چنانچه در هر اندک شب و دوا بی عقلی بکوزند و علاج عجبی غیر سبب بکوزند و در  
 کنند و بپزند و بوی تن بر جسم نهانست و در وقت نای کرم که در و سگ و غیره حل کرده  
 باشند و در جمعالند و بعد از نوب اگر احتیاج طشت باشد معالجه او باید که در دو  
 صاف کنند و اگر گزند نمی باشد بگو بابت و ایضا تهیه کنند عذمت آن را حقیق  
 از سبلان رطوبت و در وقت ظهور طالع الموی قصد اگر صفی و اخراج خلط باشد  
 با و به مناسبه در سنبول و کیم لادن ساین با سبب فرجه کند با نوز به سائده و در وقت  
 کا و به ترز و سه ساف سازند طشت سبب چه کس چند سبب با دیان سبب الون  
 گرفته کوفه نخبه بریزه کا و سبب بخر سبب سبب سازند و حول نماید و ادویه  
 طشت من المول با دیان انسون که حرکت سبب اسع موسفی اساردن و در  
 انداز حرکت سبب نام و باید صفت موزه سبب اوله داخل کرده بنوشند و دیگر  
 من المول در صنفی سبب سبب بر دورا کوفه نخبه اندک آب داخل کرده بنهند  
 تا نامل مریم شود و بالین در تهیل کطول و چهار انگشت و عرض ابر انگشت باشد سبب

[illegible]

عرق کوره عرق کاورنان مد مک مزج مخونه شربت امار شیرین داخل کرده  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

خوردند و بفرستند جوارش امار شیرین آب امار شیرین کدک مد مک شیرین  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

داخل کرده نوشتند تا بزک فرزند منک فاعل عنده شربت الطیف  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

در غوان نود و نیم شربت فرزند سارند و باقی مد تیران مسکب علاج حقیقان  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

که عیب ان نوشته خواهد شد معاط مسکب ادویه که موافق مزاج چشم  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

و ستودا کبره را با ف دارد و مزج باشد و ادویه که اصلاح مزاج و کسب باید کرد  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

طایفه الرعوت زیمه را لب اجبار طشت و کسب فضول رحی خفا عارض شود علاج ان بادویه  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

مد مک مع لطافت کت خفا بادویه مغرجه در شبته استحال نماید و همراه حقیقان اگر پرسوت  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

شود و مزاج شخصی عار باشد معاط ان موافق حرارت مزاج مع لطافت مرض باید کرد و طری  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

معاط نیز نوشته شد باید که اول نصف با سلیق بکند و بعد نصفان بود از ان لطیف نذیر کرده  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

عرق کاورنان عرق ماد مخونه عرق کوره شربت ماد مخونه داخل کرده باضافه دوا اوله  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

خوردند و دیگر معاطا دوا اوله مسکب معتدل عینه شربت معطوط ساخته خوردند عقیق ان عرق  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم

عرق مد مک عرق مد مک شربت ماد مخونه داخل کرده باضافه دوا اوله  
 دوا اوله دوا دوم دوا سوم دوا چهارم



10

بیل  
بیل  
بیل

جوانی با سبب غلبه مزاج نموده بخورند عقب آن عرق ضد <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

عرق لودینه شربت سبب داخل کرده بنوشند تا دگر نه دار چینی <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

بود چک ماورایان نبات و بوق ماورایان عرق مادر بخورند <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

صاف نموده باضافه دوار الک بنوشند تا دگر نه خود نوقی <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

زرنجه دار چینی ماورایان نبات کوفته نیمه سفوف زنده قدره <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

عرق برنمه عرق مادر بخورند شربت داخل کرده بنوشند تا دگر نه <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

خبر شربت عود عرق موثری کوفته نیمه مخلوط ساخته بخورند عقب آن <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

بلایه سرد و عرق ماورایان عرق غلبه عرق مادر بخورند <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

مادر بخورند داخل کرده بنوشند تا دگر نه بلایه <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

عرق مادر بخورند عرق بنساده شیره بر آورده رب <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

باشین بنوشند تا دگر نه بر سوت زبانی که خفان <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

عرق ماورایان عرق مادر بخورند عرق لودینه شربت <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

شربت عرق داخل کرده بنوشند تا دگر نه <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup> <sup>لحم</sup>

موتیرش نوچه تخمیه مخرج نموده شربت عری ایله خوردند عفت آن عرق صندل بود

بال لواعق بیدنگ شربت اند شیرین میوه و اصل کرده بنوشند

و دیگر نه رفران موثری مخلوط ساخته خوردند عفت آن طایفه شربت در عرق

سلب عرق صندل عرق باد و نمونه شیره برآوردند شربت انار شیرین داخل کرد

بنوشند فایده دفعه که امام طفتی رسیداده بود و طشت استعمال نمایند

اخراج ماده طبعی شود پس تسخیر رحم و نفوس رحم شکافا محوله باید کرد و اگر

مناسب باشد اول تصد با سلق باید دوم تصد صافین باید کرد و بار آورده و در وقت

استعمال باید کرد و سهیل در این ارض اکثر فواید است که بعد از زورت که ماله

که یا عرض انحلاط منعقد مخلوط شده باشد خلط را سهیل اخراج کنند و ماده

ظلمتی را باد و به برآورد و دفع کنند بدین طریق بو باوران مسکط اسبج در عرق

گرفتن عرق خار حنک عرق حار شیرین برگ زرد کرده و احمد ضایع بالین است

مخوده خارسی میخشم مخرج شیره برآورد و داخل کرده شربت بروردی

مخرج نموده بنوشند یا دیگر نه خارج نموده بخشم فریه بجا و به مسکط اسبج موثر

۱۰ درون خانه کتف عون خاکیست که کوه ساندیم باو میاید صاف نموده ندرت جلالی معجز

ضمیمه شماره برآورده شدت بروری معتدل داخل کرده بنویسند و سبب برای  
۲۱۶

نسخه رحم و تقویت آن فیه تسک خاطر غلبه رغبان مایه سیر اعدا و قوت

باشند خالص سابق با ساخته استعمال کرده باشند و دیگر برای کفها و برش

زمانه موسای مورثی و غفران عمر شمس است از این مخلوط خانه بخورند

اولی دوم سیم چوب مسکه

ط

تغلب ان عرق کا دوزمان عرق مادر بخوبی عرق صندل سرسبز بریک داخل کرو ۵ بنو

فایده نه تریاق فاروقی و موسسه برای پرستش زنان بانجاهیت فایده دارد

هر دم ماد و نه ناسه زاج حار و مزاج بار و استحال کرده ماش نیاید فایده مگر

رض

و بے لای و بی رحمی ریاضت و طریقت

سود و یاد مردم بسیار و مجمع رسم و مجمع پستان غار من سود باید که اول است

سابقہ عددہ صد صافی بوزارن عوض خدا کو اب چھری مع عوض اب

قد التفتد و عرقا کما یسنى استعمال کرده باشد و از این نسخه خوب استفاده می‌نماید

زبان رخ بلبلان خمسم کاشی بخ کا بیستی خستیم ترره سکه فقه شورنی و در هم

$\frac{1}{2} \cdot \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$



7

ظفر انا در عرق فارصک برق الغلب محبوب ندیم باو بماند صفت نموده

خاک سی درون عنق الشب کاستی بکوبند نیم نانو یا نند صاف نموده کم حرارت

مغیرم کہ دلیبرہ ہوا اور وہ سرت ہفتم داخل کردہ ہوا شدہ دیکر تہ فاسی

[illegible]

نوزده شمس در منزل داخل کرده باضافه <sup>۸۸</sup> کیم کسوت پوشند و کمریم

فلا تسي مؤمنين في جوارق الغلب عرق ماسي كوني ندبم ماد باهذ صاف مؤد  
٩١٣ ١٠٠ عدد

توضیح: خبره شماره ۱۷ در ۱۳۵۱ خ. گرفته شده است. محمد علی شیر غفره قزوچی

بجوشند و دیگر به عرق و الفلفل عرق کاسنی عرق بادامان شیرین و روز محمد  
اولم اولم اولم

[illegible]

خج کاسنی خمس خرزهره ملوکوته نور منافی در  
 ۶۹

۱۰۰

عرق الثعلب عرق کاسنی کوبیده بمایه جود نموده شربت برودن معده را برطرف  
نموده

در ابل کرده نوشند و عرق غذا بخورند و کتاب و عرق آب عرق الثعلب

درد کاسنی نوشیده باشند و کمی و درم دم صلب از ماده سودا عارض میشود

اگر غلبت از معاله خود کرد و دیگر موجب استعجال شود علاج و رایتا قصد باسلیق

و منسل سودا یا کچین و شربت افقون و کل قند و سکنجین بر ذری کنند

درم قسم اگر دوج سبار کند ضاد نماید با لویه اکلیل الکلی عرقه خطی

از دوج از آب مرکب الثعلب بر ساین باضافه روغن کل ضاد نماید

و دیگر ضاد که کار عرقه عرق الثعلب ضد سفید ضد سبز است با این عرق خطی

سنبل الطیب رغوآن از آب مرکب الثعلب بر باضافه روغن کل مزوج نموده

ضاد نماید و مصطکی در روغن کل یا در روغن بالونه بر جای ورد بمالند ضاد مزوج

رسم دلو اسیر من استاد رغوآن رزالح افقون جری مزج عرق خطی

رزدی بطنه مزج بر روغن رزد الوضاد مانند ضاد دیگر عرقه عرق الثعلب سوس

گندم آرد چوب شام و امثال کلین سنبل الطیب رغوآن از آب مرکب الثعلب ساین

درم قسم اگر دوج سبار کند ضاد نماید با لویه اکلیل الکلی عرقه خطی  
از دوج از آب مرکب الثعلب بر ساین باضافه روغن کل ضاد نماید  
و دیگر ضاد که کار عرقه عرق الثعلب ضد سفید ضد سبز است با این عرق خطی  
سنبل الطیب رغوآن از آب مرکب الثعلب بر باضافه روغن کل مزوج نموده  
ضاد نماید و مصطکی در روغن کل یا در روغن بالونه بر جای ورد بمالند ضاد مزوج  
رسم دلو اسیر من استاد رغوآن رزالح افقون جری مزج عرق خطی  
رزدی بطنه مزج بر روغن رزد الوضاد مانند ضاد دیگر عرقه عرق الثعلب سوس  
گندم آرد چوب شام و امثال کلین سنبل الطیب رغوآن از آب مرکب الثعلب ساین



مزدوج نموده بماند بعد از آن در <sup>در</sup> غفران و <sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> بالعیلی خط می داخل کرد  
ضماد نماید بعد از آن روز <sup>در</sup> معاب <sup>در</sup> طبع و <sup>در</sup> جری لطا داخل کرده ضماد نماید و بعد <sup>در</sup> عورت  
و اکلیل الملك داخل کرده ضماد نماید و دیگر <sup>در</sup> عورت <sup>در</sup> شیر <sup>در</sup> شمشیر <sup>در</sup> اکلیل الملك  
<sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> بوم <sup>در</sup> زرد <sup>در</sup> سفید <sup>در</sup> نقره <sup>در</sup> جری کرده <sup>در</sup> جری لطا <sup>در</sup> مغنیم <sup>در</sup> کاد <sup>در</sup> منو <sup>در</sup> کویان <sup>در</sup> شتر  
بر یک کابی روغن بالونه روغن کل مزدوج نموده و بنه از در کرده و زرد نماید  
در غایت ضماد نماید برای <sup>در</sup> دم <sup>در</sup> مشرب <sup>در</sup> سرطان <sup>در</sup> من <sup>در</sup> الاستاد <sup>در</sup> بز <sup>در</sup> کابی <sup>در</sup> سیاه <sup>در</sup> باهرم  
و ابلهون مزدوج نموده استعمال نماید و دیگر <sup>در</sup> جری لطا <sup>در</sup> روغن بالونه <sup>در</sup> یک <sup>در</sup> پیش  
بام <sup>در</sup> مخلوط <sup>در</sup> سانه <sup>در</sup> کد <sup>در</sup> نقره <sup>در</sup> اکلیل الملك <sup>در</sup> عن <sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> کوفه <sup>در</sup> نخته <sup>در</sup> بانه <sup>در</sup> بنیاد  
و بومنه <sup>در</sup> آب <sup>در</sup> برگ <sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> بنه <sup>در</sup> آب <sup>در</sup> برگ <sup>در</sup> نهم <sup>در</sup> سفید <sup>در</sup> نقره <sup>در</sup> روغن کل <sup>در</sup> شیر <sup>در</sup> عورت  
سه <sup>در</sup> آب <sup>در</sup> عن <sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> سه <sup>در</sup> آب <sup>در</sup> عن <sup>در</sup> الثقلین <sup>در</sup> کل <sup>در</sup> نقره <sup>در</sup> اکلیل الملك <sup>در</sup> سه <sup>در</sup> آب  
باریک <sup>در</sup> کوفه <sup>در</sup> نخته <sup>در</sup> مزدوج <sup>در</sup> نموده <sup>در</sup> شمس <sup>در</sup> گرم <sup>در</sup> ضماد <sup>در</sup> نماید <sup>در</sup> من <sup>در</sup> الاستاد  
فرجه <sup>در</sup> نه <sup>در</sup> اورام <sup>در</sup> رحم <sup>در</sup> و <sup>در</sup> جرم <sup>در</sup> و <sup>در</sup> بوسه <sup>در</sup> بالونه <sup>در</sup> جری لطا <sup>در</sup> افیون <sup>در</sup> وزن <sup>در</sup> و <sup>در</sup> اگر  
و نه <sup>در</sup> پاره <sup>در</sup> بر <sup>در</sup> وار <sup>در</sup> نژاد <sup>در</sup> و <sup>در</sup> بومنه <sup>در</sup> برای <sup>در</sup> و <sup>در</sup> دم <sup>در</sup> صلب <sup>در</sup> که <sup>در</sup> خط <sup>در</sup> سودا <sup>در</sup> و <sup>در</sup> باشد <sup>در</sup> من



من ساق این کاه و در دهن کاه و ضا و نمایند و دیگر من الاستاد جری بها موساق  
این کاه و یعنی نیل کاه و مثل رغوان بر د مصلح مرغ بدست سحر و دهن سوس  
سادی من کنند بر شراطها حمل نمایند و دیگر من الاستاد برای کین  
وجع رحم و صلابت رحم عورت را بپایند در طبع خلط و مضر نماند و با لونه و تمام  
و اکیمل الکلب بطریق مجنون این زن نمایند تا دیگر برای ورم صلب آب خرد  
و کلاب بخوراند من الاستاد طای برای ورم رحم و علامت وجع در دندان و وجع  
رم در د آب مجرب است من الاستاد کلام هم شفا بوست اندامها گرفته  
نخچه چشم باره فرجه نمایند و دیگر نه آب برگ بنم سر آب برگ <sup>الشلب</sup> الشلب  
جری لطیف مرغ موم رزد سفید تفتنه مرغ مزوج نموده بشما سازند و فرجه  
نمایند و دیگر به برگ کاهی <sup>الشلب</sup> الشلب رغوان موساق نیز موساق کاه و طای  
شبه تفتنه مرغ مزوج نموده بشما سازند و فرجه نماید و دیگر نه روغن  
روغن سوس روغن غنچه کل غنچه خشم خطی <sup>الشلب</sup> الشلب رغوان و دم الاغ  
علی از منی موم رزد و جری کاه و موساق موساق بنم آب برگ <sup>الشلب</sup> الشلب

آب برگ نیم پخته سرخورت مزاج ساخته بر عارضه نهاد نماید و سه روز و یک روز بماند  
 فایده آنکه اگر عورت را بعد از دادن طفل مرخصیت عارض می شود و معالجه آن بدین طریق  
 باید کرد و لیکن بعد از آن مرخص مرکب باید و نیم پخته است چرا که بعد از آن مرخص او  
 بعد از آن بسیار میدارد و فحش فوریه پیدا می شود و فحش پیدا باد و در مرکب ترکیب  
 بشود و نموده شد نشسته سرخ دار و محمول الاستاد است و فحش و وایله سکه  
 اگر در آن مرخصیت زمان حکم اکثر دارد و مجرب است نیم و نموده شد فحش کوفته نیمه کما  
 جهت آنکه فحش پیدا دارد خصوصاً برای بر سوت زمان و سکه و اطراف و فحش  
 بار و کار بر بندگی گویا انوزده من المعول جهت اراض بارده و بر سوت زمان  
 و سبغات مجرب است سینه ریل و نقل عاقر و فلفل گرد و یک سینه یک سینه  
 بلبله سبزه انوزده سبزه موریم را کوفته نیمه در چهار لیو کاغذی تر کرده بعد  
 خشک کرده باز تر کرده خشک سازند و باز سبزه از آب بمو بعد از آن  
 بسته بچوب و شام خورده باشند و دیگر دفع سورش و سبب و پاکه بعد از آن  
 عورت می شود من الاستاد و سکه ما و و فحش و سبب مرتبه از آن بسته یک سینه فلفل  
 و دیگر نیمه

مخرج ساخته خبر دستها و بر بدن بماند تا برای برکت زمان من المعول خود  
 نقل اوله سات سقوف ساخته بخورند غذا جو به مرغ و گاه برای برکت  
 من الاستاد موثری رغبان اول رغبان بخورند با اسکناسی بخورند  
 او و سینهات من الاستاد و زنجیر نقل بگردن نقل دراز بلبه لبه انداخته  
 کبریا برنج حنک رزق و دار بده این همه برابر وزن ساینه و از آب  
 گوی بزنند و در مقام مرض مرخص را گوی ساینه در چشم کنند همان زمان  
 مرضت کای شود **طسا**

**ص**

**ص**

فایده

نخود نه که خودت زنی را چرخ برسان میخورد و نه قدم بماند بافت و بشیر  
یا کی بشیر باشد معالجه آن با نمک و اگر بستان و بعد و بند خون اگر بماند صفت  
اگر بماند و با فلان با شل بنام و نمک من است و آب گرم و بشیر خرد  
نماد نماید یا که گندم یا که حله و گلاب و نمک حاشا در پوست انداخته باشد  
که بماند و نمک گرم کرده غسل با نمک حاشا یا حله یا که انحر زد و در و حیا  
بماند خمره نموده ضاد نماید و احتیاج نماید از کندن پستان پس اگر پستان را  
عارض شود مائش و دانه موی که کوفه باب مورد و آب برگ شیر ضاد نماید و اگر در دم  
شدی که پستان خون یا در دم حار که غسل نباشد و محکم و محو و رفت و املاء و بوق منور  
سنان گاو و بوم ضاد نماید و دروغ بکشد شیر گرم کرده بماند یا انحر زد و در آب  
پوشاند و در حله و گلاب و خطمی سفید داخل کرده مخرج در مائش پر و غن سوسن  
نرم کرده ضاد نماید و احتیاج از ارا و ابروهای که مولد سودا باشند مثل گوشت گاو  
دیره و عدس و کنک و آنچه که شب به این باشد غذا مثل گوشت مرغ و دیره و بشیر  
و نمک و بکشد و بکشد شیر از مزاج گرم بود و دروغ شبه طلا نماید و آب کشید و سنان





و دیگر مانند علاج آن موجب نوشته عاضی بدستور معمول الاستاد باید کرد و ان شاء الله  
 صحتی که خواهد یافت برین طریق اول باید که اخراج ماده بقصد باسپین من مضنه  
 صاف و بعد از قصد از برتری ماده اتفاق باقی ماند است استعمال ذو معیان  
 اطراف قبل که بر دو طرف هفت ذو و در جانب راست و چپ  
 و هفت ذو بر پشت مابین سرین استعمال نمایند و بعد از درخت ذو مایه  
 آن چهار چهار شاخه را در هر سه مکان استعمال کرده باشند پس قدر و بودا  
 شدن ذو چهار چهار بود و در هر سه مکان بدستور استعمال نمایند و بعد  
 رود و وسایلی نیز استعمال نمایند من مضمحل برای اخراج ماده سودا  
 ماده مطلقه تخریق شده است و موجب شقاق رحم کشید اخراج کرد  
 باز اخراج ماده سودا و این ماده و مطلقه مایه از تودار کشید با او در سینه  
 ریخت و ماده مطلقه جنبین موجب شقاق رحم نیز می شود و ماده مضمحل  
 ای الفایاد سودا و مضمحل مایه از تودار کشید با او در سینه  
 استغفار من مضمحل مایه از تودار کشید با او در سینه  
 مایه از تودار کشید با او در سینه

بسم  
 زخم شکم

چون که از این جهت که در این کتاب







سریب در غنچه انداختن که در غنچه می کشند پس طریقی بلحاظ قوه در لیس و شصت طریقی  
در جویست یعنی استعمال کرده باشند تا بعد از آن از او و نه نداده ریم را با یک  
نیم سطر <sup>بویا و در نیم انار آب</sup> بویا بزنیم تا و بماند صحت نمود و خیار  
موشم خمره سبزه بر آرد و ده داخل کرده شربت بزرگ تبدیل داخل کرده  
نوشند <sup>نوشند</sup> شفاف منه که اخراج مقول رحمی کنند و اخراج ریح و نفخ نیز میکنند با کباب  
نوشته در جگر بنه داخل کرده شل خسته فرما سازند و شهد خالص مخلوط شده  
و شکر و خنجر و شیا فرما سازند در استعمال نماید کمی در کمال خراج و کمی در کمال  
الکوی خوانند زکو زنه کنند و اگر این قوا احتیاج باشد روغن حیوانی داخل کنند  
و اگر قوی تر خوانند تبدیل <sup>روغن</sup> الموده موده استعمال نماید بعد از آن به پاره بری  
نیم کردن شفاف و وضع آن استعمال نماید با لونه <sup>لونه</sup> اکلیل الملك <sup>لونه</sup> طغیثه <sup>لونه</sup> سنبل الطیب  
سعد کوفی بر کعبه <sup>لونه</sup> الشعلنی <sup>لونه</sup> برگ نیم سبزه <sup>لونه</sup> منو فوس <sup>لونه</sup> روغن گاو <sup>لونه</sup> آرت <sup>لونه</sup> خالص <sup>لونه</sup> سبزه  
جوش واحد به پاره و نه بانه روز و وقت اگر اجابا سبب به پاره حرارت  
رازی به سحر عرق کاهور <sup>لونه</sup> عرق <sup>لونه</sup> الشعلنی <sup>لونه</sup> عرق <sup>لونه</sup> مار <sup>لونه</sup> کفونه <sup>لونه</sup> شربت <sup>لونه</sup> شیره <sup>لونه</sup> نوخ <sup>لونه</sup> کرده

بویا و در نیم انار آب بویا بزنیم تا و بماند صحت نمود و خیار موشم خمره سبزه بر آرد و ده داخل کرده شربت بزرگ تبدیل داخل کرده نوشند شفاف منه که اخراج مقول رحمی کنند و اخراج ریح و نفخ نیز میکنند با کباب نوشته در جگر بنه داخل کرده شل خسته فرما سازند و شهد خالص مخلوط شده و شکر و خنجر و شیا فرما سازند در استعمال نماید کمی در کمال خراج و کمی در کمال الکوی خوانند زکو زنه کنند و اگر این قوا احتیاج باشد روغن حیوانی داخل کنند و اگر قوی تر خوانند تبدیل الموده موده استعمال نماید بعد از آن به پاره بری نیم کردن شفاف و وضع آن استعمال نماید با لونه اکلیل الملك طغیثه سنبل الطیب سعد کوفی بر کعبه الشعلنی برگ نیم سبزه منو فوس روغن گاو آرت خالص سبزه جوش واحد به پاره و نه بانه روز و وقت اگر اجابا سبب به پاره حرارت رازی به سحر عرق کاهور عرق الشعلنی عرق مار کفونه شربت شیره نوخ کرده

الحسين

[illegible]

باب گرام متاول یا مخدوم رست پنجاه و یکم سید و روضه

عرب الثعلب باو که با نر کجور منو علوس موسم روز و رزم در هر یکی از این بزرگواران

روغن سوسن روغن مانوم و شند خالص بدستور خوش داد و بهیاده کرد

بعد از استعمال مهبساره الرخبري رطوبت و حصول رطوبتي باشد پس با جمع رطوبت در

استعمال نماید باد که آنها را با هم ترکور و با هم بوفتنه نخسته در بینند و ششند مخلوط ساخته بد

مهر آفت سازندگی در مکانی فرم و یکی در مکانی شیوه بدیدن تا که از اجزای رطوبت

و در سواد و اگر فستاقی را با طبع با و کهنه که در صفت از او آمده است

وینج سودا و اکرسیا قوی خواهد باشد با دانه های سرخ و زرد که در کف دست می کشند

فبدال ملح ملک و سور دستور معول باشد بنا ساخته استعمال نماید تا که در

بالکلیه اخراج شود بعد از اخراج رطوبت استعمال می‌نمایند و بمرحله آب برگ می‌رسد

بزرگ کاشی بنی نو قلوس من فام ما و مو فام بز حرنی گوده نبر کا فو ر چودا نه نوم راز

و عن کل روغن کوسن روغن مغربه بستمور هم بپازند و در استعمال کنند

ربیب رسم دیگر رسم و یا خلیون رسم یا سلفیون رسم سفند مرز و نمود استعمال

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

卷一

و کای کای اگر شورش معلوم شود بریم کاهوز مخرج بخوده استعمال کنند

و دیگر سیسده لک استغیول آب و گ کاسنی آب برگ خرفه موفلوس خرفه

کاهوز چودره روم گل روم خسته مخرج بخوده قرقره سازند و رعانه صفا و بانه

و دیگر برگ خرفه برگ کاهوز برگ خرفه برگ خرفه برگ خرفه برگ خرفه

روم گل مندل سفید از آب برگ عنب الثعلب سیسده رعانه صفا و نماید

برگ سیسده و دیگر موفلوس با و کاهوز برگ عنب الثعلب برگ از آب برگ

عنب الثعلب سیسده سفید مخرج سیسده مخرج بخوده سیسده سیسده

ناید و فایده کای کای و سیسده اطفال عنب الثعلب سیسده ازین هم

رطوبت میشود و اگر سیسده و دیگر مخرج جری مخرج موفلوس

روم زرد موفلوس سیسده مخرج با و کاهوز مخرج بخوده سیسده مخرج

سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده

سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده

از کای کای اگر شورش معلوم شود بریم کاهوز مخرج بخوده استعمال کنند  
و دیگر سیسده لک استغیول آب و گ کاسنی آب برگ خرفه موفلوس خرفه  
کاهوز چودره روم گل روم خسته مخرج بخوده قرقره سازند و رعانه صفا و بانه  
و دیگر برگ خرفه برگ کاهوز برگ خرفه برگ خرفه برگ خرفه برگ خرفه  
روم گل مندل سفید از آب برگ عنب الثعلب سیسده رعانه صفا و نماید  
برگ سیسده و دیگر موفلوس با و کاهوز برگ عنب الثعلب برگ از آب برگ  
عنب الثعلب سیسده سفید مخرج سیسده مخرج بخوده سیسده سیسده  
ناید و فایده کای کای و سیسده اطفال عنب الثعلب سیسده ازین هم  
رطوبت میشود و اگر سیسده و دیگر مخرج جری مخرج موفلوس  
روم زرد موفلوس سیسده مخرج با و کاهوز مخرج بخوده سیسده مخرج  
سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده  
سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده سیسده

سعد خالص سقیده کا شعری کا قرض کرده زرقه نماید در تمام روز شش مفت برین مبادا

برکت زرقه دیگر عا سیدانه عا سیدول شیخ روضی کل شعری روضی

روضی سوسن کل ارنی سقیده مفرح کا قوز نیکه توتنه روضی کرده داخل کرده زرقه نماید

برکت زرقه دیگر عا سیدانه عا سیدول شیخ روضی کل شعری روضی

سقیده مفرح خالص سقیده مفرح روضی کل روضی روضی روضی روضی روضی

موزه زرقه نماید و اگر سید عا ل و به عا روضی عا روضی عا روضی عا روضی

کاغذی درین آثار آب بوساید هم ما و نماید برین بخوده عا روضی شیر و آورده است

بروری معادل شیر عا داخل کرده بنوشند و دیگر عا کل مشق شیر

نوشتی درین آثار آب بوساید هم ما و نماید برین بخوده عا روضی شیر

را آورده داخل کرده شیر معادل شیر عا داخل کرده بنوشند

فایده تمام شد آنچه امر روضی بر قیصل و قادی و عا روضی عا روضی

قیصل نوشته شده باید که بخورد تمام برکت را بکشد عا روضی عا روضی

تجربین موزه علاج باید کرد و قادی عا روضی عا روضی عا روضی

نقص مع معالجه هر کس بکسب فی نوبس طول بسیار خواهد شد لهذا اختصار کرده شد در فلیکس  
راختن نموده و کسبده و اگر طریقی ماهر در علم دستور طبعت بد طول دارد و هیچ وجهی در معالجه  
عقیده نخواهد بود که بکسب همه و هر معالجه آن را دستور است بقی که بکسب را بکسب هر مرض می شود  
معالجه همه ارقام نموده باید از معالجه سابق دستور است استعاض کرده و بسیار است که در نموده  
معالجه آن ماهر که در برای تهیه و دستبند است شخص قدر فیل علی سبیل الاختصار که در  
نافته اگر عقیده کسب لا غوی و با سبب فریبی یا بیش از دم طغنی با سبب رطوبت فقره  
در منی مرد سبب قهر است حکم نمیکند و با سبب انوائی رحم که غایبه شود و در نموده  
تولد طفل احتیاط نکنند و با سبب کسب رحم که منی مرد در رحم نمیرسد یا بیش از ماده رحم  
رحم را نه نمیرسد یا بیش از ماده رحم که کسب به نبوت ماده منف بنو و سبب  
احصاب و عصب و کسب انصاف رحم را نه باید که منی مرد در راه رحم در رحم نمیرسد  
یا منی در منی عورت یا بیش از منی مرد یا سبب سختی و صلابت و شقاق و درم و غیره  
امراض رحم یا بیش از قباله هر چه باشد بدستور معالجه تدبیر آن باید که در پس رحم را  
از آفات و بلایات محفوظ داشته و از انواع از رطوبت منفه پاک کرده که منی



در رحم نباشند و می گویم از جمع امور است که مانع علی است در دست سود و بی نقص نیست مای  
استعمال نماید چو اگر طب و انا باشد علاج این پریب در دستوار است بقدر از عقل پند  
خود غور و تلاش کن کرده معالجه پریب باید کرد و اگر احیاناً جزئی از بند تصور شد باشد  
نظر معده است اگر نیست حکما میقتضی و منافعین در بافت باید کرد **بماضی** محج

**ص** **بماضی** محج

فایده آنکه اگر سبب عقیده لاغری بدن باشد و سبب آنکه بدن موجب فقدان مبنی عورت  
 بشود و بدینسان باغذیه و مطلقه و مشدنه که منول و مبنی است و منی را قایل علفه گرداند  
 در دستور پان نوشیده است استعمال کرده باشند و استعمال بپوش و همچون مای که  
 مبنی است آنچه برای این مناسب فراج باشد استعمال کنند و ثبات در طبع و مطلقه  
 و مبنی و تقوی رحم و خشکی رحم و دفع مواد سودا که جمع بدن را میسازد حرارت  
 کند با سبب دیگر باشد و بدن را نقصان رطوبت که سبب عقیده عورت کرده است فراج  
 باید کرد و تقیه بماند در استعمال و تقیه رحم از حرارت پیدا از فراج آن نیز استعمال باید  
 در طبع و او در و فرقه طبع باید کرد و دفعی که رحم و بدن را سبب لاغری بخالت بد  
 و تقیه از جمع افات چای سود استعمال سیاقا معین محل موجب نوشته عام  
 استعمال نماید و فصل اول از اعظم محل تولید شده و اگر پس بدن میپوشد رحم ماده  
 ساخته باشد و احتیاج تقیه نیست فقط با لطیف و تدریجیت میکند و اگر سبب عقیده  
 فقر باشد تقیه در آن بدن تقیه بدن با او در مبنی فراج همچون در موانع فراج  
 خلط خرا و مبنی باشد خورده یعنی با تقیه و سبب عقیده در فرقه مبنی است و سبب

در رحم را نرم کند و پس را دفع  
 و بعد از دفع لاغری بدن و لاغری رحم

نشتم که بر قدم زیاده بشود مانع راه نمی مردن و توجیه برال بدن و برال رحم و بواس  
 ان شحم نخواهد شد <sup>بشد</sup> و عمل خواهد ماند لازم که بعد از برال بدن باد و می باشد  
 خلط و برال رحم و برال شحم لغزیم که سابق در دستورات بخند و خمه مکرر نوشته  
 استعمال باید کرد و بعد از آن استعمال فریم که سین محل است موجب نوشته عامی  
 استعمال باید کرد و بفضل الله تعالى محل خواهد ماند و اگر عین شحم صادر و طبع باشد  
 اخراج آن لغزیم که بالا مکرر نوشته اخراج باید کرد و بعد از اخراج اصلاح رحم لغزیم  
 مطلقه و فریم موصوف استعمال میکنند و رحم را از فساد و دم طینی پاک کرده استعمال  
 شیان باغ همین محل نباید آن که محل خواهد ماند و اگر سبب عقیقه حبس و دم طینی  
 باشد <sup>عققت</sup> شیان آن است که محل <sup>عققت</sup> از شحم نوشت موجب نوشته استعمال باید کرد و بعد از آن  
 نباید طبع اصلاح اخراج رحم <sup>عققت</sup> شیان مطلقه و سبب نامی موهبه استعمال کرد  
 استعمال شیان فانت که اعانت محل است باید کرد و فی فضل خود خواهد کرد و در  
 عقیقه سبب <sup>اولا</sup> رطوبات فرقه باشد که موصوف را در شحم مینی مردن و سبب ان غلبه  
 ان شیان مخرج و رطوبت در دستورات مانی نوشته استعمال باید کرد و بعد از اخراج

نیز در اصلاح شایعات میباید استعمال نماید که در وقت استعمال شیفته معین محل نماید بفضل قادر  
عظم کارها را حل خواهد ماند و اگر کسی عصبه القوی رحم را بحدی که نماید و از او جدا شود  
کود که غرضت نماید کرد و شایعات مثل لوده نماید و مادر و پلوت و مادر و پلوت  
و طایب و عجزه که بر استعمال اعصاب و عضله رحم بجای خود خواهد آمد و بهین  
مخاطبات و آبرن و بسیاره تا استعمال کرده باشند بعد از رفع القوی رحم و استعمال  
شیانات مخم رطوبت نماید و بعد شایعات ملطفه و سوده که رحم را با اصلاح مزاج  
خود می آرد استعمال نماید و رحم ازین تدبیر قابل علقه و نطفه ساخته استعمال شایعات  
معین محل کنند بفضل آبر و حل خواهد ماند و اگر کسی عصبه سبک کشدن رحم را باشد  
یاسب تولد طفل یاسب کزتن جماع یاسب اعتماد بر زمین یاسب و کیده باشند  
ان بیکسانی قایم کنند و استعمال شایعات مثل طهار و مار و و مادر و پلوت و عجزه  
که بالا کشیده و بهین وضع مخادات و نطول کرده باشند وقتی که رحم او را خود  
برایست آید استعمال شایعات مخم رطوبت کرده استعمال شایعات ملطفه و سوده  
نموده استعمال شایعات معین محل کنند بفضل قادر قدرت حل خواهد ماند و اگر کسی عصبه

میوت ماده ساده و یا با دویه دهند ماده و یا سبب مزاج کنند و ماده و یا سبب مزاج  
ماده و یا سبب مزاج کنند و ساده را فقط اصلاح مزاج یا بعد از مرطبه و مطلقه و یا  
و بلغمات و مخومات مرطبه و شمایات مطلقه استعمال کنند و بعد شمایات  
اعتاب حل استعمال نمایند و الله تعالی محل خواهد ماند و اگر عقیقه فساد منی بود  
و باید و یا باشد معالجه آن بطریق که اصلاح نمی کنند باید کرد و اگر طبیب دانا باشد سوزنا  
و معجنات و بلغمات موافق مزاج شخص و موافق مزاج مریض و موافق سبب آن  
استعمال کرده باشند من بعد استعمال شمایات معین حل کنند بفضل الهی محل  
ماند و اگر سبب عقیقه خلالت رحم یا سبب درم رحم یا شقاق رحم و غیره امراض رحم باشد  
معالجه بر یک المیاط مرضی شخص موافق دستور نوشته غاصی که سابق بر یک دستور  
نوشته ام و بعضی امراض را اگر کتب متقدمین و متأخرین دریافت کرده دستور  
معالجه خود ملحوظ داشته معالجه آن باید کرد و الله تعالی اعانت حل شمایات  
معین حل استعمال نمایند و اگر سبب عقیقه ناکرد کاری قابله سوزنا و یا بلغمات  
در یافت کرده از قابله دانا معالجه آن کنند و طبیب هر وقت برسان اوایل مریض

بحجرات



باشد و آنچه فایده را به سبب شغوری خود معاف کن چنانکه بماند فایده را بفهماند و در میان  
 بشنود باشد و آنرا که سبب باید نسخ محمول من الاستاد ابوالبرکات  
 محل عریض است که با نوری شکر روشن رزد کوفه نیمه در هم نموده نگذارند  
 و بعد از آن نصف نجاشه بخوراند و دایم استعمال نمایند آنچه مستخلص  
 خشک است با شکر همراه بنهند و شش و ریه سازند کلی صبح و شب شام بردارند  
 هند ففضل الهی محل ماند و فرمود که در این معین باشد سرگین  
 یک قدر گرفته کوفه نیمه ففضل کرم کرده و سرشته به شش  
 استعمال کنند و برای محل مانند آن نیز باید خرگوش سرگین خرگوش  
 خرگوش کوفه نیمه ففضل سرشته و بعد از آن نصف بردارند  
 ستر زعفران زن بکام رفته و جوید و از گوشت پاک کرده  
 به بخورده بپزد و بر سطح بالست و باقی را خورده کرده و با دو  
 ع کنگر و دو دای منو که شدن فرزند بزنند و بپزد و بپزد  
 و جوید سرگوش و در یک تخم انار نیمه بخورند و شش فرزند

میوت مادی و سادیم و یا مادیه میند مادیه ضایع میوزاج کنند و مادیه میوزاج را

مادیه میوزاج را میوزاج کنند و سادیم را حفظ اصلاح میوزاج با مادیه مریطه و مطلقه و میوزاج

و بلویات و میوزات مریطه و شمایات مطلقه استعمال کنند و مادیه شمایات

مجموعات

اعانت حل استعمال نماید ان شاء الله تعالی محل خواهد ماند و اگر عقیقه فساد منی میوزاج

و مادیه باشد معالجه آن بطریق که اصلاح نمی کنند باید کرد و اگر طبع دانا باشد سوزش

و میوزات و بلویات موافق میوزاج شخص و موافق میوزاج مریض

استعمال کرده باشند من بعد استعمال شمایات معین حکم

ماند و اگر سبب عقیقه خلالت رحم یا سبب ورم رحم یا شقاق

معالجه بر یک را بطریق شخص و موافق دستور نوشته نماید

نوشته ام و بعضی امراض را اگر کتب متقدمین و متاخرین

معالجه خود ملحوظ داشته معالجه آن باید کرد ان شاء الله تعالی

معین حل استعمال نماید و اگر سبب عقیقه بنا کرد کاری قابل

در یافت کرده از نماید دانا معالجه آن ننماید و طبیب هر دو

سبب عقیقه خلالت رحم یا سبب ورم رحم یا شقاق  
معالجه بر یک را بطریق شخص و موافق دستور نوشته نماید  
نوشته ام و بعضی امراض را اگر کتب متقدمین و متاخرین  
معالجه خود ملحوظ داشته معالجه آن باید کرد ان شاء الله تعالی

معین حل استعمال نماید و اگر سبب عقیقه بنا کرد کاری قابل  
در یافت کرده از نماید دانا معالجه آن ننماید و طبیب هر دو

باشد و آنچه فایده را بسبب شغوری خود معاف کنی طلب بان فایده را بفهماند و در میان  
بیشتر باشد از آنکه به سلامت باید نسخه محمول من الاستاد ابوالبرکات را  
چون عریض است اسکنان نوری <sup>دوم</sup> <sup>دوم</sup> روضه رزد کوفه نیمه دریم نموده بکند دارند  
و بعد از آن حضرت نجاشه بخوراند و دواي شفا استعمال نمایند انچه مسکات  
خاک سبزه باشد همراه بنه کنه شش و دشت سازند بلی صبح و شب شام بردارند  
بعد ميان شرت کنند بفضل الهی محل ماند <sup>دوم</sup> <sup>دوم</sup> درم که در آب بن سبزه بزرگین  
نیز کوی مایه خرگوش هر یک قدر گرفته کوفه نیمه غسل گرم کرده و سرشته به چشم  
پایه درم نماید و استعمال کنند <sup>دوم</sup> <sup>دوم</sup> برای حمل ماندان نیز مایه خرگوش بزرگین خرگوش  
در غفوان خود بر او گرم کوفه نیمه غسل سرشته میوه در غسل حضرت بردارند <sup>دوم</sup>  
زهره لک عالم چندین تر غفوان زن کجای رفته و چون در گوشه پالت کرده  
انگاه داروهای علامه بموزه بلایه بردار <sup>دوم</sup> <sup>دوم</sup> پالت و باقی را فرود کرده یاد  
میکردند بعد از آن جمیع کنند <sup>دوم</sup> <sup>دوم</sup> دواي شفا بزرگین فرزند بزرگه و بزرگه  
ماند که فرزند تقدیرک جوته سرگورده در یک تنه انواضه بخورند چش فرزند



ذکر خواست و اما قیاس با شرب نمایند نه نوشیدنی که سر را کوفته بایست گویند که  
از ترک کردن حاصل شود خمره نموده بنی القطن نهاد نمایند تا از رطوبت گذشت باریک  
در یک انار آب بچکانند نم انار نمایند صحت نموده هیچ انار یک ناز هر دو را بسیار  
داخل کرده صحت نموده در محققه انداخته رزق نمایند تا محمول گذشت منه که باطل  
دم الاغین حل از بنی خمره خرا سوخته پوست برون بنی شاخ کوزن حق  
سرکه صندل با ناز و سبز سر را کوفته نخله آب جوشانند باریک خمره نموده  
شباب سازند و محمول نمایند سقف من محمول برای جریان خون  
خارجیت و لایق دانند الا که کلان صمغ عربی سر را کوفته نخله سقف سازند و  
بهم دادم نام در شش فلوس شیر با هم کا و در عدد و در شیر مذکور سر کرده دارند  
هنگام اول سقوف بخورند یا لیل شیر نوشند بعد هر روز بخورند تا دو هفته  
باز یک نخله شیر کشین کنند که باطل از بنی مرغان حرق نموده همه را با آب جوشانند  
سیراب نماز داخل کرده و نوشند و کبر فلفل که با ناز و سبز سر را کوفته نخله سقف سازند و  
خود را با سقوف حل در سبب ولادت محبت منقذ از بنی مرغان حرق نموده و کبر



سازند و برکش از خانه بخور بکنند و دیگر اسقاط محل کنند اول صوم ما ایلوه برابر چه  
که تقدیر یکتو باشد بران مالین حد کنند بعد از آن بنال ویم با سبک الوده  
نمایند و در فرج بگذارند اگر محله دودنه باشد ساعت گرد و ده قرصه که یکم دودنه یا  
اشنان فارسی عفر قضا سوخته سداب فراستون از پرک قدر قدری کوفته نموده  
بر وزن زیت سرشته استعمال نمایند که دودنه باشد از شکم بر آید تا قرصه حصص بر آید  
هر خود نه اهل سداب موثری کوفته نیمه به هر دو کاوششیه مرزیه سازند در استعمال  
نمایند و دیگر اسقاط محل کنند روزی چینی با گی گنده به روزه بزنگ کاوششیه  
تیساف را سازند و استعمال نمایند محل ده روز باشد ساعت گرد و ده دیگر صفادیکه  
غده می باشد از شکم بر آید کاوششیه یا زرد کوپس یک پارچه گاوسایین بر شکم  
مرزیه ای ضا نماید و چون اندام برای اسقاط محل جهات نمودن قدسگاه در  
باشد خوب نیکو نماید و دست نموده بنویشد در سه روز محل مفید است و دیگر  
نمودن مکرر بلوغی حمله لوبیا بهل بسیار بود بخش قدسگاه خدمه ما و این بخش  
با و نماید و دست نموده بنویشد و تمام حلال جان بی اسقاط محل من





یک باد باند هفت موده بنوشند عند اکل چرخ و کای استماد بخمد  
 بوزن شش پاره داخل میکنند تا مانده باقی علاج در معده اسهال و غیر اینجه  
 مناسب باشد استعمال کرده باشند الحمد  
مر





بالحمد لله وحده ونعت رسوله صلى الله عليه وآله وآله وصحبه  
وآلهم أجمعين وبركة دستور العلاج في الدنيا يطيب على من متعل الاستاذ والمعلم  
والاستاذ الوالد السليم به وإذا اقتضى في علاج هذه فكان يلزم رجوع  
بالعلاج الى الاطباء الماهر والمكابر الماذن والاستاذ الكامل وسبق هذه بهذا  
الطريق وهذا دستور المعول اليه ولا يخطوا في تدبير برودة وهذا دستور  
جواب حجاب مرار اكثر استاوسح من الوالد السليم في تدبير علاج حتى لا يعاد  
بامراض اندرة مثل الدق والاستسفا وصف الكليتين واكثر جلاء الاطباء  
والكبار والناتقين تعقل نقصانه ولا يخط عن عدم ملحوظه الاسباب المنبذرا  
وسبب عدم حفاظة المعدة والكبد والكليتين او سبب ضعفها من كثرة استعمال  
المدرات والمبردات والتجارب هذا ينبغي الاحتياج في الدليل والتدبير فيه ولهذا  
نحن نكتب هذا العلاج بطريق العمل المستعمل المطيب الاستاذ الوالد السليم به  
وقول عمره وظاهر فلا بد ان ينظر في وقت العلاج حفاظة المعدة والكبد والكليتين  
وإذا كان علاج هذه يستعمل المبردات فكان تدبير الاخطار فيه في تروية المرض نفسيا



عرق بیداده باوالتوح است سعد کونی خوشم گود خوشم که خوشم بر آورده  
داخل کرده شربت سیرت داخل کرده باضافه قرص ذیابیطس بنوشند بدا  
رکبت لذلک منه طلائع سحاق طارسی شربت حب الاس خروچ نموده بخورند  
عقب ان شربت کلزار خوشم گود شیر بر آورده عرق گاو زبان عرق کبوتر  
کلاب شربت انور داخل کرده باضافه قرص لمبائیر بنوشند بدا رکبت  
خوب لذلک منه طلائع سرورید باسقمه بسحق شربت به شربین خروچ نموده  
بخورند عقب ان عرق مندل عرق شیر آب ترنور حب الاس سحاق شیر بر آورده  
داخل کرده باضافه قرص ذیابیطس بنوشند بدا رکبت خوب لذلک منه  
طلائع کبریا حرق بیت کوی نشت کف مدبر شربت سیت خروچ نموده بخورند  
عقب ان عرق ساقه آب انار شیرین بر آورده خطای کلزار سحاق شیر بر آورده  
داخل کرده باضافه قرص کلین بنوشند بدا رکبت خوب لذلک منه طلائع سیت  
کلین خوشم شربت لادن منفع خروچ نموده بخورند عقب ان عرق بیداده باوالتوح  
است سعد کونی خوشم گود خوشم که خوشم بر آورده داخل کرده شیر سیت



در مرقه خطای ملک اینی خشت کند بدبر یک نیمه کمانه چنانکه با شیره است

جسلا اس مروج کرده بنوشند با الفضا لک اند عرق شیر مار القرح آب زلوز

عرق صندل در مرقه خطای ملک نارسیه بر آورده شربت داخل کرده است کلوی

سرطان محرق مر جان سوده خشت کند بدبر یک نیمه کمانه بنوشند الفضا لک

شیر اسب مار القرح حلال اسب سمان کمانه بر آورده شربت انار شیر

داخل کرده باضافه قرص سرطان بنوشند با الفضا لک اند قلعی شسته در الاهی

عرق شربت است کلوی کند سفوف ساخته بخورند عقب آن خرد سفوف

خطای در عرق شیر عرق کبوره شیره بر آورده شربت بیهوش داخل

کرده بخورند سرطان روغان حکایت بنوشند با الفضا لک اند و برق طلا و رقیق

در اریب ده در جان ساین کبر با ساین است کلوی در مرقه خطای شربت و لک

مروج کرده بخورند عقب آن عرق شیر و عرق آب انار شیر عرق صندل شیر

داخل کرده باضافه قرص کاذو بنوشند با الفضا لک اند و برق طلا و رقیق

عرق شیر عرق مدیک خرد سفوف کمانه بر آورده شربت حب انار شیر



خشت کینه مدبر مخرج نموده باضافه قرص و مایس بنوشند ایضا نموده آب و روغن  
 عرق کاهوز آب بروز سرت حب الاس مخرج نموده قلعی کشیده سرت کلوی  
 کاهوز رغووان حب سابتین بنشیند و نه کنیز صلیبی طباشیر  
 خشت کینه مدبر سرت کلوی قلعی کشیده سرت حب الاس مخرج نموده بخورند عقبات  
 غشیم کدو خمارین در عرق کاهوزان عرق بادرنخو عرق غلب سرت  
 انارکس داخل کرده باضافه قرص کاهوز مقصور و ص طباشیر کاهوزی بنوشند

ایضا لکمه دانه الاهی خورد طباشیر و الاس خورشید و رقی سبز عرق غلب سرت آب و روغن  
 خشت کینه مدبر مخرج نموده باضافه سفوف و مایس بنوشند ایضا سبغون لب کوفته بخورند  
 عرق سرت سرت داخل کرده باضافه قرص کاهوز بنوشند ایضا براده ضدل کینه مخرج کلوی  
 عرق مینک عرق کاهوزان مکرر کرده دارد تصحیح بلع و سرت نموده کلید سبغون بیشتر برآورده

آب به داخل کرده باضافه سفوف و مایس بنوشند ایضا عرق رزمهر طباشیر سرت کلوی  
 مرور از سبغون مقصور سفوف نموده بخورند عقبات عرق کاهوزان عرق مینک عرق کاهوزان  
 عرق کاهوزان عرق کاهوزان عرق کاهوزان عرق کاهوزان عرق کاهوزان عرق کاهوزان

اب انارکس  
 ۱۰۰

بنوشند با صاف براده ضدل سفید درون بیدر کسب حق شیر عرق سرد آب یک ترک کرده در  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

بیا با باده صاف نموده دانه الکلی خورد و طبخ شیر حب الاس جفت طوط سیره برآورده داخل کرده  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

بریت جالس داخل کرده یا فاضله فرض و یا طبخ بنوشند بر آب کرب لکند فله عودا در کسب  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

رعان حق که با سوده کلون می خشک کنه بد بر طبخ شیر نبات سقوف ساخته بخورند عقیق این ماء  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

عرق شیر آب تر نور خرقه منقش لکند سیره برآورده بر سر است داخل کرده کا خور  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

زغوان اضافه نموده بنوشند لکند سیره عرق کا خور ماء الفیض ضدل طبخ  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

دانه الی خورد و کنگار سعد کوفی سیره برآورده بر سر است داخل کرده یا فاضله مکر  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ست کوی ملک اینجا بنوشند و بکند شیر خرقه عرق کا و زبان عرق ضدل بر  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

حلا الاس داخل کرده یا فاضله سعد کوفی فلی شربت کوی با شین بنوشند و بکند  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

شیر خرقه شیر عرق ضدل عرق نیمک است بر خاص خرقه منقش سعد کوفی  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

سیره برآورده بر سر است حلا الاس داخل کرده یا فاضله فرض و یا طبخ در طبخ شیر فاضل بنوشند  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

الاضافه شیر خرقه شقورت عرق ضدل آب تر نور ماء الفیض سنبل الطیب سعد کوفی جلی  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

بر آورده بر سر است داخل کرده یا فاضله محول کند مقوی کند بنوشند و بکند شیر خرقه  
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

عق شير عوق صندل سمان سعد كوني <sup>الاس</sup> شير بر آورده <sup>الاس</sup> اصل  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

کرده یا ضاقت قوس کلک نار نبوشند رکت رکت منه قوس طابنده کافوری قوس طاب  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

شیرت الوبالو تموج بوده بخورند عجب ان کلندر طابنده دانه ای جود در عوق سمان  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

نیدر کسکونی سیرالده شیره بر آورده داخل کرده شیرت قمری می ترنجی نموده یا ضاقت کلک  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

شیر کوی مسکک نبوشند قیام اعلم ان اللو و المرقان و الیاقوت و الطلا و النقة  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

سبب اشراج الاغراض الارضیه تخیر قوه استحکام الرکت و قوه الطبیعیه و با عیان قوه الطبیعیه  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

الغالب من مباد الفیض با عدال الفیض معتدل الکتاب قمری و اشراج الارواح الطبیعیه  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

النوریه و یقیها لاشمال الحراره غیرتیه و لفقونیه جمع اعضاء الریسه و غیره خصوصاً المذوق  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

والامراض الریسیه یندر ریه الریسیه و انزال الحما و النقصین و المناخرین من عمل ریه علی  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

فی هذا الوقت لاشمال الحراره و لفقونیه اعضاء الریسه و بقول الحما و لا یبقی منه شیء  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

و یقیها لاشمال الحراره و لفقونیه اعضاء الریسه و بقول الحما و لا یبقی منه شیء  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

لا یحصل من استعجاب الادویه سبب النفوذ القوه النافذه ثابت او حسیست تسایل اشراج یقوت  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

تدقن النظر و النظر انظره علی سبیل السهل و اما نحن بعد توفیر اشراج یقیها لاشمال الحراره و لفقونیه اعضاء الریسه  
اوله اوله اوله اوله اوله اوله

سکندر



بی قرین شکت رکابی کربا کا بی قصور و غلطی اضافہ نماید ایضاً نہ ظلم معمول مروارید محمول  
سرمایہ سرمائے

۷  
عز و فضل  
۵۱۰



کبریا و این مکن رشاد بلوط شرب بر شیرین نرود و خورده بخورند عقب آن حب الاس سفید  
 اند واده و عرق صندل شیرین و عرق شیرین بر آورده شربت حب اللسان داخل کرده  
 باضافه قرض طایسیر کافوری بنوشند و دیگر من الاستاد خرقه مقشر موخشم کدو شیرین  
 عرق بنار و عرق غار شیرین بر آورده شربت کافور زبان داخل کرده باضافه  
 قرض دیانیتس بنوشند و دیگر من الاستاد آب و عرق ترس زر کدو با این  
 یازم سر و کرده قرض کافور یا شیرین بنوشند فایده مند استعمال المدا رایت اثر  
 الاستیاد هم فایده مند استعمال المدا رایت عند الفدوره لاحتیاج الایصال  
 الدوا الی المطلوب فایده مند تلین الطبعیت منفع هم لان اگر نهیم کافور  
 یا بسی الطبعیه فایده مند آب غوره را افزوده بخورند تا که غلیظ شود با  
 کدو بخورند نافع است فایده مند گشت رکنا و بعد رحمت کردند فایده مند  
 نیمه باغی که دینان خبری بخورند بعد روز دوام بخورند جو سبب اتفق ندا شخص من  
 عرق شیر آسیت آب اکور عرق بید مسک عرق صندل باهم انجمه خرقه مقشر  
 سماق شیر بر آورده شربت انار شیرین داخل کرده کافور قصبه و رغوان شود



و بخورند عقب آن شیر کا و عرق کاه در زمان عرق ضعیف است جیرالاسن داخل کرد و دما بدهد

جواز اسلحہ مان جو پسند ہے و دیگر ایضاً کہ میں متشابه بطور و خفاش قرنوب منظر حلال است

در این کتاب عرق بادکنک و عرق مندل بنسیره بر آورده شد و در این کتاب عرق مندل بنسیره بر آورده شد و در این کتاب عرق مندل بنسیره بر آورده شد.

ع  
فلکی کہ سن کلوی بنوشند و دیگر کدک

بطلی سعد کو فی سیرت الدس مروج محمودہ مخورند تعقیب

نار در عرق بند شک کلک عرق مندل شیرہ بر آورد

بصافه قرص مکنار بنویسند و دیگر یک لک نه ملیک

میلو کبریا کو فسخه سریت امار مزوج مودون مجوزند

سینل البلب در عرق غصه الغلب عرق کا و زبان عرق

مجلس اول

نست کلوی طلک فدم کسمه سر کشتم سرت

۱۰۸  
و کما به معنی

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
وبعد فقد حضر في هذا المجلس الشريف  
الذي أقيم في يوم الاثنين الموافق ١٤٢٨ هـ  
سنة ١٤٢٨ هـ الموافق ١٩٠٦ م  
في دار الاجتماعات بدار السلام  
مجلساً علمياً رفيعاً برئاسة  
آية الله العظمى والعلامة  
الميرزا محمد باقر الخراساني  
رحمه الله تعالى حيث قدّم عليه  
آية الله العظمى والمفتي  
المعالي السيد محمد تقي  
الداماد رحمه الله تعالى  
وقد تمّ مناقشة الموضوع المذكور  
على يد آية الله العظمى  
والعلامة الميرزا محمد باقر  
الخراساني رحمه الله تعالى  
وتمّ اتخاذ القرار التالي:

تذکرہ فی دورہ صداغریق علی الشعب عربی کا وزن

طهران ۱۳۰۰ هجری قمری



دخورد عقب ان کسره عرق کا ورنان عرق مندل سیرت جیالاس داخل کرده باضافه  
لونه لونه لونه

جوارس سمان بنوشند و دیگر ایضاً مینشاه بطوطه و خنکاس خرنوب منظر حلال  
لونه لونه لونه

در عرق غلب عرق باد بخوره عرق مندل سیره بر آورد و سیرت عرقی درخل  
لونه لونه لونه

کرده باضافه کلزار سمان غلب سیرت کلوی بنوشند و دیگر لنگ نه  
لونه لونه لونه

مصلحت خوت بطوطه جربوب منطی سعد کوفی سیرت الدس مزوج نموده بخورد عقب ان  
لونه لونه لونه

نجم خاص غرقه کلزار در عرق مندل سیرت کلک عرق مندل سیره بر آورد  
لونه لونه لونه

سیرت بلتون داخل کرده باضافه قرص کلزار بنوشند و دیگر لنگ نه بلکی کسه  
لونه لونه لونه

طلک کسه مر و اید سابق غلب کبر با کوفه خنک سیرت انار مزوج نموده بخورد  
لونه لونه لونه

عقب ان غرقه سعد کوفی سینل الطیب در عرق غلب عرق کا ورنان عرق  
لونه لونه لونه

سیرت بر آورد داخل کرده سیرت سیرت مندر داخل کرده باضافه قرص  
لونه لونه لونه

دما جلیس بنوشند و دیگر نه سیرت کلوی طلک کسه غلب سیرت  
لونه لونه لونه

جیالاس مزوج نموده بخورد و دیگر نه شوق و بلکوس سیرت مزوج نموده بخورد  
لونه لونه لونه

عقب ان سعد کوفی خوت بطوطه غرقه در عرق مندل عرق غلب عرق کا ورنان  
لونه لونه لونه



سینه برآورده شدت نامین داخل کرده باضافه قرص طباسیر قالیق بنوشند فقط

دیگر نه کندر مصطکی فزده طماز شربت جرایم منقح نموده بخورند و دیگر نه

طماز علول نوزده مجلول سعد کوفی فو لنجان طماز شربت غیر منقح نموده بخورند

عقب آن عرق صندل عرق بار کنویه عرق کر قشل تخم خرقه حلالس سینه برآورده

شرت و در میان باضافه معجون ماسک الیول بنوشند و دیگر نه مردار مجلول

باتوب مجلول طماز مجلول فلیک شربت طوی حلیط طماز شربت جرایم منقح

نموده بخورند عقب آن عرق مار کنویه عرق صندل عرق مسکه لیمو تخم کاهو خرقه

سینه برآورده داخل کرده شربت غیر منقح نموده باضافه جرایم کندر

بنوشند و شربت خضار برای دیابلس عار و بار دیستور معجون الیول

صندل سفید صندل سبز خوبوط کندر جویقن رایب برک عین الثعلب سینه مسکین

بن اقطی خضار نماید و دیگر نه بر نشیده که در نشیده خضار بر نشیده سب کندر

کاه خوبوط مار و سینه اما قبا کندر خرقه نطلی کسرخ و آب برک کسینه

سینه بن اقطی خضار نماید و دیگر نه لوبست انار و لاتی حلالس کندر سعد کوفی

سنبیل الطیب کلزار کندر سعد کوفی سنبیل الطیب کلزار آب برکت خرد و بنه  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

سایده نهاد نماید و بکبرته تراشیده خنجر تراشیده که و صندل سرخ صندل سفید  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

سکاف مایه اقا قیا ماین خور و آراب بر کرده پوست انار سایده نهاد نماید  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

و بکبرته سماق حب الاس کندر تراشیده که و ترشید سیب تراشیده  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

کاغذ ریختران خرفه غنم کامو سعد کوفی آراب بر کرده سماق صندل  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

و بکبرته صندل سرخ صندل سفید کلزار اقا قیا ماز و بنه کلزار آراب  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

برک کامو بنه سایده نهاد نماید و بکبرته خرفه حلیج سعد کوفی صندل  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

سنبیل الطیب ماز و بنه کلزار کندر مصطکی آراب برک کشیده بنه سایده نهاد  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

نماید و بکبرته پوست انار و لابی حب الاس کندر سعد کوفی کلزار کلزار  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

آراب بر کرده کلزار نهاد نماید و بکبرته تراشیده خنجر کاغذ ریختران  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

صندل سفید مایه سیغول کلزار مصطکی ماز و بنه آراب برک حبیب الشعل بنه  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

سایده نهاد نماید و بکبرته کبخی منقش سنبیل الطیب سعد کوفی تخم حوض  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

خرفه درختی کلزار مصطکی آراب برک حبیب الشعل بنه سایده نهاد نماید  
۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴ ۴۱۴

ضمائم کائنات و غیرہ کا موزر و غفران بخشہ کا پویشہ صحت ختم حاض کثیرا

برگ نهم باره برگ چهارم مازده تهر رسید که و تهر رسید جناب آقای الکلی جو

سایده ضاوت نماید و ~~و~~ <sup>و</sup> علم بر سه برک مغیالان برک کلب برترشیده سبب

و جوان از آب بر کشید و سبز ساید و ضا و نماید و دیگر بر کف خمار فرک

عما و نمایند که ترکیبات سفوف بحرب کرب سفوف لذب با طبع الباز و منه خونهای

بعد کوفی سنبل الطبخ خشت کهنه پیرت طوی قلمی کشته مات کوفه خسته سفوف سازند

در ثمرت باوتهای مسکنه با شیر کاه و طریک سفوف نه مرغم جباری







مرفوع نموده سفوف سازند قندری سربت بخش باشد با شیر کاه یا شیر نموده با آب

مناسبه چ سفوف جویمه نذیر مطلق نه کندر مصطفی کلندر چوب کدو

لرزه خفت بلوط حب اللس روانه الاهی خور و درارد نهفته مرغان سائده طلحه

قلی سه ششانه مدبر خنده کوفه نجبه سفوف سازند خوراک چهارچ ماهه باغچه

مناسبه انصاف چ سفوف و دیگر طلحه نقره شسته قلی شسته سیر کشته درارد

باوسج مرغان کبریا دانه الاهی خور و طلحه شلب مصری سماق کلندر

صنعتی دماک ست گلوی خشت که در کاه خور و زعفران خنده کوفه نجبه سفوف

سازند خوراک چهار ماهه باوسج مناسبه المرض چ و دیگر نه کندر مصطفی حوا

نوی سفید شلب مصری سماق حب اللس مرغان حوق کبریا وانه بل سنکوی

صنعتی دماک خنده کوفه نجبه سفوف سازند خوراک شش ماهه اگر قلی سه

مرفوع نماید پیرشت چ و دیگر سمرطان حوق ست گلوی کندر حشمت خشت

مصطفی کاه خور و زعفران حشمت کاه کبریا مرغان درارد سائده قلی

خنده کوفه نجبه سفوف سازند خوراک چهار ماهه چ و دیگر نه سعد کوفه

سنبل القلب قرقه موصلي سبيانه بنو صلي كفت كند بنو صلي جند ابريس بنو صلي  
 نوبه ۷۴ نوبه ۷۵ نوبه ۷۶ نوبه ۷۷ نوبه ۷۸ نوبه ۷۹  
 طمسير صفت كند در بر صفت كوي غلبي كشته بناب كفت كوفه نخته سفوف سازند  
 نوبه ۷۹ نوبه ۸۰ نوبه ۸۱ نوبه ۸۲ نوبه ۸۳ نوبه ۸۴  
 خوراك كس نه با نهر كا و بخورند ط و كند سفوفه لند با طيس نه بيز حاض  
 نوبه ۸۴ نوبه ۸۵ نوبه ۸۶ نوبه ۸۷ نوبه ۸۸ نوبه ۸۹

جفت بلوط طمسير دانه الماي خور دانه نونه امار دانه كرا شين كا خور  
 نوبه ۸۹ نوبه ۹۰ نوبه ۹۱ نوبه ۹۲ نوبه ۹۳ نوبه ۹۴  
 رغوان ناب كفت كوفه نخته سفوف سازند قدر شربت شش با ننه با بوقه هاي  
 نوبه ۹۴ نوبه ۹۵ نوبه ۹۶ نوبه ۹۷ نوبه ۹۸ نوبه ۹۹

مناسبه المرض ط برب ايزن من ياليف سيد فرزيه خان لند با طيس الحار بنه صفت  
 نوبه ۹۹ نوبه ۱۰۰ نوبه ۱۰۱ نوبه ۱۰۲ نوبه ۱۰۳ نوبه ۱۰۴  
 بخورنه كل نغسه كل با بوقه نغم خرقه مكنوفه نغم خحاس نغم كا بوقه مكنه كسك كو كند  
 نوبه ۱۰۴ نوبه ۱۰۵ نوبه ۱۰۶ نوبه ۱۰۷ نوبه ۱۰۸ نوبه ۱۰۹

نغم كند و بنبرين مكنوفه در ستول صندل سرخ خند كفت عر الشلب جو مكنوفه  
 نوبه ۱۰۹ نوبه ۱۱۰ نوبه ۱۱۱ نوبه ۱۱۲ نوبه ۱۱۳ نوبه ۱۱۴  
 نغم كند كد و ركب سدا تاره بر رنده خيار قطع مقطوع اكر اناست شود و عهد شده  
 نوبه ۱۱۴ نوبه ۱۱۵ نوبه ۱۱۶ نوبه ۱۱۷ نوبه ۱۱۸ نوبه ۱۱۹

اكر اناست كد و ركب سدا تاره بر رنده خيار قطع مقطوع اكر اناست شود و عهد شده  
 نوبه ۱۱۹ نوبه ۱۲۰ نوبه ۱۲۱ نوبه ۱۲۲ نوبه ۱۲۳ نوبه ۱۲۴  
 صاف موده در طاس كد ب طين باشد سه و كده آب زن نمايند ط و ديكر اناست  
 نوبه ۱۲۴ نوبه ۱۲۵ نوبه ۱۲۶ نوبه ۱۲۷ نوبه ۱۲۸ نوبه ۱۲۹

نغم كند و بنبرين مكنوفه نغم كنان كو كند نغم خطمي كوفه استول  
 نوبه ۱۲۹ نوبه ۱۳۰ نوبه ۱۳۱ نوبه ۱۳۲ نوبه ۱۳۳ نوبه ۱۳۴  
 نغم كا بوقه نغم خرقه مكنوفه نغم خحاس كوفه با بوقه مكنه بر كد تاره  
 نوبه ۱۳۴ نوبه ۱۳۵ نوبه ۱۳۶ نوبه ۱۳۷ نوبه ۱۳۸ نوبه ۱۳۹



مراغی است در بعضی متعقب برای طبیعت

فیسید علی دای امسی و بانفلس جارد مدقوق را مجوبت ما الفهم است اینطور

ابن کلب عن مد مک عن بنو فخر عن عبد الله بن جابر عن ابي عبد الله  
نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه نسائه

مغسّم کدو شیرین ضدل سفید ضدل سبز چغندر مغسّم کاهو جگر  
۱۰ لوم ۱۰ لوم ۱۰ لوم ۱۰ لوم ۱۰ لوم ۱۰ لوم

کشت حوائی

صالح ماگ سو کاغذ مضبوطی بخوان استور موزع کسند و ما انتره مسامحه

نویسندگان: سید فرید علی بابایی و باطنی که ضعیف کلید و کتب پروت عارض شود

تربت مرغاله فریم دو مار و مع ذریعہ ان دراج قوہ کبک مرغانی گوشت ہمارا ادرج  
نقلو ہم معصومہ نقلو م مطوع

استخوان باب کرده درون با نخه دار کرم مصالحه بعمل مرقع نموده درما سله نقه

سم جام غانده من عبد و اولاد مصطفی بهم کس سج بهم کخذ در اجتنای علی عود صدقه

[illegible]

در شهر عاقل

در استعمال نماید بطریق عرق سوره نافع است بر مایه القوی آب بنفشه از انار  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

عرق صندل عرق بید مشک عرق بنفشه لایحی خود و سماق طباشیر سفید  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

چکوی نیم پسرطان بدستوز جاک کرده بر ریشیده که و بر ریشیده و چنار  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

صندل سفید صندل سرخ کلان بدستور معمول عرق کشند و در وقت کسیدن  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

کافور مضوری رغووان در سینه داده عرق یکسند و کافور عرق دیگر نه  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

سیراب خناری اسب و لایحی آب انار شیرین آب خرقه منشر مایه القوی  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

عرق صندل کبرک کله حکوفه کلک سرخ نازه کل کوره کل ناه و خرقه طوط  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

حب الدس لایحی حوز و طباشیر سفید نیم کافور حکوفه بدستور عرق کشند و در وقت  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

کسیدن کافور رغووان در سینه داده کشند و عرق نه عرق کلک سر  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

مایه القوی آب بنفشه عرق صندل عرق کافور نان عرق بنفشه که چوبش حکوفه  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

کلک بنفشه ترک بد نازه کل کلک نازه صندل سفید صندل سرخ خرقه طوط  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

ساق طوط حب الدس عرق الشب نریشیده که و لایحی حوز و لایحی کلان کلان  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

کافور کله کافور بدستور کافور مضوری رغووان داده عرق کشند  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار

کافور کله کافور بدستور کافور مضوری رغووان داده عرق کشند  
 ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار ۱۰ لار





قلب مصری خود غنی بر سنجور کاغذ منصوری رخوان در نیمه داده عرق  
کنند تا بلب عرق کاغذ من نابغی کل غلیظ و کل کاغذ بان مرکب  
کاغذ بان کل کلات نازده کل کغور و نندل سفید صندل سفید  
کشمکش مکوفه مراد الکو و مراده حصار حصار سیبزه بر آورده سماق  
مختم کدوشه بر آورده مخم خرقه سبزه بر آورده عرق نیلوفر عرق مرکب  
چ کبینه سبزه کبینه عرق خار حصار مار الف عرق کاغذ بان کاغذ منصوری  
رخوان بر سنجور معمول عرق کنند و قدر شربت بنج لوم بار داده علی رای  
طب استعمال کرده باشند جریت ط عرق کاغذ بان کبینه و یک سه عرق کاغذ  
کلات عرق مدسه عرق مدسه عرق صندل حصار بنی مکوفه خار حصار مکوفه  
برک کلاب برک مدسه چ کبینه حصار لوم مکوفه ط کبینه و لوم عرق  
سیبزه بر آورده حب الدس سبزه حصار و مراده کل حصار سلطان پاکت کدوشه کل  
کاغذ بان برک حصار کاغذ منصوری رخوان بر سنجور عرق کنند معمول  
استعمل کرده باشند ط کبینه و یک سه من نابغی جریت عرق کدوشه

عرق صندل عرق بنفشه آب برنج کبریا نشسته صندل صندل صندل صندل  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

سماق بنفشه برآورد و جفت ملوط الیچی خورد الیچی کلان کشید  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

ملوی نیم مکوفه نعلب مری حب الاس کا مورق ضروری زعفران برآورد  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

معمول غوی کشند و استعمال کرده باشند طریقت قرص و ما بطن نه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

طیاسه رب السوس نیم کا جو نیم خرقه کلینک کشید افافا صندل  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

کلب ارینی کا مورق کوفه نیمه لکلب افافا سارند سیرت دوم باب  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

انار بنفشه استعمال کرده باشند طریقت قرص و ما بطن نه الاستاد حب الاس نیم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

بنفشه عرق بنفشه کوفه نیمه طریقت قرص و ما بطن نه سارند سیرت دوم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

خرقوب مار خرقوب بر نارنج کلینک افافا صندل عرق بنفشه کوفه نیمه افافا  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

سارند سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

اصل السوس طریقت سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه سیرت دوم خرقه  
۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار ۵ لار

ثم كرفس شاماق مصطكى مار و سبز ریزه گاه كوفه نجمة مایه ن اهل اقرص  
 فرض کبریا دانه خنثی کبریا مصطكى رغووان كوفه نجمة بلعاب ریزه قطونا  
 اقرص سازند تا فرض کبریا کبریا صمغ عسل کترا موخمس خارنی  
 موخمس کد و کلزار افقیا كوفه نجمة بلعاب قطنونا خمر نشسته اقرص سازند  
 سده خرفه برینور معمول استعمال نمایند تا فرض الطین قرصه شانه و بول الدم  
 کل غنوم طباشیر کترا صمغ مارنی خمس خرفه موخمس خارین مساوی  
 كوفه بلعاب ریزه قطونا شسته اقرص سازند تا فرض شانه الدم را  
 نافع است بمسئول کثیر افقیا کلزار صمغ عسل کترا کل غنوم  
 یک كوفه نجمة مایه سبب اقرص سازند ستر صمغ عسل تا فرض الحلیا  
 اسهال و قی مایه و لار و سباق حب الاس که مایه طب اشش  
 بریان کیده طوط مقل زرن بوسنت افقیا مار و سبز كوفه نجمة اقرص  
 شربت دو درم مایه به تازده بالاسیت تا فرض طباشیر شاماق و قی  
 و شربت کینه و شاماق را نافع است طباشیر شاماق کلین صندل صندل کلین





میان آتش آتش و آب آتش برش بپایک بنم من کجاستند فصد سینه

اگر موافق سر که برندی کنند بهر تحت و کجاستند بالیغوام ابد و قدر

رزسک سر که صاف اصافه کینه و کجاستند کانه لغوام ابد و حجت

مکعب عرق کاغذ نسجه و کوفه اب آتش برش اب آتش برش اب آتش

اصف اب آتش بیا کعب عرق بد مسک عرق بد مسک عرق بد مسک

عرق کبوره سرب صیف بانی سرب انار من شفع برندی اب و بخار

طیاسه و زسک مدانه مو برقی کل کا و زبان کل شکوفه کل مکعب

کل کبوره کل کبوره کل ارمنی حب الدس سماق کلما خرب طوط جلوب

صندل سفید مصطک کند زنی کتر اصم و تاک خشم کا بو شکوفه

خشم خشم شک خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم

رک مدانه کاغذ نسجه و کوفه اب آتش برش اب آتش برش اب آتش



ویتور العلاج فی الاما لبحر الیاء علی شیء الایستد والوالد سکنه ربه واکثر  
 فزاید بای که در دهن این بچه ششش کرد و نه نوزاد شده قیامه  
 کای ماده براق در طبع جمع بود و از طول و در ایستاد است آب در لوب است  
 اصناف ماده ششوم بود و است ورم بواب که متصل است بقرعده موجب  
 قورعده خوانند و ورم قورعده نیز باعث مایه بای و نفع را  
 میوه و عسل و ورم قورعده اقباس برار است که بعد از چهار روز  
 دفع اقباس نفول غذا خوانند و خواه ماله جمع و قورعده باشد خواه  
 در است این و او رده که متصل بقرعده و راق است و خواه ماده  
 در لوب که سوله امعا اناعش است بر متصل بقرعده و راق  
 است غرض ماده بیه که باشد استحاله آن یا بجره غلط سوداوه  
 جمع در راق و معده شود و آن موجب نفع راقی و جفا حاض خواهد شد  
 و سبب دفع معده است که سبب ورم قورعده که سبب اصناف ماد  
 سوداوه مخیره حاصل شده است جذب اجزاء معده و مکث آن میکند

و بابت علت و جذب اجزاء و نقل و تمیز و دفع موده پدید آید و در  
فایده سفر منقذ موده که منتقل با معاد است و نسبت به اجتماع خلط و دم و حرق و کوب  
مخزن و در موده بوجوب به معیاش و منقذ می موده و در این موده و در اجتماع  
ماده با علت و در موده با موده می شود و در وقتی که موده غذا تناول کرده  
و غذا به سبب به منافع مایه می خورد و لطافت آنها می خورد و سبب غذا  
چشم موده بر زبان می خورد و در قراقرظ می خورد که بوجوب دفع مرقی می شود و  
نهاد می خورد و در موده مرقی که علت و در موده مرقی می خورد و موده مایه  
ماده و آب مرقی می ماید و مرقی غذا می خورد و آب و کتاب و مرقی آب  
و مرقی مرقی که مایه می خورد و مرقی مایه مایه مرقی می خورد و در مرقی این  
ماید و آورده که منتقل به موده و مرقی است و مایه از سر این و از آورده  
منقب می شود و لطافت موده و آن ماده موجب و در موده مایه  
و در موده مرقی است و مایه سبب آن مایه منقبه از سر این  
و از آورده موده که می خورد و مایه مایه می خورد و مایه مایه

در اندیشه موجب و کسب و جدایت و جمیع حساب بالی و بیار باشد  
از این مایه های مزاجی می گویند و بوقتی که با جوده صعود کند و محتسب معده  
باشد از این مزاجی می گویند و در مزاج مزاجی نیز صعود و اجزای قلیل می شود  
فایده نه سببش کفین و وضع ترقوه است که اکثر اینها معده متصل است  
پزد و کفین و بطرف ترقوه و رفت معده و سوزش آن و وضع آن خوب  
سوزش و وضع کفین و ترقوه خواهد شد فایده نه کاهی و مزاج  
اجزای رطوبت از دمان می شود سبب عدم نفهم غذا و امتلا معده از قهول  
و غذا غیر نفهم فایده نه کاهی ماده مخدومه می شود و در ماسار نقا  
و اجتماع ماده موجب ورم معده خواهد شد چنانکه وقتی که معده ضعیف  
شد و آن ماده از طرف ماسار نقا معده خواهد رسید و موجب ورم  
گردانست خاص و نوع مزاجی گردد فایده نه خلط نافحه و مزاج دم  
موت و سودا و متورق در معده و مزاج مجتمع شده سبب بالی و غلیظ  
و باشد و آن تجارت سبب میست سودا و معده و مزاج قرار می ماند



دان موجب نفوذ مرقی می شود و موجب غلبه و غنی که در حاکمیت جمع می شود  
 موجب در آن شود و در حاکمیت آن عصبانی می شود و علاج آن اول نفی  
 کنند بعد از آن با دو سه هله قه چاکر <sup>در زمانه و در تمام</sup> جماع می شود که آن مالم از طرف  
 معده او و موجب دگند و موجب تسخیر معده کند و نفی که تسخیر معده  
 خواهد شد تسخیر اعصابی می خواهد شد و آن تسخیر موجب که تسخیر و تسخیر و تسخیر  
 می خواهد شد معده شده اسام و در آن تسخیر موجب خلط مرین است  
 غلبه نه سبب استعمال می میسر و در ماده مرقی که سبب اجتماع ماده  
 او در معده می باشد خواه در شرا این و عجزه است که در عین شدت ورم اگر  
 استعمال می میسر خواهد کرد و موجب حرق ورم خواهد شد و سبب دیگر  
 است که تحریک میسر تحریک ریح زیاد می شود و زیاد ریح موجب تسخیر  
 مرقی است که عند ضرورت میسر عبر قوی اگر ماده زیاد باشد مضاعف  
 میزد اگر اسناد اول علاج حرارت کبد باید کرد که سبب احراق ماده  
 است و سبب حرارت کبد و اجتماع ماده در کبد ضعیف کبد عارض می شود

در زمانه و در تمام

و در کبد



کل کا ورتان پنجم کانی مکتوبه بر فرنگ اصل الویس کل غنیه کل ملو فر  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

افتون در تریسته مو منفی برکت ستره کل سحر ابو خارا اکتو حوس  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

سفرای منفی مکتوبه در عرق کا ورتان عرق یاد و کتوبه عرق عقیقه  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

بجوشانده بکباد بماند صاف نموده بنوشند تا سه روز بعد از سه روز

درین مفعول زخمین داخل کرده بنوشند ما چهار روز دیگر بدینکه نام  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

سودا و در غنیه روز مفعول خواهد اند بعد از آن بر تخمین رخت مز  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

ملوس در یکبار عرق تله بجوشانده بکیم یاد بماند صاف نموده روز  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

ما دام داخل کرده بنوشند و کابی باضافه حب لاجورد بدیند و روز  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

مسیل برکت سناکی کل سحر در مفعول مذکور داخل کنند علی الصبح تبرید  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

کنند عرق کا ورتان عرق یاد و کتوبه عرق عقیقه بهیرونه تمام گرفته  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

شربت بر روزی ممتد داخل کرده بنوشند بعد از آن اصلاح معده بدین  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

مصلک ما دمان کو فته نخته کل فنداقا مزوج نموده بخورند تا سه روز  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

من بعد از دو مفعول استعمال کرده باشند طمان نخی لک  
۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام ۱۰ام

مراجمی منه با وریان با ورتخوسه ما وریان قتل ما وریان رکت خرمک

اصل الوسخ فوسفی طعنه در عرق کا و زبان عرق نا در کتوبه عرق  
لا نام ۱۰ عدد در کتوبه

عبدالغالب محمد بنانند بیدار و پانصد صاف نمودن شربت کاه و زعفران در خل

کرده باضاقت و وار الملک نبوشند و بکینه علی کا ورتان برک

در شمس اقامت و در شب بیدار با ریشم به سوی منقطفه افتاد و در

کادر زبان عرق بنام فر عرق مادر کنونی که می باشد بسیار و می باشد صاف نموده

سکنین افنیون شربت با رکنونه داخل کرده باضافه وادار المک  
م لونه نوله

مقتل بنوشند و دیگرند کاور زبان کل کاور زبان باور بنوشند و دیگرند

الوکارا نمندى مخم کاسخ سکوفته موسیقی کلید مریقی کاو زبان

عن نوافل فرعون ما ذكره في محبتك بكيا و بجايد باليد صاف موده

نمبر دوزی معتدل داخل کرده باضافه و دوازده مسک معتدل بنویشد

دکتر نه جوارش امارتیں بن تجور نہ عقب ان عرق کا ورنان عرق مادر محبت

فصل مرفوع مکتوبه نسبت از این متفق داخل کرده باضافه یکم و دو

بنوشند چا دیگر نه آب انار شیرین است عرق صندل زرشک  
 ۱۰ لوم ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 مالیده صاف نموده شیرین صندل داخل کرده باضافه تخم شمشیر  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 بنوشند چا دیگر نه جیره در وارید بخورند عقب آن آب انار شیرین عرق  
 ۵ لوم ۵ لوم  
 بنوشند چا دیگر نه شیرین انار شیرین داخل کرده باضافه تخم بالکوب  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 دیگر نه جیره صندل آب انار شیرین عرق طاب شیرین داخل کرده بنوشند  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 دیگر نه معوی معده و کبد مع رغائب المرض در وارید بر تخم حاتم شمشیر  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 وای الای جورد سسل الطیب کوفه تخم ماکلفند او را مخموج نموده بخورند عقب آن  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 عرق مادر کرم عرق کادریان عرق عرب التوت شیرین افهون شیرین برادر  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 داخل کرده باضافه تخم قهقجک بنوشند دیگر نه شیرین انار شیرین آب انار  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 عرق کادریان زرشک بیدام شیرین باضافه لاجورد بنوشند دیگر نه  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 کل کادریان تربک قهقجک زرشک بیدام صندل لاجورد کوفه مادر کرم افهون  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 در عرق صندل عرق مادر کرم عرق کادریان است ترک کرده دارند صبح مالیده  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم  
 صاف نموده شیرین شیرین زرد بر شکر داخل کرده باضافه تخم شمشیر  
 ۵ لوم ۵ لوم ۵ لوم



بپوشند و بمرنه خوارش ز رشک خورند عجب آن طایفه در این میل خشک  
 در عرق مشک ملک عرق کاورمان سینه را در پیوست ز رشک داخل  
 کرده بپوشند ز رشک سینه که بر قلب گذارند فصل بعد از این صاف است  
 اردو در این است که در ترسیم خوارش است از این طایفه و عرق فصل  
 نکرده بر قلب گذارند و حتی از حلقه بپوشانند و در این طایفه بر کتف  
 این ترسیم خوارش کل کاورمان از قنبر و در این سینه خاری در عرق کاورمان  
 عرق فصل عرق کاورمان سینه نکرده و در این طایفه صاف بپوشند و فصل  
 زخمین حل کرده با صاف کرده با صاف حل کرده و عرق کاورمان بپوشند  
 و بمرنه از ترسیم خاص لا حور و عرق از قنبر از قنبر ترسیم فصل در این طایفه  
 بپوشند و در این طایفه عرق کاورمان عرق کاورمان عرق کاورمان  
 سینه بر روی داخل کرده بپوشند و بمرنه ز رشک سینه را در پیوست ز رشک داخل  
 فصل در این طایفه عرق کاورمان عرق کاورمان عرق کاورمان  
 بپوشند و در این طایفه عرق کاورمان عرق کاورمان عرق کاورمان

ز رشک سینه را در پیوست ز رشک داخل  
 فصل در این طایفه عرق کاورمان عرق کاورمان عرق کاورمان  
 بپوشند و در این طایفه عرق کاورمان عرق کاورمان عرق کاورمان

و بکرمه بود و خیار لایق بود و موثری صفت دار کف دست و عروق کا و در آن عروق  
و بکرمه بود و خیار لایق بود و موثری صفت دار کف دست و عروق کا و در آن عروق

بجوشانند و در عین طبع الفم و در لایق است و داخل نمایند ما و مانند صفت موده  
بجوشانند و در عین طبع الفم و در لایق است و داخل نمایند ما و مانند صفت موده

ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم  
ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم

ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم  
ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم

ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم  
ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم

ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم  
ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم ضدل الفم

و بکرمه بود و خیار لایق بود و موثری صفت دار کف دست و عروق کا و در آن عروق

و بکرمه بود و خیار لایق بود و موثری صفت دار کف دست و عروق کا و در آن عروق

روح پاک و نایب ریختن صاف و آب بر پای بخیل نه دریم صفت صاف و نه دریم  
 کافیه سنبل الطیب سعد کوفی و عنب العنب اصل ملک مصطفی از آب بر  
 سنبل را در دوا مضافه روح با بود صفا و نایب و کافیه مالونه اصل ملک  
 عنب العنب کافیه رب سواب صوفی اصل السوس بود و شک مصطفی  
 سعد کوفی از آب بر عنب العنب سر ساین باضافه روح مالونه صفا و نایب  
 و کافیه مالونه عنب العنب سنبل الطیب انحرزد و سوسنی گل سر آفتاب  
 کافیه از آب بر عنب العنب ساین باضافه روح مالونه صفا و نایب  
 صفا و نه دریم نه صندل کافیه سنبل الطیب کافیه سنبل الطیب عنب العنب  
 سعد کوفی اصل ملک انحرزد و گل سر از آب بر عنب العنب سر صفا و روح گل  
 صفا و نایب و کافیه روح گل روح مالونه مصطفی کافیه سنبل الطیب و حرا  
 و کافیه روح کافیه روح مالونه روح گل انسون مصطفی سعد کوفی کافیه  
 مرفوع بود و برنگ مالونه کافیه و اگر ما و حرقه در طاهر جمع باشند اول اند که  
 قفسه سلیم و حبل الودع یا قفسه سلیم کند کعبه حایب قفسه کنند و قفسه اخراج

ماده مسهل خور و شبنم بقیه نماید پس بدان اصطلاح طریب با او در هم قاطی کرده باشند

نیم سیر قی ناین طریق باید کرد و بعد از نیم سیر قی مسهل بکوبد نخست از مسهل

خوراقی و رسه باو آب بکوبد نصف کاف نموده دره ارمی عمل کند

داخل نموده بوشند و قی نماید و سه مرتبه یک روز را مکرر کرده استعمال کرده باشند

بعد از وقت تو میخ مسهل باو مان درام شل کفشد و رفع نموده بجزند و در

بعد از آن اگر اخراج مسهل باشد مسهل بدین صفت لطیف شده باو مان درام

خشم کمانه حج کمانه کافور مان ملک کافور مان کوسه حج کوسه حج

برک سداب صوفیاریه موسیقی ملک فندوریم انار آب بکوبد و درام باو مان

صاف نموده خشم حربه سکنجبین و داخل کرده بوشند و درام

اکثر روز و ناخک رساوشن ملک کافور مان خشم فمکانت اخم

خشم کسوت و ست حج کسوت موسیقی کفشد و درام باو مان بکوبد و درام

صاف نموده سکنجبین بر در داخل کرده باضافه قرص بکوبد بوشند

توسک مسهل نه لاصناع الماده لطیف خشم کمانه حج کمانه حج

طریق

غلبه کا ورنان ملک کا ورنان اکثر روز غلبه بر سدا ب جنوبی  
ارسانا موصوفه قنطاریون و قنطاریون بر سدا ورنان افقوت و رکنه و رکنه و رکنه  
بضایع کا ورنان پوست سحر سحر بر سدا ورنان موثری کلید کلید سحر  
در عین غلبه عرق کا ورنان عرق کا ورنان عرق کا ورنان عرق کا ورنان  
صباح کو سدا بیکم ما ورنان نماید مابین صاف نموده سحر افقوت و رکنه  
مکملین سحر سحر حل کرده بار صاف نموده روغن ما ورنان مخرج نموده  
حب لادن و نموشند طح جوسان طح طح ما ورنان ح ما ورنان غلبه  
آفتون در کلبه بضع فسیفی بکوفه غنیم فحالت ورنان انار آب جو ساندیم ما ورنان  
صاف نموده سحر افقوت و رکنه با صافه قرص کلبه نموشند طح و مکرر  
کا ورنان ملک کا ورنان پوست سحر سحر بر سدا ب جنوبی  
سحر سحر نموده ما ورنان موثری کلید کلید سحر  
صاف نموده سحر رکنه و رکنه کرده ح ما ورنان کلبه و رکنه  
با صافه و مکرر نموشند و مکرر نموشند ح ما ورنان سحر سحر









[illegible]

[illegible]

ماضافه روح ملک مطلق مانند چهل مطلق لولک منه مالونه اقل الملک

ساجه ندر شمل الطیب برک سیداب صوفی فارسی است ساج کر برک تمام  
عند النصف خمس کتان بخشیم استون زر میا نخاله کدیم در و در زده اناراب  
محرک اندیش انار غایب صاف میخوده باضافه روح مصطفی روح مالونه مطلق

نسخه کلاه منته محلل و جمع و در قم و محلل رباع منه خمس کفن زیاده مصطفی

صوفی فارسی اسارون اخضر رو استون سعد کوفی خمس حله خمس کتان  
ملکوفه ملک ساجه داخل کرده در وقت عاید بکین در قدر آب جوش برده  
نار سنده و ما در مسایه تقریر ساخته خدای روحی مالونه در طرف می داخل

گرم باید و از ان لولکی های در روغن تنو کور داخل کرده کلاه نماید ط

مالونه اقل الملک برک سیداب صوفی فارسی ما و مان ساجه در عیش شمل الطیب

اشنه استون زر میا نخاله کدیم در و در زده اناراب  
در آب کیم در روغن نار یا در مسایه تقریر ساخته بدستور در روح مالونه کلاه نماید ط

و یک کلاه منه ما کلاه خمس کفن استون ریحل سعد کوفی قره

الک

[illegible]



[illegible]

الحمد لله



افشین روی افشون سفاح علی کا پنهان مصطفیٰ حقیقہ مزین نووہ کو پنهان

و اینها ایامی است که قیام اعیان لاجرم و حصول تسفاح خست و روغنی باو ام

مذبح نموده بخورند و در این وقت لاجرم و مغفولان و اورمان آسمانی طاعت نمود

بخوانند و اما لای حوزو مصطفی منون برک سیداب علیقند مزوج نمود

مخبرند و این را که خود بودند شک بود و این که می زیاده سواد خود و غایت

طعن و مزاج خود و بخورند **موسم** علیه مبارک است که بخورند عیان این معنی و

بیمه سیاه بلفام کوسری فروج نموده بخورند و **عطر** بنیلیمبر یا ارطالک بنیلیمبر یا دایان و اسفند  
نمبر ۵۰

[illegible]

و این نام در کتب معتبره و معروفه داخل کرده بودند **و غیره** و این **مراوی** در کتب معتبره و معروفه داخل کرده بودند **و غیره** و این **مراوی** در کتب معتبره و معروفه داخل کرده بودند **و غیره**

[illegible]

کورند عقب ان عرق کا درمیان عرق کا درجہ عرق کا درجہ عرق کا درجہ عرق کا درجہ

سید اقصی و اصغر لودھی بنو سید علی محمد

صورتی کے نام **عبدالمطلب** علیہ السلام فرمودہ محمود بن عبدعقباں عراقی

فخمنہ

عرق سبک عرق باد بخوبی کشند از کف سکنجبر مری داخل کرده بنوشند

**دکتر سبک** انون زیره سیاه اسطوخودوس افسه و نه ایلی خور و زهره سیاه

کفند از کف شربت مری نموده روغن بادام داخل کرده بخورند عقب آن عرق

عرق باد بخوبی عرق باد بر شربت کافور ایلی شربت انون با صافه لاجورد و عسل بنوشند

**دکتر سبک** سبک کوفی سبیل الطیب کحل الک انون زیره سیاه

کفند روغن بادام مری نموده بخورند عقب آن عرق کافور ایلی عرق باد بخوبی عرق

دانه ایلی طیب سبک بر آورده و تخم داخل کرده شربت زیره شربت مری

مزیج نموده بخورند **دکتر سبک** تخم شربت مری سبک و بادام

تخم کرفس انون صنفی کفند از کف روغن بادام مری نموده بخورند عقب آن

عرق باد بخوبی عرق عسل الطیب عرق کافور ایلی شربت مری مری شربت

داخل کرده بنوشند **دکتر سبک** محلب رباع و مزاق نه انون زیره سیاه

مصطفی برگ سواب صنفی کفند کوفه نخته خوراک سبک سبک

**دکتر سبک** سبک بالان باد بخوبی کافور ایلی کافور ایلی شربت مری

سبک

سپید الطبع و سبب کبر و خشک شدن کوفه نخبه هموفت سازند خوراک  
دوم با عرق باد رنجوبه بخورند **و** لاجورد و صندل سفید فستقی کندر مصدق  
صغیر و از سیاه و الماس سفید و بر شش معوض فید سفید کوفه نخبه هموفت سازند  
خوراک دوم با عرق بند شک **و** **سوف** و غیره بود نیز خشک بود و نیم کوبی  
و اصل خود عرق زربا و صغیر فید سفید کوفه نخبه هموفت سازند خوراک  
سوم با کلاب و عرق باد رنجوبه **و** **و** کندر مصدق زربا و در قفل  
افشین روی سفید کوفی الماس سفید فید سفید کوفه نخبه هموفت سازند  
خوراک دوم با عرق باد رنجوبه و عرق بند شک **و** **و** کندر مصدق  
دوم سیاه طبع و اصل و این الماسی خوراک اسارون  
رخلد صغیر فید سفید کوفه نخبه هموفت سازند خوراک سوم با عرق  
**سوف** و سیاه و عرق کندر مصدق زربا و سیاه لاجورد و صندل و صغیر  
صغیر و خود عرق و فید سفید و سبب کبر و خشک شدن کوفه نخبه هموفت سازند  
خوراک ششم با عرق بند شک **و** **و** کندر مصدق زربا و سیاه

بود خشک شود نهی و آنکه مثل باد چنانچه قریه سعد کوفی رحل میسند  
کوفه نخبه شوق سازند خوراک درم با عرق با هم **طریقه** کند مصدق

عود غرق بود خشک بود و کوبی قریه زره سیاه سیل الطیب شسته  
ناخواه خشم کوفی زرمیاد **طریقه** کوفه نخبه شوق سازند  
بهره سیاه و قریه سیاه **طریقه** کوفه نخبه شوق سازند

کند فستین ریو خشک بود نه زره سیاه سیل الطیب شسته  
خشم خشک شوق کوفی و او و صفت نموده دار صنی کعبه  
زرمیاد سیل الطیب کوفه نخبه سیاه **طریقه** کوفه نخبه شوق سازند  
همه را در میان مشانه بفرم نموده بر معده کرم صفا و نایب من الاستاد

**طریقه** کوفه نخبه شوق سازند **طریقه** کوفه نخبه شوق سازند  
زرمیاد ناخواه اسارون فستین ریو خشم کوفی قریه سیاه  
فصل دار مصدق عود غرق قریه دار صنی بالان خطی قاقه صغار  
قاعه بکار بود خشک بود و کوبی قریه سیاه **طریقه** کوفه نخبه شوق سازند

کافور

کافورین بفتح فیسق بربط علی طبعی کویست بیدیند شکله سیاه و ابله  
 ترخس خشک بوسه کشی بدستور معمول عرض کنند و اگر کشت برود نه  
 و غدا و در مصافحه نیت بکبه است و قد شربت موافق مزاج مناسب است  
 طلا نام که المرافه معالج و صندیل سفید خود بند و درختی خود صلیب سبیل الطیب  
 نجه بکلب حل نموده باضافه روغن مصطکی حوالی قتب و برص طلا نمایند  
 آب کلب و آب برک کانی سبز حل کرده باهم مخلوط ساخته باضافه روغن صندیل  
 بر سر بین و حوالی قتب طلا نمایند دل چته با بونیا که سبب آفتاب نمونما شد  
 برک برک قتب برک خطی نمونما کرد و آب جوشانده سبب با بونیا شوند  
 بطول مختلف نوع الما بونیا الزام از او باقی ماند الزام با بونیا  
 ذوق آری بطریق معمول جوشانده شیر کم و برص نطول نمایند با جوشانده نمونما  
 برص کم کم نمونما نطول و نمونما با بونیا با بونیا با بونیا با بونیا  
 و آب برک ذوق قبول برک تمام جوشانده نمونما روغن کل روغن مصطکی



الحوان على الرأى فمطابق لما في الودد

از توضیح و مدار ترقی آن بقی وضع باید کرد و صفت منبج قی با و بیان اصل او کس

استعمال می نمودند و بعد از منبج بدستور اسما و از مرقی قی یا صمغ شکر

آب خوشامد نصف گانه صاف سوخته کهنه سبزه کهنه عیسی سفید

داخل كودیه جوز القی از هوا سیلین خروج سوخته از منی کند سینه اضلاع

کرده سه ضعه نماید یک یک حصه بدفعات استعمال کرده بموتیه تقبی شود تا که رطوبت  
معدیه و مرقی به اخراج شود اگر یک دفعه نکند بهتر و البته بار دوم اگر احتیاج باشد  
باین سوم ملیح نواز و یوم نکند یوم واحد و احتیاج علی سبیل غایه داده کرده باشند  
و بعد از آن و اندک لایخی خورد و طاسیر خود غرقی پس یک شربت از این منعجب  
در مخرج نموده بخورد تا **سلاسل** **سلاسل** یعنی رخیل خشک شربت کسیر  
غایت در شرب آنرا از یک شیم باو عاید صاف نموده بنوشند **سلاسل** **سلاسل**  
نخستین مرتبه حارین اصل الیوسنی تمام و در پیاو آب کوشاید کشا و عا  
صاف نموده کاهی بکینجی قوی و داخل کرده بنوشند **سلاسل** **سلاسل**  
در این بیدار صفا و عاید سو قو آب گرم بکینجی سلاسل غسل سفید مایه  
نخستین مرتبه شربت سیده بر آورده بوزن از این عادت سید سر که صفت و عمل  
کرده بدستور قی نماید **سلاسل** **سلاسل** شربت سیده بر آورده اصل الیوسنی  
در کینجی انداز آب خوشه نصف با بونا صید صفت سیده بکینجی عا  
سید که صفت نخست مرتبه بر آورده و یک چنان بر آورده از این کینجی عا  
و **سلاسل** **سلاسل**

دستور استعمال نماید **مقید به فراموشی و بیکار** **نوبت** **تشریح** **اصل** **لوس**

بجای خبره بنابر کس ریزه ریزه کرده و بکنم از آب بگویند نصف نماید

مابین **صفت** **مؤده** **کهن** **عنه** **عسل** **سفيد** **خورش** **از آب** **ساز** **کس**

بوره از منی **کس** **پس** **داخل** **کرده** **دستوری** **ناید** **و** **بهار** **و** **نوبت**

**دود** **چنگ** **چود** **خون** **نخيل** **در** **نم** **از آب** **بگویند**

بنم **با** **نم** **نم** **مؤده** **نوشند** **و** **نوبت** **و** **نوبت** **و** **نوبت**

و از جی **سنب** **الط** **ناخواه** **کنار** **از** **سنگ** **و** **نم** **کفش** **از** **بیک** **کفش**

کوفته **نجه** **عسل** **فرس** **ساز** **ند** **سرت** **مکرم** **بکوبند** **و** **نوبت** **و** **نوبت**

از **جی** **ایار** **سپار** **فایده** **دارد** **و** **نوبت** **و** **نوبت** **و** **نوبت**

و **عرق** **مؤده** **عرق** **کس** **بگویند** **با** **نم** **مؤده** **مؤده** **مؤده** **مؤده**

و **داخل** **کرده** **نوشند** **و** **نوبت** **و** **نوبت** **و** **نوبت** **و** **نوبت**

و از **فلفل** **فلفل** **گرد** **و** **از** **جی** **معدی** **جذب** **بیک** **نم** **مؤده** **نم** **نم** **نم**

**و** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک** **بیک**

و

**فطر** و غولک مسج معصک از یک ستر درم اسار و  
 بدم هر چهار مثقال ضمیمه نیدرم سه کوته نجه بلعاب بخول فرض سازند  
 سترت بدم و این فرض مجذو کر یا جبهه خوشم سده و باد غلط نماید و  
**سخت** بدم خوشم کوفش سعد کوفی زبده کرمانی از یک برادر کوته نجه  
 اران بخورند بعد از آن کوشت کبوتر که سر که نجه باشند و مالکرم مصالح مثل دار  
 و ریختن مایه کرده بدیده و **در** خود خشک خوشم کوفش هر دو اسار و  
 انون نبات و رنم انار آب کوشاید نیم او عاید صاف نموده بنوشند  
**در** عطر دار چینی عطر و نقل مشک عبه شنب چند ستر شربت صفت  
 مخرج نموده بخورند و **در** صد ستر فطر اسالون مشک خالص شربت  
 مخرج نموده بخورند و **در** عطر الی عطر و نقل و ار چینی خود خوشم عبه شنب  
 شربت انار نیزین شربت بهرین مخرج نموده بخورند عقب آن عرق کز  
 عرق مانگواه عرق الی کبک عسل داخل کرده بنوشند و **در** عرق  
 عرق و ار چینی عرق قرقل عرق بودنه عرق الی مخرج نموده شربت

مقوی شک بخندید سر عرق کشید بزرگ کرده باشد نوشتند **در**

عرق یا خواهر عرق بود عرق کز شک سرش غشیه عرق کرده و در

عرق عرق شک در عرق کشید بزرگ ساخته باشد **در** صد

مصطفی در عرق کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

مصطفی بود شک در شک انار آب بخورند نیم یا و با باده صاف نموده شک

سکین عفت داخل کرده نوشتند **در** وانه الاهی حور و مصطفی

عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق کز شک عرق یا و با باده صاف نموده شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک

در عرق عفت کوفته بخته سفوف ساخته بخورند عفت آن تخم کز شک



بجوشانند بمادمانند صاف نموده نه سبب حشمت و داخل کرده بنوشند

قدري انوزده گرفته ششم بناید غایده بسیار دارد **صوم** در قنوق

استلای بسیار غایده و دارد اگر بر داشت نه شود کاهی کاهی خود آب جوش

بوصالح گرم بناید کرده میداده باشند **عشور الطح**

الطیفة شفا و احد فانه خوب لغواق **در کاهی** بخورند عقبات

انسون بود نه خشک ریزه سیاه و در نیم انار آب بجوشانند بمادمانند

صاف نموده بنوشند **در کاهی** بخورند عقبات آن تخم کر

ختم کرد با بود نه خشک خود بخورند مصطفی نبات و در نیم انار آب بجوشانند

بمادمانند صاف نموده بنوشند **در کاهی** غذا اعذبه ناسفه و طبع شفا

و قلیه من مصلح گرم و جیره من نیم خورده باشند **در کاهی**

لغواق خوب کند در خشک بود نه خشک و رقی سداب بر غام صفت

مانوازه گرفته خنجر و خنجرها سازند خوراک بعد از بر داشت فراج باک جوشانند

مثل ریزه و خود بخورند و انسون و غیره میداده باشند **در کاهی** بخورند عقبات



انگورده سفوف خفته خوراک موافق مزاج تا آب سرد نباشد و توتها را سبب تنگی کنند  
**سفوف** در مجرای الاستیک و یک سداب صغیر قاری بخیل سفوف فستقی برسد  
و روغن بادام حرب کرده و یک سنا علی کلینخ کوفته خفته سفوف سازند خوراک  
موافق مزاج بوقت اخراج با کرم استعمال نماید قانع منه اگر قوافل برودت  
مزاج شود و ریج شود علاج برود و موافق علاج قوافل است باید کرد مگر قوافل  
و تباه کند کبر العاقل اگر خلط بارد و معده باشد مضایقه ندارد و مایه فور  
آن کرده اصلاح مزاج علی طریق الاستیک کرده باشند **الباب دوازدهم**  
برک سداب صغیر قاری خون زنده ساه از آب برک اشکب سینه را بر روی روغن  
ماضه روغن با لونه بر سر خضاد نمایند **الباب** بعد از می و سهل اراده و تیریه  
و از ادویه عار و معتدل معده اصلاح آن کرده باشند و غذا بهتر تدبیر **و عده**  
برک سداب صغیر قاری بوقت کسر انجون خود و بود خنک خوراک  
آب کوبشاید نیم ما و باید صاف نموده بنوشند **برک سداب صغیر**  
نوخل کلید و در شمع انار آب کوبشاید نیم ما و باید صاف نموده بنوشند

بایست



موافق علاج مبتلای باید کرد و کمر بنه آن بنی و سهل کند کبر اتفاقاً اگر خطا دارد  
در معده باشد مضایقه ندارد و باید که در بنقه آن کرده اصطلاح مزاج علی طریق الاستیلا  
کرده باشند **ل** مغزاق ایدار و اگر بنی نه بر یک سداب صغیر که استون زرد  
از آب برگ اسطوخودوس سبز یا از غرق کرمن سبزه باضافه روغن بابونه برنج  
ضاد نماید **ل** بعد از و سهل از او و به مافقه از او و به جاره مستدل است  
اصطلاح آن کرده باشند و غذای بهتر مذکور **و** **ل** بر یک سداب صغیر که استون زرد  
استون خود غرق بود خیسک نبات و برنج انار آب کویا ندیم با و مانند صند  
مکوه بنوشند **ل** بر یک سداب صغیر که استون زرد خیسک غرق علی و برنج انار کویا  
بنم با و مانند صند مکوه بنوشند **ل** مغزاق الاستیلا و در بنی  
استون زرد و سداب خود غرق خشم کرمن مصطکی گندر حویلی رخن کوفه نیمه شحم  
قدر خوراک موافق رخص ما است به مناسب و مؤمنابر مناسب رای طبیب  
باشند کس سفوف و دیگر نه بر یک سداب صغیر که استون زرد کوفه نیمه شحم  
خشم کوه با بادمان کوفه نیمه سفوف زرد خوراک موافق بر بنی **ل** خشم کوه با بادمان



والبی حار حنی و فصل عود غرق عود صلب و خون صغنه فارسی گوشت و تخم کبوتر  
 و در آن موافق مزاج ما است به مناسب الوقت و با عوتهاست به استعمال کبریا

*(Handwritten Persian text)*

تجدید بقدرت روح ما و ام حرب کرده و کسبنا یکی حکم رخ کوفته نخبه مستقیم است  
عزراک موافق موجب احضار باب گوم استعمال نماید و اگر فواید

برودت و راجحه با سبب این شود و علاج هر دو موافق علاج خنواق است و در  
مکرر تعذر آن بقی و مسهل نکند مگر انفاقا اگر حلقه باز در ریه نماند و صفایه ندارد

و باینصورت تهیه آن کرده اصلاح مزاج علی طریق الاستلای کبر و صفت شد  
 مسافر ملوک و امیر و اشراف و بزرگان سدا صدق و حق و حقیقت را در میان مردم از یک

عبدالمجید بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

**صاف و ریزه لک** با لونه اخیل لک سبیل آفتاب سعد کوفی غصه لک  
 کوفی ساین با صافه روغنی با لونه صاف و غاید و **ریشه** استون برکت صاف  
 نبات دریم انار آب کوشاندیم با و بجای صاف نموده نوشند و **ریشه**  
 بودیه شک عود غرق ریزه صاف مصطفی نبات دریم انار آب کوشاندیم  
 بجای صاف نموده نوشند و **ریشه** دار صنی رخسار عود غرق صاف  
 ریزه صاف نبات دریم انار آب کوشاندیم با و بجای صاف نموده نوشند  
**ریشه** استلائی منه بعد از اگر احتیاج باشد با و مان اصل کوس  
 غصه شک کوفی رخ با و مان غصه در ته با و آب کوشاندیم و بجای  
 مانده صاف نموده نوشند تا سه روز بعد از آن روز چهارم در آن آب  
 اضافه نموده مهمل بدید کل نموده ختم خطمی ایرسا مخلوقه اسارون مخلوقه  
 فطر اسایول صفاح ختمی مخلوقه رخ اذخر ختم کوفی برکت صاف  
 غصه کل در علم انار غرق غصه و غرق با و مان کوشاندیم با و بجای  
 صاف نموده رخسار صاف حل کرده بار صاف نموده تریب صاف بار و **ریشه**

صاف

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲

سجده کرده اضافه نمود و روغن بادام داخل کرده سرگرم ساخته بنشیند

**جبه خورده** صولک سب است و صلات شود منی الاستاد المجدی کوفت صلی

بریزه سیاه مسیاد و وزن کوفه تخمه شربت کشمال با بر شانه میون بریزد

**جبه خورده** سیاه زبره سیاه با خواص انیون تخم کرفس

برای کوفه تخمه سفوف ساخته خوراک هر دو روز **جبه خورده** که سب برودت فراخ

رضه

یابد که استعمال سر که غرض با او به مناسبه کنند و از روغن ریش عقیق با او به

برسد صناد کرده باشند **جبه خورده** سیاه چند بیکر در شربت سیاه

جبه خورده بلغمی که اطفال را کتب رطوبت از جبه می شود مانع و موجب قوت

فراخ قدر شربت آن به **جبه خورده** و منی فواق استلای و مقوی لقمه رخ

من الریاح و البلاء ثم من الاستاد ریزه که مانی که و اما انیون فرد صولک

ناخواه تخم کرفس و منی فواق که با فواق ریح و منی فواق که با فواق ریح

کوفه تخمه بیکرم با دو درم با کله قند انیون بخورند موجب **جبه خورده**

کردن یا بود خشک عود غرقه تارت و برین انار آب بخورند نیم با و بنام

کوفه

سنة خضرة از منی سوت و سوت ما منها نفع می شود و در این شهر خرماکویر

قال الامام الاطيب ابو الفوارس  
نور الدين الفوارس في كتابه  
الذي هو في الطب  
فانه قد ذكر في  
كتاب حوى بعض  
الامراض التي  
تحدث في  
الاسنان

سین میزبان شیر خوشند من الاسناد و نفل دراز از امله رخیل کوبند

پندیده رزومای گرفته یکدم همراه شهادت مزوج موزده صبح و شام کوبند

زاه رخی و فواق که کبت برودت معده پند با لونه اچیل الک

برگ سداب آسون کوبد یا در ده انار آب کوشانه نصف بماند صاف موزده

روغن مابونه داخل کرده نطول نماید

خمس گرضیخ گرضیخ برگ سداب با دمان رخیل در ده انار آب کوشانه

نصف بماند صاف موزده با صافه روغن مابونه داخل کرده نطول نماید

و اذا عرض لاصحاب العلم المعق مع شریک الفواق سحر کلک

الاستعاضه الغاب و شرابه لانه محو کب معق و یستعمل شراب الزوفلو و غیره

نطول مای فواق رخی و برای فواق که برودت مزاج و ریشد بایند

چون بمان پربت خ کبر و درونی آسون کل مابونه تخمس گرضیخ مصطک کل

یح مفلان در ده انار آب کوشانه نصف بماند صاف موزده روغن موزده

تخم سداب و صافه کرده شیر گوم نطول بماند

وار جینی برگ سداب



صفت نایبی از خون ناخواه سوس کشیم که است پند در سینه محول نمیشود  
 از روغن بادناخه صند و عایده بقراط گفته که چنانکه پند از او در ده درام و فواق را  
**اخری** من الاستاد و کث لا سوری مفید است و یکمشتی نیز خوب است  
**ناید** من الاستاد از مطب والد استاد و حیاییدن و لو بر چرخ کردن چینه  
 مواد و فواق الفیاقم و چینه نفس نیز **فاد** من استاد  
 سوت و سیت با صنف می شود **قال الامام** و البوقاط للعطمة یا شکر  
 عظیم لدفع الفواق و جربتها الغفر مرارا با همه فواق رطوبی من الاستاد  
 کل ایمنی باب بخورد و تا فی تذکره السویدی قال انه یجوز انزاله ماده الفواق  
**چینه فواق** که نیز خردنا بخورد من صند را که نیز نوشند با همه فواق من الاستاد  
 فلفل دراز آنکه بخسل پست بلبله رز و مساوی گرفته یکدام همراه شکر **نموده**  
 صحت و نام بخورد **نموده** ریحی و فواق که سب رودت من استاد  
 با لونه اطلیل الکب یک سداب استون که و ما در ده انارات بخشانند  
 نصف عایده صند **نموده** روغن با لونه داخل کرده قطول نماید **نموده**

سکه

اذا غلبت الاضداد الورم المتعلق به شربك الخواص سحابت فلما تحلب استعمال

فيه الغلاب وشربه لانه يخرج البقع و استعمال شراب الرزوق وغيره

منه لذلك ما يونه سبل الطيب سحر كوني تختم كرس خ كرس

برك سداب باون رخیل درده انار آب بوشان نصف با نذ صاف

منوده باضافه روغن ما یونه داخل کرده نطول نماید

برخی صفت و برای خواص که برودت فراخ داشته باشد نه خولجان پرنسج

خود غونی انون کل ما یونه تختم کرس مصطکی رخ با دمان ورد و انار آب

بجوشان نصف با نذ صاف منوده روغن مخرنم مبد اخبره اضافه کرده

شکر گرم نطول نماید

تتیس کسوف ملک ساینه بدستور محول در پوئی بسته از روغن پید ایخبره

صفا و نماید

با جیره بکوفته رخیل همه را بدستور پوئی با بسته از روغن ما یونه کا و نماید

و اگر فواقی سبب کثرت رخ باشد علاج آن از اوویه کاسه الیام بد

تتیس کسوف  
ملک ساینه  
بدستور محول  
در پوئی بسته  
از روغن پید  
ایخبره

فراق اینست که کرده باشند رنگ **رنگ بر این** رنگی خوب و سودمند  
 باشد به خون مانده چشمه گوشت و پوست و بافت صغیر و بزرگ  
 چشمه کف کوفه بخانه آرد و بافت مزاج ساخته و قدری انگور کوفه و زرد  
 حل کرده از آن آب حیره نموده نان پخته قدری روغن بیدر بکر  
 مالین و قدری بریان مالین بر منقش کنند خوب است بر ضد که رنگی خوب  
 فواید دارد و **رنگ بر این** روغن مانده روغن زرد بکر روغن بادام  
 صغیر انگور چند بوشه کوفه بخانه بر شکم مالند **رنگ بر این** چربی گاو  
 چربی گاو روغن بابونه روغن گل مصطفی زرد و زرد کوفه بخانه مزاج  
 بالند و بکر نه روغن بیدر بکر روغن بابونه انگور چند بوشه و روغن گل مصطفی  
 چربی گاو زرد کوفه بخانه مزاج نموده شیرو گاو مالند **رنگ بر این** روغن کدو  
 یا از بوم معد یا بشد علاج آن اول ضد باسلین کند اگر بکر نه ضد  
 و بکر نه و لانه ضد و دوم کند و بعد از ضد معالجه آن به سوره ورم کند و دوم  
 معد کرده باشد چنانکه عن غش الشلب و عرق کافور و در خیابان حل کرده باشد

وارسبک انار و زیت و تیار و غیره برستور کرده باشند

نسخه شوق اینست من مستعدا الطب الاسناد الوالد سلمه ربه بیدانه در آب

گرفته سه حصه نماید در یک حصه یک بار روغن بادام انداخته بنوشند

فوق سبب استفراغ رطوبات سبب شود باید که قوی تر از اخذ

و طبعه مثل مرغ و دریا و کشت بز و بقیه نیم برشت و روغن بادام و غیره

کرده باشند و ششم او مان قطعه بسیار فایده دارد و روغن مغیبه بالبدن

فایده دارد <sup>لینیه والدی مننه</sup> <sup>لینیه والدی مننه</sup> <sup>لینیه والدی مننه</sup> <sup>لینیه والدی مننه</sup> <sup>لینیه والدی مننه</sup>

سود که مخرج موده سکنجین سه داخل کرده باضافه روغن بادام بنوشند

سعدات الطب بیدانه <sup>سعدات الطب بیدانه</sup> <sup>سعدات الطب بیدانه</sup> <sup>سعدات الطب بیدانه</sup> <sup>سعدات الطب بیدانه</sup> <sup>سعدات الطب بیدانه</sup>

روغن بادام داخل کرده آنرا یک شکر کم بطریق قهوه بدین

بیدانه <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup> <sup>بیدانه</sup>

و بیدانه <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup> <sup>و بیدانه</sup>

بادام مخرج موده بنوشند <sup>بادام مخرج موده بنوشند</sup> <sup>بادام مخرج موده بنوشند</sup> <sup>بادام مخرج موده بنوشند</sup> <sup>بادام مخرج موده بنوشند</sup> <sup>بادام مخرج موده بنوشند</sup>

در آب

روغن بادام عوفی کا دربان بدستور استعمال نماید و بیکه لذیذی و انسجم شد آصار  
ماذ القوع است بعباب سبجول روغن گل روغن بادام مزوج نموده بنوشند  
لذیذی و ایستگ است بعباب سبجول ماذ القوع روغن بادام سبجول  
مزوج نموده بنوشند اگر روقاق می باشد ترطب فراج باید کرد  
و اگر روقاق لذیذی صغودی باشد اول تنقیه صغور لقی و سپس اخراج نماید بعد از آن  
نخایف بنذر آن بدستور سبجول کرده باشند  
روغن بادام مزوج نموده بنوشند شیر ترطب سبجول  
عباب سبجول روغن گل و رطل کرده شیر گرم بنوشند  
شکر کا و است آب تر بوز سبجول روغن گل روغن بادام  
مزوج نموده بنوشند شکر کا و ماذ القوع روغن گل روغن بادام  
مزوج نموده بنوشند و بیکه لذیذی و انسجم شد آصار  
عباب سبجول روغن بادام روغن گل مزوج نموده بنوشند  
است آب اما شکر عورت عاب سبجول شیر ترطب بادام روغن بادام



مردود نمیشد فایده آنکه اگر فواق بسبب لغوه معده بود باید که قی ز آب  
گرم و کچنجر نماید و استعمال کنس جو آب انار و سیرکه و مواد القح نمایند

**فایده** من الاستاد در فواق بومی استعمال شیر بز و یا عورت همراه روغن بادام

و شربت انار و بن مایه پخته کرده یا شربت جوی **فایده** من استعلاج

در فواق که از چرخی گرم و صفوی کراتی و زنگاری شود علامت او بخی

و مان و تشنگی شدید و قی صغری زرد و کبود و سیاه علاج آنست

بوا و بخار و شربت کچنجر و آب انار و روغن گل و روغن گل و بادام

و سکه خردن و دفع نماید فواق را در زبان و آب انار و روغن گل

با آب سرد یا آب انار نیمه آن غشیه کرده میل کنند و اگر ساکن نکرده و بیدرم

بسیار در زمان بیدام ابارج قیقک اخبار نمایند و ستن پا و دست فایده دارد

و غذا اگر قی نه بود و شور با و آن الا و اسفناخ و کدو و مثنی آب انار

و غوره و زرده تخم مرغ بکره فایده دارد **فایده** حسن و شکر علاج

اگر فواق از چرخی و سوسن و بوم بوم معده و این فواق بدست عدست آن

الستاد

استفراغ نیز و بنابر طول وجع موقوف علاج کشک جو بروغن بادام و برکت حلیم و شیرین  
 و هر سه پس گندم بروغن بادام و ماد الحام و آب انار شیرین با کتیره و شکر با کت  
 روغن جوان و این طیار معص کتارند آرد جو کل خرد و در سبغول باب عشب باروغن  
 کل مایه روغن بادام آنتیه نماید بط لافوق ایس من المعول آب گرم برابر قهوه  
 در پی و در یک قهوه خوری در یک قرنه روغن بادام داخل کرده بنشیند  
 جمیع من معول الاستاد الوالد آرد جو کل خرد و عشب از آب  
 عشب و لعل بزر قطونا ساین روغن کل قدری داخل کرده بر صفا  
 نماید بط **صندل سفید** صندل سفید صندل سفید صندل سفید صندل سفید  
 سبز ساین باضافه روغن کل بر صفا صفا نماید بط **صندل سفید**  
 کل بنویس حراره الفرج عشب بزر قطونا صندل از آب بزر عشب سبز  
 روغن کل صفا نماید بط **جراوه** الجار صندل سفید صندل سفید  
 صندل از آب بزر کابنه سبز ساین باضافه روغن بنفشه صفا نماید بط  
 و کابنه و اللدغنه نیم کرده زیر نیم کا و صندل سفید روغن کل روغن

کتاب

بعد از آنکه از آب در کاسی سبزه خشک صفا و مایه بپا **مغذیه** و **الذکر**

سبزه نامی است سفیدی بطنه مرغ صندل سبزه **مغذیه** و **الذکر**

موم سفید سبزه کرده زرد و عنبر مادام زرد و عنبر گل از آب برگ **مغذیه** و **الذکر**

شاید صفا و مایه **مغذیه** و **الذکر** که بعد از قی صفا و مایه شدت عارض شود

من لا سواد نوحه **مغذیه** و **الذکر** تر بود و عرق شانه کله شربت انار شیرین خاک **مغذیه** و **الذکر**

بوشند **مغذیه** و **الذکر** که در خشم خرقه و عرق بلور شنبه **مغذیه** و **الذکر**

را آورده کلاب مدشک **مغذیه** و **الذکر** از آب برین شمع شربت انار **مغذیه** و **الذکر**

داخل کرده با صافه خاک بوشند **مغذیه** و **الذکر** از اکان مده اسهال من **مغذیه** و **الذکر**

بعد از آنکه بوداده کشک تف داده **مغذیه** و **الذکر** و انیل لاف داده **مغذیه** و **الذکر**

و عرق کاورین عرق باز بک سبزه را آورده و بر هر خطای مزوج نموده **مغذیه** و **الذکر**

کاهی شربت انارین اضافه نموده می شود **مغذیه** و **الذکر** از اکان مده **مغذیه** و **الذکر**

خشم خرقه برین باز بک برین کرده خشم برکان برین کرده **مغذیه** و **الذکر**

و عرق باز بک سبزه شربت شیرین داخل کرده با صافه **مغذیه** و **الذکر**

الذکر

نوشتند و بگرفتند بعد از آن بریان کرده و آب الاهی حوزد و مخمس گنگو زده  
 سبزه را آورده بر هر مهر خطی شربت حبلس داخل کرده باضافه نارنگ  
 نصف داده با شیش بر نوشتند بطول حوزد فواق منتهی آب گرم روغن کل روغن  
 بادون شربت روغن بادام سفید بی سفید مرغ مرغ موزده بشوگرم بدستور بطول  
 و بگرفتند بعد از آن بریان کرده و آب الاهی حوزد و مخمس گنگو زده  
 بگرفتند نصف با مضاف موزده روغن کل روغن بادام روغن کاو داخل  
 روغن کاو داخل  
 بر آرد و القوع جراوه الحیا بر سبزه مخمس  
 بی بعد از آن مخمس جلدی مخمس کتان بر گاو و درده انار آب کج  
 روغن کل روغن سفید روغن کاو داخل کرده بطول نماید  
 منتهی روغن بادام روغن کل روغن سفید روغن کاو داخل  
 ده بشوگرم بر سبزه با سبزه  
 روغن سفید روغن مضمه جری روغن موم سفید مخلوط موزده  
 مدو روغن بادون معاب بعد از آن معاب سبزه

بعد از آنکه در آب گرم که به سبب شکرین صفا و ناید چنانچه **و الله اعلم**

سبب ناید چنانچه سبب می باشد مرغ صندل مرغ **و الله اعلم**

موم سفید شده کرده زرد و عن نادام و روغن گل از آب برگ **و الله اعلم**

شاید صفا و ناید چنانچه که بعد از قی صفا و بی شدت عارض شود

من الاستاد بخیر قسم بر بوز و عن شانه کله شیرت از شیرین **و الله اعلم**

بوشند چنانچه **و الله اعلم** که و خشم که و روغن بنفشه

را آورده کله بد شک بر مرده خطای آب یابین ضعیف شدت ازین

داخل کرده با صافه خاکه بوشند چنانچه **و الله اعلم**

بعد از آنکه بوداده خشک تف واده خنک است سفید تف واده

و روغن کاورین عرق باز یک سبزه را آورده بر مرده خطای

کاهی شربت ازین اضافه نموده می شود چنانچه **و الله اعلم**

خشم خرقه برین باز یک برین کرده خشم بر جان برین

و روغن باز یک سبزه خشک شربت شیرین داخل کرده



بنوشند و بگيرند بعد از آن بران کرده دام الاهی حوزد معنوسم گویان <sup>ابا</sup>  
 سبزه برآورده بر هر مری خطای شربت حبس داخل کرده باضافه ناریک <sup>سپه</sup>  
 نصف داده باشند بنوشند بطول حوزد فراق منی است آب گرم روغن کل روغن <sup>سپه</sup>  
 باونده شتر روغن بادام سفید بی سفید مرغ مرقع موده شیر گرم بدستور <sup>سپه</sup>  
 دیگر که نیک باشد بعد از آن استغفار غنم خطی کل خطی شیر زرد را درش <sup>سپه</sup>  
 بچشاند نصف با مذ صاف موده روغن کل روغن بادام روغن گاو و اصل <sup>سپه</sup>  
 کرده بطول نماید <sup>سپه</sup> جگر او القه جوده الحیا <sup>سپه</sup> بقطوع غنم <sup>سپه</sup>  
 غنم جباری بعد از آن غنم حلیه غنم کتان سرگاو و درده انار آب <sup>سپه</sup>  
 نصف با مذ روغن کل روغن سفید روغن گاو و اصل کرده بطول نماید <sup>سپه</sup>  
 دیگر که نیک باشد روغن بادام روغن کل روغن سفید روغن یا سمن مصطفی <sup>سپه</sup>  
 کند مرغ موده شیر گرم برنج با سبزه <sup>سپه</sup> روغن بادام <sup>سپه</sup>  
 روغن مصطفی روغن سفید روغن مضه حرلی روغن موهه مملو موده <sup>سپه</sup>  
 دیگر که نیک باشد روغن بادام <sup>سپه</sup> بعد از آن استغفار <sup>سپه</sup> مصطفی <sup>سپه</sup>

۴ کل کربیم بن دین الموز و شرب حار الطواق

بمزدوج کرده باشد طاق ایست من الموز و الموز فی هذا العبارة ان  
ماء آحار بقدر غلظت شکرچه و قد بدخل علی راسه الفهوه و هذا الکربیم یقل و الداء  
فی الزهر یمنع و نفعاً عجا و قد یقل من المصحح کالما و اورد المصحح طاق  
شراب و اسم برای فواق ربی و استلای فایز غلظت  
وین شده که در نسخه معمول فواق میی که در آن معاب مییدانه و المعاب  
و روغن بادام گاهی شربت انار شیرین و اصل کرده استعمال میباشند طاق  
طاق ربی و الاستلای بر سداب صغیر قیاس مایه کوفته خیمه  
ساخته بخورند قدری شربت موافق مزاج و مایه شرب حار طاق

بسم الله الرحمن الرحیم و ستور للجماع الحار الساجج الذی یکنون حدیثه من الکوا  
ند الکر

فی الشمس من طویله او فی الحمام الحارة او غضب و عود الک و شحم اریکه  
الکبره المنه السدیة الحرارة فحلها علی مارا کینا فی مطب الوالد المجد سکه

شربت لیون الالب انارین آب تمیز عرق کادران عرق منو فر عرق کاسه

مخلوط بخته بنوشند ایضا کدنگ عرق کادران عرق عرق الشلب عرق منو فر

شربت امین بخشم کاین سینه برآورده آب تمیزی داخل کرده بنوشند

ایضا مستعمل مطب السواد کاین عرق منو فر عرق صندل سینه برآورده بنوشند

داخل کرده اسفول بایشیت بنوشند **۱** مستعمل استناد آب بنوشند

عرق کاین فید کفند داخل کرده بنوشند **۲** **۳** حکم باقی

نرمیزی بخورند و اگر حرارت بسیار باشد و ساکن افیم سیوم و چهارم بنوشند

چون است **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

مخلوط بخته طلغا نماید **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

مخلوط بخته طلغا نماید **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

**بسم الله** البارد الذي يحدث من برد البوار الشجره الجاوس في المياه الباردة  
وغير ذلك من الاشياء الخارجيه المذكوره في الكتب المطولات **فصل** على

ما را تا في مطالع اسناد الوالد سلم الله تعالى هذا عرف كما ورنان عرف باور كنون

شربت كما ورنان غير رطب مخلوط ساخته نوشتند و بگير قريش و ارمني

عود و عرفي سبزه كافور ان عرف **فصل** عرف باور كنون كوشا بنديم باور عايد

صاف نموده قبله صاف داخل كرده نوشتند **فصل** البارد و ارمني عود

و روق باور كنون عرف عايد بنديم باور عايد صاف كرده بنديم

داخل كرده نوشتند **فصل** ريشل اسون باور الطوخ و س جگر

داده صاف كرده با صافه قبله صاف نوشتند **فصل** **در سر سام و موی**

در اول و دوم تا قبل در اول عقل قصد سر و غايد چرا كه بعد احكام علت

در اول عقل ماده منقسم شود و قصد موجب ضعف و مانع ميكرد از ان قصد

موجب رهايد صفت و مانع است لهذا بعد احكام علت قدام منع كرده اند

از قصد و اگر ضرورت كند يد و اس كبر باشد و افواج و م ضروري باشد قصد نماند

[illegible]



میرزا

وکبت <sup>ن</sup> تلهاده رسته دول گذارند و بر روز و شام و صبح مان مکرر  
 به بندن این طریق از دو موک در شتر کا و خمر کرده مان درست کرده <sup>ن</sup> بالاش  
 شیر عورت مالدن رسو به بندد و اگر ماده قوی بسیار باشد مان موک  
 باین طریق گذارند از دو موک <sup>ن</sup> اردو شیر عورت سبندی مغفه مرغ سر که  
 آب رنگ شیر سبز و عنقل همه را مخلوط ساخته مان خور و تیار کرده <sup>ن</sup> شتر  
 عورت بزنان مالدن تر بارک سر گذارند و بالاش <sup>ن</sup> و مال به بندند و تا  
 از شیر عورت <sup>ن</sup> در روز چهار فرج خورده مگر بند و سوطر و عن مغفه مادام و <sup>ن</sup> مرغ  
 مادام فقط بسیار مفید است اگر میکرده باشند و برگ پاید <sup>ن</sup> و عن مادام  
 حفظ و فنه مادام بسیار محبت و مفید است و یا شویه بالطنی نمایند <sup>ن</sup> کل مغفه  
 کل ملو فر کل طی <sup>ن</sup> خشم خاژی سوس گندم <sup>ن</sup> بالونه <sup>ن</sup> اخیل ملک تخم <sup>ن</sup> کامر عت  
<sup>ن</sup> بوره از منی اردو <sup>ن</sup> ساک <sup>ن</sup> مالک <sup>ن</sup> زار <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> و <sup>ن</sup> سنگ <sup>ن</sup> برگ <sup>ن</sup> ترازه  
<sup>ن</sup> برگ <sup>ن</sup> کنار <sup>ن</sup> بند <sup>ن</sup> در <sup>ن</sup> ده <sup>ن</sup> انار <sup>ن</sup> آب <sup>ن</sup> خوش <sup>ن</sup> اند <sup>ن</sup> نیت <sup>ن</sup> اشار <sup>ن</sup> مایه <sup>ن</sup> صفت <sup>ن</sup> نموده <sup>ن</sup> گرم  
 یا شویه <sup>ن</sup> نایه <sup>ن</sup> یا شویه <sup>ن</sup> مگیر <sup>ن</sup> برای <sup>ن</sup> غراب <sup>ن</sup> من <sup>ن</sup> بویات <sup>ن</sup> الوالد <sup>ن</sup> الاستاد <sup>ن</sup> سلمه <sup>ن</sup> الله <sup>ن</sup>

سید

سوس گندم و گندم سبزه یکجا بنزد و وارونه از نار آب بخوشامد و ده انگار

صاف بود و شکر کم یا بی شکر نماید و اگر سفت ماده بسیار باشد

سابقین و کیف بابا بنظر دستور معمول اول استعمال سوزده بعد از آن سوزده است

بما توفى يا متوبه غايده و بعد از فراغ و ستورات سابقه در هشتم مهبل ماسی طریقی

[illegible]

طریق و رب انرا شب تر کرده فکها را در صبح کوبش خند کم باو نماید

مالیت من نبود از حقین است موقوفش حل کرده باریضا سوخته باصفا

روغن نادام بویستند و کاسه را به این شیر بدردند و عینه بخورند تا آنکه

و کاہی نسبت وارہ محبی و سہاری بدہا شہارخ ملک و قہر قہر کاہی و قہر

ملفوظات پیرامون جنگ زعفران و داخل کردن رستخواران شیعه به مسجد

و علاج سهل بهتر شد بدیند فایده روز سهیل اربا شود و فخر و شهنان بر

احراز نماید تا تحریک طبعیت بهم نرسد باز روز و نیم مهین نزد و مشربید و ذکر و دعا

باز هم از این در میانش مانده و بعد از آنکه منتهی شد به تقویت و دماغ

می کرده باشند و از ناسویه و خلیفه و نان بر سر ستن و جارت بلا شط  
بر سلق نمودن توقف نه نمایند طلا روغن کلی کدک سرکه و داخل کرده  
کریم کرده بر مقدم سر طلا نمایند **فایده** نویسدن مادر نک و کدوی تر  
بار کرده فایده کلی دارد **مالو** در دستوار العیال مفید  
کل جزو بسوس گندم مانده سرکه و در دانه آب بخورند یک بار بماند  
صفت نموده کف بار بکشند **فایده** ضدل را با کلاب سوده بر ساقی طلا  
کردن فایده کلی بخشد **مالو** برای سرام از آلمین عود سعال و بلون الماده  
و موی و لستد الوطش بکند آری **مالو** مطب الوالد **صفه** الوبخار اعصاب  
کلیست لست **مالو** رز و کل بلور ضدل **مالو** در ستم انار آب  
نم با و بماند صاف نموده بخورند **مالو** در ستم انار آب  
کل **مالو** در ستم کانی بلور **مالو** الوبخار الو بخورند در یک بار آب  
نم با و در ستم **مالو** در ستم **مالو** در ستم **مالو** در ستم  
نم با و در ستم **مالو** در ستم **مالو** در ستم **مالو** در ستم

نم با و در ستم

نم با و در ستم

کتابخانه مذکور بالین صاف نموده و قندق قندق خوشم کدو شده را آورده  
داخل نموده بنوشند و گاهی اسناد این نسخه را بجا نماند است  
بروات در جمع او را م موجب محمود و زید محمود لهذا این نسخه باین قسم  
می دهند مفسر مفسر الوفا را بخریدی و عرف بلوغ با و سیر عرفی کان  
بجوشانند با و با بدست نموده قندق خوشم کدو شده را آورده  
داخل نموده بنوشند تا چهار روز و در ششم تقیض طبیعت باین نسخه نمایند  
کلیه کل بلوغ خوشم کدو خوشم خطمی الوفا را اید و با و بخریدی  
کلیه شب در نیم انار آب گرم شکر الوفا را کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو  
صاف نموده و کلین حشر موهوس حل کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو  
روغ بادام بنوشند و صبح آن بخریدی باین قسم به بند بخریدی بخریدی  
بجواب گفته عرفی کا و در نان عرفی عقیق عرفی موهوس موهوس موهوس  
شربت بلوغ خوشم کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو  
دراور کسب و قندق و بخریدی روز باقی ماند این بخریدی بخریدی خطمی و در آن

عرق العنبر فوق کانی صاب گرفته شربت بنفشه داخل کرده معمول است  
بوشند <sup>۱۴۰۲</sup> و وقت به سهیل خود آب مابین طایفه بندند و گوشت صوان <sup>۱۴۰۳</sup> کوفته  
چون شربت صانع لرم و سرد و در گوشت نذکره و خاکی معمول داخل کرده در بنام  
آب بوشند تا بهر لطف و قتی که بپزد آب بپزد خام بنز کرده بوشند و  
مابین خود آب بوشند خود آب بپزد و درش جو صاب انداخته  
از بخواب و یک چهارم آب شش و مخلوط ساخته بوشند <sup>۱۴۰۴</sup> و با لیمو  
باضافه نصف مردات صاب و لیمو شیرین و نان کورشتی ریز که در  
سرم و حوی لخته استعمال نمایند فایده و کفایتش خیار و باد  
و کدو پیازه کرده فایده کلی دارد و در غلبه و ضعیفی و میثاق باره  
تر کرده آتش بر سینه و دل گذارند <sup>۱۴۰۵</sup> **فایده** و بعضی اسانه قدام  
بقدر یک طوطی کافور فیضه در خلطه اضاف می نمایند جهت قطع شد  
حرارت صواب و لیس صواب <sup>۱۴۰۶</sup> **فایده** و اگر شدت صواب و سردی  
زیاده باشد بخی نازک بپزاید و رست کرده بر آن قدر کدو است

کود و اطراف مریض بدارند عینک کلی می کشند و روزی دو بار و در وقت  
بسیار که و ثالث بطریق مذکور بپزند تا عینک اگر سرگرم باین تدابیر  
رود می باید که خودش قیام کرده و در شکم او سگاف نموده اول اندک  
شکم بابت کرده کم کم بر سر گذارند و صلب در و بر کوبشند و در کوبش  
بکار بر بندند چرا که حرارتش از کوبش بر آید و نموده عینک بپوشان و در سرگرم  
صفاوی مریض را از نوشیدن آب سرد و شمع نه نمایند **در وقت**  
عینک کل عینک کل ملو فر چشم که بپوشانند در یکبار و آب نموده و بپوشانند  
جمع مالیه صاف نموده شمع بپوشانند و در وقت ملو فر داخل کرده بپوشانند  
چونکه عینک تصفیه دم می نماید لهذا در سرگرم صفاوی استعمال می کنند  
و گاهی جهت تبرید این شمع می دهند است و ملو فر کلک بپوشانند و محافظ  
ساخته قد تصفیه اضافه کرده بپوشانند تا عینک روغن بپوشانند تا دوام بماند  
مردود نموده سگاف کنند و بر کوبشند تا عینک بپوشانند و روزی سه بار در کوبش  
صفاوی در وقت شام این نیز بپوشانند و در وقت کافور ملو فر کلک

۲۶۵  
۲۶۵  
۲۶۵



کشف

[illegible]

۴۶۸

کباب سرکه زرده بر سر کدازند غذا چنانچه بر سر سام الس جو یا برشتی الو بخارا  
 ترش ساخته بپزند و یا اگر با سس از ترش تر بپزند ترش ساخته بخوراند تا تمام شود  
 دستور سر سام صلاوی **دره** روز اول برق کاه و زبان  
 عرق عقیق بوی بادریخته شربت کاه و زبان داخل کرده بنوشند و دست  
 کاه بپزند کل بنوشند کاه و زبان کبابی بخنم کاه بنوشند شربت در آب تر کرده  
 کاه بپزند و دو کوبی روزی بماند مابین صاف موده بنوشند و درین  
 بنده را آورده داخل موده بنوشند و سوط از روغن بپزند مادام مکرر عمل  
 اندازد اگر روغن بپزند مادام مکرر بنوشند و سوط از روغن بپزند راست و در آب  
 تر کرده کاه بپزند صبح کوبشاند و وقتی کاه و سیر مایند صاف موده بنوشند  
 روغن مادام بنشیند در آن مخلوط ساخته کوبشاند تا که آب جویشت شود  
 و روغن مایند صاف موده کاه بپزند و از این روغن سوط مایند و بر سر  
 و کف دست و ناف بپزند **بنده** مایند روغن مادام و روغن  
 بنوشند و با خلط شیر و تخم یا بدون آن فایده کلی دارد

[illegible]

در روز نهم باضافه ریحین جوشانده مذکور نوشند و فارورده ملاحظه نمایند  
 اگر نفع آمده باشد روز دهم مسهل بدهند و اگر در روز نهم مقصودی باقی مانده باشد  
 تا دور از زمین جوشانده را باضافه ریحین بدهند و روز دهم مسهل مذکور  
 باضافه سنابلکی سخت را بشویند و رسته را سیسی بسته نموند و پس روغن بادام  
 مریخ کرده بپوشند و صبح میل این تریاک استعمال نمایند بپوشانند و آب گرفته  
 درن کاه در نان حرق و بپوشند و حق باور بگویند و مشک شریف و اخل کرده بپوشند  
 و روز دوازدهم در مسهل سنابلکی رسته باشد اضافه نمایند و کلینیک را بشویند  
 اضافه نمایند و روز دوازدهم مسهل بدهند و اگر مرض با کلیه زایل شود و بهتر  
 و الا نه روز دهم مسهل سیوم بدستور سابق بدهند و صبح آن تریاک  
 بدستور بدهند فایده نفعی باقی که در دفعه بابونه خشک بپوشانند  
 نمایند فایده کلی بخشد عام شد و دستور سرسام سوداوی و  
 المسی بگشاید روز اول با دمان و مسهل موی سفی کاه در نان کسکس  
 حاب اصل الکوس و برینم انار آب بپوشانند و با دمان صفت نموده

بسمت دوزی با ششم رفس و ششم شمس که هر یک برای دوزی نام  
داخل کرده نوشتند تا روز این ششم به روز چهارم اکتبر و روز پنج  
بوست که این است موقوفه در ششم اولی اضافه کرده نوشتند مالمه  
صاف نموده نوشتند هر نوزده ششم موقوفه شده بر آورده داخل موقوفه  
ماضافه نیز نوشتند تا چهار روز بعد از روز ششم میل باین طریق به روز  
با دوازده پنج سالان عقیقه موقوفی اکتبر و دعای سنجان اصل اکتبر  
کا و در میان مادر موقوفه حکم و سنجانی ایراس موقوفه شب و یک اثار است  
تکراره دار بدفع حکم اندیم اثار با نه صاف کرده در چنین حکم  
موقوفه حل کرده مار صاف کرده بریده شد سودا و کرده ماضافه در  
مادام نوشتند و بجای آب فوق عقیقه سر نوشتند و بعد هم نوشتند  
کرده نوشتند چو کتاب کرم و را بنده و عمل مسهل را باطلی می کند و صاحب  
این سرید بر بند فوق مادر موقوفه و در میان فوق عقیقه ششم نوشتند  
داخل کرده نوشتند تا روز دهم و مسهل می کند و مسهل می کند و مسهل می کند

مسحوق است و اسفند

مزاج علیل باید که از این نماند و اگر اتفاق میسر شود سوختن در روز  
 سوختن در روز بعد پوست مد و تاب گرم می گزید باشد و با لوبیة یاقوت  
 نماید با نوره اکلید و الفیض بسوس گزیند یک سبز بوزه از منی در  
 ده انار آب بکشد مثل انار نماید صاف نموده میسر گزیند با لوبیة نماید مثل  
 ریاق کشیدن با نوره نماید روزی بار دم میسر نماید و کور بدیند و در روز  
 باقی ماند این جوشانده بنوشند از چرخ زرد عذاب میسر میسر میسر  
 کشیک با دمان اصل الیوس کف در افغانی در نیم انار آب بکشد نیم  
 با دمان صاف نموده بنوشند در استعمال فیه اسفند او دم و نیم در روز  
 چهار گری نسبت باقی ماند حب ایام با سوختن همه روز از آب گرم جوش  
 بنوشند که بسیار قوی باشد و صبح تاب گرم بدوی کرده باشد و اگر  
 شب بسیار قوی باشد روز و در روز مسهل مذکور که صفت آن باشد که  
 بدیند و از حب ایام اجتناب نمایند اگر بدیند مایل وضع شود و نیمه و الا  
 با نوره و تدبیر استی نمایند و در روز مسهل مذکور بدیند و

شب بسیار قوی



در علاج کیندن و پاشویه نمودن داخل نشوند و روغن گل گاهی  
بر سر تابند و گاهی حوله روغن گل جویده بویه اضافه می کنند برای تسخیر  
حقیقه که در این ادویه نیز می باشد و این روغن قاع سهیل و روغن زیتون  
کاف است از عسلانی پاره و روغن عسل و سرکه و روغن و ده بوشند با قوت  
معده زایل شود و هرگاه که اثری نلزمی و دندیا و غیره باقی نه ماند  
حتی تقویت معده و قلب و و اینها را یک معتدل در روغن زیتون  
و روغن بادرنخه مخلوط ساخته بوشند و دستور علاج و دفع قه مایه  
و لیکن این نسخه می دهند از آن عسل اصل الکس موثر می باشد  
در نیم انداز آب بوشانند نیم یاو عابنه صفت شود و بوشند و خدا داد  
حقیقه گاهی مایه نیم می کنند سنابلی نیز به مخلوطه خشک نیم صدف  
نیم سح کبریا که یک عدد زرد عسل و در یک انار آب حوضه  
نیم انار عابنه صفت کرده نرخت در یک کلام بوره ارمنی روغن بادام  
در حقیقه که درشته نه نوبت عمل نمایند فایده نمی گزیند و در عسل

رسیدہ و دفعہ

۱۰۰

تمام دارد **اگر در سر سام** یعنی سیاه و خلی ریان عارض شود اول موم را  
در آتش بچیند ریان را صاف نمایند من بعد زیره لیسند و در کف فلز سیاه کنند  
سنگ هم را قندر قندر گرفته از آب سیاه بر پا کرده طلا نمایند و اگر در **صفا**  
یا در موم عارض شود بهنگام که معمول است بعد از آن مونا دام هر یک را با آب سیاه  
طلا نمایند **اقتضا** که معمول لعاب گرفته مضمضه نمایند **برای سر سام**  
**صفا** و بی بعد از آن معمول لعاب گرفته چوب منقش که در درختی است **عقرب**  
بزره را آرد و در داخل کرده چهار بار **بر سام** استعمال **المطهر** مضمضه **کام**  
در چشم خاص کلینک کلینک و تر کل با دونه کشد و در پنج انبار  
بجوشانند نصف عا بنده است شود و سر به بخاران تمام شد و موم سر سام  
**چهار دستور علاج** **فی الخ** اگر کسی که حرارت عمومی برستد می شود و بهر طریقت  
که در معده باشد و رخک باشد و یا در اصل اسنان نایند سبب فقر حرارت  
عمومی است حال آن بکلیه فاسده می شود و پس چنانچه اسنان در آن غفرت  
بسیار خورده اند لازم که معالجه آن تندیر استعمال او و به که ماسک حرارت

سر سام موم و اعلایه

ندارند

و مقومات معن و اصلاح معن و استخراج آن رطوبت سهیل سبب المرض و سبب  
 الرطوبت و غیره راجع معن باین طریق که باز خوردن غریبی تا شرب کنند که باز رطوبت  
 را مقصود سازند باین طریق برای حرارت معن عرق کما در زبان عرق ساقه  
 عرق ملو فیه غشیم حصارین سینه بر آورده شربت کچین کچوفه داخل کرده  
 بنوشند **و غیره** عرق کانی عرق مدینه عرق صندل طباشیر زهره بیه خطای  
 سینه بر آورده شربت انارین منفعه داخل کرده بنوشند **و آب انار**  
**آب انار بر کس آب انار شربت انار** داخل نموده بنوشند **و غیره**  
 تر مدبر و عرق کما در زبان عرق صندل عرق ساقه طباشیر زهره مالیده  
 صاف نموده طباشیر و غیره کل موخشم که سینه بر آورده شربت کچین کچوفه  
 منفعه داخل کرده **و غیره** عرق صندل سینه بر آورده  
 عرق صندل عرق طباشیر عرق طباشیر زهره دارند صاف مالیده  
 موخشم که حصارین ابو حجارا سینه بر آورده شربت دلایقی داخل کرده  
**و آب انار** ابو حجارا موخشم که شربت و عرق صندل عرق باکره  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰

سینه

بیت ترکوده دارند صباح مالمین صاف نمودند <sup>کلیک</sup> طباشر شیر برآورده است

داخل کرده اینجاسرد نموده نوشتند و بعد از آنکه در آب فرو بردند

ایست و لایق آب انار شیرین طرب شیرین ترندی شیرین کهن ساد و اصل

نموده اینج سید و نموده نوشتند **فایده** نه گاهی گاهی و در کتابت مذکوره

و کف و کفید مایع به بدنه ناله های گاهی همراه کین حرارت اخراج می شود

هم شود جواب ترندراب هموار امارن منفی طلب و اسم مثل لیس

جاری شد بر آورد کتب بر دوری و ارض کرده باضافه قبول باشند

ضدل سفید ضدل سرخ کل کاورین در عرف کاورین عرق کل عرق سرخ

خوارزمی سیده برآورده داخل کرده شیرت زرشک داخل کرده بنوشند

و کلمه زر ساکبدانه مخم کانه مملوفه النخار و در عرق ضدل عرق مملوفه

عربی مدح کتب ترکوده دارند صباح مالمی صفا مخوده شربت المیزان

داخل کرده باضافه خشم با کینو نباشند و <sup>۵۰</sup> ~~در~~ مایه الفوج آب ترلوز

اینست بپاشند و آنرا مثل شیر به برآوردند شربت الوان را داخل کرده بپوشند

**نمونه** اگر چه نیست لذت حلوه معده سبب حرارت زیاده باشد علی الصبح هر  
 اقسام غذا بارد خوردن مثل سوپ شیر همراه سبب و سبب سکنجین و سبب  
 نمونه و غلظت خوردن باشد **فایده** بخوراجانه بعد از لطیف نمونه و بعد از  
 حرارت که سبب بخور بود نمایند که مسهل را بی اخراج طوبت باید و او اگر خالص  
 مسهل و کبریا سوپ باشد بدید و بعد از غلظت مسهل باز لطیف نمونه و ملایم  
 معده و اصلاح معده کنند که باز سبب بخور عارض نشود **نمونه** از **نمونه**  
 معده زیاده بود غذا اش جو در مطاب بدینک و آب زرشک و سبب ملوثر  
 و سبب نمونه و آب انار سبب و آب انور و سبب به شیرین و بیره افروین سبب  
 باشد ما بخران بنای سبب را ج و بعد از سکنجین حرارت و اصلاح معده علی راسین  
 کرده باشند **نمونه** حل نمونه حل نمونه حل نمونه حل نمونه حل نمونه حل نمونه  
 برکت بیره مخمس کانی نمونه بک و نمونه حل نمونه در عرق ماورقان عرق  
 نمونه عرق نمونه بک تر کرده دارند صباح مالیده صحت نموده سبب  
 نمونه حل کرده در نمونه حش نمونه حل کرده یا در نمونه نموده یا جانه

نمونه

المه

نوشته شده است: *سپهر و غیر الوسی را بر تندی و سستی بر کشید علی بن ابی طالب*

میزان کا ورنہ عرفی سبب سے تکرار و درجہ صلیح مانیت

صاف نموده سر میفراغ داخل کرده بر کتب شربت خورشید صل کرده بارها

نویسنده یا صافه روحی و ادبی نوشته شده است  
تقدیر نامه در عرف

و این عرق بدست عرق ساقه ابله گرفته شربت معین داخل کرده بنوشند

و این خبر را بخوانید که در حدیث آمده است که هر کس که در روز قیامت  
با خود یک قرآن داشته باشد و آن را بخواند و بگوید یا ایها الذی  
بشرنا به فیما مضی

توق غلام عرفی ضلع کوٹہ دار و راجہ صاحب مالیدہ صفت نموده حاضری فرم فرمایا

بسمه و آورده داخل کرده نسبت امارتین معصوم نسبت الوالیه داخل کرده

ایضا سید و در ده نوشته شد و بعد از ترید سه روز صل فدا فیضی و این سه

مفروض نموده میداده باشند و بعد از اصلاح آن باز بدین ترتیب و مفروضات

باین طریق استعمال نرود باشند و غیره و در اسباب بار و عرق کا و در نان

عربی و ترکی و باور بخوبی شربت معطر انار شیرین داخل کرده بود

عوارض انار سرخ بخورند عقب آن بر ششک سداب و در شوق و در زمان شوق



عرق میوشک تر کرده مابین صاف بخود شربت زرشک داخل کرده بنوشند  
 و اگر **جودرین** زرشک بخورند عقب آن عرق کلاب عرق میوشک عرق ضدل و **سل**  
 طباشیر سبزه برآورد و مندرجست شیرین شربت انارین معنی داخل کرده بنوشند  
 و اگر **جودرین** انارین بخورند عقب آن آب نمیدی آب انوار آب مشک  
 هم را در عرق کاهربان عرق میوشک عرق ضدل و **سل** و آب میزند شربت  
 داخل کرده بنوشند **حب و رکنه** دارند شکر حار است کند و باه متعقنه  
 تسهیل کند و صبح راقه و بعد و با صبح آورد ضدل سفید ضدل **سل** و **سل**  
 زرشک زرشک بنده کوفته محنه کافور قصوری رخوان ارکلاب و بد مشک حب  
 سازند و استعمال کرده باشند **حب و رکنه** نه پوست بریزد از آن کل کلاب تازه کل  
 کل چینه کل بیتی طباشیر و آب کل ضدل سفید کافور رخوان بد بنور در کلاب بد  
 حب سازند و استعمال کرده باشند **حب و رکنه** و فلفل و لیمو سعد کوفی کافور  
 رخوان ارکلاب حب سازند **حب و رکنه** کل ترنج کل نارنگی کل سنگره رکنه  
 ضدل جند کل لیمو کاغذی سعد کوفی زرشک سوانه مشک کافور رخوان **سل**



بعد از تقیه فی اطلاق معجم و متواتر آن استعمال کرده باشند مضیق فی بیان اصل کسر

نخستین حفره مخلوقه دریم انار آب بخوشانندیم یا و باید صفت نموده سکنین علی  
داخل کرده بپوشند تا سه روز بعد از آن بدستور معمول و دوباره نفی استعمال کرده

**دومین** نخستین مرتبه حفره نخست حفره حواشی در یک انار آب بخوشانند  
بنم انار آب باید صفت نموده عسل سفید سکنین سه داخل کرده با صافه بود

داخل کرده تا پانزده نوبت یک دفعه نوشیدنی کنند بعد از فی علی الصبح عرق  
عرق یک کلو سکنین داخل کرده بپوشند **و تا** بعد از فی کفشد

مصلک یادمان دام نعل مزج نموده بخورند عقب آن عرق بودنه عرق  
کلو سکنین علی داخل کرده بپوشند کبابی بعد از فی منبه اخراج ماله تقیه این

ترکیب بید مذمه ادر لعل صغیر ابارج فیتور انیس لعل کوفه نیمه بخورند عقب آن  
عرق باک عرق بودنه عرق سکنین علی داخل کرده بپوشند

**سومین** در عرق سه چهار دفعه بخورند بخورند بخورند بخورند  
در عرق سه روز پناه نم کوفه کفشد دریم انار آب بخوشانندیم یا و

در عرق سه روز پناه نم کوفه کفشد دریم انار آب بخوشانندیم یا و

صاف نموده بنوشند <sup>۱۲</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۸</sup> <sup>۶</sup> <sup>۴</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup>

بخورند عقیق آن عرق عقیق مشک بوق مدسه نوبت نزد که داخل کنند  
 عقیق آن عرق کاوان <sup>۱۵۰ گرم</sup> <sup>۱۰۰ گرم</sup> <sup>۵۰ گرم</sup> <sup>۲۰ گرم</sup> <sup>۱۰ گرم</sup> <sup>۵ گرم</sup> <sup>۲ گرم</sup> <sup>۱ گرم</sup>  
 و بکشد اسهون مصطلح زیره ساد کبر و س کلیدک درسم کاراب  
 سوساندهم با و مانند صاف شود و بکشد فقط

بسم الله الرحمن الرحیم دستور للصداع الحار الساجج الذي يكون صدقته من الجوع  
 في الشتره طوبه او في الحمام الحار او عصب الفص و غداك و نسيم البراكه الكبر  
 المنة لبرده التواءه عقلا على ما ذكرنا في مطلب الوالد الماصد له ربه شمس  
 سرب آب انارین آب گریزی عرق کاوان عرق منو فر عرق کانی مخلوط  
 ساخته بوشند با ایضا که لک عرق کاوان عرق عقیق عرق منو فر سرب  
 مخمس کانی سبزه بر او آرد آب گریزی داخل کرده بوشند با  
 مشعل مطلب انار و کانی و عرق کانی عرق منو فر عرق صدق سبزه بر او آرد  
 سرب سبزه داخل کرده سبزه بوشند با مشعل شاد آب  
 عرق کانی صدق سبزه داخل کرده بوشند با عذاقه کدو با خشک باقی بکشد







رغفران مشک خولک سعد کوفی سنبل الطیب کنیز صندل کنیز کا جوز فلفل  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

کوفه نیمه از کلاب و میزشک حب ساخنه و درودان دارند **در**

لبانی منه تخم کرفس مصطکی خولک مشک عرق قرع طشیر و امثال و ام  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

کوفه نیمه از کلاب و ساخنه و درودان دارند **در**

حب الکس سماں مصطکی کا جوز کوبیده در و انجلی مشک کنیز کوفه نیمه  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

حب کبک بزرگ و کوبیده نماید **در** **در** بلبلع منه و از رخی کوفه

مشک عین زنباب رغفران از کلاب حب و سازند و در استعمال نماید **در**

بلبلع منه رخی عرق قرع تخم کرفس صندل کنیز صندل عرق مشک عین زنباب فلفل  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

رغفران سعد کوفی سنبل الطیب کباب حب جوز کوفه نیمه با کلاب حب و  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

در استعمال کرده باشند **در** بلبلع منه از جوز و خرد کوبیده از رخی

تخم کرفس زنباب خولک و از رخی مصطکی مشک کا جوز عین زنباب از کلاب  
سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

میزشک حب و سازند و در کلاب کوبیده خرد و زلفا بدارند و در استعمال کنند

کوبیده بلبلع کباب کوبیده بلبلع در و لوبست از رخی

سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا سویا

الرحم



برابر مقدار حوزی فعلی باشد **عاید** نه اشتغال برای و برای مقصود کبار یا دو بار اشتغال

نمانند در استعمال صحیح بعد از رقیق فی دریا یا قلع بکبریته ~~استعمال~~ استعمال نماید.

فمن عرس السماء فوق قرنفل خولجان عفر فحاربك ورم منك و...

کوفه نیمه شراب با طلب جث سازند و در استعمال نماید **موصوفه** از او طبع

مفاصل و نفوس و عالج و نفوذ را با قوت دست جبر عوطفی بدست سعال مجرب

[illegible]

باب کرفس حش سارند و استعمال کرده باشند **حش** من الاسماء

یوکی دهن خوش کنده اولته رافوت و بد طفل مرسل حلیه لاریک

صلح قبل غنیمت و غنیمت روز از بریک مردم طایفه مذکور است و کافور

والمعنى الموقوفة نحة بطلان ما استأثر به **حبيب التعليم** من العلم فاعلموا

و نفس کا غور و ادب چنی خور کجا غفلت از بر یک یکدیگر ممشد و در وقت بوقت

مسکینا از یک تنگنالی سقیدم و درم نقد حب و سازند چو حب و بیکری

مسند مولانا قاضی محمد رفیع الدین صاحب دہلی

١٠

مقدار خودی بر صبح و مسایک از آن در هر چن کفپارند **حب و مکمل** و **حب و مکمل**  
و نیز شکر آب از دهن میرومن الاستاد گویا به قرفل فرود طایفه از پیکم در م  
نمک و انی غیر شکر بندرم خود بکندرم کوفته بجه بکندی که صفع عربی بکندرم  
در آن مضروب باشد سرکه حب سارند **طایفه و مکمل** و مکمل مرای و حب بکند  
نمک و شکر خرد کوفته بجه مزج نموده بخورند **طایفه و مکمل** و **حب و مکمل** و **حب و مکمل**  
برخی بخورند عقب آن فایده صغار فایده کبار طایفه در عرق عسل عرق  
نمک عرق کوره سینه برآورده سرکه غرض داخل کرده بخورند  
**و مکمل** و مای بخیل فرود سینه سید کوفی صفع کوفته بجه مزج نموده بخورند  
طایفه عسل ترید بکند و غن بادام حوب کرده مزج نموده بخورند **و مکمل** و **طایفه**  
ایاز فیه مزج نموده بخورند **و مکمل** و **طایفه** عسل سنبلیط سید کوفی بخیل  
مزج نموده بخورند **و مکمل** و **طایفه** عسل صغیر غار یقون مزج نموده بخورند  
و در اطراف کفپارند نیز همین ترکیبات مرکب کرده خورده باشند فایده  
و در **طایفه** عسل کوبیده کالی حوب عسل در روز یکبار علی ایستو بطالع خنجر

کوفته نمک محرق کوزند **مک** اطر فیل صغیر تر کعبه طری موزج نموده کوزند  
**مک** اطر فیل صغیر عرقون رگ سفتالی کوفته نمک محرق نموده کوزند **مک**  
 موزج فیل صغیر در رم اندازد یک کوبانند با و عاید صفا نموده با صاف  
 اطر فیل صغیر کوفته نمک محرق در رم اندازد یک کوبانند **مک**  
 نم با و عاید صفا نموده با صاف اطر فیل صغیر کوزند با این نم جامدن  
 نم کانی و طبعین اگر اوقات فایده کی دارد **مک**  
 قریض کوفته نمک باب صغیر عربی جرب سازند و کوزند **مک**  
 دانه تل ملک مهر دانه ایلمی کله صغیر غوطر کوفته نمک جرب سازند **مک**  
 بکدرم ماجر درم خوبست **مک** و کوزند ملک مهر در جی فوفه **مک**  
 بویست روز غفر قوما تخم کوش صغیر غوطر کوفته نمک سفوف سازند **مک**  
 عاید **مک** من الاستاد صغیر غوطر قوما قریض عربی غفر قوما مشک کافور  
 کوفته نمک شربت ریحا مخلوط ختم سازند و در سقاج کرده باشند  
**مک** اگر کرم شکب معده عارض شود مالد که حب کشمش در او بخاراند و بپزند  
 و بپزند



و بلند خشم خدای من و منجر خشم که در دوزخ و خورنمان نقیض و سبب کیندن ابراج  
سود کرده و یا سبب که از آب سرخ و مزاج شود و در ابراج سود کرده و سبب  
سکیندن رزوی مزاج ساخته بگردند و تیره معده از طبع ملکی کرده باشند  
**و از هر جهت** نزول رطوبت متفلسفه از دماغ مایست اجزاء رطوبت متفلسفه مزاج  
و مایست تعقل و لغز و یا مزاج دم از لثه و قرصه لثه مایست و دندان و دوج  
ان باید که هر دو چه که مایست اول تعقیب دماغ بحسب مزاج باید که دیگر سبب  
نیمه سبلان دم مایست باید که اول در ان قصد قیصال من بعد اگر احتیاج باشد  
در مابین نقیض و لو یا ساکن استعمال کنند بعد از ان اصلاح مزاج شود و تعقیب  
دماغ بحسب مزاج کنند بعد از ان از غنوه و متفلسفه و سبب و غیر ان  
استحکام کرده باشند **و از هر جهت** ابراج مزاج ضعیف تر پسند از ابراج مکرر  
طبیعی غاریقون استخوان از ابراج مذموم خصل و نکند از ابراج و انی و بن  
کوفه نحه باب راز نایه لیسند و حیات سازند صفت ابراج ضعیف و سبل و ابراج  
عقل بن حسیان سلیمه مصطفی اساردن و غنوان از ابراج مزاجی صریح است



محل

ووزن او و بهر رانم کوفته بخفته از دالاکه رانید گها در اند شربت و در دم

**مضمون** نه سیم که خالص کلب مزاج شوده مضغه بماند و در مضغه **حالت**

گلبان سر که خالص کلب خوش داده مضغه بماند و در مضغه **حالت**

کلبان گلبان سر که خالص کلب آب خالص خوش داده مضغه بماند **حالت**

سیماق مصطفی کلب مزاج خوش سر که خالص آب خالص خوش داده مضغه **حالت**

**فایده** اگر سبب ماده کبر زول رطوبت داغ و درم و جفت و درم و پدان باشد

مصالح آن بعد از شفته داغ متوش داغ و اصلاح مزاج داغ باید کرد که مازول

رطوبات نشود و بعد از آن غرغره های تقوی سنان و بنوش تا طبع استعمال باید کرد

لیکن در مضغه منقحه داغ بنوش متوش سنان کرده یا نصف غرغره منقحه

ایارخ فیتا و در حردل مویخ غرغره حار بنوش پودنه صغیر فارسی اصل الوس **حالت**

کوفته بخفته بر سر غرغره نماید و در مضغه **حالت**

ایارخ فیتا و در یک انار آب بخورند هم انار مانند صاف شوده غسل داخل کرده

غرغره کنند **حالت** و در مضغه غرغره حار بنوش ایارخ فیتا و در یک انار آب

بجوشانند بم انا راب با نذ صاف نموده سترت افیند و اخل کرده غوغه نماید

**غوغه من است** و مویخ جزول رخل عفر قضا منفل گرد طفل و راز بیره از

ایر سار و خوش کوفه بجه در یک انا راب بجوشاند غوغه نماید و **بکرمین**

که دماغ را از رطوبت پاک سازد مویخ یکسم و اگر عفر قضا و جزول ایر یک نم درم

در یک انا راب بجوشاند مضاف با نذ غسل سکجن و اخل کرده غوغه نماید **بایده**

بعد استعمال غوغه موی و دماغ استعمال غوغه متقی رطوبات استبان و مستوی

نکته باید که اول بعد از تهیه دماغ و تمهید استبان مویات و دماغ استعمال کرده پس بعد

مویات استبان غوغه و مستویات باید کرد و **کب موز** دماغ مویات مضر

سوس گندم مویخ در نیم انا راب بجوشانند بم نابو مایه صاف نموده مویادام

سینه را در ده و اخل کرده سترت غوغه و اخل کرده با نذ اطلیف صفر بجزند

**تکب** و منه خشک و انه الا موی خور و دایم مویادام و عرق کادران

عرق مدشک عرق بیره سینه را در ده رب و اخل کرده با نذ اطلیف کسری

بجزند و **سوس گندم** خوشم نموده سترت مویخ در نیم انا راب بجوشانند

نصف یک  
داخل کرده

نیم با و با نصف نموده بخشم کدو نموده و ام کدو سیده بر آورده سرشته  
و داخل کرده با صافه از لایه کشیدی بخورند **در** **بیماری** **سوسک** **کندم** **احسب** **ملونه**  
موسیقی در نیم انار کوبیده با و با نصف نموده نموده و ام کدو سیده و کدو  
بخشم کدو سیده بر آورده کدو داخل کرده با بوق کدو داخل کرده سرشته  
بیماری بخورند **در** **بیماری** **سوسک** **کندم** **احسب** **ملونه**  
کشم موسیقی در نیم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم  
باید که اول سوسک کندم را که صفت در آب تو کرده دارند صبح بخورند  
تا که نصف با نصف نموده قند خد سرشته است داخل کرده با قوام  
کنند و قی که قوام آید کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم کدو بخشم  
کدو و قدر رزق رزق داخل کرده او دو کوفه نذکور مزوج نموده حلوا سازند  
خود را که موافق بر وقت قراج بخورند **در** **بیماری** **سوسک** **کندم** **احسب** **ملونه**  
خونخه نای و مضغه نای و سبزه ها کرده باشند کدو اگر کم ارنج و نران آید علاج آن  
از قند و سبزه و سبزه کرده و با کدو ارنج نموده او و به منظم قرضه استعمال نمایند بعد از آن

و منتهی متقیه بم و معوی استخوانه مال و حر کرده باشند بطرب و لب فیه قشور مراد است از

نور چشمه زرع احمد زرع انصاف علی آفاقا علی خرم و فیض و بحیف و دیگر قرض زرع

اکله و پس والله ما نافع بود و عفو تو بهر را دفع کند ضعیف آن را دفع ندارد و سنجیدگی

زنج و ماژ و ابریک و درم زلفار و قنقار را بر یک از بریک محمد شنب کا

و افاضا و کفارا از پر یک سه و زم کوفیه نم و در سر که خشیانند و یک نم و افاضا یک اند

و بعد از آن اقراض سازند و در سایه خدا کنند و در وقت حاجت و اعیان از آن بکنند

دوشن مایند و یکساعت بگذارند بعد از آن روغن گل قدری در دوشن بکافند و بدارند

از آب گکم و شنبلیله صندل و زعفران و صندل و زعفران و صندل و زعفران

پای شود مضبوط مگر باز و جنبه مصطفی کفزار باغی حوزو در یک انار کج نشاند

همانار که با صاف سجده کل ارستی چنانکه خاک کین مخرج نمود سینه سر کینه

و انزل برده مضطرب و مملو از غم و اندوه که در آن روزگار

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دفتہ

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

کاغذ سوخته سبکی بران خط ساینده مخرج نموده شده داخل کرده مضغه نماید  
 مضغه نماید **افاقیا** جو بلوط **خرنوب** سطر عدس **مفسر** ریخ **سای** مکتوبه **زرد**  
 و **ریک** انار آب **جو** سینه نصف **باز** صاف نموده **شیر** خالص **سکر** خالص داخل  
 کرده مضغه نماید **و گیرنی الاستاد** مار و شیر سوخته **ریک** ارکا **خار** خاکی سوخته **ریک**  
 کوفته **خه** و **رس** و **سر** که حل کرده نیم گرم مضغه نماید **ط** **نرسون** **جو** **سنگ** **سنان**  
**و بوی** **را** **رند** **مصدک** **والد** **سماق** **کلزار** **سک** **جراحت** **کل** **ای**  
**نیک** **لا** **بور** **سعد** **کوفی** **نیل** **ایط** **کوفته** **سوف** **سازند** **و** **بر** **سج** **سج**  
**نیک** **بر** **ان** **کرده** **برگ** **معدک** **جفیل** **کا** **معدک** **سدر** **کوفته** **سوف**  
**افاقیا** **خون** **سطر** **سبکی** **بر** **ان** **کرده** **سماق** **رند** **الو** **کل** **ای** **جو** **خون** **نیک**  
**کوفته** **خه** **سوف** **سازند** **و** **سوف** **خه** **افاقیا** **خون** **سطر** **سبکی** **بر** **ان** **کرده**  
**سماق** **بر** **کل** **ای** **جو** **خون** **نیک** **سدر** **کوفته** **خه** **سوف** **سازند**  
**سوف** **کرده** **ان** **را** **حله** **سوف** **الو** **کل** **ای** **جو** **خون** **نیک** **سدر** **کوفته** **خه** **سوف** **سازند**  
**جو** **نیک** **سماق** **خون** **سطر** **سبکی** **بر** **ان** **کرده** **سماق** **رند** **الو** **کل** **ای** **جو** **خون** **نیک**

چونک نمونه عاقره کوفته نمونه ستون سازند و استعمال نماید ستون را که  
 پس و کوفته را مانع است من الاستاد پوست انار زرد و سرخ و سرخ را در یک سی درم  
 مار و کلنا و کب عانی و کافور نمونه و عاقره از یک و درم سماق مانع  
 درم یک پودی و نون در از یک بخورم کوفته نمونه که بیشترند و کلها سازند  
 در سایه خشک کنند و در وقت حاجت و بیکباره بگویند و استعمال نماید **ط**  
 ستون دیگر من الاستاد استخوانه را مانع بود و دندان را از حرکت بکشد  
 پوست انار و درم کلنا زرد و سماق و کافور و مار و از یک درم  
 کوفته نمونه استعمال نماید **ستون من الاستاد** که اکظم و نامشروع و دندان  
 را مانع است و خون رفیق باز دارد و صفه هر دو **ط** و در یک کوس در زنجیر  
 و عاقره مساوی کوفته نمونه استعمال نماید **ط** و دیگر من **ط** و من **ط**  
 دارد و کوس عاقره از یک بخورم یک کلنا مار و سماق از یک  
 درم کوفته نمونه سازند **ط** **ستون که** محکم گرداند و شعله را  
 کند من الاستاد کلنا و درم نون و درم و درم و درم و درم و درم و درم



کوفه سوخته و درم یک بکر بهیشتی شستند و سوخته و درم کوفه نیمه  
سنون سازند و در استخوان ناید **سنون که دندان سفید و بلوی و**  
نخوش کند من الاستا و زید و پیچ و درم یک سوخته و درم سعد کوفی و درم  
جو سوخته و سفال حتی کرمانج کلنا ر عرق قره قو نقل ساق هندی کلنج سماق  
از یک بکر درم زراوند طویل و ساک حب الاس از یک سه درم کوفه نیمه  
سنون سازند و در استعمال کنند **سنون که بخ دندان شکند و دندان ازین**  
باز دارد و شام گوزن سوخته یک اندرانی سوخته پوست بیلید رز و کلنج از  
بریک و درم کلنا ر یک درم کوفه نیمه برشته دندان افشانید **سنون که دندان**  
دندان باز دارد و شکست سوخته درم یک بریان کرده و درم سماق  
که درم کوفه نیمه سنون سازند **سنون که دندان محکم کند و خون ریز**  
باز دارد و بلوی و پهن خوش کند بیلید بیلید امه مقشر کلنج کلنا ر احاقنا  
شست با بلوط قوه قرص طابشیر عاقر قریح مساوی کوفه نیمه سنون سازند  
**سنون که ناصور دندان را با صلاح آرد و ج سوسن عاقر قریح یک بکر درم**

کلنا

کندار باز و سماق از هر یک دو درم کوفته نخمه سنون سازند **سنون که**  
در دوی و سیاهی دندان سیر و دوی خوش کند گرانج بخیل زنده بود **فصل**  
نافه صغار از هر یک دو درم و ده درم مکت بریان کرده در می جوخته نخمه  
کوفته نخمه سنون سازند **اگر** صغیر است بر معده و بواسیر را نافع  
است و بوی وین را نیکو کند و لون را صاف می کند پوست بپایه کاهلی و نخل  
پوست بپایه روز بپایه سیاه اند مقشر مساوی کوفته نخمه بروغن بادام  
چرب کرده یا سه وزن عسل بر شند **دو درم یک**  
کشیری معده را قوه دهد و درد چشم و درد و در و گوش را که این  
نخار بایند نافع است پوست بپایه کاهلی پوست بپایه سیاه اند مقشر کشیک  
مساوی کوفته نخمه بروغن کاه و چرب کرده با سه مقدار عسل بر شند و بعد  
دو ماه استعمال کنند **فصل** نه نخمه نخل بلغمی معده من تحمّل الاستاد و حکم  
و نه در سه پا و آب بخوشانه نصف یا نصف نموده عسل مصفی در  
موزه بوشند و بکهر نرم خورده قوی بامدکرات من بعد کفند افتایه

مرصع باریان باریک سوده با هم آمیخته بخورند و سه روز که نراج معده  
با اصلاح آرد و اگر قطع ماده بقای کاغذی نشود تفرقه بحب ایامی نماید  
اطراف صبحه ایام میفرمایم اینجه شب با گرم خورده باشند من  
الوالد و کاسی تفرقه بحب صبر نموده می شود و دامت اطراف غذا کباب  
خود آب کبوتر صحرایی و اجتناب از آلبان و کزک آب و فواکه

نیمه ایزد مثل رای نواب چه نوبت این الدوله خرومند خان بهادر  
سجده برای بر بنوا سیر در رفع فیض نایب نموده نفع بخشیدند  
غیاث کا ورنان ملک ورنان ملک ششم خطمی الوکارا محمد  
نجم حصار انحرز واصل اوس کلیمه اسطوخودوس افشون  
درجه هجده ملکند افغانی برگ سندی کی شب در عرق کا ورنان عرق کاین  
زخموده دارند جراح بخوشاند نصف ماند مالیه صاف نموده برنخن  
عمل تصفی بقوام آورده علیه دریا از عرق عسل سیره را آورده باز  
با نش نرم بخوشاند که بقوام رسد کلب موقوس از آب کند مثل از عرق  
در آب کند یا حل کرده در قوام داخل کرده بوست علیه کایلی م نادر  
بوست علیه ریزه علیه رنگی بوست علیه امله مقشر برید سینه مقشر و روغن  
بادام حرب کرده صغرفاری عازقون بوسته پیر کز را نده بخندنا  
سفاغ متفرق رخت عصاره ریونز کوفته نخته بروغن بادام حرب کرده  
اگر نفع در است زاده و شش طبع بسیار زیاده باشد معایب قبول نیست

ورنه خطمی و نمدانه و حلقه داخل (دو دیکه کوفته نیمه مربع نموده داخل فرام  
 کرده بچون ساندن مخرک موافق مزاج اگر مناسب همراه بدرقه موافق  
 مزاج و اگر حرارت مزاج باشد و اول وقت از مزاج و در کینه همراه باشد  
 اسفول یک خطمی کا و در فلان در عرق کا و در فلان عرق عسل عرق کا  
 معاب کوفته شربت بنفشه داخل کرده اسفول با شبنم همراه اطفال  
 بدرقه وید **دار کافور** همراه این ما و الیهم قدر موافق مزاج کا فقی  
 کا بی همراه عرق قبا بی بو کوزه معاب بیدانه و اسفول و غیره موافق مزاج  
 معده شربت و اسفول با شبنم بوشند **سندباد** برای نوب این الدوله  
 بهار و ریح و بوی سیر و فیض بوی سیر و قایم بسیار دارد بالان  
 عرق فلان کانی عرق کا و در فلان کافور فلان عرق خطمی عرق  
 مار کهنه رگنیل و ارجینی اصل الیوس بر او دهن و روی الیون الی کورد  
 بهر کینه عرق کافور عرق کا و در فلان عرق الی کافور عرق الی کافور  
 زرد کافور عرق کافور عرق الی کافور عرق الی کافور عرق الی کافور  
 عرق الی کافور عرق الی کافور عرق الی کافور عرق الی کافور عرق الی کافور

داخل فرام نموده اطفال ساندن

الز

پوست خ ک برگ سداب انحرز و الوخرا نمرند طبع گرم و خشک  
 بخشن الوالو الوکی یک انار آب خوش حوامی علیه بواسیر برادر  
 بزرگ سداب کل قند عی معر فوس خشم گدنا مو شنی گنمش  
 پوست علیه کابی پوست علیه ریز و پوست علیه علیه رنی پوست علیه علیه  
 سبیل طب مثل ارزق خور و سبیل سداب کفی سبیل علیه همه را در آب  
 برگ انطیک سبز و روق آب برگ گدنا سبیل آب بر آب بر آب بر آب بر آب  
 آب رقیق سداب برگ کانی و در و کانی سبیل سبیل سبیل سبیل  
 عرق کوبیده و در و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی  
 کرده و در و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی  
 سبیل و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی سبیل و کانی  
 دار کافیه ماله بورسید دارد و شراب موثر یا کای کای استعمال سیکرده  
 خنک شراب ماله بورسید را بسیار ریز دارد اگر دوش خنک سداب  
 به یک بول و داخل کرده بطریقی عمل طالع داده شراب کند خوراک

[illegible]



[illegible]



غشم گمان گاه قند افغانی در چشم انار آب کوبیده بنم مایه باده صفت  
 موده نریت ریزی معتدل شربت و تیارهای شربت بنا داخل کرده  
 بوشند گاه باضافه روغن بادام گاه باضافه روغن گل بوشند  
 گاه باضافه اطرף مغلیه روغن بادام مزوج موده بوشند گاه با  
 فیتور اطرף نقد بنر روغن بادام مزوج موده بوشند گاه با اطرף  
 انار فیتور اسفونیا موشو روغن بادام مزوج موده بوشند  
 چوبیس من وین اسفونیا موشو طارن رنن فند زرد  
 حقد رنن موشو شیر کاه و اسفونیا موشو شیر کاه و اسفونیا  
 که خوب تجیه شود و مصالح گرم و سبب مزاجی مناسب فراخ غنای و لیس و در  
 و ترلف و ملان و غلظت و اکثر و عیاد و افک کنند و روغن و عیاد  
 لکنت و عیاد فراخ و افک کرده و عیاد و عیاد و عیاد  
 و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد  
 و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد و عیاد

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب  
والمعانيات برو و تبت در یافت باید کرد و زینجا قیظ دستور معالجه آن نوشته  
فرق در میان معالجه جدری بسیار است چرا که گلب تولد جدری ماهه متعصبه  
است لیکن علیه خط ضروری است که گلب تولد جدری ماهه متعصبه  
بعضی او قاعدت است و بعضی او قاعدت است و بعضی او قاعدت است

از آنکه مؤلفها غلبه جمیع وجوه ضرورت حیاتیة طریق حقیقت و بر معالجه نیز نباشد

منه و جبهه و حد بر خیل از بر و قصد گشت و بعد قصد طایفه بندیر و در حلقه بود

برده مغویه مغویه باید کرد و ناماده از علما محفوظ بماند و در حدیثی او در نه  
چرا که ناماده آن خود قدری سبک و قدری روغن با و ام و اصل  
در غدا میل از بر و گشت

چهار روز و بعد از روز عدس قشر و غنایت و قدر می سرکه و اگر شدت

یچنین در اصل کرده میباشد و کاهی شربت غلاب و کاهی شربت

در طب بجا نیست باید واداد **فاصله** نزد حضرت می سهل نیست

مسبب الحركه كاد متوقفه او يا غرضه خمس طر

بشکر یک ماهه موجب شستید و شست موجب قوت ریفق خواهد شد

بعض ہاگستہ و خطہ فندری قدری عوزین اسپرو

غشم کفان چهل قنداقی و در بنم انار آب کوه سبانه بنم ما و مجاهد صفت  
و بهار سر لود

مؤلفه نریب روزی مقصد شربت و تیارکای شربت نما داخل کرده

بوشتند کای باضافه روغن بادام کای باضافه روغن گل بوشتند

گامی باضافه اطر فیاض علی بن روح مادام متوفی نمود و بنوشتد گامی

فیتو اطراف نقب بر رخ مادام مخرب میخیزد بدیند کاهی اطراف تنصیف

ابار خیتو استو بنامش و نوح مادام منسوب بخود بدیند

چهارمین معنی و بیس اسما بدو نوشته شده ان ر

[illegible][illegible]

تولفت و بالان و خلفت و الله و عواد و خلفت و عواد

مختار من تراجم و افاد كاذبه وقت نوشتن بنفایم

و بعد از آنکه در این کتاب که در دسترس است

سابقہ مورخین کی موجودہ بنیاد پر بار بار دہرائی گئی ہے۔

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

والله اعلم بالصواب در یافتن باید کرد و زینجا حفظ دستور معالجه آن نوشته

در قرن در میان معالجه جلدی بسیار است چرا که لب تولد جلدی ماده متعصبه است که طوطی که طوطی بلخی است که کمال منتهی ماده متعصبه است لیکن غلبه خلط صفراوی است که لب تولد جلدی ماده متعصبه است که طوطی که طوطی بلخی است که کمال منتهی ماده متعصبه است لیکن غلبه خلط صفراوی است که لب تولد جلدی ماده متعصبه است که طوطی که طوطی بلخی است که کمال منتهی ماده متعصبه است

باید که در حفظ و جود صورت خفاطی طریقی حیات در معالجه نیز باشد

در معالجه جلدی نیز از بروز قضا کنند و بعد از قضا لطیف بنیاد و جلدی را در معالجه

مردم مخوفه باید کرد و نام ماده از غلبه محفوظ باشد و در جلدی او دانه مژده حفظ باید داد چرا که ماده آن مژده قدری سرکه و قدری روغن بادام داخل کرد

باشند در عین هر روز و بعد از بروز عدس مقشر و غنای و قدری سرکه و اگر شدت

از مایه قدری جویند و داخل کرده باشد و گاهی سبب غنای و گاهی است

مخافه و موافق مزاج طبیعت گاهی است باید داد و **فان** در جلدی سهل است

باید کرد چرا که سبب سهل تحریک ماده متعصبه او را غرض خویش است و عجز از تسبیح نمود

و گاهی سهل تحریک ماده موجب سبب شدید و شش موجب قوت ریفق خواهد شد

و اگر اوقات ریفق پاک است و **فان** خطه خطه قدری قدری حوزین آب سرد



در حصه قوه قوی بر روز نهار و **فایده** بعد از بروز احتیاط هوا نموده یک بار  
مثل پوشش بر ریش دارند و آب گرم در آید چای فوم ریش دارند از نسبت  
بروز ماده بخواه میکنند و اتعلاخ ماده با کلبه برق میشود و در آن وقت از او بخواه  
که مانع علیان است احتراز باید کرد چرا که این بهر دو به که مانع علیان ماده است مانع  
بهروز خواهد کرد و موجب تعلیق و حبس ماده از استعمال آن خواهد شد و خطر باید  
کرد که از تحبیب و تعلیق نماید که انقباض آن عضو شش میشود از انقباض  
و خفگیان غش و پلانی ریش خواهد شد بلکه مناسب است در آن وقت معالجه  
از او به هم میزد معالجه آن کنند تا که همه ماده از اندرون بیرون آید و از خوف  
و خطر امکان و محفوظ باشند و بعد از رفتن خشک شدن آب پانی بر بدن دارند  
تحرکات متورمان و تقوی قلب و مفتح اندوده باشند چرا که از نسبت  
فایده حاصل خواهند اول مانع حفظان و کرب و تشنگی هر دم قوت بهروز هم دارند  
فایده مینه بعد از بروز هر فرستگی رسیده تمام بدن و بخوار از قیاس و کشش  
و در قاعده موسس بر بادند و احتیاط کنند که در دوران بدین ترند

و برای کشی نطول از آب و ممکن نیست لیکن انرا وقت بر این شیب سیدین  
 حدت کن در غشی و خفایان و اگر می شود و موجب همال بر این است  
**نصف نطول** مخرج مینه کلاب قدری فو در آن مرفوع نموده برید و در دماغ  
 و بر قلب با شیب باشد تا نطول و بمرینه بند مشک کلاب عرق کوره عرق سبار  
 ضد سفید از آب سید کافور قدری مرفوع نموده استعمال نمایند **نصف کافور**  
 کلاب عرق بند مشک عرق ضد عرق کوره عطر کلاب ضد از کلاب  
 کافور داخل کرده فله نماید **نصف** برای حفاظت قلب مینه ضد سفید  
 فو شایسته می باشد قدری کافور از کلاب و از آب برگ گنیز سیاه بنفشه آرد و ز کرده  
 بر قلب گذارند معجز بسیار خواهد شد و اگر بر دماغ گذارند مضایقه نیست  
 و بگذازد اندک مینه در شیب حار در شیب کدو رب سید ماره کافور ضد سفید  
 کافور از کلاب سیاه بنفشه آرد و ز کرده بر قلب گذارند و بر دماغ گذارند اگر حار است  
 در دماغ محوس شود **نصف کافور** در شیب سیاه بنفشه آرد و ز کرده کافور  
 کافور و در کلاب سیاه بنفشه آرد و ز کرده کافور و در کلاب سیاه بنفشه آرد و ز کرده

39



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]



فایض مافور خوشبختند **دار تویر** **سوف** طبع بر رخ بادام کرده

باز لب به جعفر نموده بخورند و اگر سبب با معایب بداند در سبغ و یا شربت

حب الکر و عقیق سبب میدهد باشند و گاهی سوف قلعها با نغیر بر رخ

بادام جگر کرده به نعلوبی میدهد باشند **رنگ** **للمصنوع** و بر رخ و گلاب

سبب شوق کوره کرده دارند مایه صفت محف شربت از رنگ درخ

کرده بوشند اگر شدت بپزینند رخسار کاج رخسار کده مایه صفت

سوف بوشند و گلاب بر رخ انداخته مالان مگوفه خوشه کوسر عقیق

در عقیق سبب کرده مایه صفت محف شربت کادر و داخل کرده بوشند

**رنگ** **جرب** **للمصنوع** و الجدر من الاسناد عقیق سبب ن حک مگوفه خوشه مایه صفت

مگوفه در سبغ و عقیق شربت از رنگ درخ کادر و داخل کرده بوشند

سوف بوشند و گلاب بر رخ انداخته مالان مگوفه خوشه کوسر عقیق

در عقیق سبب کرده مایه صفت محف شربت کادر و داخل کرده بوشند

سوف بوشند و گلاب بر رخ انداخته مالان مگوفه خوشه کوسر عقیق

در عقیق سبب کرده مایه صفت محف شربت کادر و داخل کرده بوشند

[illegible]

اسم این عطر و مذهب سیدانه زبان کرده ساق زبان کرده و عرق بازنه

[illegible]

ابد ما از سوزن طلعه کوراج نموده ناده غصه را با بکلیه سوزن آورده بعد  
 مالدیر اسفنجی معنی سفید کاشی و غدر در سنگ حک سبایه بریدن باشد  
 جویت **ط** **دار** در جسم را با آب بر کشته بالا بکشد سماق بکشد  
 قدر کافور مزوج نموده در جسم بکشد **ط** **دیگر** نوک منه کشته را کشته  
 سینه قدری سماق و قدر کافور و قدر کافور مزوج نموده در جسم  
 نوک آب بر کشته سینه قدری کافور و قدر سر سبز مزوج نموده در جسم  
 بکشد **ط** **دیگر** نوک منه کشته را کشته سینه و در جسم  
**دار** در **ط** کلب با قدر سرکه و حبه و رینی بکشد تا دیگر نوک  
 صندل سفید سبایه باب عوزه و رینی مالند و داخل است **ط** **دیگر** و **ط**  
 حصه برای سینه سماق کشته عدس شتر و کلب خوش داده غوغه با سینه  
 و غوغه از آب سرد عین کلی دارد **ط** و گیره کشته اصل الس عین  
 بر کشته بر جاده با داب بپوشاند نصف ماند رقیق داخل **ط**  
 غوغه عین **ط** **دیگر** نوک منه کشته را کشته سینه کلب رقیق داخل **ط** غوغه

نموده اگر خوب نشیند و صورت بختی در او از حلق شود نه بیدار است و بختی در او  
عالمیست و بختی بنوعی است که گفته شد در حلق داخل کرده و روغ نامادام است و  
نوشند **و اگر** من استناد اگر در حلق عارض شود و حلق در حلق باشد و کل  
ارینی و اگر کافور و کل سنج و کلب و اگر سکه ایچه در بند و مایه و اگر در  
جراحی بر این از نشسته و در یک اند تا بر میرون آید بعد از آن بزرگتر است و  
کنند **و اگر** کثیرا حفظ از روغ عالمیست که گفته شد در حلق باضافه  
روغ نامادام نوشند **و اگر** کثیرا من استناد مسکه کا و باقیه شیرین کرده  
گاه گاه بخورند **و اگر** عارض شود و مایه سماق و حب الکس  
و طباشیر و بریز هر خطای و گاه قرص طباشیر قابض بریز و شربت سب و شربت  
و همین طبعی با او و نه ساینه استغفار کرده باشند **و اگر** سحر عارض شود  
شربت انجیر و شربت حب الکس و صمغ عربی و کل ارینی و گاه کثیرا و کای سفوفین  
و کای سفوف مقلبا تا روغ نامادام است کرده و گاه ساینه و روغ سنج و  
او و نه ساینه استغفار کرده باشند **و اگر** ساینه عالمیست و روغ نامادام و اگر



بر یک مقدار نرم کوفته نیمه بقیه کشم ترخ مخرج نموده طلا نماید و اگر کلاه جرات  
باشد و تمام بخور بر طبع شود غذا مرغ دهند و منی از آن البته گوشت نرسد  
فایده منی است و اگر صبری نام در بدن ظاهر شود و منی غلبه آید و زن طلا بدارد  
منی لک نشد و آب انرا از پخته تر کرده بگیرند و در آغوش گلبرخ و ضد انباشت  
و درین اندک بوزد و بمالند و در رشتان برک بوسن و خوب کردار و جگر  
سودنک در آب حل کرده اندک ریخوان سوده بمالند و اگر کلاب و کل  
و عدس و خوب گزینند و آب انرا بر و بپزند خوب است و دو اوجوب که  
نفع تمام دارد و اگر از منی بزم یا خون بر آید کل ارمنی و صبر و کندر و انزروت  
و خون سیاوشان نرم کوفته بآن موضع بپاشند خون بند شود و نرم خاک شود و اگر  
حصه صبر بزرگ بسیار بر آید بر گلبرخ یا آرد مرغ و آرد جو بر و بپاشند و اگر بر آید  
گرم مرصق را بخامنه متفصیل بسیار دارد و در کسری و بر گلبرخ و بقیه و  
مردار کند و عدس نرم کوفته بر جراحت بپاشند و اگر از صبری باقی بماند بپاش  
و آرد باقی و نیمه خمر و برنج و بنام فایده دارد

از دماغ آید تا خون صاف گردد و بنفشند هرگاه موجب ضعف بدن نشود که  
 اعراض خون موجب خطر است آب بر کشته سینه قدری کافور یا اندک برگ  
 بعد حل کرده بجانند یا مار و نیم منوخته کرده نرم نموده فستق در چینه بسره که  
 ز ساخته انوکی در ناز و پاشید در معنی گذارند و اگر قشید در سیاهی الوده  
 بگرد آید یا آنچه در معنی نهند به شود و اگر اندک انبون بکباب حل کرده در  
 بنانی مالند و بعد از آن شسته و سرکه بآبجه مالند حویض است و بمرطوب بکنند و اگر  
 حل کرده مالند و آب برک بند و آب کاه بود شسته بسره که حل کرده در بنانی  
 مالند و اگر خونت مریض مالند قصد و جیت برای اماله ماده فایده دارد و  
 پاپیهار و سینه و دستها در خون آمدن بسیار فایده دارد **فایده** بچنان  
 تدبیر ازادیه موافق دستور اسناد مجمع حرارت لحاظ کرده استعمال نماید و سعال  
 کنند که حصبه و جدر باز خورد و یا گشت کنند چرا که در کس ماده علامت روید  
 مریض کس غلب که به شود هلاک بر جانند **فایده** قال محمد بن و نریا الحصبه  
 اجبت من الجدر کثیرا و معنی فی الحصبه ان یخرج الصوار برفق من غیر استخوان بمنزل ما

الاجناس والارباب الى فضل التدوين بجميع اشجار الكروم والنباتات الباطنية والنباتات  
والخارجية والنباتات المنجارية والنباتات المنجارية والنباتات المنجارية والنباتات المنجارية  
تختم وكبريت الكبريت المنجارية والنباتات المنجارية والنباتات المنجارية والنباتات المنجارية  
وذكره تبييكن مانه وقال اذا رأت الحصى المنجارية المنجارية المنجارية والمنجارية والمنجارية  
والكف الامام مع ذلك المعنى والحصى فان الحصى المنجارية والحصى المنجارية والحصى المنجارية  
على الحيات اذا كانت مع سهرها وقال والنوم مع الحيات في الحيات المنجارية  
يحيد مبرر الحيات المنجارية المنجارية المنجارية المنجارية المنجارية المنجارية المنجارية  
ورأى بوش وادجهار حربة كرهه بنوشته **ورأى بوش بازيان** والمنجارية  
ووثق كرس بنوشته **شجر ويز من الاسود** عدس منجارية كبريتا مان  
ورشم اثار اب بوشه نصف مانه ضف موده حذر رغو ان دوران اضافة  
موده بنوشته **قال ابن ابي اسود** الاسود والاحمر والبغض والاصفر  
الكثرة والنباتات المنجارية والمنجارية والمنجارية والمنجارية والمنجارية والمنجارية  
فانها كلها فانه وجدته من البرادة الاصفر المنجارية المنجارية المنجارية المنجارية  
والمنجارية

و بفضل بعضه بعضا <sup>۲</sup> **زکریا علیه السلام** چنگ غنایت در روشن عجب بر رخ ماه  
 نوشته بر دهل کسانند و جوب زنند تا آنکه آواز دهل برسد و باد صبحی نشود  
 شربت ادب در لوب لوب در قاف قاف در دریا <sup>۳</sup> **دار چنگ** امروز  
 کوزه باشند و در دوش طفل رسد و تبه خوانند و دم بکنند چنگ بر باد شربت  
 اری بشنید که کی خان کی نوک این کوی خان کی آن ماین توان بچون  
 نه ملی ان بچونین ملی کوی نهی کی ترک بین بری <sup>۴</sup> دار خواهد که در نام عمر بنیاید  
 باره صد بار سوره یا سین خوانند بر اندوم بکنند یکم بر بار خوانند بر اندوم  
 کند هر کسی را و چهار دانه اند بخوانند نام عمر چنگ بر بنیاید و اگر باز در تبه  
 سوره یا سین خوانند بر اندوم <sup>۵</sup> بخوانند و دم نمایند و بخوانند کفایت میکند

تجرباتی لطیف است بموجب فرمود حضرت امیر اعلی سلجوقی و او را برین و غیر آن

مچون مانیک ابولست طوی مزوج نموده بخورند تا در میان و این شکر کشیده و شیر

داخل کرده باشند **دیکر** شربت حلبی است که با سحر کوفی

ست طوی مزوج نموده بخورند **دیکر** شربت حلبی است که با سحر کوفی

بخورند تا **دیکر** معجون که در قلعی است طوی مزوج نموده بخورند و خصل

سرمه ای است که در آینه بر آورده شربت حلبی داخل کرده باشند

شربت حلبی است که در آینه بر آورده شربت حلبی داخل کرده باشند

با این سحر کوفی ایامه سیره بر آورده شربت حلبی داخل کرده باشند

**دیکر** جوارش سمان است طوی مزوج نموده و این سحر کوفی

در آینه بر آورده شربت حلبی داخل کرده با سمانه و سحر کوفی

شربت حلبی است که در آینه بر آورده شربت حلبی داخل کرده باشند

حکایتی است که در قلعی است شربت حلبی مزوج نموده بخورند و خصل

ختم بر با ختم سحر و عرق با این سیره بخورند تا **دیکر** شربت حلبی

با این سحر کوفی ایامه سیره بر آورده شربت حلبی داخل کرده باشند

غیر سیریا قلم مکانہ در آب شیرہ با وزون شیر خشک سیر خشک الی ایضا

کلیدار بنویشد **در این کتاب** پنجمی است بعد از کوفی بحسب سلسله و یاد آورده ۴

نه حب الدنیا داخل کرده باضافه معجون یاسک ابول معجون یاسک طلوی

بنوشته و مهر نه کلیه اصل و نسخ سابقین قلم مصری در آب بنفشه را آورده

شیرین شیرین الدس و دخل کرده باضافه چوراشی کند ز مقوی قندی (شیرین)

ست گلوی کورده سنگدانه خردش گلزار سعد کوفی ماه شمس را خوا قلعی کند تیرت

حب الله من ربح ثمود بخورنند و **عمره** فني كسته پهلوی است یا حب الله

کنند طلا کشه مروارید نیریت حب الاس بخورند در هر سه قریب کبریا و

کلینر شربت حلالتس مرفوح منوده بخورند عقب آن خونهای جنین بواسطه سبزه برآورده

سفر حبشی جاسی داخل کرده بنوشند و **در** هر دو ایستاد خرواب غنچه است گلوی

موزده بخورند **و** کبچہ سیاه قوطی گوشت و فلفل و آب نمک بخورده باشند

در این کتاب که در مکتب کهنه کوفی کوفه مخنه ستر حش خاص قدوی

خطه من روح مؤوده نوشتند **و** در **م** نیر حبیب اللس سعدی فی سبیل الطبیب مکی





اصناف رطوبت و قریحه و کای صوف خفته تا سکه البول و کای سب روزان فواید

و کای سب حرارت بنمود برجه و برین سب سبید بملاحظه نموده علاج کرده باشند

**ترکیب صوف** صوف الکلی کلنار کچد معتر سحر کوی سبیل الطیب کوفه کوفه کوفه

سب رند کای فنی کای دست کوی اضافه نموده خوراک فعدر شراب با قوط مبدوده

**صوف دیگر** صوف کلنار با قاضی صندل سفید کلنار سب کوی

میان صندل کوفه کچد با شیر کاه و ما شیر بز و کای قندب مصری تخم سربانی کچد

ناله کلنار و شیر کاه و برآورد و شیر سب کای میان مصری داخل کرده

**صوف دیگر** صوف الکلی کوفه کچد سب کوی سبیل صوف کوفه کچد

خوراک صوف الکلی کوفه کچد صوف ساخته همراه شیر کاه و مدد تور سب

نوشند **ترکیب از صوف** صوف بر کلیر و بر شانه تابه کما بید باشند روغن روغن

ضمیمه روغن بادام روغن کدو روغن کلک با قاضی کلنار با نخود حوتی سحر کوی

سبیل الطیب کچد صوف کچد صوف کچد صوف کچد صوف کچد

**ترکیب دیگر** صوف الکلی کلنار با قاضی کلنار سب کوی

صوف الکلی کلنار با قاضی کلنار سب کوی

با قاضی کلنار با قاضی کلنار

کوفته تخم حبث سازند برابر قطعه کشته خرداکست چهار ماشه ناب نازده **صناد و نازده**

ضد اسهال افافنا کلندر **ترکیب** و راسکین بر شانه و بر کلیه صفای

**صناد و نازده** خرنوب بنظر کلندر خرنوب با نوازده سعد کوفی **ترکیب** و راسکین صفای

صناد و نازده که نه سبیل الطیب کبکد معین کبکد مصطفی کلندر ناز و سبیل

مستقیم سبیل صفاد نازده **ترکیب** و راسکین تعلیق مهری شفا قل مهری

نیم سبیل صفاد و راسکین شفا کبکد نازده سبیل مامات مروج سوزده باضام

بهر صغیر یا یور کبکد موتی است گوی فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته

**ترکیب** روضه و کبکد روضه کبکد روضه کبکد روضه کبکد روضه کبکد روضه کبکد

و فاقیا مروج سوزده بالند **صناد و نازده** من مانعین بسیار مجرب است

تعلیق مهری نیم سبیل صفاد افافنا خشم سر کبکد مصطفی ساق کلندر

خرنوب بنظر سعد کوفی نام کلندر کبکد مرور و راسکین فقر کشته فقر کشته

فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته فقر کشته

مواقی بود کت نراج مانیر کا و مواقی بود کت هم عد خرماتش نکرده دارنده

صباغ حمه و حرما نه بهن سبزه بهن سبزه شیب بهن سبزه سبزه با در کلب و بند شک و در  
 کبوره سبزه بر آورده داخل سبزه کا و نمود باضافه سفوف مذکور بنوشند ان شاء الله  
 سبزه کا را در سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 کبوره کا را در سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 بهن سبزه کل را در سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 خراگه کا را در سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 مازنگ عرق العلیق عرق با در کبوره سبزه بر آورده سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 کرده بنوشند

**در سوراخ** قی ذاب الریه ذات الریه دوم است که در ریه سباده جارسود  
کالدم الصفراوی و یا ماده جارسب عفت مانند یغم منغن عارض میشود  
خباخته اکثر سببم ریه یغم سبب جراکه ریه یغم منغن و زخم است و در آن ماده  
رقیق کم محبت میشود و در سبب اسهال یغم غلیظ منغن موجب ورم و وضع  
میشود و با ورم سباده نر که از ریه نازل میشود بطرف ریه و کای ماده ریه  
و این سبب در ریه است علی سبل الاستقار ای انتقال ماده مرض طرف ریه میزد و با  
ذاب الریه میشود این سبب روی ذاب الریه سبب جراکه از سبب نر ماده و سبب  
مرض منتقله موجب وضع ریه که بخر سبب است خواهد شد باید که معالجه آن بطا  
جمع امورات و معالجات و به جاره که سبب اسهال و ریم موجب فح ورم شود  
باید که اول قصد بالیق و اگر ماده و سبب باشد بکشند و اگر ماده و سبب  
نایم سبب است و اگر احتیاج قصد و بیم مابند نرمی است باید که در اول  
قصد لخته سبب الاستقار و الاله استعاضه و ریم اندازد و بکشد  
نیم ما و مانند صفت نموده شربت عذاب داخل کرده بپوشند

الربنه كل غيبه كل منور غيبه سباني و دریم انار آب بوشانه نم باو بند

صاف نموده شربت غیب و داخل کرده بوشند گاهی موختم که دوشره برآورده

موختم بوشند ~~که~~ که نموده غیب اصل الوس سبانی غایت و دریم

انار آب بوشانه نم باو باند صاف نموده بوشند گاهی خاکه و دیگر

غیب اصل الوس زوفا خلد بر بوشان و دریم انار آب بوشانه صاف

نموده شربت زوفا داخل کرده باضافه و یا قویا بوشند و دیگر غیب

اصل الوس ختم خطی زوفا خلد غایت و دریم انار آب بوشانه نم باو بند

صاف نموده موختم که دوشره غیب الشد اعطس شده و باو در داخل کرده بوشند

~~و دریم~~ باو مان غیب زوفا خلد بر بوشان و دریم انار آب بوشانه

نیم باو باند صاف نموده شربت غیب و داخل کرده بوشند ~~و دیگر~~

غیب لکتر زوفا خلد اصل الوس کا ورنان و دریم انار آب بوشانه نم باو

باند صاف نموده شربت غیب زوفا خلد بر بوشان و دریم انار آب بوشانه

بوشند ~~و دریم~~ که نموده زوفا خلد غیب خلد ختم صاف و دریم



بگوشت ندم ناز و با بیدار نشسته بود و بر لبش غرض می نشست کای  
 خاکش می نشست بر بونش **نمونه** در ابتدا و من من صدی کس از او شفا یافت  
 از آب برگ عقیق سبز با جافه روغن گل در خل رود و بر صدر صاف  
 ضا و دیگر محض و شمع من کل منصفه با بون اکلیل الک بخشم خط من صدی کس  
 عقیق از او جو از آب برگ عقیق سبز سائید با جافه روغن با بون ضا  
**ضا و دیگر** در ابتدا و نه شفا یافت صدی کس از او جو کل منو من کل من از آب  
 برگ عقیق سبز سائید با جافه روغن گل ضا نماید **نمونه** با بون الک  
 خشم خط من خشم خشم خشم کنان در آب برگ عقیق سبز با جافه  
 روغن با بون ضا نماید **نمونه** اگر بعد از دفع وجع و آب الیه سبب  
 ماند از دستور سحر مد خط کرده معالجه بدستور است با جافه خط از آب  
 نمونه علیج آن باید کرد و دستور معالجه سبب معالجه سبب نو کور خواهیم کرد  
 و کای در ریه و من کل من عقیق سبز با جافه روغن گل ضا نماید  
 که حدت لطیف کند و غلیظ نماید و آن غلیظ می شود باعث دم کل من

کور

سوداوی علاج آن بدستوری که در ذالک بحث مذکور است باید کرد و چیزی  
بجزی در میانند که کرده خواهد شد با درم صلیت اجتماع بلغم باشد علاج  
بستور ذات الحجب است بمالای آن بدستور نشاید باید کرد که معالجه آن  
بغیر از غده ماده بماند طبعیت و طبعیت و طبعیت و طبعیت  
نخ خطر لب گرفته نخست خنثی بر خنثی ر و غ ماه و ام خل کرده  
نوشند **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند**  
اناب بر عنقه سر ساین با خا نده روح گل با بونه صفا و نماید با  
نوشند **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند** **نوشند**  
آن در دستور معالجه معلوم خواهد شد علی الش معالجه آن باید کرد و چرا که معالجه  
ذات الریه ذات الحجب سبیل واحد است و آنچه بنوشند دیگر اگر اجتماع باشد  
از دستور معالجه ذات الحجب ملوظ دانسته چنانچه تذکره معمل و تذکره مطبوعات  
و تذکره شفا و تذکره غذا و تذکره معالجه آن بر همین پنج کرده باشند و آب و  
مطلی استیجاب باید کرد و چرا که آب و دستور معالجه روح و غیره است و معطر



[illegible]









مبضم نه و نفق از حرکت شغال و نفع به سود مورت و جاری ما عظیم است بکرم طیب  
لازم است که این امر همه مراتب ضرر و نفع ملحوظ در سه احتمال ادویه علی نقی الاستاد  
الاول که به باشد **ربط** قوت بیشتر من الاستاد و بیشتر آب بر روز به دور  
جدا جدا آب خوش داده مزاج نموده مکرر بخوشاند که آب بر روز سه مرتبه شود و هر وقت  
نماید صد سفید باشد داخل کرده بوشند تا هر روز من بعد یکدم شیر و یکدم  
آب بر روز اضافه نماید و به دستور بخوشاند و بخورند لیکن اضافه قند بقدر اضاف  
کسیه معنی اگر یکدم شیر اضافه نماید بقدر گمانه قند اضافه نمایند و این دستور  
پا و شیر نیز و پا و شیر تر بوشند رساند و بحباب معلوم قند سفید باشد زده باشد  
می شود و گاهی استاده به اسهال طایفه و ضرر طایفه اضافه می شود و در گاهی  
عند شدت صغیر و در تربت روز و در زیر استعجاب می تواند و لحاظ نماید  
که در که شیرینی و در حضرت کند ضایعه با اسهال و با پس نهج اطراف و با پس  
و کند وقت نام کرده باشد **کافور** نه و گاهی اسناد برای قوت میوه را با  
طیله و و با بی آب با طایفه و در نه می و در و در با جو ضعیف باشد

و عرق منور و عرق عقیق و عرق کلاب و عرق مدک و عرق یدشم و از  
 شیرین بل شیرین و رست و شربت انار و شیرین و شربت ارپه و شیرین  
 و شربت بادریخته و در خوارش مثل جوارش آید لونی و لونی و لونی و لونی  
 انار و چون طلا و شربت زرشک با آب و به مناسبه و عرقهای مناسبه  
 چرا که اگر لحاظ مده و عینه خواهد کرد و شیمی خواهد شد **رکب الاستاد**  
 آب بر نور باد الفیج شیرین بر سر را مزج کوبشاند نصف بماند صاف نموده  
 طباشیر کافور منبوری را بخوان داخل کرده با صافه و با قوز اسیر خست  
**کافی اسناد برای مفعله کل مفعله روقا خلک عجب و عرق کادریان**  
 عرق عقیق عرق بادریان عرق شایره جوش داده صاف نموده بمجموع  
 کد و بنده را آورده شربت عجب داخل کرده کابی زهر بده خطابی اضافه نماید  
 و ششام عرق کادریان عرق عقیق عرق شایره و با قوز اول کوزند  
 مایهش عرقها را کور با شربت روقا خلک لونی و لونی و لونی و لونی با صافه و  
 خطابی بنویسند و قهقه بپزند اما و البود و قهقه بپزند و قهقه بپزند و قهقه بپزند  
 بپزند

انار

باید همچون نفی بخورند مالک عرق کا و زبان عرق علی شیب عرق بادبان در  
قدری بادبان اصل الویس جوش داده شربت و داخل کرده استعمال نمایند  
استعمال کرده از خون بالابر از خارج شود و داده و به سدره و بینه بنام شده  
المرض استعمال کرده باشند **ایضا** لنگ من الاسناد عرق مدینه شکر  
برآمده خطای طاهر بیدانه بریان شیر برآورده و با شکر و عرق بادبان  
موشند **و دیگر** من الاسناد شیر بر آب تر بوز جوش داده و مالک طاهر  
رطوبت طاهر موشند **و دیگر** من الاسناد شیر بر آب تر بوز و صبر طاهر  
موشند **ایضا** لنگ من الاسناد و ما و الفوج مدینه شکر و بلور  
کافور و غفران طاهر بر توت و عسل مستعمل نمایند **و دیگر** من الاسناد  
شیر بر ما و الفوج عرق شیر بر ما و الفوج نصف با باده صندل و صندل  
با باده شربت بلور شربت و ما و الفوج موشند با باده و با باده و با باده  
**و دیگر** من الاسناد شیر بر ما و الفوج عرق شیر بر ما و الفوج و شیر  
بر آورده و مالک عرق شیر بر ما و الفوج شیر بر ما و الفوج و شیر

ماضافه فیض سلطان بن محمد علی

ضلع علی و انخل روده باشند

سازند از این تغییر الویس صانع عظیم المودان محو شد طبعه باشد

در این نسخه و پیش از صدر من بانیف از یک تغییر که در این نشان عیان است

چونش داده باشند موصوفه ما را عمل مزوج ساخته شریک تو تا داخل کرده

کتبه الکلیه فی الدوس کل ارمنی کل مخنوم کاغذ و عفو وضع عربی خدایه

و در نه دعوت شده امیس و الاسما حب الدس نف داد و راب الوس سما

داده صبح و دایه شب تف داده در عرق علف عرق شیر عرق مد شیر

مراوردہ شرح الاس سرت خلک داخل کرده ملک ارمنی ملک ختم کربا

کلید سر در زنجیر است نه باشد و هر که می خواهد از آن بیرون آید

نقد سامع باشد مضافه حقوق مادام می شود

طمانینه صنع علی حد الکس نف داود سرطان عرق شیرین الکس باضافه قوس

تأملوا فرور شوند و نگینند السعد و من الصدر و حقه الكه و عرق



کافور شک شیره مار العسل مزوج نموده را لبس کنند چنانکه در خیال می شود  
بر آورده شیره لبس بنشیند و زود داخل کرده سرطانی محق داخل کرده بود

و دیگر به لاسکات و سحر حلیس تف داده و منیع عربی و عربی باریک

عرق الشعلل عرق شیرین به شیره لبس داخل کرده که یک تف داده

و خیال تف داده تخم خرفه تف داده شیره بر آورده کلنج کلنج دارد

زعفران سرطانی عرق کایه زنی خشک بکشد و باقی نوش داوود بوی

بکشد **در کتب** مار العسل برای مغبه بده و حفاظت شود من مالیه

عسل صغری عرق الشعلل عرق شیرین سرطانی باب کرده و فیه نموده عرق کافور

اکثر زود لبس بنشیند بر آورده زود داخل شدن صغری مزوج نموده

بجوش بده نصف بماند نصف نموده باریک باشد و حتی که عسل بماند و آب

طری اگر بماند مضایقه باریک نموده بماند و فیه احتیاج لطیف

محل بگذر شربت معمول بکشد **در کتب** بجز تقسیم بده و من و من و من

در شیره را به شیره باب کرده و بر بان نموده مدتی بماند و فیه بگذر

در کتب طریقی است که فیه



چهار توله یکیدند و در عرق غلبت بگویند و فنی که هر سه جوش آید آب و در نماید

من بعد مایه دوم نیز عرق بخوشاند و قی که دوسه مجلس آید هر یک کنند

بشش رتبه متبادل عرق کنند یا ششم نامفهم عرق است

عرق کافور عرق بادکش و عسل سفید اکثراً زرد است و عصاره و روغن

صنع عربی سرخان باب کرده و فیه قهقهه می شود و مزاج کوهه بخوبی سازد و صنی

تیار شود بدستور من محمود کفایدارند و در ستمهای سنگین و از معصیه بد

[illegible]

بسته بر آورده و در این مایه غشوی که با حور در این مایه بسته باشد و بسته باشد

و بکبر از غلبه منتهی شده است و در این میان سخن حلیه اهل الکسک مفسر و در نیم آماران

جوش بدین بابو باند ما را علی بن ابی طالب کرده ما ضایعه معوقی ما دام موجود

[illegible]

خمس کلیم بر سر و شقی کو فتنه قبل مروج نموده چهاں غنہ استغفار عا

موجودہ کہ مجھ کو کتب خانہ غائب خانہ و موقوفہ محمد اعلیٰ الہی و موقوفہ کاویا

عرق غشایی بخوبی شایسته نم باد و با نوصاف نموده الیوس صغی عوی سیره برآور  
رغوان کافر مضوری سرطان فوق طیاره داخل کرده بنوشند **در مطبق**  
در بنم اثار آب بخوبی شایسته نم باد و با نوصاف نموده سربت غناب داخل  
کرده باضافه روغن بادام داخل کرده بنوشند **در بکر در غلط**  
غناب اصل الیوس کهنه خشم خلی روفا خاک صغی عوی در بنم اثار آب بخوبی  
نم باد و با نوصاف نموده باضافه فوق طیاره بنوشند **در بکر در غلط**  
روفا خاک خشم خلی کتان در بنم اثار آب بخوبی شایسته نم باد و با نوصاف نموده  
الیوس صغی عوی سیره برآورده باضافه فوق سستان عند اقتضای الیوس بنوشند  
**در بکر در غلط** و حقیقه نموده نرگهان برز صغی صغی الیوس ابراب  
موسم دانه کوفته و عسل مزج نموده چنانچه ذکر صحاحی با حقه استعمال نماید  
اگر احتیاج نکرده در صید رسیده بظرف بندیده کرده ابر بچشمه اخراج نماید و الیوس  
کندر و زراوند مزج مزج موسمی در اس از اخراج و در خلق چهره نماید **غلط**

مجتنب رقیق سنده اجزای جوان باشد و دیگر تجزیه من الاستاد ابرسا و شقی میسند

زین پنج هم را مزوج نموده در خلق تجزیه رقیق باید بده غلیظا رقیق تجزیه رقیق

سده اجزای خود **فصل** مد مجتنب در صد یا در نیم رقیق لطیف تدبیر نموده اجزای

مانند حرار اشیاء لطیفه را دفع کنند با در اول باین همراه مجاز لازم که طبع است

طبیعت بر جا که متوجه باشد و اگر طبعیت میوه بود با در اول از او بیهوده اجزای

و اگر سیر از دفع کنند از او بیهوده طبعیت دفع نمایند و پاک کنند بدین تدبیر **فصل**

مد بطور لعل کنند نه حکم فقه اصل الوس صبح بخار و خا خشک بر ساق و مشتم

خیزه بملکوفه در با و آب بکوبند بیکبار و بماند صفت نموده جازین مشتم

بشده بر آورده شربت زویری خانه ساز موافق بزاج داخل کرده بپوشند

**و دیگر** بر ساق و مشتم خطمی اصل الوس خا خشک بملکوفه در مشتم

عرق خا خشک بکوبند مدنی با و بماند صفت نموده مشتم خیزه مشتم

بشده بر آورده شربت زویری معدن داخل کرده بپوشند **و دیگر**

خارجی که در قیاس شرعی باشد با و بماند صغیری را بکوشش نیره و آورده

شریت نیلوفر شریت بر روی ستمدل داخل کرده بپوشانند **و مکرر**

الوده که خارج شود از راه برار منتهی بعباب ابریزد و موثری کمال منفی است

در بسم انار آب بپوشانند با و بماند صغیری را بکوشش نیره و آورده

نیز داخل کرده با صافه روغن با و بپوشانند **و مکرر** عباب ابریزد

موثری صغیری را بکوشش نیره و آورده

شریت بر کف اقبالی حل کرده با صافه روغن با و بپوشانند

**و مکرر** در اندکینه ابریزد و موثری اصل الیوس در بسم انار آب بپوشانند با و بماند

صغیری را بکوشش نیره و آورده

شریت بر کف اقبالی حل کرده با صافه روغن با و بپوشانند

**و مکرر** در اندکینه ابریزد و موثری در بسم انار آب بپوشانند با و بماند صغیری را بکوشش نیره و آورده

شریت بر کف اقبالی حل کرده با صافه روغن با و بپوشانند

**و مکرر** در اندکینه ابریزد و موثری در بسم انار آب بپوشانند با و بماند صغیری را بکوشش نیره و آورده

نسبت به با صافه روغ با دام صفا و نماید و **روغ** لنگ نه اینچیز بود کل منفه خط  
 خشم صدمه کرد و خشم روغ سومین از آب برگ علفی سیر ساینه با صافه  
 روغ منفه صفا و نماید و بکند لنگ نه جوی بز جوی بطا جوی روغ سوم منفه  
 خشم صدمه کنن کل منفه خشمی از آب برگ علفی سیر ساینه با صافه  
 روغ با بونه بار و کنگ نماید و والد استند و فروج صد رجهه مقیده کل منفه  
 روغ خاک اصل پوست سستان جوش داده شربت منفه داخل کرده بوشند  
 کای لنگین الحارث موختم کد و بیره بر آورده داخل کرده بوشند  
 و بکند **روغ** من الاستاد کل منفه کل غلوقه اصل پوست بر ساق لایع  
 داده صفت نموده بوشند کای برای مقیده قدری غسل استعمال نماید  
 و کای قیر و فوط سوم با برنگ با دونه ساینه استعمال مینماید **روغ**  
 شنبه روغ غلوقه غلوقه کاورین مشک خرقه منفه موختم کد و موختم  
 همه را با آب سینه بر آورده ناب سفید بوشند شش آثار غرق کنند با کای  
**روغ** من الاستاد شنبه روغ غلوقه غلوقه مشک موختم کد و موختم روغ  
 سولار سولار سولار

ضدل سفید قروح شود و عرق کشند **در** کدک فلفل آتاز منہ عینا کا و زبان  
 عینا سفید بپندارد و عرق کشد و عرق کا و زبان عرق عینا سفید عرق شاتره جو شر  
 داده صاف نموده می کشند که و شیره بر آورده شربت عینا سفید بر هر طرف  
 داخل کرده بپوشند **در** **در** شیر منہ عرق کا و زبان عرق بپوشند  
 عرق کلک ضدل عرق منو فر شربت می کشند که و می کشند بر نور چشم  
 چشم کا بپوشند بر آورده می کشند اصل الیوس کلک می کشند صبح عرق سلطان پاک  
 کرده صبح منہ نموده ریغوان کا قور حضور عینا سفید بدستور عرق کشند  
 در کتب عرق کشند که منہ مار الفی انت تر بودید شک عرق کا و زبان عرق عینا سفید  
 عرق شاتره بر هر طرف می کشند که و می کشند بر نور چشم صبح عرق الیوس  
 عینا سفید داخل کرده عرق کشند که فایده ترکیبات عرق کا قور حضور  
 ذیابیس کشند ام ملا خط نموده قمار باید کرد و ترکیب شربت آن عرق شربت ضدل  
 عرق شربت شربت عینا سفید شربت شربت کا و زبان با صاف نموده  
 بپوشند بپوشند که و کای بر هر طرف و کای دیگر اجزا خوانی بزاج باید داد



وگیکر حق شیر تازه توبه طبیبه کافور مخصوص زخومان و یا قویا بوشند  
و **مستور العیال** فی اسفل و غیره علی ماریانی مطبک اسناد و ریاض برادر و بر سر  
خاضب و نشسته و افغان بدامض من الامراض العتمة ابرو کلک الوالد کا  
عاج شخص فقد عرض لسل حقیقی تعبد و ثقت الدم بکته الیه فیز و عاشر  
فامیدار الاستاد الوالد فی حاله خروج الدم عنی ثقت الدم من ان یخرج  
بفضله البلیق لم یعمل به فی النسخه السعویله صغیره لانه استعمل و عرض بکته  
سحاب که فیه شیخ الحجاز شیده و آورده شرب الحجاز و اصل که و کلب ازنی شود و مایل  
رنگه بوشند **غایر** و در حالت خروج دم استعمال شیر باید کرد لانه مفید  
نابوشنده با وجود اخراج دم استعمال اود و سه سینه روز دوم از غلبه دم  
لا محاله پس در آن حالت خواند اسناد و قصد دیگر از ما سلیق برای اخراج دم از خواب  
شیر و نموده اند و بعد از آن استعمال شیریز گاهی با سفوف که معمول است و گاهی  
باقرض طبیبه و گاهی باد و به نموده استعمال فرمودند **تفاوت** **مرا** **البراه**  
شیریز گاهی استعمال نموده اند و گاهی ازنی مایه غلبه طبیبه که با سفوف و جان مرق

صمغ عربی را یک سلیخ در غفران مار یک کوفه سفوف ساخته خمر باشد اران بار  
بسیار بجه کوبند عقب آن شیر نموشند باین در علایمان سرفی حصاره  
ولا غوی و کربکنی ناخضا و خط بد بوی و نیز آن در آب و جیره طایفه دیگر  
لعل من ترک استاد الوالد سکه ربه محلی در عیان کل غنوم مغسل  
بغوث صمغ عربی و مالا خون طایفه مار یک کوفه بجه ارغوق خمر  
دعوق بیدار صلا به کرده کای کل ارمنی بجای کل غنوم بقدر هر یک خمر و جیره  
سفوف سازند خوراک بقدر بر دشت برای همراه شیر و کای همراه غوی و کای  
باید حبس استعمال نماید و کای همراه سل سفید بجزند تا جلا باید من حفظ  
بایست استعمال نماید تا تنفیه شود بسیار نفع دیده شد و خست ام غریب  
عرق کاه و ربان عرق النفث شیر حب الاس شیر عیان بایم مغلو ساخته  
کل ارمنی طایفه مار یک سوده ریز جیره خطی ساجین باضافه و ضر طایفه کافور و  
سفوف آخر من ثقیف الوالد جریست رر رور طایفه کل ارمنی کل عیان  
سرطان عرق مغلو صمغ عرب سوده ارغوق باز سختی ملین مموده تایک

نبشته باشد همراه شیر بر شیرت زود فاشیدن شود و فصل سرطان اضافه نمود باشند  
 و گاهی استعمال این سوف با عمل منو نمودند و مثل سوف با عرق سبزه اگر استعمال  
 نمایند با شیرت زود فاشیدن و یا قهرا و گاهی و تنفص صمغ بزرگ بطن  
 نیک کرده عرق **عرق سبزه** عرق کاه و زین شرب الیاس و داخل کرده کل ارغی الیاس  
 طبیبان سفید مار یک سود و با اضافه فصل سرطان بنوشند و برای کل موالید  
 نوزاد و عمل سفید جبهه نقابی و فیه دانه مال محبت و اگر کل ارغی فدی و اصل  
 عابده فایده بسیار خواهد شد **عرق سبزه** مطبوخ است و شیرت زود فاشیدن  
 عرق **عرق سبزه** جوش داده صاف نموده شیرت زود فاشیدن و داخل کرده و کل  
 استخوان سرطان محقق ملک ارغی بر زهر خطای مار یک سود و با اضافه فصل سرطان بنوشند  
 گاهی عرق سبزه به عینا بستان بهدانه صمغ عربی زود فاشیدن و در نیم انار  
 بجوشانند و با عابده صمغ سوزن زود فاشیدن و داخل کرده بنوشند و گاهی اصل  
 داخل حوت مد عابده و گاهی و شیرت زود فاشیدن کاه و زین شرب الیاس بنوشند  
 بر آورده شیرت زود فاشیدن و داخل کرده بنوشند **عرق سبزه** برای سرفه من و چون عینا

الحارث

۱  
 اکبر زو اصل الوس سفاح مفسه ناب خویش داده است سوخته خمره مفسه اضاف نموده  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 لکن به اصل الوس اکبر زو رتب خوش داده بنوشند غذا بخورای سبزه بادام  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
**رای** معنی من المعول الاستاد اکبر زو عذاب سبستان اصل الوس بگوشت  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 مویشی سرون کرده زو فاختک برسیا و شان نبات در سه با و آب بخورند  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 بنم با و با صفت نموده بنوشند و ففت خواب سرب زو فاقوق با و بیان نام  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 مزوج کرده سرگرم نموده بنوشند **ایضا** لکن نه بگوشت گندم عذاب سبستان  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 اصل الوس غایت بسم انار آب بخورند بنم با و با صفت نموده بنوشند  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 و با و ق و ع و شنب و عرق کا و زبان خویش داده بنوشند و بهیایه  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 بهیایه در دهن دارند و مطبوع و گبرای سرفه من الاستاد سبستان برسیا و  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 زو فاختک خوش داده است سوخته شکریه و اصل کرده بنوشند و اگر  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 بالکیره با و با و فله و مجرند نه بسم **در** **عذاب** سبستان مویشی سرون  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 اصل الوس اکبر زو نبات خوش داده است سوخته بنوشند **در** **عذاب** سبستان  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰  
 عذاب سبستان اصل الوس کله مفسه کا و زبان مویشی تحم خطه و زبانه  
 ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰

بمیزان آب گریخته اضافه نموده نوشتند **المستعمل للمعده** اثر القله الحاره مایه

من تحول استناد و انجمنی انجمن رور و سوختی ریسباوٹن اصل الماس جوش واد واد

بایستد من الموعول بعد از آنکه سستار اصل السوس کلمه فتم تخم خطی و رسم اشارت بحرف

نموده بنویشتند انکه بنده با و ام من بعد بر چنین کسی اضافه سازند من

سید گرام کو خوش نبوتند تا بهر اقصای استخوان و نحو کاعی و در و وسیل و عین

موسیقی اصل اوس سیستان اکثر روکا ورنه این مفسر طغیانی حویشا نین

در این کتاب که در این کتاب است

[illegible]





در غنای تجربه رود و موثری غلبه جوش داده بوشند خدا بخواب

**باب** در استعمال روغن عربی افنون باب صمغ عربی کوی بندند و دیگر

نافع برای سعال اطفال که سبب نزله عارضه و نیز برای تسکین صمغ عربی روغن  
صمغ عربی و روغن زیتون گرفته کوفته بخلع سببانه مقدار خود در آب بنهند

**باب** در استعمال روغن بادام بوشند **و** من الاستاد و تجربه

بادام بوشند استعمال نماید و روغن من الاستاد و در بعضی سببانه مصری جوش داده

و دیگر من الاستاد و تجربه سببانه جوش داده بدو در فی بعضی از کسایات استعمال

المطبخ است و لهذا طریق برای سرفه شرب زوقا و روغن بادام **و** بضا شرب  
روغن زیتون سینه را آورد و گرم کرده بخورد **و** من الاستاد و تجربه

مؤثر و شایسته و همد غذا بکوفت بخواب و دوم و فک کوی **و** در شرب

روغن و بر سببانه جوش داده بوشند شرب و اصل کرده **و** سببانه

در بعضی کسایات که سببانه صمغ عربی سببانه کوفته بخلع کوی

سببانه در استعمال نماید **و** نافع پانصد صمغ عربی سببانه کوفته بخلع

من بیاصل الاستاد

کل مفه جسکس خند اصل السوس زو نه خلیک بادمان طایفه رغفون مومنی  
 بلعاب سغول جی سازند **مجموعه** مجرب است برز اینج میسایله رغفون افون  
 مصری مصفی وفتون مرکی ضعیف علی مصطفی سنبلی الیک غنیمت کفن وارجنی خولت وفضل  
 عود عاقوقه فضل بهمان حد در حجاب بهمان طایفه خند بلعاب بهمان  
 جی سازند براب فضل ارکید جی شاد وحب میل کند مجرب است و معین باوجود کثرت اجون  
 مکتب و معده را استعمال نماید **مجموعه** که سبب زنده ماندن است چون  
 الیک ضعیف عربی برالس کوفه خند بلعاب سغول جی براب بلعاب در روبرو سبب جی وشر  
 حب میل کند **مجموعه** السلول اومی بدیه فضل مفه مومنی عباسستان  
 ورد و انار آب کوشا غنیمت حصه غایب مابین صفت موفه برکتی مومنی اندر خند  
 بار کوشا غنیمت بادمانه ضعیف باضافه روغن بادام نبوشند طایفه مبلوغ برای شکر  
 وخیلی خلق ویرمی شکم و فواید من الاسناد الجدی صفتی غنیمت مومنی اکبر زرد  
 اصلا السوس بلعاب ضعیف مومنی رختی خیار شکر و برکتی انار آب کوشا غنیمت  
 آب جاذبه صفت موفه برکتی حل کرده صفت موفه جی سبب مار حل کرده

این نسخه را در کتاب  
 طبایع و صفات  
 اشیاء و خواص  
 آنها درج کرده  
 است و در بعضی  
 نسخات دیگر  
 نیز دیده می شود  
 و این نسخه  
 از نسخه های  
 قدیم است  
 و در بعضی  
 نسخات دیگر  
 نیز دیده می شود

با امان

بارضات نموده روغن بادام اضافه نموده بوشند **درمان** **از افاضه** **اصح**

الذی فی خطه مستعمل بذات النسخه المعجونه کما عرق کانی عرق الشب عرق شاتره

سیرت دافل کرده بر بخش برخت موقولس حل کرده بارضات نموده باضافه

روغن بادام دافل کرده سرگرم بوشند **درمان** **از افاضه** **اصح**

سیرت اول بخورند عقبان موثر متفاو و عرق کما و زمان غوث شاتره عرق الشب

کلب مالیه صفت نموده بر بخش برخت موقولس حل کرده بارضات نموده روغن

بادام دافل کرده بوشند **درمان** **از افاضه** **اصح**

عرق کلب حل کرده لیب گرفته سیرت بر بخش برخت موقولس حل کرده بوشند من

الذی با باطلت طایفه و این عمل مردارید و اقل کرده بخورند عقبان کلب ریت

مخلوط ساخته بخورند **درمان** **از افاضه** **اصح**

بنایت و ریت انار آب کوشانده نصف عا ز صفت نموده بر بخش حل کرده

عرق انار آب سیرت **درمان** **از افاضه** **اصح**

سناکی تربید کف در کلم انار آب کوشانده نیم انار آب عا مالیه صفت نموده

روغن مادام خوشند انخواب  
 ترکیب منورس حکم کرده باز خفته  
 نبوشند غذا نخواب فقط

**فی دستور از این**

ذات الحجب خالص درم است و در سببطن اضلاع یعنی اضلاع صدر نیست بران از طرف  
 در غل و یاورم است و در حجاب که حاجرت در میان آلات تنفیس و آلات غذا که نام  
 و یا و غما عندهم و الاطباء یاور حجاب راست باشد و یاور و حجاب باشد و  
 گویند که ذات الحجب بطرف راستی و در سبب قلب مرکز طرف نبض و تحلیل

بر ذات الحجب این نقش  
 یا با سبط و دو کایر سبکی  
 کا و نوشته در کونی طغی  
 در لحن انداز که تا سبکی او  
 باشد بغض که خا شود است

۶	۴۶	۱۰
۴	۲۳	۱۱
۳۰	بحی یا یط	۳۵

اخص در سبب است و بعضی میگویند که ذات الحجب بطرف راست روی برت است  
 در نبض و تحلیل عمر دارد و در هر چه مکان اسم و حسن است و سبب فاعل آن دم صواد  
 مایند یا سبب فاعل آن دم سودا و مایند یعنی دم سودا و بی از قمر صفا نفوذ در  
 صلیب مایند یا سبب فاعل آن دم یعنی مایند یعنی دم یعنی سیر بی اشراج صفا نفوذ می تواند

بادم

باید که در برهه فام ذرات اجتناب بقصد باسلیق و را بنیاد مرض جبهه اما که ماده از جانب مخالف  
مرض کنند پس بعد از قصد از مرض بهجت و بعد و در وقت زاده قصد از جانب موافق  
کنند و قصد جانب مخالف برای همین جهت و را بنیاد میکنند که هنوز ماده استوار نگرفته  
اما که آن ماده با اینکه بطرف جانب مخالف می رود و قصد جانب موافق خود را در وقت  
و وقت نه بد چرا که چنان می شود که بسبب قوت باز ماده از جانب مخالف می رود که بطرف اول  
مرض و ماده بقیه که در جانب موافق است که هنوز مستقر نشده است از قصد جانب موافق  
بجای اخراج کنند و لحاظ باید کرد که چنان می شود که ماده از جانب مخالف می رود و می کنند  
و ماده بقیه که در جانب موافق است مستقر می شود این هر دو ماده مجتمع در اصل مرض  
شده متعین می شود لهذا مناسب است که بعد از قصد جانب مخالف بجای قصد جانب موافق  
کنند و بعضی بعد از قصد اول قصد صافن جانب موافق می کنند چرا که از قصد جانب موافق  
تبعاً قطری لازم می آید و غایده از قصد صافن چنان است که ماده اما که شده از  
قصد صافن یا شغل متوجه شده اخراج می شود و برای بقیه ماده قصد باسلیق جانب موافق  
بعد از قصد صافن باید کرد و اخراج خودی بهجات موافق تاقت مریض و موافق بر او



مراج و موافق ماده مرض باید گرفت و لازم که قصد ضیق در آن اوقات خصوصاً  
بوقت آماده در ابتدا و چرا که قصد ضیق توجه طبیعت و اخراج ماده و تنفس است  
و بهتر شود و قصد دوم خواهی یافتن باشد و اجازه قصد یا سلیق باشد ضیق نباید  
کرد چرا که تقیه ماده که مستعد است بترجیح و قهراً اخراج شود و بعد از قصد نسخه که معمول  
الاستاد برای تقیه ماده که مانع عقوبت باشد و داد عذاب و در نیم انار آب  
بجوشانند نیم باید بماند تا بیده صاف نموده بپوشند و اگر احیاناً از قصد دوم باز  
مقصود مخفی غلظت در و تقیه ماده باقی ماند و با بکلیه دفع نه شود باید که  
شما چهار کلان مستوسط علی طریق ماده و علی طریق بر درست طبیعت و طاعت  
آن بر عضو مایه خوف قدری تفاوت داده علی نماید و شلای کلان رای همین  
که ضیق ماده مرض زیاده میکند و نوشته ام که بر مکان عضو مایه خوف حدیث  
تفاوت داده بکنند برای همین که این هم طریق اناله ماده ماده است و از قصد  
با بکلیه شود و بهتر و الا نه بعد از چند روز اعتدال مزاج سوخته چند عدد فلفل بر آب  
مایه خوف قدری تفاوت داده باید گرفت تا که همه فلفل از تقیه ماده پر شده

خود بخود بخود و روز دوم نیز چند و نحو بطریق بایست ریاضت نکند و کسب نماید چنانکه باید کرد  
که ماده فاسده در رگن رخن باقی نماند و قرار گیرد و خفا بقیع خرا که آن ماده  
حار است خواه زله حار باشد و صورت و اثر ماده در چند ساعت مساحت متع  
پیش و لازم است که این ماده در اجزای کردن تعاقب نکند و اگر احیاناً نسبت فلش  
و سوزند بر یاریت اهل طب بقیع شود تا هم اجزای دم که در حوائی ریه است ببرد و جانب  
نقد و شایان و نون تعاقب نکند و چربی خطره نکند چرا که اگر از اوقات و الاستاد که  
به بعد از شمع شدن روض اخراج ماده روض که استعد او با قوه شمع شدن دارد و  
غالبه و شایان و زولو و روی ای بکشد و فخر اخراج میفرمودند چنانکه در محال محصل  
حاصل و در محال بر موم حاصل که در حین جات نوب مظهر حاکم بهاد و غفره نام  
شبه فرخ ایاد از طرف نوب بطوری بود و آخر الامر در محال به شمع فضل الله بن سنان  
وضع اتفاق شده و غرض چند دفعه بجزیره در آورده است هیچ خطره و شبهه از استعمال  
بر دو جانب و شایان و زولو که در همین بقیع نباید کرد و بعد از نقد و شایان و استعمال در  
که بقیع نشده باشد بقیع بقیع بطریق معمول الاستاد استعمال باید کرد و اگر ضعیف

از سبیل اخراج در ذرات چرا که نه شود که ماده قریب متعلق قلب است از یک سبیل سبیل  
رشد با بطور دیگر از قسم عصا بر سر زود انجام زنده صاحب منفع شدن بموجب حبس پیدا  
کنند که بجهت ماده و لطیف سبیل و لطیف که در مقام و تسویر و ذوق بحس وجود مذکور کرده ام  
لازم که همچون طریق باید که در آن است که غرض و صفت کلی خواهد شد و در صورت  
و سبیل مسالیه در ذرات محسوس و مدق خواهد شد لازم که از جاری سل و ذوق حوس  
باید کرد که عسر علاج دارد و بعد از فصل استعمال نسخه الاستاد برای رفع حسی و نسکین است  
و مانع عورت است و اگر و اگر برای عین چند و برای نسکین و روح استعمال شود و مذکور است  
بسیار کل غش کل نیل و فزاید در نسیم انار آب خوب سازیم با و مانند صفت نموده  
نوشند و گاهی استاد این نسخه را در عرق کاه و ربان عرق و شعلیل و عرق نیلوفر  
جو شایسته بدیند و گاهی برای منفع ماده اصل الیوس و در خمر رود و گاهی عسر  
روغن خاک و اصل کرده و نموده و اگر حرارت را می زیاده باشد از مواد دیگر نماید  
و او خود را لایق عرض آن عسر اصل الیوس و عسر الحار و عسر کدو و سرین سرین  
ماند بجهت بودنی مقدار زیادتی حرارت چرا که ضایع نه شود که استعمال بر می کند

مقاوم

تفح ماده عارض شود و بر حسب درج و نوع ماده و اینست لازم که موافق حرارت  
و این تبیین نموده ندادی و نذار که آن کرده باشند و اگر اجناس و در انهای و این  
و این مواد عارض شود قصه به سیم بعد از این سیم باید کرد و از مضایقه متفرق باشد  
پایس و رعایت اصل مرض لحاظ کرده مذکور علاج آن کرده باشند و اگر در انهای  
ذات الحسب مال عارض شود که از مضایقه کنند ملائع مهمل بدین جهت که طویبت  
باجزاع مواد با شغل است جد و طویبت طویبت سلام است که بر وجه کرده باشند  
سیم سیم سیم و از این صفاوی علی طریق تحول الاستاد و ماضعه ملک  
کل موقوف غنای سیمان اصل الویس الویخ را اگر شغل نباشد کلین و این  
سودا حرارت زبانه نباشد کلین و قیاسی در یک انار عرق کاو و این  
عرق غنای سیم زبانه در زجاج کو شانه یکم یا و نماید مایه سوخته کای  
نیزت مضمه و اضل کرده بر چنین رحمت موقوف اصل کرده بارضاف نموده باضافه  
روغ مادام بنوشته شد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
غنای اکمزد و موثری روغ خاک ارسا موقوف سیمان موقوف و این سیمان



زاجی را باید نخست که دوشنبه را کرده داخل کرده باشند باید که طبع  
اگر اخراج باشد و در روز سه شنبه و اگر اخراج باشد سه روز بیدار و بیدار  
سپید اول یک چهارم ناخن داده و بوم بجان معلق داشته و یافت بر این سبب  
کرده باید داد و در اخراج بیماری مهلک است باید که طبیب جمیع اعضاء را ملاحظه  
کرده و وقت مناسب تعین نموده و بهر علاج آن کرده باشند و بعد از تهیه ماده اگر  
باقی ماند از حوادث علمیه موافق مرض استعمال کنند **طایفه** اگر اخیان  
و در اخراج نفع نهد باید که چنان علاج کنند که ماده محتبس نشود و بعد از این سبب  
ده بعد از آنکه شیره و شربت بقیه و اگر سعال مزمن باشد اگر زرد عارض است  
داخل کرده به دستور معمول نثار کرده بخورن و بعد از آن شهل ده حبه و شربت  
بهر سبب اخراج بنویسد و وقت نام کپوری بی زعفران و اگر طبع ظریف بود و ماده بسیار  
طبع اگر محتبس باشد روغن بادام و اگر که شیره داخل کرده بهر مصلحت نفع دارد  
سودا باشد بهر سبب که در مصلحت است که کور است بهر مصلحت آن باید کرد و لیکن ادویه  
مکذبه و غلبه نقل و شکر و غیره و را بنده استعمال نماید که و چرا که مانع از شکر



و تعلق خاطر ایشانند و اگر ماده نوله ما بیند بعد از بقعه ماده نوله خواه نصبت باین  
رقت خوام عارض شود برای تعلیق خوام اگر دایم کس و سرخ کس استعمال نماید  
مضایقت و ابتداء مرض نیز از ویه گیر از راه استعمال کنند چرا که لطیف از  
سبب حرارت جذب معبود و غلیظ می شود موجب صلابت و موجب عدم  
نیج و عسر اخراج می باشد طبیب را مصلحت است که بحسب وجوه مراتب علل و در  
مساکین کند اول باید که غلیظ ماده کند محرم اخراج ماده بوقت تسهیل نماید و  
وقتی که ماده منجر شود چرا که ماده منجمد عسر اخراج است و برای تسهیل  
و نیج ماده غناب اصل الکوس اکثر و موثری نبات در نیم انار آب بخاشند  
نیم ماده یا نصف سوخته می کنند اگر حرارت رفته شود عرض نبات در نیم گوشت  
سبب معشقه و سبب نیلوفر داخل نماید و اگر غلظت بسیار شد سبب زعفران و سبب  
غناب داخل کرده استعمال نماید شیخ متوفی مملو که شمل مطب که حضرت فیلد در مطب  
شیخ فضل الرحمن سمنی فرمودند و از ایشان را اول در این بود پس سبب  
نوله ماده که نزول آن از سر بود متقیق شد و خروج ماده و قدم در هر دو بود

و در هر دو

واللاستاد بعد از تمهید شدن فصد با سلیس جیب مخالف و جمع فرموده و بعد از  
 هم روز فصد و بعد با سلیس جیب موافق میفرمودند و بعد از هر سه روز استعمال بسیار  
 در جای ماضی موهن و دیگر و بعد از آن استعمال فلوید و دیگر و بعد از آن  
 استعمال میفرمودند و در نیم اناراب کوشاندیم با و ما مضاف نموده بودند  
 لیکن شصت را بسبب نزله حاده این مرض بود من بعد پنج انبار صبح عری  
 بعد از پستان نجات در عرق مارک کوشاندیم با و ما مضاف نموده بودند  
 کوشاندیم و ای تسهیل نفت عصاره الیوس قسم خطی خمس خناری طفت  
 روزی خنک در نیم اناراب کوشاندیم با و ما مضاف نموده شربت روزی  
 شربت غلاب داخل کرده بودند و دیگر برای تسهیل نفت حل مضمون اصل الیوس  
 روزی خنک کا ورنان موثر منقح در نیم اناراب کوشاندیم با و ما مضاف نموده  
 شربت موثر شربت روزی داخل کرده بودند اگر حرارت زیاد باشد موثر  
 در کبیر نیزه را کرده بودند و دیگر برای تسهیل نفت و در غنچه  
 غلاب اصل الیوس کا ورنان روزی خنک موثر منقح بسیار و نشان در نیم اناراب کوشاندیم  
 و در غنچه

سبب با و نماز رکنین حرام است عند شدت القیض لکبر سعال نباشد و داخل کرده بدید  
و اگر همراه سعال قیض طبعیت باشد نذر آن سعال کرده شربت زعفران غلیظ  
داخل کرده استعمال نماید و عوص آب عرق کاه و زبان و در عرق با و بان جوشان او  
صفت نموده رکنین و بر دو شربت حل کرده بنوشند و اگر سعال ریاده باشد  
و قیض نباشد و شسته باشد در آن شکر اکبر ریزه غلیظ داخل کرده و یک نموده بدید  
سبب با و نماز رکنین حرام است عند شدت القیض لکبر سعال نباشد و داخل کرده بدید  
و اگر همراه سعال قیض طبعیت باشد نذر آن سعال کرده شربت زعفران غلیظ  
داخل کرده استعمال نماید و عوص آب عرق کاه و زبان و در عرق با و بان جوشان او  
صفت نموده رکنین و بر دو شربت حل کرده بنوشند و اگر سعال ریاده باشد  
و قیض نباشد و شسته باشد در آن شکر اکبر ریزه غلیظ داخل کرده و یک نموده بدید

موده سه نوبت بخار داخل کرده و این چهل سیه را آورده که با دم الاغ و کل ارنی  
 صابون بپاشد با صاف و با فوران بپوشد **بنا** بپاشد صغیری بخار  
 غلبه است و در غرق بازنگ و در غرق غلبه بپاشد نصف با نصف موده سه نوبت  
 بخار داخل ارنی دم الاغ و ص که با سوده داخل کرده بپوشد **بنا** بپاشد صغیری  
 غرق بازنگ غرق غلبه غرق کا ورنان سه نوبت بخار بخار سیه را آورده کل ارنی  
 داخل کرده بپوشد و دیگر لاف غرق کا ورنان غرق غلبه غرق بازنگ بپاشد **بنا**  
 گرفته سه نوبت بخار سه نوبت کا ورنان موشم که و بپاشد را آورده داخل کرده بخار  
 برای رعایت حرکت مفاصل داخل کرده بپوشد **بنا** که یک شکر یک انزله خرمه مفسر  
 و صابون و در غرق بازنگ غرق غلبه را آورده کلنار فارسی بپاشد سیه را آورده  
 در مده خطای سه نوبت بخار داخل کرده بازنگ بپاشد **بنا**  
 بپاشد غلبه ریوس و در غرق بازنگ غرق غلبه بپاشد صغیری  
 صاف موده سه نوبت بخار داخل کرده کلنار فارسی سوده بپاشد  
 من تاقیف الواالد سه نوبت که با سوغ صغیری کل ارنی دم الاغ و کلنار و صغیری

۱  
افاضه کثیره مارکب بوده از صواب هیدایه سرشته اقرارش سازند شرف علی را بجای  
داده و در  
این کدک هیدایه عنایستبان و رسم آثار کوشا بدینم با و نماید صفت نموده  
خیر و عیش و عشرت کما یوشیه بر آورده و داخل کرده نیز تیرا بخار نیز حشیش و داخل کرده  
باضافه قرض کبریا بپوشد **الحق** و پاخورش نیز بخار کدک رسی دم الدخول کدک مارکب  
موده کوزند **نموده** در وقت **نموده** می شود یکی حی لا زعمه عباد  
قب و سب عیونت ماده و سب بزیان ماده عینه بطرف سایر بدن و دم جمع  
بخشیت اضلاع و سبک و نعت و علی هذا العیاس و غنا مستقبل و سبک و دم  
و سبک ضیق النفس و سبک و دم مجاری نفس را چنانچه مجاریات الجفت را  
وارد و بالذات چنانچه حال **نموده** می رسد مجاریات **نموده** و سبک **نموده**  
بطرف ریه اگر ماده غلیظه است بخواه شکل نفث خوانند و اگر ماده رقیق است  
چنان حال به نفث خوانند حتی که ماده باوقتی که غلیظه و نفث خوانند بخواه  
نخوانند چنانچه نفث متشکلی که نفث غلیظه در ریه و در قوت و در عظم و در اسباب  
و در انقباض و در صلابت و اما در خلاف شریعت و در نوازشت اجزاء است  
از این

برای برابری بار و دنیا اختلاف سبب شدن وزن و عضو صلب است و در عضو صلب  
 نمد و سبب در زربان خواهد شد و زربان عاصی از حرکت سبب اتصال خود بصورت  
 که متوادم است اینها طام حوله به بند و اگر ورم در حجاب جاذبه است اطراف است  
 حجاب است اگر ورم در حجاب مستقیم است آن نیز مختلف الاجزا است و در صلب  
 و در لب است **فصل** در نام که در جمیع انواع ذرات الحبت است و نندند عوض آن حق  
 غلبه اشلب غرق کا و زربان و غرق نیل و فرمیده باشد و آب سرد و موجب سبب  
 و موجب نفخ ماده بسیار است **فصل** در ذرات الحبت سوداوی ردی بسیار است از مصلحت  
 به نشود و می میرد و غلط ماده و خفاش ماده و غیره و ذرات الحبت یعنی <sup>الانواع</sup> الحبت  
 الحبت و ذرات الحبت سوداوی هر چند که علاج آن مشکل است لیکن ممکن است که اگر طبیب  
 علاج آن بتواند شود و به خواهد شد **فصل** در ذرات الحبت کابی سبب ورم و عقلت  
 که در میان اضلاع صدر است و در میان غش که محل است بر اضلاع است من خارج  
 المید نام آن ذرات الحبت غیره صیح و غیره الحبت که بید و در آن ذرات الحبت همراه است  
 نمی آید بر سبب بعد شدن عضلات از زیره **فصل** در ذرات الحبت بعضی او را در خارج

حجت اولی است  
 حجت دوم است  
 حجت سوم است



حب ورم ظاهر شود و معلوم شود در نفس اصابع و بعضی اوقات آن ماده که ظاهر است  
منفجر شود لازم است که آنرا علاج از خارج بپاشند و قطع نمایند و بار شرط پاک نمایند  
و بعد از آن علاج و گدازه مناسب باشد برای پاک کردن و برای استیلا کردن کرده  
و قصد نبود در ابتدا از من باید کرد و باقی علاج علی ذالک است و انقضای کرده باشند  
اگر اوقات معالجه آن بیهودات باید که در جگر که خارج است و غایت است  
**ملاحظه** اما سوره الفهرست در جایی که بر اصناف خلف است و تحت چهار حاجت  
ایجاد شود و از اشوخته گویند و درم شوشه و فنی که منقطع شود از اوقات  
بطرف و بطرف ریه می آید چرا که اتصال آن و انفصال آن از ریه و قدرت آن  
معالجه آن محقق و سهل میکنند و علاج آن بقصدت حقه و سهل فضیلت می دارد و اثر  
پذیر نیست چرا که حقه و سهل ضایع مواد از عیال غایبه بطرف اطفال دفع میکند  
القصد **ملاحظه** **ملاحظه** اگر علت مرض مایل شود یا علی و فوق معالجه آن بقصد عظیم النفع  
باید کرد و اگر علت مرض مایل شود با شغل قصد در آن نفع میکند بلکه معالجه حقه و سهل و ضار  
و بوجه مناسب المرض کرده باشند **ملاحظه** و ذالک است بیماری مهمل است معالجه آن

در آب مخلوط درشته باید کرد و چرا که اگر قصد کنند از غنای آن استفاده کنند و اگر قصد کنند از غنای آن استفاده کنند  
و گاهی نیت در آب مصل و هند مصل و ثوران افراط و تفریط آن میکنند و در آن خطه بسیار است  
مطرب و گاهی باشد که طاف کنند که قدر ماده و کمیت ماده این قدرت موافق  
کمیت آن مصل و هند که همان قدر ماده همان قدر مصل قوی باشد که زیاد از ماده و خارج  
کنند و نه در یکی از آن خارج کنند چرا که ایجاباً اگر ماده زیاد باشد و مصل غرق قوی ببرد  
اگر مصل از مکنه و جری اجابت کنند بسیار ضرر خواهد داشت و اگر مصل از مکنه از  
غیر قوی که ماده زیاد است و مصل ضعیف است که ماده مرض را مکنه بسیار زیاد بکشد  
و از خارج مکنه نکیند آنچه ماده متحرکه یا بی مکنه از آن خارج آن ماده بسیار ضعیف حرکت  
کرد بطرف قلب با تمام و قلب آن ماده مضار را جذب خواهد کرد و از اوقات  
بسیار روح ماده بطرف قلب مریض بکشد و آنرا بکشد بعد از آن است که اگر طرب  
و اما باشد تخمین ماده مخرب بود و مصل بهرند و الا نه حقیقه که در آن خطه قلیل است و  
سریع اتیان است بقریب موضع باید کرد و ~~ماده~~ اگر اوقات صفا و فایده نکند  
چرا که از صفا و سب طایل شدن مکنه و غش و غلظت و غلظت مکنه ایجاباً اگر صفا و محلول

کنند محلل در آن اثر نخواهد کرد چرا که ماده کبریت و اگر از او به جا و به ضاوت کنند  
 آن نیز از خود جدا شود چرا که ماده کبریت در جهت کون کمتر با تمام عاقل خواهد شد  
 و در صورت استعمال و عدم صحت با کله طوف خارج از عظم و شریک خواهد بود و اگر  
 از او به منصفه استعمال کنند علی بقدر نفع اندام آن مغش قیل خواهند شد و بقیه انضام  
 بافته متقیق خواهند شد و در آن خطر عظیم است بلکه لازم که اول باید که از جهت کبریت استعمال  
 کنند من بعد از ضاوت کنند با بخیر زد و در حوال کنند حتی که متفرق شده به ماده از راه  
 آن اخراج شود بسیار بهتر خواهد شد **نکته** اگر در دم در حیات هم در ضعیف  
 و منشا آن غشای مجاری نصف عظام نقص اخراج و در حنجری که متصل است بخلف  
 تقار نصف ان مجازاة فوق که ملتی است نیز قویین و ان الحقیقت هر غشای است  
 اگر در دم بطرف جانب نقص باشد از دوات الصد که بیند و اگر در دم طرف ضایع باشد  
 از دوات اوص کوبند تا به آن به طور ذرات الخبیث بدست یات با ابتدا و تا آخر  
 کرده باشند **نکته** محلل و منصف مننه یا به انجیل اللک علی غشای خشم خطی هم حیات  
 سنبل اطل سجد کوفی ششم زویم سجد از آب برکت اشک سینه ساجده با ضافه  
 ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م

روغن مانده فماد نماید **صفت** لای تحت کل منفه کل منفه علف شاد و مین

از و جاز آب برگ علف سبز سابق باضافه روغن کل فماد نماید **در بکریه**

از و جاز آب سبزه و آب از آب برگ علف سبز باضافه روغن کل فماد نماید

**در فصدل** فصدل لصفه علف کل منفه سباف مینا و در و جوشم کرده و

سبغی منفه مزج از آب برگ علف سبز سابق باضافه روغن کل فماد نماید

**در وید** از وید کاسر الریح کنند و از کادوت مسکنه که کاسر الریح است

استعمال کرده باشند و نیمه محول و محراب اسناد من الخطب استعمال نماید اصل الکوس

بادیان شکری کابی واده اسناد و عرض شکر نبات لصفه داخل میزد و بقد

ملین من المحول الد سنا و اکھر و اصل الکوس منفه شکری مزج سنا کی رخنین

معمول نماید **در وید** اسناد علف سباف اصل الکوس منفه

رخنین رصفه حوث مینا وید سبیل و از تحت من الاسنا و سنا کی

علاف سباف علف کل خطی شمس حاکر منفه حاکر حاکر حاکر حاکر

شر قوس روغن مادام بر ستر معمول تبار کرده بدینند **در وید** از وید

جهت کین آب بدونه مالیده خرفه و کنگر که در آب خیار مخلوط ساخته بخورند اگر افرام  
 نفت مذوب باشد به تفتیح شربت زرد فایده دارد <sup>عناص</sup> <sup>اصل الیوس</sup> <sup>کل غش</sup>  
 سیمان مات در بنم انار آب کوبشاند بنم باد بماند صفت موفه بوشند <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup>  
 و گد مضمون اسناد اصل الیوس اگر زرد سر شقی غش و زرد سر شقی غش <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup>  
 مات در بنم انار آب کوبشاند بنم باد بماند صفت موفه بوشند <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup>  
 اسناد و غش مافه غش سیمان خم خطی رکنش شربت خیار سینه زرد و ام <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup>  
 بدستور بدید <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> اما ادویه در رو سینه و غش در انداد او حدوث در داول  
 باید که شانه کوفه سفند یا بر آب کوبم کرده بر محل درد بکشد اندلس اگر درد یا مینا  
 ساکن گردد و بنزد الانه باید که <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۰</sup> که در غشوات و زرد غشوات گردیده  
 سبب است که عدم خمی پس نزار تکمید و سرب مخلوط و تریاق از به باب کرم کین  
 مانید و کرم کین مانید بلکه اسناد و بدید و علامای او را م حبت ظاهر گردد و بعد از آن  
 امور به به بر استوانه خضد کامل کند و اگر صفت خوه بکند و دفع کنند تقارن  
 افرام خون مانید اما در استند آرخاف مخالف و ارجل آن از صافن مجادی در طول <sup>۱۰۰</sup>

نسخه

بدرمان

بعد از آن با سلیق محاذی و عنق و شریب تا دالعه و دهاب بیدانه تا نیرب منقبه منقوبه  
در ابتدا ضا و لغه و طی محول از روغن منقبه بادام و سوم سفید و قندلی از کینه اسفند  
و بعد از آن بکوه لغه و ضا و منقوبه منقبه خطمی و کتان و سوم سفید و یا صمغ ابرین ضا و منقبه  
خطمی از بیک یک جزو اصل السوس و دو جزو اردو با قلا دار و دو جزو از بیک یک جزو و نیم  
با بانه و کینه از بیک یک جزو نرم کوفته در آب بکته روغن منقبه بادام صحره و در خل  
کرده استعمال نماید و بنین طبیعت بکته یا میسبجو که از منقبه و میلوخ و سنان و منقبه  
بهار کینه و زنجبین و حرمت و روغن بادام اضافه بکته استعمال نماید بهر دست <sup>۲</sup> غوطه  
بسیار نافع است **تتمه** محرر حبه در صلب من الاسناد و تین صلابان و در دینه بن  
از غار طب به زردک بهد فرغ از بیک و به مشعر که احته هم کرم ضا و نماید **صمد**  
لکه من الاسناد اردو جو اردو با قلا منقبه نخمس حله خطمی سفید حله منقوبه خطمی کوشم  
کوفته نخمس و در حبه ای آب بکته و سوم و روغن منقبه قزو طی ساخته استعمال نماید **صمد**  
و کرم من الاسناد و زردک صلب اردو جو اردو را سیاه کده خنوج نموده ضا و نماید  
یعنی من الاسناد یا بانه اکلیل الحک بادام نرم کوفته روغن بادام یا بانه کل



والله

قال ابن سريون انما يجب

اذا كانت العلة في الابتداء والمادة لم يستقر بعد في مكان فكون في الجانب  
 لينتدب انما يكون المشعر مكان فمن الجانب الثاني له فالتكان الوضع والتحسين  
 فاجبة فلهذا الخلف فالسبب بالبطء المذكور في باب السعال ثم الرنة ما اذا تغيرت الموضع  
 من السعال وانصرف الى اليوم الرابع فكان قويا فاذا بدا ونفت فاسقه بالاشعر  
 المطبوع مع العتاب والسنان والترتيب الاميض والنفث الياس واصل السوس  
 الياس من الوز مسهل الفج والنفث فالتكان النفث يسر فاسقم طخ الزونا  
 الذي ذكرت صفته في باب الربو وكان ضعيفا فاغده الانخير بالنجيص مع السكر  
 اقته بالحقن المليئة مثل النفث والحكمة وبرز الكنان والحطمي وانفاية ودهن الخيل  
 وسننل المزج بالسم المصفى ودهن الورد ودهن النفث والكثير او اضخم وضع  
 بالبالونج ووفق السعير واصل الحطمي والنفث واصل السوس ودهن الخيل واغده  
 الابتداء بالاحسا والمطية انفاية يسعين المنفج ونفت المادة مثل الى اريق  
 المتخذة بالانفاية وماد النفاية ودهن الوز المحو وفي الباقي بالقومع والاستفاناف

الثلاثين

بهم من اللون ورشفه بالجلاب ومار السكروا ودرشمة النفس وفضل نه سر الجشم  
وقاصه الكاف من السهم والياف لمفحة احمر ناصعا ودراب النفث في الرابع كال الام  
فيه سهلا واما البوران في السابع ادوا ودي عشر ولم يتاخر عن الرابع عشر  
ناخر النفث الى الثامن وطل ريشه وبقى البوران الى الصلبي فان كان النفث  
شديد الصفوا او ريسه وكونان ذلك ايضا لذلك ودام عليه ولم ينقطع  
الحني والحرارة الى اليوم السابع فانه مخوف خيط فان رايت النفس مع ذلك  
لا ينقطع فحدث في الصدر وخرخره وارتجت الوجهة ونحست العين فانه ياك  
فان طرقت في جنبه من خارج حمرة او نوتو كان توجع اذا غمر عليه فوضع  
عليه موضع عليه الحبة مضمدة او صده بابتين وادخل حتى يغيره ورش على العليل في  
آخر القعدة ماء العسل الرقيق الذي هو مثل الماء يستغني الموضع من المدة والوشح و  
وان حبس النفث حتى يورى الى الخط او الحررة فاعل زوفا ودرول وخرق  
وعسل ورشفه ورش الوان النفث ورشها الاسود وخاصة اذا كان متلبسا  
الصفرة وخرها الامراض وشر من هذه ان يتاخر النفث الى السابع فاما الحررة

في اول الامر مخوف الاله حدث في اخره فهو مخوف وان كان النفس معه لا يتبع فاما  
 في خاصة اذا اسود مكان من جنته قال نوحا من كان به وجع جنته ساربه فاحابه  
 في خلاف من رويته المعده فذلك سر قال الذين يصعب حب فاض فاولئك لا يصعب  
 الحب قال لا يمرض احسن طبه في الطبع لمن ذوات الحب ولا ذوات الربه ولا المحي الملتبه  
 ولا يمرض من الامراض الماده وقال سبيله المغموم على الجانب العلالي في ذوات الحب  
 علامته قد اعلمه في العظيم والرداءه وبالفند وقال اكثر من سام من المستحقين  
 بينهم من قارقه المحي من نومه بعد الايقار وذهبت الطعام سرعه وقال اذا حده  
 من ذوات الحب ذوات الربه فانه روي لانه يدل على عظيم الورم وكثرة الاحتياط وقال  
 اخذ على النافه بهم النفس والروح ولدان ونفع البطن والاشعه المالح والربح فانه  
 ان يكس مات وقال الامين اللغز المستدير كحيد لانه يدل على انه بلغم مخوف  
 قال كل نفث لا يكون يكون الوجه فهو روي وبالفند وقال اذا كان في وجع  
 بالكتيد والبراق بالخيه كليه وراو له وجهه فانه ان لم يحل الوجه اما بتبين الطبس واما  
 بالفند حسب ما يحل الله اعطى ما رويته وهو على تلك الحال لا يعرفه قال لم يحل

المتقين



١  
واستعمل

كل الحذر من سقي دواء المسهل واستعمل في القصد فانه وان كان النفع في القصد اقل منه  
في الاسهال فليس في القصد خطر ويعرض في الاسهال الخطر البتة وقاصدا فانه لم يكن عارضا  
نقطع العليل فلا تدري كم مقدار ما ينبغي ان يقية فان كنت عارضا فخر ما يسد به الابواب  
فهو الجوز الاسود ولا يكون فيه سقمونيا قال اقول ان الغل اذا خالط ما يغسل  
كان في غاية النفع لهذه العلة قال اليهودي اذا عرض مع ذاك الخبيث شي سديده  
قاتل وفاضه الكان متداركا قال الاسكندر اذا مضت وتقي البدن فوضع المحبة  
على الموضع الموح بعد ذلك ترى الخبيث من سر غدا لراذ فانه لا يحتاج الى علاج غيره  
ولذلك اعتد اهل الارض على ذلك من غير الاطباء بما قد عرفوه بالتجربة ووثوقه  
قال شسكون ان عرقته المدة فابكر الضميد والتمطيل قال ثابت بن نوح الجعفي الكاهن  
في ذرت الحب مقام القصد قال ابن سريون اذا كان جالدة في الصدر من الكثرة  
ما لم يكن ان يخرج بالنفث ويغم ذاك من صوته ويخففه اذا اضطر العليل من  
الى جانب نفث الصدر يلبوى وبقية واخرج ثم عولج قال محمد بن دكريلياك وسراي  
في هذه العلة بعد ما يدا النفث فانه ينج النفث ويريد العلة ثقلا وانما يجي الى



بشر الخش في اول الامر تعظيما وادبه وانه يعينها من الالهة وقال اذ وقع  
البراق فعليك ما يظلمك قال من تحب البهارستان لاشي اعيلل سر  
يكن عنه النور والهيبة البنية قال اصيلن هذا الخردا يكون ناعفا جديا  
النفخ وانه يزد فيك الخط الى الميزج وقال النور في ذات الحب يكون في  
اللائنة غبا نفع رات علامته من علامته النفخ ابي علامته كانت من قبل ان يات  
بالنور انما فانه يدل على ان المرض يقصر سيم واذا قبل النفث وبرد  
النفث وكثيره وهو في طريق النفث فاذا نفث نفثا كثيرا سهلا بل وبع ذلك  
النفث انما فاذا نفث النفث وكان في غلظ وسهولة ولم يبق من الوجع  
ايته فعد انتهى المرض والخط وقال والحب الذي لا نفث به يقبل عاجلا  
في اللائنة ويطع الوجع فيه الى التواني او يجرد الى الترافيف وقال اذا كان  
الوجع في الانوار العاليه استعمالا القصد والتمكان في الغنى وعلامته الوجع  
ضلع الحلف استعمالا الاسهال وقال اذا لم يبق العليل في اول الامر شيئا  
ومتب في اخر الامر شيئا كثيرا فذلك روي والنفث في اول الامر شيئا

النفث

كثير من غير مقدار خذ لك حيد وقال لعنت المدة التي اصبه من الصديد اولا واخرها  
اصح من ثوبا مختلطاً وقال الحمام لعين اصحابي بالحق على العنت وينبغي ان  
بعد الاستغفار وبعد ظهور فيهم لذل لم يكن مرضه جارا جدا ولا قوتهم فطناً قال  
وضع الحجر بعد السقيفة الصوان سدا في جميع الخراجات البنية في الاجوف بهتت الاماوه الى خارج  
وقال ينبغي ان تشي حديد ذات الجبل الكنجين في السنا فانه اذ في الصيف بار وادنى  
بار بار اذا اضطرت اليه فانه اقل ما امكن اذا كان يطش بسكن بالكنجين لان  
البار ويطش النسيم الورم ويمنه اذا كان الامام معهما الكنجين لم يخش ذلك وقال  
الامام والنوبي ان يكون بالليل والي ورس والعلج وقال السكيد كل الوجع في الاضلاع  
العليا كان اذ السفلا والقصد لا يحل الا وجع اعلى نحو انرا في وقال اذ لم يحل السكيد  
فقد يطل استعماله لانه يخفف الوبه ومحبه المده وقال محبوب من يقسم من السبع فزوت  
الحب وذات الرب اكثر مما يموت السحان وقال ما يعظم في هذه العنة خطي  
الهم اذا راوا حشوان رجا غلبا حبس حب السكيد فزوت وادامك او شباخا  
نا فزوت قال محبوب على الرنوبي ينبغي ان يكون القصد في هذه العنة من الحيات

فی نهار المرض و فی یوم الثالث یعاد النقص من الجنب الموضع و یکون ذلک فی  
درستنی انظر فقد رايت من اصحاب ذلت الحجت من مضد فانت من سبیل ان  
النقص بل الخطا الی ذلک المکان و لم یکن للعلب به فوام فانت طه  
و انظر **نواحب حسن علیان** بها و مخاطبک خطاب رکن الدوله معین الملک  
نواحب حسن علیان بها و حک و رفت بها و بخوبی نموده بدستور معمول حضرت جد بزرگوار  
غفر له و حضرت والد استاد سکه به بها و نموده حاجت صاخراده بلبذاقبال و عا  
مررت را سبب کبزه و سده و وطن و سوز و زاج انما می باشد می سافرخ  
عارض بود و زواج است و اطلاق صوادی شدید الحار و بود و اگر از قیاس  
کبزه را سبب سده و طحال مع زواج شدید الحار و لا غنی بدن و تو از نفس و  
قاروره و فی شریک باشد بشرط که بخت بران منجر می سازد می شود حضور صا ان سبب است  
و حضرت را همین عوارض لایق بود و علا و همت که بسبب علامت ظاهری تا به شش ماه  
اطباء فرخ اباد از سوز بدین خبر و خط و قاشی نموده استعمال برداشت و در طبابت  
قوی بطور ظاهر می رفتی و فی کوه بود و چنانکه علامت ظاهری صاخراده بلبذرنه

تلفظ

فصلت راجع صلاح کسب و معده و طحال لاغری بدن بسیار و می شکم می شاف  
و تقاضا بدرجه کمال و تواتر بعضی عصبانیت فارورده و تلبیط بوقت اجابت و منور رنگ  
بسیار و سعال غیر عارض بود و جهل که اهلین و نقد نقصان عقل و نادان حقیقت و ستور معالج خطا و فاسد  
و سود بدست استعمال مبروات فربه و مرطبات کثرت و ظهور آلوده اجناس اگر چندی بدست  
نامه بطور مسطور و بطریق جهل را ماضی و اطباء را همین که شمه از ستور اصل مبالغه  
واقف نیستند و گاهی از اطباء ابرو و کامل بدستور اصل تعلیم نیافته و صحبت و صحبت  
برداشت و کثرت می برداختند منبر یا ستغفار و تلبیط حیره و اطراف سر بهای علما  
که و به که در آن قریه بنانی و حرمی و قریه عیسی م بحاط معده و کبد میبود و ریویز لا بود  
حاجب از این امین الدوله خود میزدان بهادر و بر حریف سر و معالجه با شتاب نمود  
مذوی معالجه صاحبزاده و ام اقباله را نبی و ستور حضرت والد سکه ربه شخص  
کرد که تحول معالجه شد و بفضل الهی و بعد و حد ذات و روحه بگاه شفا گلی شد  
لیکن بسبب رفع تشنه های قریه بود که سابق صاحبزاده صاحب رایک حرم  
و سوزاک بود که قریه را بدست خود موافق عقل ناقص که در فهم و فهم می آید

میگردد بفضل الهی و به حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله اتفاقا کامل و صحت  
 بخشد حال بطور حفظ صحت معالجه میگردد بعد از فرغت آن برای تبیه بدن  
 خواهم داده و اگر اوقات ماله نار از بخیه مرتبه لیسرط فراج صفاوی و حرارت  
 سپس بدن و لاغری آن نبود و در آخر در سبب احتراق ماله نار از بخیه نه مزاج سبب  
 الحار و حتی مثابه کمی سنج و علائق دیگران مع هم اسباب رو به میوه و خصوصا  
 صاحب مزاج صفاوی شدید الحار و در سبب احتراق ماله نار از بخیه بود و بطوری نمود  
 بلکه سبب احتراق ماله و حرارت رطوبت اصلی را خشک میسازد و بدن را سبب  
 ماله احتراقی نار از بخیه لاغری و تبیه اسباب رو به آن مثل اسباب رو به حتی سابق  
 اگر اوقات بخیر بدق خواهد شد معالجه آن کجاست در این مزاج مخلوط داشته بدستور  
 معالجه خود مشغول معالجه شدم بفضل الهی کجاست در این مزاج و سبب رو به  
 شفا کلی شد روز اول عرق کا و زبان عرق عرق عرق کا و شفا کلی شد  
 معتدل و داخل کرده بنوشند تا سه روز بعد از سه روز در این نهم روز شک بداند  
 غنیمت کانی مخلوطه بود یعنی تر کرده دارند مایه صفت مزاجه بنوشتم که در نهم  
 ۱۰۱۰ ۱۰۱۱

برآوردن شیرین و داخل کرده با صافه چاکلی بنوشند تا به سه روز و کامی بخورند  
 شیرین برآوردن اضافه کرده شد و بعد از سه روز علی الصبح مسهل ریخته شد  
 موقوف نموده این دادم عرق <sup>در</sup> شنبلیلی عرق کا و ریانی عرق بنوفه <sup>در</sup> خوشم  
 شیرین برآوردن شربت بر ذری معذل شربت صاب داخل کرده با صافه و با قور  
 بنوشند و وقت <sup>در</sup> مبداء <sup>در</sup> صاب گرفته <sup>در</sup> عرق <sup>در</sup> شنبلیلی عرق کا و ریانی عرق بنوفه  
 خوشم <sup>در</sup> کدو <sup>در</sup> شیرین برآوردن <sup>در</sup> ریس <sup>در</sup> منبری شیرین برآوردن شربت بر ذری  
 معذل شربت روغاد داخل کرده بنوشند کامی و وقت <sup>در</sup> مبداء <sup>در</sup> با قور <sup>در</sup> نیز <sup>در</sup> معذل  
 تا به سه روز بعد از آن علی الصبح <sup>در</sup> سددانه <sup>در</sup> سستیان <sup>در</sup> اصل <sup>در</sup> ریس <sup>در</sup> کل <sup>در</sup> بنفشه <sup>در</sup> خوشم  
 در عرق <sup>در</sup> شنبلیلی عرق بنوفه عرق کا و ریانی <sup>در</sup> کج <sup>در</sup> شاند <sup>در</sup> بنم <sup>در</sup> با و <sup>در</sup> کامی <sup>در</sup> صحت <sup>در</sup> نموده  
 شربت بر ذری معذل شربت روغاد داخل کرده چاکلی با صافه بنوشند کامی  
 عند حرارت خراج خوشم کدو حار شیرین برآوردن در خلل شیرین نموده استعمال  
 کردم و موقوف <sup>در</sup> بنم <sup>در</sup> سجد اول <sup>در</sup> داده <sup>در</sup> سددانه <sup>در</sup> سه روز <sup>در</sup> سستیان  
 اصل <sup>در</sup> ریس <sup>در</sup> کل <sup>در</sup> بنفشه <sup>در</sup> کل <sup>در</sup> بنوفه <sup>در</sup> وضع <sup>در</sup> علی <sup>در</sup> روغاد <sup>در</sup> حاک <sup>در</sup> در عرق <sup>در</sup> شنبلیلی عرق کا و ریانی



بجز شایسته بادماند مالیه صفت نموده معتمد کدو تخم کاهو سیره برآورده است  
 عین شیره معتمد در غل کرده باضافه خاک بپوشند نایسه روز و شام بخورند  
 نسخه سابقه داده شد بعد از آن عین استنقاع اصل الکوس کل معتمد اکبر  
 روز و خاک کاهو در آن معنی و بی عرق کاهو در آن عرق عین شیره بپوشند نایسه  
 معتمد کدو سیره برآورده شربت روز و خاک شیره معتمد داخل کرده باضافه خاک  
 بپوشند وقت صبح یک پیچ تخم کاهو سب و عرق عین شیره عرق کاهو  
 عرق بنفشه عرق کیوره تر کرده دارند صبح مالیه صفت نموده معتمد کدو تخم  
 تخم فوسفه سیره برآورده شربت روز و خاک شربت معتمد داخل کرده باضافه  
 بپوشند و شام بخورند نسخه اول روز و خاک نایسه روز بعد از آن عین معتمد کل  
 تخم خطمی اصل الکوس پنج کاهو روز و خاک معتمد عرق عین شیره عرق کاهو  
 کاهو بپوشند نایسه روز و خاک معتمد نموده معتمد کدو سیره برآورده  
 شربت روز و خاک شربت معتمد داخل کرده خاک بپوشند و کاهو  
 قوی روز و خاک معتمد بخورند نسخه اول روز و خاک نایسه روز بعد از آن

اول داده شد مالیه صفت  
 عین شیره معتمد  
 عین شیره معتمد  
 عین شیره معتمد

مکرر  
 م

هر کل سینه کل بنو فرجیم کمانه اصل الوسم فرج کمانه رز شک سوانه و روق علی غلب

وق کمانه عونی بادبان بکشت مدیم پا و کمانه مایه صفت بنوده شربت روزی

معدل شربت رز شک داخل کرده باضافه خاکنه بنوشته کای درین سینه رقص

کای رقص سلطان و کای سینه و داخل کرده بنوشته و صفت نام در این سینه

ماقوت طبیب و روق طلا و رنی فقه شربت انار برین مزوج بنوده بکورت عقیق

وق کادرمان عوق کمانه عوق غلب عوق کوره کلب شربت روزی معدل شربت

رز شک داخل کرده بنوشته کای درین سینه خطای کای درین سینه رقص کافر عند

حرارت انوار عرق و کای رقص سلطان عید تواند البصر و حرارت انوار عرق

و کای رقص رز شک و کای رقص طبیب لولی عند بلین الایجاب بنوشته و کای

وق کمانه عوق کمانه عوق غلب عوق کوره کلب شربت روزی معدل شربت

شربت انار برین مزوج بنوده بنوشته عقیق آن رز شک سوانه و روق علی غلب

در روق معدل عوق کادرمان عوق علی غلب عوق کمانه کلب و کوره

رکوده و ابرو مایه صفت بنوده شربت روزی معدل شربت داخل

کرده فرض کاغذ کای فرض سلطان کای فرض طایفه لور و کای فرض رشک افغانه زنده

بوشند **طایفه** عید برووت افتار و ره نایبه روز استعمال نمودم

ماوان ح ماوان اصل لورس کانی نج کانی کل غنچه کل ملو فر رشک مدانه

مور منقی در عرق کا و زبان عرق غنچه عرق کانی بوشند هم با و نایبه فرض

جناری بخش خبره شیر بر آورده نسبت روزی معتدل شربت داخل کرده

باضافه خاک بوشند و قشام همون نسخه رو اید و ادو شده کای

رشک مدانه مور منقی کل غنچه هم را و آب برک غنچه بوشند و قشام

غنچه بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام

روزی تبدیل نسبت بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام

بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام

نسخه فرض طایفه لور و کای فرض سلطان و کای زنده هر خطای و کای مع

زنده هر خطای بوشند **طایفه** آب برک کانی بوشند و قشام بوشند و قشام

آب برک غنچه بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام بوشند و قشام

دکای خاک کای قرض سلطان کای قرض کای قرض کای قرض کای قرض  
بهر هزاره خطی کای قرض طایفه لولوی بدید و وقت نام مردارید سائید  
طایفه دامه لایکی درق طلا درق نوره بر بنه و خطای شربت انارین نروج  
نموده بخورند عصب آن براده منحل در شک مدانه نور عرق کاوریان عرق مد  
عرق شرب کب عرق کبوره کلاب بر زده مانید و منته نموده موختم کد و شیر  
با آورده داخل کرده شربت موزی منحل شربت زرشک داخل کرده  
بنوشند دکای درین نسخه قرض سلطان با قرض کافور با قرض طایفه لولوی  
قرص زرشک بدین طلا کای وقت نام نه عرق کاوریان عرق عسل کای  
عرق شرب عرق کبوره طایفه بر بنه و خطای موختم کد و شیرین بنه و آورده  
شربت موزی منحل شربت زرشک داخل کرده بنوشند دکای کای منحل  
زرشک ختم کای موزی درین نام انار آب کویا بدیم با ج کای مانید صاف نموده  
خارج موختم کد و شیر با آورده شربت موزی منحل شربت زرشک داخل کرده خاک  
با سکه بنوشند و وقت نام نه درین نسخه قرض سلطان با قرض کافور با قرض طایفه لولوی

درق طلا درق نقره شربت انار شربت سیرکب خمر و ج سوده بخورند عقیق آن

نور سنی در عرق سیرکب عرق کانی عرق کوره کلب برزده مایه ص

شربت برزری مندل داخل کرده بنوشند **کافی** وقت ص غده الحار در کل مفسه

کل بنو و بخش کانی برکات بنده اصل الکس رز شک سده ج کانی در عرق شانه

عرق عقیق عرق کانی عرق سیرکب سیرکب برزده دارند صبح مایه ص

شربت برزری مندل سیرکب داخل کرده کانی مایه بنوشند **کافی** وقت

مور سنی بخش کانی بنو کلب مفسه در عرق سیرکب عرق عقیق عرق کانی

برزده دارند مایه ص سوده بخش کانی سیرکب برزده برزده

داخل کرده باضافه قرض سرطان کای قرض کافور بنوشند مایه روز استعمال

سوده قرض کاید کاید کاید وقت ص برکات بنده بخش کانی بنو سنی

سب در عرق عقیق عرق کانی عرق بنو برزده دارند صبح مایه ص

سوده شربت مفسه شربت برزری مندل داخل کرده باضافه قرض سیرکب کانی

خاک کای قرض سرطان داخل کرده بنوشند **کافی** وقت م کل مفسه

پنجم کانه منگوفته مور منفی در عرق سیر عرق کانه عرق عرق کانه عرق کانه عرق کانه  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 مکرده دارند بعد از چهار گوی مایع صفت مکرده شربت بر ذری معتدل داخل  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 کرده بنوشند کای فرض کافور کای فرض سیر طان کای فرض طان سیر کای  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 عبداله به فرض کل داخل کرده بنوشند کای و شام امیر مایه بار طاب سیر  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 رود در بانه با فوشن ورن طلا فرق نوه قمر وچ مکرده بخورند عقیق آن  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 عرق کاه و زبان عرق سیر عرق کانه عرق سیر زهره خطای داخل کرده شربت  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 امانتین شربت کای شربت بر ذری معتدل داخل کرده بنوشند  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 بویک شربت مور منفی در آب بر کانه سیر عرق آب  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 عرق عرق سیر مکرده دارند صبح مایع صفت مکرده بنوشند کاه و شام  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 سینه بر آورده کل رزق شربت بر ذری معتدل داخل کرده با فاضله فرض  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 کای عرق الود و قس کل و کای عرق الود و قس سیر طان و کای خاک داخل  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 کرده بنوشند شام و شام برای ساقیت فار و و حرارت فراج  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
 کل مایه کل مایه پنجم کانه منگوفته بر کانه شربت اصل الود مور منفی الود خالا  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰



کند و گامزدن این دست نهاده گاهی عند الحوائج چهارین موضع که و شبیه  
 کمر پستی است در عرق الشعوب عرق کمانه عرق نهاده مرکز ده دارند ضایع  
 سینه

برآورده تهریز کرده سیرت بر روی معتدل شدت منفه و رطل کرده خاک  
 بپسین بپوشند کای عندالاجاج بر خنک کای سینه لوله های ج لوله موافق

فراج در این سخن اضافه کرده بدین در این سخن قدری حواصت جمعی و شفاعت  
فاروده که بود تا بکل بر طرف شد و منم تخم کما به حکم فقه فیه و منم

سحر و کتب عربی و الفقه عربی کاتبی که توفیق و داورند بعد از خدا کسی مالک  
 هفت نموده شریعت مجرب و بی غش و رزق و ارض کرده باضافه عرض  
 کنند

سرطان کای عبه الاضباع قرص کاهن کای قرص طلسمه بنویس و داخل کرده شود  
 ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲

در روز طه و اربعه در عرق با درخت کهنه عرق کل و زبان حب زک و ده صاع  
در روز شربت با درخت کهنه و ده صاع زک و ده صاع

وكتبه علي بن ابي طالب في سنة ١٢٠ هـ

نصف الدوره مورقنی شب و روقنی شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

نکرده دارند صباح مایع صفت موده شربت شنبه شربت روزی صندل و خل

کرده چهارم روزی مورقنی شربت مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

روز شنبه مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

روز شنبه مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

نکرده دارند صباح مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

کرده شربت روزی صندل شربت مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

سه روز بعد از سه روز نیم ادوم را موده و روقنی عین شب روقنی کا شب

شب نکرده دارند صباح مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

روزی صندل شربت مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

ادوم مذکور بودین سه ماهه ای نصف الدوره بورن سانی صندل و خل

نکرده صباح مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

روزن اکوانه نایب سه روز بعد از سه روز نیک شنبه موقوف نماید

در آب بوی گلستان خمر و روقنی  
اب بوی گلستان خمر و روقنی  
روزی شربت مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
صباح مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
روز بعد از روزی صندل و خل  
صباح مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
روزی شربت مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
افزاده مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
روز شنبه مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب  
روز شنبه مایع صفت موده شربت شنبه روقنی عین شب روقنی کا شب

بنگفته بدستور محول اضافه نموده خویش داده بدید نامه روز بعد از او  
بحکم کاتب را موقوف دارند و یک ماه را بعد چهارم داخل کرده  
بدین نامه روز بعد کل موقوف را موقوف و یک ماه را بعد از آن  
داخل کرده بدین بعد از آن روز کل موقوف موقوف دارند و یک ماه را  
شش ماه کند نامه روز بعد از آن زرشک بداد را موقوف نماید و  
نصیب الذریعه را موقوف و یک ماه را موقوف کند و موقوف کند  
نامه روز بعد از آن یک ماه را موقوف کند و نصیب الذریعه بدین نامه  
نامه روز بعد از آن یک ماه را موقوف نماید و نصیب الذریعه را بدین نامه  
نصف نامه بدین و عوض شربت بر ذریه کبابی شربت عذاب بر جای بگذارد که اگر  
نصیب الذریعه در موسم ما تحریک تر می کند و اگر موافقت زاج کند فقط  
نصیب الذریعه و یک ماه را موقوف نماید و بدین نامه بدین نامه بدین نامه  
اگر نصیب الذریعه و یک ماه را موقوف نماید و بدین نامه بدین نامه بدین نامه  
نصیب الذریعه و یک ماه را موقوف نماید و بدین نامه بدین نامه بدین نامه

عرق شیر و گلاب زرد و دار اند صبح تا شب صحت سوده شربت و اصل کرده

و گاهی فقط تصب الذریره و بکلمه گنی و حماله و شربت بشرط موافقت مزاج

مبدوده باشند و گاهی برای بکوب زله اصل روس و حب ابد ماد و چو شانه

بر چه مناسب باشد و خصوص این طریق بمحافظه مزاج و پاسبانیت و مرض اراده

و گلاب داده و بکوب مزاج بیدار باشند اگر تصب الذریره حرکت خفیف کنند

کل ملو و کل ما در بیان اضافه نموده بکوب مذوب شوند و وقت مریضانه

موسیقی ملقذ اثنای و عرق شیر و عرق کاه و عرق شوره زرده

دارند بمذاق چهار گری تا صبح صحت سوده شربت زردی و اصل کرده

شربت گاهی شربت کاه و زبان و گاهی شربت انار و گاهی شربت سیب

و گاهی گاهی با صافه کاه و با صافه شربت زردی و اصل زردی و گاهی واصل

سرطان و گاهی واصل کاه و عرق سر و سر و دوت مزاج بخوبی داشته باشند

و گاهی واصل ارب و گاهی واصل کاه و عرق سر و دوت مزاج و گاهی واصل

کل بر عین کبیر و سر و دوت مزاج مبدوده باشند و گاهی واصل واصل واصل

11



کسر

شیراز بر نور عرق کا و زبان قسم اول عرق غلیظ قسم اول عرق ملو فر

قسم اول عرق کبوتره قسم اول عرق صندل قسم اول عرق کدو قسم اول عرق

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو

قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو قسم اول عرق کدو



و کما فی جابرین را موقوف دارند برای کنش تبرید خصوصاً در موسم سرما

نخ خطمی اصل الویس مویشی زر شک مدافه حب و عرق غلبه عرق

برآورده در عین طبع داخل کرده صاف نموده قند سفید داخل کرده تمام  
این

وقت برودت فراغ مباد و موسم خمر را استعمال کرده باشند به بادیان ع

۱۵۱۰  
اکبر زکریا فتیالی نور منقی و عرق القلب عرق کانی عرق مادیان

خمس حمزه شیرہ بر آورد و پختن طبع داخل کرده قدسید بدستور معلوم  
اولم

[illegible]

نخه گفاهارند قدری از آن گرفته آرات برگ غلبه سبز سایه با چاقه قدر

روغن ملک شیر گرم ضماد نماید بسیار فایده بخشد **سید** دیگر نه قول ابن اسحاق

الاول صلابه و کد حکم الی در د صاحب زاده حسن علی بیهار در این ضماد

حاصل شد با بونه الکلیات ملک غلبه کشفه منسل الطیب سعد کوفی صنایع

صنایع لیسند انحرز و کلهج موم شرفی مصطفی عقل از رقی جاد شیرانی شیافانیت

کوفه نخه گفاهارند قدری از آن گرفته آرات برگ غلبه سبز سایه

روغن ملک اضافه نموده شیر گرم ضماد نماید اگر حرارت کند قدری بپزند

در آن ضماد داخل کنند **تراب نایب** **سایه** محمد حسن بیهار

که در موسم گرما رخاوشده بود اول باید که اگر با غوطه باند و عافت بنور دراز

باید فصد با سلق یا دود یا جیمنت و پس کردن باید کرد بعد از آن ایامه سفاهه کوفه

کشیک مگوفه لب و روق غلبه عوق کما در میان ز کرده در اند صاب

صاف نموده شربت عذاب داخل کرده بنوشند و بگر لنگه عذاب

عوق کما در میان غلبه عوق شلوه ز کرده مالیه خوشم

سینه برآورده سیر میخشد داخل کرده بنوشند **د** منه عوق کاوریان

عوق جلی شعل عوق تلو و عوق کبوره کبوره پنجم کاهوسینه برآورده بنوشند

شربت انار بن و داخل کرده باضافه زهر هر هر چنان بنوشند دیگر گذراند

بیب کزن تبریز کام شود غناب سمدانه کل غناب در سیم انار آب بنوشند

بنیم با و عاذه صفت نموده بنوشند کد و پنجم کاهوسینه برآورده داخل کرده

شربت میخند داخل کرده بنوشند **د** اجمه رنگ انار آب ساینده

ریا فوج گذارند دیگر گذراند زرشک مدام موثر میخند در سیم انار آب

بجوشاند نیم با و عاذه صفت نموده کبوتر سینه برآورده شربت انار بنوشند

داخل کرده بنوشند **د** برک از انار آب ساینده کبوتر سینه ریافوج گذارند

**د** لولک نه و لاس محرق برست بید کاهلی سوخته برست بید سوخته لولک

کرد اسبابا مار و سیر سوخته دم الاقرین کرمه پنجه قدر گاه گاه در بینی و سینه



نیم خطی غلاب الوخارا در عرق کا و ریان عرق ملووز عرق **عشیر** عرق  
۴م ۱۱۰م ۱۱۰م ۱۱۰م ۱۱۰م ۱۱۰م ۱۱۰م ۱۱۰م

نیم تر کرده دارند صاب مالیده است نموده بویخن کدو سبزه بر آورده

داخل کرده است **نیم** نموده بوشند **نیم** **نیم** **نیم** **نیم** **نیم** **نیم** **نیم** **نیم**

کلیه کل کا و ریان زرد کدو انوار الوماو بوشند در نیم اند عرق کا و ریان

بجوشانند نیم با ومانند صاب نموده نیم نموده نیم بر آورده داخل کرده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

کلیه کل نموده کل نموده کل نموده کل نموده کل نموده کل نموده کل نموده

نیم تر کرده صاب مالیده بوشند نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده

نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده نیم نموده





عرق بلور و عرق شکر شربت انار شیرین شربت برزری متدل داخل  
 کرده بپوشند **لذات** منه آب ترمیدی آب انار شیرین (انار شیرین)  
 عرق کبوره کلید شربت انار من سفیع داخل کرده باضافه رسول بسند  
 بپوشند **لذات** منه زرشک بدانه الوکار انورمند و عرق بنفشه  
 عرق کمان عرق شکر بپندام معالک گفته معکم کدو بنفشه برآورده داخل  
 کرده ختم رکان با شیرین شربت بلور شربت میمند داخل کرده بپوشند  
**مورد لذات** منه آب شربت آب تفاح آب میوه کاغذی آب برنج کلید عرق بنفشه  
 بپندام معالک زرشک منور کرده بپندام داخل کرده معکم کدو بنفشه  
 برآورده شربت زرشک شربت انار شیرین داخل کرده ختم رکان  
 بپوشند **لذات** منه بدانه و رسول برود و عرق کبوره عرق کدو  
 عرق میوه عرق کلید گفته شربت میمند داخل کرده باضافه  
 ختم بپندام بپوشند **لذات** منه زرشک بدانه الوکار  
 و عرق بنفشه عرق کمان عرق شکر کدو بنفشه برآورده باضافه

موزه چارین موخشم کد و سیره را آورده شربت انار شیرین شربت زرد و صندل

داخل کرده با اضافه قویض بنوشند **در لکنت** بنفشه زرشک بیدانه کره قندی در

آب آب به آب بمو ق صندل کدک ز کرده دارند بعد از چهار کوبی

مالیج صفت نموده موخشم کد و سیره را آورده بنفشه سندی مالیده بنوشند

**در لکنت** زرشک بیدانه کره قندی کدک و عرق بلور قویض

عرق کدک عرق زرشک عرق بیدانه ز کرده دارند مالیج صفت نموده بنوشند

بزرگی صندل شربت نمک بر و داخل کرده با اضافه قویض بنوشند **در لکنت**

براده صندل در عرق نمک عرق کدک عرق بیدانه عرق صندل ز کرده

دارند زرشک بیدانه و بان ز کرده مالیج صفت نموده شربت بنوشند

داخل کرده بنوشند **در لکنت** آب زرشک عرق آب نمک عرق

آب بیدانه عرق آب نمک عرق آب نمک عرق آب نمک عرق آب نمک

شربت سیت و داخل کرده با اضافه قویض بنوشند **در لکنت**

آب انار شیرین مفع آب نمک عرق آب نمک عرق آب نمک

[illegible]



[illegible]





[illegible]

افصل المکث خمس کا موشکبہ پورہ ازمنی اردو جو ساکت نالک نو پند کدو  
برک میدانه برک کینار نیک سیک در دکانا آثار آب کجوت مذمت آثار مایند  
صفت مودہ نیر کرم مای شوبه نماید **دکتر** من الاستاد سیکس کینار برک کینار  
برک مودہ و از دکانا آثار آب کجوت مذمت آثار مایند صفت مودہ نیر کرم

مای شوبه نماید **ترتیب** من الاستاد اردو جو اردو مکتب آب برک کینار  
سیرک المودہ مکتب مملوط ساخته نان مودہ بر سر دارند **دکتر** و دیگر من  
الاستاد اردو مکتب اردو جو شکر عورت سفیدی مضمون سیرک آب برک کینار  
روغن گل هم را مملوط ساخته نان حوزہ مودہ شکر عورت بر نان مایند بر نازک  
کند از دکانا لیس اردو مال بسته دارند **ترتیب** من الاستاد اردو مکتب  
در شیرکاو خیره مودہ نان درست کرده قدری شکر عورت مایند مایند بر سر  
دارند **دکتر** مکتب اردو اردو ای سنه عینا مکتب حطی کادریان  
مکتب افتا اصل کوس درسم آثار آب کجوت مذمت مودہ مایند صفت مودہ  
شکر مکتب داخل کرده مکتب کدو مکتب مایند مودہ داخل کرده

اول فصل ششوی روغن بادام حریب کرده بنوشند **در غلبه عین**  
 کلینچ بود شقی سوس کند کل ملوف سبنا و در عرق کاوریان عرق عین  
 نیم ما و باید بخشم کانه خشم حنا زین شیره را آورده داخل کرده شربت ملوف  
 مزوج نموده باضافه اول فصل ششوی روغن بادام حریب کرده بنوشند  
 کای حنا زین کرده برید و یک لنگ نه عین اب انحرور ز سوس کند  
 کل ملوف اسطوخودوس و در عرق کاوریان عرق عین کل قند اصفی کوبیده  
 نیم ما و باید صاف نموده بخشم که حنا زین شیره را آورده شربت  
 شربت اسطوخودوس داخل کرده کای و نیم کل شربت بخشم که در شیره  
 داخل کنند باضافه اول فصل صغیر روغن بادام حریب کرده بنوشند  
**در غلبه عین** کل ملوف انحرور ز سوس کند اسطوخودوس و در عرق کاوریان عرق عین  
 کل قند اصفی کوبیده نیم ما و باید صاف نموده بخشم که حنا زین شیره را آورده  
 شربت اسطوخودوس داخل کرده بخشم که حنا زین شیره را آورده داخل  
 باضافه اول فصل صغیر روغن بادام حریب کرده بنوشند

۱۰۹

اسطوخودوس بین طریق غیر استعمال کرده باشند **در ترکیب** **در ترکیب** **در ترکیب**

مکونه سوس گندم اصل الیوس یک قنداقی در نیم انار آب کوشانده نیم ماد باید

صفت نموده بخشم کاهو در نیم مکونه کدو سبزه را آورده سر سبزه را نسلو

داخل کردن با صافه اظرفل سور و عن مادام جرب کرده وقت خواب نوشند

ترکیب دیگر مکونه سوس گندم اصل الیوس عیناب یک قنداقی سوس گندم

کک کاهو در نیم اسطوخودوس یک قنداقی کاهو سر سبزه در نیم انار آب کوشانده

نیم ماد باید صفت نموده بخشم کاهو در نیم مکونه کدو سبزه را آورده داخل

کرده سر سبزه را نسلو اسطوخودوس داخل کرده با صافه اظرفل سور و عن مادام جرب

کرده نوشند **در ترکیب** **در ترکیب** **در ترکیب** **در ترکیب** **در ترکیب**

مکونه کل قنداقی در نیم انار آب کوشانده نیم ماد باید

صفت نموده سر سبزه را نسلو اسطوخودوس داخل کرده بخشم کدو سبزه

را آورده با صافه اظرفل سور و عن مادام جرب کرده نوشند **در ترکیب** **در ترکیب**

سور سبزه را نسلو اسطوخودوس داخل کرده بخشم کدو سبزه را آورده

با صافه اظرفل سور و عن مادام جرب کرده نوشند **در ترکیب** **در ترکیب**

مسموم با دانه های صفت نموده و با حشمت نموده و سرخس  
 و در محل کرده کاهی می خورند که در دندان سیره بر آورده کاهی و امه بل که خصلت سیره  
 بر آورده با ضافه الطریقل سور و عن ما دام خوب کرده بنوشند **در کتب معتبره**  
 بلبله بر بادار کلدشت نه لیسک و این بل مصطفی کلبرخ کوفه خخته مرفوع نموده و کرم  
 کلخته کاهی کرم با کرم و در ظرفی کاه در میان عرق عسل کوه شاد نیم با و با  
 صفت نموده و سرخس و اخل کرده بنوشند کاهی عند احوال و سرخس که و خیار  
 سیره و بر آورده و کاهی عند سربیک از سرخس کاه و و جیس با ضافه سرخس  
 و سرخس در محل کرده بنوشند **در کتب معتبره** و کاهی عوض و برای بلبله طلقا فایده  
 بهین طریق بخورند **در کتب معتبره** بلبله و با از کلدشت نه لیسک و این بل مصطفی  
 اسطوخودوس طلع سرخس کوفه خخته مرفوع نموده و کوه شاد عقیق آن سور شقی کلخته کاهی  
 اکبر زرد کاه و در میان کل مفسه و عرق کاه و میان عرق عسل کوه شاد نیم با و  
 با دانه صفت نموده و سرخس مفسه و اخل کرده بنوشند کاهی عند اقبال این  
 طریق بدهند **در کتب معتبره** بلبله و با از کلدشت نه لیسک مصطفی و امه الی  
 و







و معالج صواع صفاوی و سرسام صفاوی نیز بهین طریق رجعت و نص حاصل آن  
 کرده باشند **سورۃ العلق** فی الدور و الدور الیومی اول فصد قبضال نقد  
 مریض و بقدر ماده و کاهی فصد با سلیق و اگر ماده ریاضه باشد و دوقه که دیگر  
 و کاهی عند الاضجاع شامجای و قهلوهای و رساق بای بدستور دور و دور صفاوی  
 باید کرد و کاهی حمت و زولو در پس گردن تا آنجا که دست را نمی برسد بکمر خضاب  
 عند وقت الام فی خزانة الدماغ و کاهی فصد لک گوش بجانب درد و کاهی فصد  
 ضامن و بعد از آن علاج آن بوافقی نوشته این عامی کرده باشند و اگر عورت  
 باشد فصد رگ ضامن موقوف دارند **بند نهم** لک من عیناب کل من  
 در عرق غرق غشیل عرق کانی رکوده بالید شربت برندی مخمور سوده  
 باضافه کل من بنوشند **در نهم** من زرشک سده الوخار انهمندی  
 کل من در عرق مشک کوره عرق مشک کدب تر کرده بالید  
 سوده شربت عیناب شربت داخل کرده باضافه خم برکان نوشند  
**در دهم** عیناب الوخار کل کورمان و در آن شربت عرق کورمان

[illegible]

باشنده بنوشند و بیکر لکنت منه **عند یک البدر** حکمت غلبه اصل الیوس غلبه  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

برساختن این پختن در نیم انار آب کوشاید نیم با و باید شربت غلبه داخل  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

کرده بنوشند **در اسهال شریک** به صفت بهمدانه اصل الیوس برساختن  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

غلبه روز فاشک صحت در نیم انار آب کوشاید نیم با و باید صفت نموده  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

شربت غلبه داخل کرده بنوشند **در اسهال شریک** به صفت بهمدانه اصل الیوس  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

کل منقوضه الیوخارا نرته می بویست بهمدانه کالی کادرمان در عرق شیره عرق غلبه  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

عرق کالی کوشاید نیم با و باید صفت نموده شربت روزی معتدل داخل کرده  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

بنوشند **در اسهال شریک** به صفت بهمدانه اصل الیوس کادرمان انحرز الیوس در نیم  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

آب کوشاید نیم با و باید صفت نموده شربت غلبه داخل کرده بنوشند  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

**در اسهال شریک** به صفت بهمدانه اصل الیوس کالی کادرمان انحرز الیوس در نیم  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

۲- الیوخارا در نیم انار کوشاید صفت نموده شربت کادرمان داخل کرده  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

اگر حرارت ریاده باشد چهارین مختصم کد و شربت شیره را آورده داخل  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

کرده بنوشند **در اسهال شریک** به صفت بهمدانه اصل الیوس کالی کادرمان انحرز الیوس در نیم  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

الذی



بعد از سه روز اندر مایه روزی نقره بجمع و از نه مل طبع شد **شیر** مصطفی و در آن روز  
مزوج شود و بخورد عقب آن عرق گاو زبان عرق باد بکند عرق غنیمت **شیر**  
سبب باد بخوبی مزوج شود و بخورد تا سه روز پس آنکه عارضه باقی ماند موافق  
آن دستور معالج خود بند بر کرده باشند **شیر** گاو زبان گاوین و عرق گاوین  
عرق گاو زبان عرق شانه کلب بخورم که دیرینه بر آورده و سبب **شیر**  
داخل کرده باضافه اسفند بپوشند **شیر** که یک نه طبع شد و باقی  
صدل بصدار کلب ساینه بر کرم کرده ضما و نماید **شیر** که یک صدل سرخ صدل سفید  
کلب معده کل منور ساینه ساینه کلب ساینه ضما و نماید **شیر** ضما و که یک نه کل منور  
کلب رخ فزون اینون کا حذر از آب **شیر** ساینه بر کرم ضما و نماید  
که یک نه کل منور کل منور **شیر** کل منور **شیر** کل منور  
عش خبازی **شیر** که در چهار اناز آب بپوشاند نصف **شیر** باضافه  
روغن گل نطول نماید **شیر** که یک نه صدل سرخ صدل سفید کل منور کل منور  
کل منور کل منور **شیر** که یک نه کل منور **شیر** کل منور **شیر** کل منور

در کمال کفایت کل منفی علی شلک اصل پوست مالونه اکل الیک طبعی نخی کفایت  
نخستین حلقه جوش داده بجای رگه شد **در کمال کفایت** کل ملک تازه کل منفی  
در طلب عرق صندل بر کرده دارند مالبس صفت نموده روغن منفی با دوام  
روغن کل روغن کدو سرکه کافور زعفران داخل کرده بر سر مالند **در کمال کفایت**  
در کمال کفایت کل منفی کل منفی سبیل الطیب در طلب سرکه بر کرده دارند  
مالبس صفت نموده سرعوت روغن کدو روغن کل روغن مالونه مزوج نموده بر سر  
مالند **در کمال کفایت** سن الدنادر زعفران مسکه گاو ساق مزوج نموده لفظ مالت  
**در کمال کفایت** روغن بادام تلخ منفی روغن کل روغن کدو زعفران مزوج نموده بر سر  
کافور داخل کرده سوط نمایند **در کمال کفایت** آب بر کشته بر روغن است  
سبز روغن کلاب عرق کوره عرق صندل عرق مشک عطر طلب صندل  
ار کلاب سبیل زعفران کافور داخل کرده ظریف نمایند **در کمال کفایت** عطر طلب  
طلب عرق کوره است آب قلع زعفران کافور عطر کوره عطر طلب نموده  
ظریف نمایند **در کمال کفایت** مسکه و باغ نه فلفل گرد میدان بلخ کیمیا نخی از آب سبزه بر آورده



روح معش روغن بادام مخموج سوخته شکر خاماید و بگراندند و نقل بکنند  
 ۴۰  
 کما مصلک از این بزره شیر بر آورده روغن معش روغن بادام مخموج سوخته شکر خاماید  
 ۴۱  
 بخورند و ضماد کند ضد کفید از کذب سنج حلیه عظم کاهو از روغن  
 ۴۲  
 ریحون از در کبک شیر ساین ضماد نماید و ضماد کند ضد کفید کاهو  
 ۴۳  
 از این در کبک شیر مایه برگ کاهو شیر ساین ضماد نماید و ضماد کند ضد  
 ۴۴  
 سح نفع از منق ضد کفید ساین مایه کاهو ریحون از کذب ساین ضماد نماید  
 ۴۵  
 ترکیب کند که حل معش ملک منق و اصل الیوس الیوس کند و بنم از این کوشا  
 ۴۶  
 هم باو نماید و ضد سوخته باضافه اطفال کشنده باضافه روغن بادام مخموج  
 ۴۷  
 بخورند و باقی بر کتاب الیوس در دستور قرار دهند و صوابی مذکور است  
 ۴۸  
 اگر اجهاد باشد استعمال کرده باشند و عاید اگر سوال شریک بند معاش  
 ۴۹  
 سوال موافق مزاج معاط عرض کرده باشند و عاید اگر اجهاد و مورو  
 ۵۰  
 و مورو عارض شود همین دستور ساین کنند و اگر احتیاج طول و پایی شود ترکیب  
 ۵۱  
 نان و عذ احتیاج باشد در دوار و سرد و صوابی مذکور است اگر احتیاج باشد

ادویه



هکلیت کبکیم سه داخل کرده بنوشند و گاهی بعد از آن یک قطعه از قالی با عسل مصطفی  
 نامان و امه الاکی قروح نموده بخورند عقب آن عرق بود نه عرق بل هکلیت کبکیم  
 داخل کرده بنوشند و بعد از آن گاهی در سینه طبعند اضافی میکنند تا سه چهار  
 بیت اصلاح مسج بدستور معمول کرده باشند و اگر از فی مقبه نه با کحل و رفع نفوذ  
 و مرض حرار به نفوذ به شریک باید کرد و بعد از سهیل قوت ترابح سه رجا برض و اصلاح  
 تدبیر که به باشند شریسهیل عرق کا و در مان عرق الشفیه عرق مادر بکونه  
 شربت بروزی معتدل داخل کرده بنوشند تا سه روز و سهیل لایف سه کل  
 کل بنفوس خمس خطمی حصارنی اصل لوس بالان ایرب مکتوم قنطاریون  
 و قیق سواج مسج مکتوم بریدند مفسر مکتوم حکم فیله استا مکتوم رگ سنا مکی  
 و عرق کا و در مان عرق الشفیه عرق مادر بکونه بر کرد و بعد از اصلاح و کوبه  
 سه امار مایه مایه صاب نموده بر بخش شربت موفلس حل کرده مار صاب  
 کردن باضافه روغن مادام شکر بنوشند سهیل و بعد لایف سه غصاف  
 اصل لوس خمس خطمی حصارنی بالان خمس خطمی حصارنی بالان خمس خطمی حصارنی بالان  
 حصارنی بالان خمس خطمی حصارنی بالان خمس خطمی حصارنی بالان

الهادی

اسطوخودوس انحرز و غشایب موثر است کافیه <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup>

کافیه <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup>

باضافه مرید کینه مقتدر و غن با دام جرب کرده شید گرم بنوشند

بعد از آن روز در طین نهند و مستور صفا و بی اصلاح فراج رخا رب اصل نام کرده باشند

فایده اگر ماده از مهمل عام دفع شود بهتر و الا نه طاقت مریض لحاظ کرده است

خاص مقیده باغ باد و مهمل بقدر طاقت فراج به بعد از آن اصلاح فراج رخا

مرض کرده باشند و **دیر** **دور** **دار** **المسک** **مفضل** **مجز** **مذ** **عقب** **آن** **اصل**

کافیه <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup>

سنت مروری **مفضل** **سنت** **ایا** **نیرین** **داخل** **کرده** **بنوشند** **همه** **اصلاح**

جوانش **عود** **نیرین** **مجز** **مذ** **عقب** **آن** **عرفی** **کافیه** **عرفی** **عقب** **عرفی** **کافیه**

سنت مروری **مفضل** **داخل** **کرده** **بنوشند** **همه** **اصلاح** **عصب** **نه** **جوانش** **عود** **نیرین**

مجز **مذ** **عقب** **آن** **عرفی** **کافیه** **عرفی** **عقب** **عرفی** **کافیه** **عرفی** **عقب** **عرفی** **کافیه**

و اما در این نسخه  
که در کتب معتبره  
در دسترس است  
در کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تحت شماره  
۱۰۰۰ ثبت شده است

و اما در این باب  
فردی که در این باب  
کرده کارهای خود را  
سند برادران و خویشاوندان

و اما  
فراش مصطفی  
کرده که بوش  
سند مراد بر  
کج  
عشق الغلب  
عشق زین

چهارم  
سوره که در این کتاب است  
است و در این کتاب است  
و در این کتاب است  
و در این کتاب است

سید مراد علی  
عزیز الله  
میرزا محمد  
میرزا احمد  
میرزا حسن  
میرزا حسین

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

عبدالله بن محمد  
ابن احمد بن محمد  
بن احمد بن محمد  
بن احمد بن محمد  
بن احمد بن محمد

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and a small dark spot near the bottom left corner. There is no text or other markings on the page.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.





دیگر لکن نه اطرصل کشتری روغن بادام رابع فتور افیموت کوه خیم مروج  
 عقب ان کلیمه اصل الریس کلیمه موزنی اسطوخودوس صلیب اکوزرد  
 و روغن اسطوخودوس کلیمه موزنی مابعد صلیب موزنی  
 موزنی متدل شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند تا بابت اطرصل کشتری  
 اسطوخودوس سر بهین دستور استعمال کرده باشند  
 اطرصل کشتری رابع فتور روغن بادام خود صلیب اسطوخودوس موزنی  
 بخورند عقب ان کلیمه موزنی مابعد صلیب موزنی مابعد صلیب  
 در نیم انار آب بخورند مابعد صلیب موزنی متدل  
 شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند تا بابت  
 اصل الریس اسطوخودوس صلیب موزنی مابعد صلیب موزنی  
 موزنی در نیم انار آب بخورند مابعد صلیب موزنی متدل  
 شربت داخل کرده بنوشند تا بابت اطرصل کشتری رابع فتور  
 مابعد روغن بادام موزنی بخورند عقب ان کلیمه موزنی مابعد صلیب موزنی

حقاری اصل الکس کلیم کل فدا کل مور و نه برون کرده در سم انار آب بخور  
 نم باو مایه صفت نموده شربت غنای شربت و داخل کرده نبوت نموده **فایده**  
 در بی زکیت یا اطر نعل میوز و مایه یا اطر نعل رطله و مایه یا اطر نعل صغیر  
 کرده باشند یا دیگر لکن نه اصل الکس کلیم مور نعل کل فدا در سم  
 آب کوبانند نم باو مایه صفت نموده شربت بزوی معتدل شربت داخل  
 کرده با صافه اطر نعل مور نعل صغیر یا اطر نعل صغیر مور نعل صغیر  
 کلیم لکن نه سنبل الطیب بر او و صندل سفید کلیم و عرق کبوتره عرق کدو عرق  
 عرق بید مشک بر کرده دارند صاب مالید صفت نموده در شیشه کفایت دارد و کلیم  
 و صندل بر قطره نماید **فایده** در نه کل کبوتره تازه کل کدو نان سفید کوفی در  
 کبوتره عرق صندل کدو عرق بید مشک عرق کبوتره عرق کدو صفت نموده  
 کلیم مایه و اگر عرق صندل و صندل کند از کدو آب بنفشه و عرقان کافور اضافه  
 نموده کلیم نماید **فایده** در شربت آب تفاح آب برگ کافور و عرق آب  
 بنفشه کلیم عرق کبوتره عرق بید مشک بنفشه عرقان کوفته عطر کبوتره

1. 11. 1890

[illegible]

روغن بادام روغن یالونه مزوج نموده سوط نماید سوط نکند که لند الوهن  
 نه غفران افشون سنبل الطیب در روغن سفید بادام روغن گل مزوج نموده  
 سوط نماید دیگر لوند نه مفرد باغ نه سنبل الطیب بکجکی جبر ستوری هم حبل  
 بوره ارمنی کوفته نیمه در روغن گل روغن بادام مزوج نموده سوط نماید  
 دیگر لوند نه ایاب فیترا اسطوخودوس عود صلیب غفران بکجکی صندل  
 مزوج نموده روغن یالونه روغن سفید بادام داخل کرده سوط نماید  
 نه لوند نه منقی باغ اسطوخودوس عود صلیب سفید فیترا ریش الیوس  
 در یک انار آب بوشانه نصف بماند صاف نموده شربت اسطوخودوس  
 داخل کرده یا باغ فیترا داخل کرده غرغره نماید غرغره دیگر لوند  
 صفت فارسی اسطوخودوس افشون در روغن سفید عود فیترا انار آب بوشانه  
 نصف بماند صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده یا باغ فیترا  
 غرغره نماید غرغره لوند نه اسطوخودوس جبر ستوری اسل انوس کل نصف  
 دیگر زرد عود صلیب و سیاه بوش در یک انار آب بوشانه نصف بماند صاف







[illegible]



[illegible]

عرق مادر بخونم عرق عقیق عرق کاوریان عرق بنفشه شربت کاوریان شربت  
 تریاق موده باضافه اطر فیض کستری قط با باد و به ند کور انچه مناسب باشد  
 بیداد و بگردانند من اکتوبر رات تیره کلین مریضی و عرق کاوریان عرق  
 عرق عقیق عرق شاتره برگزیده مالیده است موده سنگین افشانه شربت  
 اسطوخودوس داخل کرده باضافه اطر فیض موز مصطفی لاورد محول کلین کلین  
 کوفه نیمه تریاق موده بنوشند فایده اطر فیض اسطوخودوس شربتین رانی  
 مبدل و باشند و بگردانند من کلین افغانی امون امارع فتوا مریض موده  
 عقب این اصل اوس کلین کلین کاوریان کلین عرق های مناسب جوینده  
 باد عرقهای تر کرده و بگردانند و اسطوخودوس و اسطوخودوس کاوریان  
 کلین کاوریان رگ و کلین مادر بخونم افیتون سنبل الطیب مصطفی کلین لاورد  
 در این موض کوفه نیمه خدر شمس ماسه در کلین افغانی اطر فیض کستری  
 با اطر فیض موز مریض موده بخواند عقب این کلین کاوریان اصل اوس کلین  
 مریضی در عرق عقیق عرق کاوریان عرق مادر بخونم بخوبی بنوشند مادام

نوشته

صاف نموده با عرقهای چسبیده کرده یا فقط با عرقهای و شربت مناسب المرض شوند

**دبیرک** لا جورد مغبول در نیم موقض مصطکی و آله الاهی سفید طینه مصطکی <sup>الط</sup>

کلیخ کمال ورنان الطرود و سبغ فستقی کوفه نموده در شش ماهه با طعنه یا با لای اطرین

یا حشامه یا با حشامه یا با عرقهای و شربت مناسبه میداده باشند

لا جورد محول کلیخ مصطکی طینه سبیل اطلب انمون اصل اوس اراج فموا کوفه نموده

سارند در شش ماهه با طعنه اخیالی یا با اطرین کشیری یا مور مرقع نموده یا حشامه

یا حشامه یا با عرقهای و شربت های مناسبه بدهند و دیگرند که نه بادمان

یا در عرقهای کاورمان یک کاورمان رک و یک گل مغمه کل مغمه کلیخ اصل اوس <sup>و محک</sup>

مور مرقع مرقع اخیالی و عرق کاورمان عرق کایتی عرق عین العقیب کوشانه بیکار و یا

یا بصره هفت نموده با عرق المسک محمدی و یا ضامه لا جورد مغبول باشند

یا در عرقهای کاورمان رک و یک گل امون و عرقه سیه رزینک مدام یا در عرقهای

یا در عرقهای مور مرقع کل فضا اخیالی و عرق کاورمان عرق کایتی عرق عین العقیب کوشانه بیکار و یا



20



کفحه از دوزخ برآید و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 صفا نماید و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 کفحه سائیده و صفا نماید و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 از آب جوشانده و صفا نماید و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 غلغله ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 بخور و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 ماییده و صفا نماید و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 روغن مصطکی روغن کدو یا زردان آب انداخته و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 روغن ایمنون روغن کدو یا زردان آب انداخته و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 برای سحر و سحرش جانیف دارد و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من  
 صندل سرخ صندل سفید مصطکی کفحه از آب برک عبت انوشیروانی سائیده و بگوید که من  
 سوخته صفا نماید و بگوید که من در کفحه ای که در دوزخ است و کفحه را در آب جوشانده و بنام خداوند بخواند و بگوید که من



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

شراب اسطوخودوس داخل کرده لاجرم و معمول بودیم بادام حرب کرده اضافیم  
موضه بنوشند تا فایده اگر احتیاج فصد باشد قبل از اینست که بنوشند که با سلیق یا غن  
و اگر ماده در ذات البیاض باشد فصد در زیر کوش در استخوان ساها و دونه و ویس کردن یا  
استعمال ساها و دونه و در ساق پای بدستور سابق کرده باشند و اگر صدام سوداوی  
در سرسام سوداوی عارض شود بهین طریقی رغایب مرض معالجه آن باید کرد **دولک**

دولک نه اطلقل موثر در این مغز و لاجرم و غن بادام ملک صدام عصاره ز لوبه  
موضه موضه بخورند عقب آن کلیمخ اسطوخودوس موثر است لعل صفا و بنون در  
درم بادام حرب باشد یکبار بخورند و حل کرده شربت انجون بکنین و بنوشند و حل  
کرده بنوشند **دولک** لعل و در لوداوی نه کا و ریان کل کا و ریان

برک و ملک و انمل مصطفی کسر کاصل و لوس طمانه کلیمخ لاجرم و معمول بودیم بادام  
حرب کرده موضه موضه بخورند قدرش باشد در کف دست انسانی یا در اطلقل کسر  
بودیم بادام حرب کرده با در اطلقل موثر و غن بادام با در اطلقل صغیر بودیم بادام  
موضه موضه بخورند عقب آن کل صغیر انجون کل کا و ریان لعل صفا و بنون در



[illegible]

المؤمنين

تکلیف اولی  
م

المستعمل با سینه نباشند تا دیگر لکنت آب بموایب باشد آب الوغار را اب الوکلی  
 کلاب عرق بند شک و این عمل طایفه سینه را آورده سترت رز شک سترت انار  
 داخل کرده با خنجر تخم ریخته نباشند تا دیگر لکنت آب بموایب باشد آب الوغار را اب الوکلی  
 آب انار ترش است عرق بند شک کلاب عرق کوبه رز شک پودانه تر زده باشد  
 موخشم کوبه شک سینه را آورده داخل کرده نباشند کای با صافه قرض نشسته  
 دیگر لکنت و این عمل طایفه شک مصطک و عرق کادورانی عرق شک عرق کوبه  
 عرق اصل عرق بند شک رز شک پودانه موخشم تر کرده صفت موخشم کوبه  
 سینه را آورده سترت کوبه سترت بر دوی سترت پودانه داخل کرده خشم باشد  
 با سینه نباشند تا دیگر لکنت آب بموایب باشد آب الوغار را اب الوکلی  
 کل کادورانی کلاب عرق کوبه تر زده باشد صفت موخشم رز شک خطای و طایفه  
 سینه موخشم کوبه و این عمل طایفه سینه را آورده سترت انار سترت سترت  
 داخل کرده تخم بند شک داخل کرده نباشند تا دیگر لکنت آب بموایب باشد آب الوغار را اب الوکلی  
 شک اصل الوکلی صفت کوبه شک مصطک طایفه کوبه خنجر تخم سترت با صافه

بخورند عقیقان با بونهای و تربت های سبب با با صندله یا دویه بر سینه یا با  
 یا دویه سببه صداده باشند **رنگ** کاه و زبانی کلک و زبانی کلک منقح کل منقح  
 در شکم دهانه دایره منقح طاسیر و از لایحه کلک و منقح لکند از شکم منقح اصل لک  
 کلک منقح لک و منقح رگور منقح خاری کوفه منقح لکند شکم منقح یا لکند لک  
 مذکور به دستور معالجه هر چه مناسب است استعمال کرده باشند **ف** اگر صداع سبب  
 این عارضه باشد بهین طریق معالجه آن کرده باشند و اگر ندر احتیاج باشد خواه نهاد خواه  
 فطول خواه با بی نوم خراجه منقح و سقوط در دستور صداع و دومی سقوط در استعمال  
**ا** اگر احتیاج نرسد است لکند و کلکند های باشد از دستور سابقه استخراج کرده  
 مراقب مرض و فراج استعمال کرده باشند و دیگر لکند و منقح تریاک را به بخورند عقیقان  
 اسطوخودوس طفسی در بونهای مناسب با دویه انار آب کوشانده هم با دویه منقح  
 با دویه داخل کرده نوشند و دیگر لکند منقح تریاک فاروق بخورند عقیقان  
 بیدار و دیگر لکند منقح دوا اسک حاره بر شکم عقیق منقح لکند بیدار  
 سودن بخورند عقیقان بهین جوشانند بهوشند **لله داره الله** و **والله**

۱۲۰ بود شک زیر سیاه مصطفی الاهی خرد کل قضا و عین کا در نان عرق  
 ۱۲۱ خوشایندیم ما و مانند صفت نموده شربت تروری وارد اخل کرده نوشتند تا و مک  
 ۱۲۲ در کف نه انون زیر سیاه بود شک اصل اوس خود عرقی ملک قضا و عین  
 ۱۲۳ عرق کل خوشایندیم ما و مانند صفت نموده شربت تروری یا معتدل داخل کرده نوشتند  
 ۱۲۴ **دوم** در کف نه کل عرق اصل اوس کلینج اکل خود دوس با و بان خطای ملک قضا  
 ۱۲۵ در عرق عین عرق ما و بگویم خوشایندیم ما و مانند صفت نموده شربت تروری  
 ۱۲۶ شربت نه داخل کرده نوشتند تا **دوم** در کف نه الاهی خرد و با و بان خطای اصل اوس  
 ۱۲۷ کلینج دار چینی خود عرقی بر کسب اب صوفیاری بوشنی در عرق دودم عرق کل خوشایندیم  
 ۱۲۸ هم ما و مانند صفت نموده شربت تروری یا معتدل داخل کرده نوشتند تا  
 ۱۲۹ **دوم** در کف نه انون مصطفی ساقی مدنی دار چینی بود شک کلینج ملک قضا  
 ۱۳۰ در بسم اثار آب خوشایندیم ما و مانند صفت نموده شربت تروری یا معتدل داخل کرده باضافه  
 ۱۳۱ اطر فیل کشیری روغن بادام قمر قمر نموده بخورند بود بایر لولک نه عرق دودم عرق  
 ۱۳۲ عرق قرض کلینج شربت اثار شربین قمر قمر نموده باضافه برای بخیل بخورند تا  
 ۱۳۳

برادرده شربت سردی عار مزوج نموده باضافه اطرین کسری روغن بادام تلخ  
۴ لوم

عزیز صلیب رسل خود و اصل رسل کهنه / حاضره اقامت موزنی در رسم آزار

منه منبطل اطلب مصفى اسون وارضى كلج وود حيك كود غم فلك فداك

داخل کرده نوشتند: اطرل اسطر خود و سطر اطرل خود و اطرل صغر سطر

کوفه خیمه ما کفهد از اهلای غم و در همه دوخته ریزد عجز را به جوی بود ز حبس بی باو مان

عزق مل عرق العلب دام مل حب سیره برآورده و اصل کرده سر

در ردیف باوخته رنوخ موسی مزوج موزده بر سر مالد  
موسمی شکر علی

119.

جدید سر مصطک سنبل الطیب کوفه نیمه بار و غن بر غن کل فروغ نمود  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

با و نه اصل ایک سنبل الطیب سید لوفی نا کوزه خشم  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

صغیر ریج یک سداب کاف خشم کافین در چهار انار آب کوشانه نصف بماند  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

صاف کوفه روغن با و نه داخل کرده قطول نماید **نظر** کل مغنه عود  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

کلیخ الطود و دس یک سداب صغیر ریج سنبل الطیب مصطک با و نه اکسید ایک  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

خشم کابو در چهار انار آب کوشانه نصف بماند روغن با و نه روغن مادام داخل  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

کرده قطول نماید **بهار** معون ماده الحواه کوزند حقیق ان اسطوخودوس  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

کاف خشم علی عود صلیب در غنهای مناسب با و نه انار آب کوشانه نیم با و نه بماند  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

صاف نموده شربت روزی کرم یا با اصل یا سکنجین داخل کرده بوشند  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

**دراغون** کدس عفو زجاجه مدسر کوفه نیمه بار و غن با و نه قطول نماید  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

در غنهای کدس حبه عواری مشک عود غنی جدید سنبل بار و غن با و نه قطول نماید  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

باز عقیق دار چینی عفو زجاجه ساینه بر ساق پای صاف نماید  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م

**صغیر** قطول مغنه کاف ملو زخم کاف غن سناری اصل لکس کسین  
۴۴م ۴۵م ۴۶م ۴۷م ۴۸م ۴۹م ۵۰م



[illegible]

کرده باشند و اگر معال عارض شود بیشتر بمثل رعایت مرض معال آن باید کرد  
**فایده** باقی علاج از علاج دوا یعنی دمنوی و صوابی و دمنوی و سودا و بلغم کرده بکنه  
در کار باشد اسهول و در مطلقه و بای شویه و ضادات و غیره رعایت معال  
اگرده باشند **فایده** و در آنکه و سردی بسیار بار و یا حار باشد  
تفیه آن و معال آن بیشتر دوا و سرد صوابی و دمنوی و سودا و  
رعایت مرض مناسب باشد بیشتر بمثل خود بدین معال آن همین پنج کرده  
**فایده** و در آنکه که صحت اگرچه از من باشد خواه حار و خواه بار و اگر حار باشد  
معال آن اگر جای نشد ام مخصوص دارد و در سرد صوابی و حار خراج لازم  
معال آن بیشتر اینها که سبب مزاج معال معین باید کرد و اگر آنکه بار باشد  
نتر بیشتر دوا و سرد یعنی و بار و شافیه معال کرده معال معین بیشتر بمثل  
بماند مزاج کرده باشند احتیاج مقبل نیست چه که در تفصیل حسب و نظایر و نظایر  
می بود و اینها که تفصیل نموده اینجا رستم ملطیف بدینر ماتقیه مقبل عام و صابر  
مضادات و روغن و نظایر و نظایر و نظایر و نظایر و غیره هم در

مموده بر وجه مناسب باشد معالجه آن مناسب کرده باشند **دارد** صدر که سبب  
انچه شرا این در گوش و شرا این از تنقیه شود باید که فصد رک زیر گوش و فصد  
رک تنقیه کنند و اگر احتیاج باشد فصد رک تنقیه و شانه های و ذنوب و پس  
گردن شرط مساب باشد باید کرد و اگر مناسب باشد فصد رک صفحن  
کنند و بعد از آن استعمال شانه های برای امه ماده و استعمال ذنوبی  
در شانه های هر چه باید کرد و اگر ماده باشد تنقیه مهمل عام و خاص دستور  
نوشته که در اکثر جای نوشته ام باید کرد و اگر علاج دیگر احتیاج باشد در معالجه  
حار معلوم کرده تدارک آن بحسب وجوه کنند و اگر ماه بارد باشد و معالجه  
بارد معلوم کرده تدارک آن بحسب پنج بلحاظ کرده انچه در کار باشد موافق  
تراج مناسب غرض کرده باشند و اگر صداع سبب بهین ماه باشد  
بدر معالجه آن باید کرد **در سبب و در** عابذ و غن کل روغن با قلم  
روغن آن سکه که مزوج نموده عابذ و قدری لوط عابذ **در سبب و در** و بک لک نشه  
روغن که در روغن مانده روغن کل سکه که کلاب مزوج موزن کا قدر داخل کرده  
۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳

بر سر باشند و قدری سوط نماید **و** در کتب شیخ ریحان که فوراً بگویند سر که کلبه  
سابق باشد اینطریق بطریق کوفته نتیجه روغن کل روغن مادام مزوج نموده بر سر  
بالند و قدری سوط نماید **عایض** نه در داری که سبک باشد باید که تدبیر  
موانعی محول بر رعایت مرض و مزاج معالج آن کرده باشند و اگر فطول و ثقل  
و غیره در کار باشند موانعی از عوارض و ای مادی موی یا سوس یا بلغمی موی  
مزاج مرض بر سر آن کرده باشند و اگر در سر ذات الصدور و در الحجاب و در الیه  
باشد معالج آن بر سر ذات الحجاب و ذات الصدور و ذات الیه و در ذات  
کرده باشند و در صورت نقصان معالج بطول طویل ترک نموده شد  
**اگر** در سر رانده مضاعف از خمس باز مشاء باز کرده و یا از پای باز  
مراقب باشند معالج آن بر سر محول کرده باشند باید که اگر در سر  
بشرکت رحم باشد اول قصد با سلیق من قصد رکض کنند و ساهنهای  
و در نوبی بر ساق پای می باید که و اگر احتیاج سهل باشد معمل عام بر سر محول  
که در ارضی رحم مجامع وجود داشته ام کرده باشند و اگر در مضاعف معالج کرده

[illegible]

شربت روزی متدل شربت و داخل کرده نوشند در کف نه طعم  
 کل بنوعی اصل الیوس خارج یک نم کوفته خم جریج مگوفه کلین مشکط اشبع  
 اسارون موثری در عرق حار شربت عرق خارج یک بخوبی سازیم با و با نذ صفت  
 موفع خیار شیرین را آورده داخل کرده شربت بیون شربت روزی داخل  
 کرده نوشند کل کاهورمان مادر کهنه اصل الیوس بیاداران عرق  
 مگوفه خارج یک مشکط اشبع بر سر آب بنون در عرق حار شربت عرق خارج یک با و  
 رزده با این صفت موفه مادر عرقهای جوش داده چهارم خم جریج شیرین را آورده  
 شربت روزی متدل داخل کرده نوشند در کف نه طعم و دار المسک متدل  
 عرق صول عرق مادر کهنه عرق نرسک شربت روزی متدل شربت مادر کهنه داخل  
 کرده با نذ خم خارج یک نوشند در کف نه طعم و داران  
 مشکط اشبع اسارون کافور کلین سب در عرق کاهورمان عرق حار شربت عرق  
 خارج یک با و با نذ صفت موفه مادر عرقهای جوش کرده و خم جریج خم جریج  
 شیرین را آورده کهنه روزی شربت روزی متدل داخل کرده نوشند در کف نه طعم



**دوازدهم** دواي اسكندريه بخورند عرق کاورنمان عرق باورند عرق کورن

ککد داخل کرده باشند **دوازدهم** ککد کاورنمان ککد کاورنمان مسکط اسع

ککد عرق کاورنمان عرق کاورنمان عرق کاورنمان عرق کاورنمان

صفت موده مکرر کد و کسم مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر

کاورنمان داخل کرده باضافه دواي اسكندريه بخورند عرق کاورنمان

**دوازدهم** باورنمان عرق ککد مسکط اسع مکرر مکرر مکرر مکرر

آب ککد باورنمان مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر

سینه ککد عرق ککد باورنمان عرق ککد عرق ککد عرق ککد

سایه باورنمان عرق ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد

سوفه ضاد نماید **دوازدهم** باورنمان عرق ککد عرق ککد عرق ککد

سکس ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد

فقری رفته آرای ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد عرق ککد

دگر ککد باورنمان مسکط اسع ککد ککد ککد ککد ککد ککد



[illegible]

کوفه نخه نهند سیاف های سازند و وقت صحبت استعمال نمایند

سوز بر خانه مالک شد و دیگر که گفت نه روغ میا دوام روغ یک روغ مالو

برای ترمیم حاربه آب بر عینک کفنه ملک قرع شمس عورت رعوان کافور

امروز

مفون موفم بر موفم کاه موفج موف کسب سازند و نشت استمال نمایند **ط**

جبهه او سدر بر صوبه او خمره رخی باشد اطفال کشیری دانه های کشیک معصک موفج

و نشت خرابی را کم بخزند **ط** اطفال موزر بخزند عقباتی که پیش

بر بادوان ملک و رنن اطفال موفج است در نشت آفات بحران بدینم باو نماید

صفت موفج موفج کشیک کشیده بر آورده موفج شربت بروری معتدل

موفج بوشند **ط** روغن کل روغن مالونه روغن کبوس کل موفج

جری کرده موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج

دارند **ط** فایده اطفال موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج

و بر کشت اطفال کشیری روغن بادام موفج موفج موفج موفج موفج موفج

مفک موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج

موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج

موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج

موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج موفج





در دستور رحم و احسان رحم در دستور اصحاب رحم و فساد جنس در معالجه رحم  
جنس که باکره جای در دستور جای نوشته ام و اگر دو یا سه عیب برض شرک است رحم باشد  
بر یک یا وقت ضرورت لحاظ کرده آنچه سبب است و سبب باشد بر آن طریق معالجه آن معمه  
رعایت رض بر وفق نزاع شخص و مرض کرده باشند و هر چند که بعضی بعضی رعایت  
لیکن اخراج منطوق و با باله و مضادات و کمادات باشد در دستور و در سبب و در صورت  
اگر کار باشد و در دستور و در سبب یعنی اگر بار باشد لحاظ کرده آنچه اخراج باشد  
بدستور معمول معالجه آن کرده باشند و بعد از درخت معالجه برای سختی رحم و فساد  
رحم و اگر رحم عارض شود و قضا بر آن بداند شایان معمول که در دستور  
رجا باکره جای نوشته ام و اگر برای بعضی جنس سبب است یا دو یا دیگر در کار باشد  
نسبت در دستور جای نوشته اند از اینها مانده کرده معالجه آن باید کرد و اگر  
بسیار باشد رعایت حفظان بدستور معمول خود معالجه آن بر رعایت مرض کرده باشند  
و از صلاح شرک رحم باشند نیز معالجه آن همین طریق است کرده باشند  
که شرک کلیه و ثلثه باشد باید که اول دفعه با سلیق بکشد و اگر



ابطی مناسب باشد باید کرد و اگر مناسب باشد فصد رک ضامن و سناهای دیگر  
 بر ساقهای بای بدستور معمولی سر باید کرد و بعد از آن مضمه مواد با دو به دره انکه  
 مناسب باشد بدستور معمولی بر عایت رض و زجاج حمل دارند و سهل در آن مرض  
 مفروضت یک وقت فروزت حضرت والد اسناد بعمل آورده اند **در بر**  
 بر سیاوشان اصل الیوس کل مضمه کل ملو فر خلقند اخبانی در عرق خارج عرق  
 خار سینه بکوبناید نیم باو مایه صفت موده خارین بخشیم حرزه خار شکسته  
 را آورده داخل کرده سرب زردی مصل سر مضمه مروج موف با صافه را  
 بوشند **در** لکنت سینه سون بادمان خار حاک نمکوفه بخشیم خرز نمکوفه  
 بر سیاوشان کل مضمه مضمه اصل الیوس بر مضمه کل مضمه اخبانی در عرق خارین  
 عرق خار شک عرق خار سینه عرق ملو فر بکوبناید نیم باو مایه صفت موده سرب  
 زردی مصل داخل کرده بوشند کبابی خارین بخشیم کل کج سینه را آورده داخل  
 بوشند **در** سون بادمان اصل الیوس بخشیم ملت خلقند اخبانی در عرق  
 خار سینه عرق خار شک بکوبناید نیم باو مایه صفت موف خارین بخشیم  
 را آورده

برآورده داخل کرده شربت بر روی صندل مترویح ساخته و قش کاغذ بپوشند  
 و بر روی آن **کافور** افشانند مصطفی کاشک و امثال طایفه کوفه نیم حریف نمود و بجزند  
 عقب آن نیم خمره خارج کافور نان عرق کافور نان عرق خارج کافور نان  
 برآورده شربت شربتیون داخل کرده با صافه قش کاغذ بپوشند و **کافور**  
 آب رنگ کافور نان عرق آب رنگ عرق کافور نان عرق خارج کافور نان  
 کلینج در آن عودهای سبب تر کرده صاب مالیده صاف نموده بخفتن حارین  
 شیره برآورده شربت البوبافو شربت الطوف خود و س داخل کرده بپوشند و **کافور**  
 با دمان نیم خمره حارین و عرق خارج کافور نان عرق کافور نان عرق  
 شیره برآورده شربت بر روی صندل بپوشند داخل کرده بپوشند و کافور  
 اول کافور افشانند مصطفی طایفه کافور نان عرق خود و س کوفه نیم بجزند عقب آن  
 و اندک کافور بپوشند و **کافور** کافور نان عرق کافور نان عرق کافور نان عرق  
 بکوفه نیم خمره خارج کافور نان عرق کافور نان عرق کافور نان عرق  
 در عرق خارج کافور نان عرق کافور نان عرق کافور نان عرق کافور نان عرق

تخم بلون تخم کاج نیمه برآورده داخل کرده شربت روزی معتدل مریض  
 سینه از سبب طبعیت یابند چمن ترخشت حل کرده اضافه نموده بنوشند تا  
 کله طبعی را طوطی و س اصل را بر خشک کرده مخلوطه تخم کله طبعی  
 مخلوطه حل شده افغانه در عرق عاریب و عرق خارخسک عرق کاه و زان شب زده  
 دارد صبح کوبانیم تا نماید تخم کاج تخم بلون نیمه برآورده شربت  
 معتدل داخل کرده بنوشند تا زرد شک شود که طبعی را طوطی و س  
 کله طبعی در عرق خارخسک شب زده دارد صبح کوبانیم تا نماید تخم کاج تخم بلون  
 تخم کله سینه برآورده شربت روزی معتدل داخل کرده اول مخلوطه مصطفی در آن  
 بلون کوفه تفریح نموده بخورند عقیق آن و دای معتدل کور بنوشند تا صبح و شب  
 کله طبعی تخم خطمی بلون اصل الکب صندل سنف صندل تخم کله سینه تخم کله  
 اصل را بر خشک کرده برآورده امون کوفه جبهه کاهند این قدری که فته در آن  
 سینه سینه با صافه روع کل قدری سرگرم صفا نماید تا در بدنه رسون بران  
 تخم کله سینه از هر خارخسک کله سینه کاج تخم کله سینه طبعی عقیق کوفه

فلفل

قدري از آب برگ عنب الثعلب سیر سائید باضافه روح غنچه مادام بار و غنچه نابونه

سگرگم صناد نمایند ط صناد و سگرگم گشت کل منته خطی رخ نابونه اکیکل الملک رخ کرش

خشم خشم کاخ رخ کاخ مصلک عزم خشم حله خشم کان اخیر رد سوسه

کوفته خشم نقاب دارند مدزی اران کوفته از آب برگ عنب الثعلب سیر سائید باضافه

روح نابونه صناد نمایند ط **روح نابونه** خشم خشم خشم خشم خشم خشم

خشم کاخ در رخ خارج کاخ رخ عاز سیر آب برگ عنب الثعلب سیر سائید باضافه

واحد کرده باضافه قوس روید بوشند ط **روح نابونه** کل منته کل منته

خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم

بکوفته خشم کاخ رخ کاخ رخ خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم

در دوازده انار آب کجاست نیت انار آب کجاست نیت انار آب کجاست نیت

روح کل طول نماید ط طول کل نماید لوباد در ان نابونه نابونه نابونه

خشم کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ کاخ رخ

خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم

خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم خشم

بنت افار با خط سبزه موده سرکه روغن مانده داخل کرده سرکه صفاو نماید و عقب آن

روغن برب روغن کل روغن مالونه مصطک سنبیل الطیب کسینج کوفیه بخنه مزوج موده برشته

و بار کرده با لبند **طاهر** استون بادمان تخم کسینج بیون بر سادش اصل

سعد کوی اصل الوسیج او خراود خراود خراود خار حاک موده تخم کسینج ح حرره

عشمت کسینج برکت برکت نان بوس کسینج مالونه چهارده اناه

ا بخت اندشت اماراب با خط سبزه موده سرکه روغن سبزه داخل کرده نطول

باید و عقب آن روغن بادانه روغن سبزه مصطک سنبیل الطیب سعد کوی روغن کوفیه

مزوج موده بخنه **سبزه** استون بادمان تخم کسینج خار حاک

بر سادش اصل الوسیج کسینج کسینج اسطوخودوس مصطک طاب سیدانه الاکی خرد

مختم حرره مختم خا رین کوفیه بخنه قدرش با طبع استون در سبزه اماراب

بخت اندشت بادمان شربت روغن سبزه داخل کرده بخنه سبزه سفوف

کسینج نه تخم کسینج کسینج خار حاک براده استون بر سادش

خط سبزه سنبیل الطیب مصطک مختم کسینج مختم کسینج کوفیه

سوف



سوفت رند قدش شب باطل استون برساوسان در نیم امارای بوشاند

هم با دغا بد صاف کرده سوزت بر فوی تمدل تربت مضمر داخل کرده بنوشند

رکت مع لکنت من روغن کف نودم تا دهم غنیمه روغن سسته نوادران مصطفی ع

ماخواه کوفه غنیمه مزوج توف بر شانه و کرده باشند لکنت من روغن ترب روغن

روغن مالونه استون مصطفی غنیمه کفش رخوان کوفه مزوج نموده بر شانه و کرده باشند

لکنت من روغن کف روغن ترب حرار کرده بر روغن مصطفی روغن مالونه ماخواه

کلیج براده اسوس رخوان استون سبیل اطل کوفه غنیمه مزوج نموده بر شانه

بر کرده باشند باقی بر سر علاج اکه مناسب مرض و مزاج باشند و دستور

شانه و کرده بخوبی در شانه علاج این موافق مرض و موافق مزاج بر عارضه مشارک

کرده باشند و بنابر آن بر سر علاج بر کور باشند و در دار کوشا و دبعی و سودا و

بمطابق کرده دستور معمول که اصلاح و کف دماغ و عضو مشارک باشد

بر فایده نه اگر دوا و سدر سبب سودا است و لازم که از شانه فایده

و دواهای بر ساق پای دستور معمول باید کرد و اول که احتیاج باشد فایده



بماید و اگر مانی باشد و از جناب بقیه باشد مهمل بدستور محول بخیر کرده مطابق آنکه حال دارد  
باید نمود و در دستورات دوار و سدر که اگر حای و شفته اند موافق آن کرده باشند  
بعد استعمال نظومات و یای شویه و روغن های و قضاوت که اگر در دستور دوار <sup>صلوات</sup>  
و بلغمی و دسوی و سودای و شسته ام باید که با پس عضو سربک و با پس و باغ و مزاج  
معالجه آن کرده باشند و باقی علاج اگر در کار باشد مثلاً طری خور و اطفال و طفل  
با توجه شایع و خیانت موافق مزاج و مرض استعمال کرده باشند غرض از این در کار باشد  
از دستورات نوشته ام احتیاج داشتن نسبت طب و اما و قل مند شرط است این

رای بطریقت و اگر صلاح شرکت بین عضو شود همین علاج باید کرد و <sup>حای</sup>  
اگر صلاح شرکت نشانه و کرده باشد همین نسخ معالجه آن کرده باشند  
شرکت وراق باشد باید که قصد با پس کنند من بعد قصد فرامی <sup>ماید</sup>

بعد از آن استعمال شاخهای و دونه های و رساق بای بدستور محول بنر باید کرد و در حین

که بچه که شرکت مران باشد مهمل از آن ضرر نساه دارد و بقیه طبیت خبر است  
و اگر احتیاج ضرورت باشد مهمل حقیقت اعلی سر ندر جواز است و اگر رنگ این

مرض باخچه است و در دوا رسودا و در دوا رسودا که بعد از غیمه می شود و  
از دوران طوطا کرده اینجه مناسب باشد بمل آرند و از ماده ترافی سرکس طلب شد  
ترکیب اصلاح مزاج طوطا اول کرده بعد از آن از سبب آفت علاج هر دو سدر مناسب  
مزاج در مرض کرده باشند و اگر سرکس کیند با عیوان ماله ترافی باشد بهین وضع  
کرده باشند اگر بیک رات بر سر معالجه ترکس طوطا طول بسیار می بود بعد از یک  
کرده شد تا به **دفعه** کاورینان کل کاورینان مادر مخوم برک و **ترکس** اصل لوس  
طوطا یک برک مورنقی مکفنه اضافی در عرق کاورینان عرق مادر مخوم بخوشا  
بنم یاو مایه نالین صفت نموده شربت کاورینان شربت الطوطا و دس داخل  
کرده باصافه و دوا المک منحل بوشند **دفعه** کل کاورینان برک  
و **ترکس** اخون در بوی سببه زرنک مدانه مادر مخوم مورنقی مکفنه در عرق کاورینان  
عرق بلور عرق مادر مخوم خوشا نند مکا و مایه صفت نموده شربت زرنکی منحل  
سبب غنی انشود داخل کرده باصافه و دوا المک بوشند **دفعه**  
کاورینان کل کاورینان مادر مخوم برک و **ترکس** زرنک مدانه از سبب منقش **الوجا**

کمر خنجر کف افغانی مورخنی در عرق کاور نان عرق بادریخته عرقی ملو  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 بجز شانه هم بادریخته شربت بر دوزی معتدل شربت افغانی شربت داخل کرده  
 باضافه دو درم ایک نوشند **در دوز** ابریشم موضعی در شکم  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 کاکا در نان افغانی در سینه صوفیاری بر کعبه کل خنجر افغانی کل  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 اسطوخودوس در عرق کاور نان عرق بادریخته عرق عین شربت عرق سانه  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 شربت کرده مایه صفت نموده تخمین حل کرده صفت کرده باضافه لاک  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 مستولی رودغن بادام صرب کرده نوشند **در دوز** ابریشم موضعی  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 لاکور و مصلوح از بنار افغانی صوفیاری مصلح جلاشیر صفت مورخنی  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 کف افغانی کوفته تخم مخمخ نموده بخورند عصبان کف شربت در عرق کاور نان  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 عرق بادریخته عرق عین شربت عرق کبوره بشده بر آورده شربت افغانی شربت  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 معتدل داخل کرده نوشند **در دوز** ابریشم موضعی در شکم  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 صوفیاری کلخ مورخنی کف افغانی در عرق بودینه عرق کل عرق عین شربت  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م  
 مزج بخت بدو در عین طبع افغانی در سینه هم بادریخته صفت نموده شربت  
 ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م ۳۰۰م

طاهر



**محلک** مایونہ اکلیل الملک سعد کو فی سنبل الطیب برک سوار صغیر  
 روزہ خشک انون ریزہ سماہ رک عام سلوچ مندی عقیقہ کشن  
 نخست ریزہ باد کمال کندی در زینت انار آب کوٹ بد جہار انار آب باندہ  
 سوخه روغن مصطک روغن مایونہ سرکہ نطول باندہ  
 خطی ختم حصار مایونہ اکلیل الملک نو دیم خشک اکلیل منطولیون دفعہ  
 ختم رب اردو مسوس کشن مصطک در زینت انار آب کوٹ بد جہار انار  
 آب باندہ صفت سوخه سرکہ روغن کاک روغن سفید داخل کرده نطول باندہ  
 نطول نطفہ مایونہ اکلیل الملک سبل الطیب انون مصطک افسترد  
 اسازون انون ریزہ سماہ باران خطای عقیقہ او طرح او در زینت  
 ج کوش برک کمار مسوس کشن بوستنج کمر در زینت انار آب کوٹ بد  
 باندہ صفت سوخه سرکہ روغن کاک روغن سفید داخل کرده نطول باندہ

مایونہ کاکشس انون ریحل سعد کو فی زخم سبک انون ریحل  
 سرگین موشی کمال کندی ساک سوخه کت سبز بد سنور در آب کت در بونی کت

در بونی کت



یاد رسیده بفرساخته بدست و دروغن با لونه کاو نماید تا کلاه لکنت نه لری  
 اینون زبزه سیاه مصطفی بود خیمک نسل الطیب سعد کوفی در مان کرید  
 صوفی در چینی نخست غم گمان سر کین ز سر کین پیش یک سینه کرد ما  
 خیم کفن در آب نموده بودی بسته در دروغن ماروس دروغن سوس ما دروغن مالونه  
 دروغن بخت بدستور بول کاو نماید با سوای روغن ما در سمانه بفر انداخته  
 دروغن را در کبره انداخته گرم گرم میباید بفر اور دروغن ز کرده کلاه کرده باشند

کلاه سینه

**دکتر لکنت نه لری** بود خیمک الاهی سفید و غنی اصل الوکس کفشد افقانی در رسم  
 آب کوشا ندیم با و ما مذمت موده نوشتند **دکتر لکنت نه لری** کرید  
 بود خیمک اینون کفشد افقانی در رسم انار آب کوشا ندیم با و ما مذمت

موده نوشتند **دکتر لکنت نه لری** بود خیمک زبزه سیاه مصطفی بود غنی  
 کفشد افقانی در رسم انار آب کوشا ندیم با و ما مذمت موده نوشتند

و **دکتر لکنت نه لری** الیه معارفه صفی فارسی کلید اینون کفشد افقانی در رسم  
 انار آب کوشا ندیم با و ما مذمت موده نوشتند **دکتر لکنت نه لری**



[illegible]

۱۱

مرفوع نموده بوشند عقیدان بدستور سابق با جوفتهائی بوشند **و دیگر**

بسیل المراح بسله مر با ارطاب نشسته و این بیل کشیک گندز معطر رومی صورت  
کوفته تخمه مرفوع نموده بخورند عقید آن بودیم خشک رنمون ملک قضا فغانی در  
عرق کاه و ریان عرق باور کوه عرق غشای عرق کاه عرق بیدمشک بوشاند  
بیم با و باند مالیم صفت نموده بر تخمین حل کرده نسبت بر روی مندل داخل

کرده بوشند **و دیگر** بکاف نه بسیل المراح بسله مر با ارطاب نشسته کشیک  
لاجر و منقل طبع طایب سیریل الطیب کوفته تخمه بخورند عقید آن بودیم خشک  
الاجی حرر دایم نسف عود عرق ملک قضا فغانی عرق غشای عرق نیلوفر  
عرق کاه و ریان کاه عرق کفیره بوشاندیم با و باند صفت نموده بر تخمین  
صفت حل کرده باضافه روغن مادام بوشند **ارد**

عقب بقیه باشد عامل آن باصلاح صحت باید کرد و اگر فست و زیاده شود  
اول ترقیه صحت بقی و رفع کنند بعد اصلاح صحت بدستور که بعد از آن می کنند  
باید کرد و اگر احتیاج مهمل باشد بدستور بحول کنند و بعد از عام و خاص

بدستور که بعد از شش ماه مکیت ند باید کرد لیکن بخاطر ماده حار و بار و وقت علاج  
 کرد موافق آن علاج رعایت مرض و زوال کرده باشند **در کتب**  
 آب گرم سکنجین ساده بود و درستی کلاب گشت ساینده جوز افی شیره را در  
 داخل کرده قی نمایند بعد از قی طبعند و درستی کلاب گشت ساینده جوز افی شیره را در  
 بخورند **در کتب** پنجم رب غفران جوز افی اصل المومس در کلاب  
 آب بخورند نصف باندست موهده بوره درستی کلاب ساینده داخل کرده  
 سه ساله نماید و در رب یک ساله شند و داخل کرده سه مرتبه قی نمایند بعد از قی  
 بدستور بخورند در کلاب و غیره اصلاح معده کرده باشند **در کتب**  
 لاشا و انجون بر بزه سیاه خود غرق در رب انار آب بخورند نیم باو  
 صفت موهده کلاب داخل کرده دو سه حصه موهده بعد از هر صفت میداوه  
**در کتب** انجون بودیم خشک الاهی خورد و طبعند و در رب انار  
 آب بخورند نیم باو موهده شربت انار شیرین داخل کرده  
 باضافه جوارش انار بخورند **در کتب** دیگر کلاب نه بودیم خشک الاهی خورد

بادمان مصطک خود عرق کل فنداقانی در نیم انار آب کوبیده نیم بادمان

صاف نموده کلاب مزوج نموده دود فند باضافه جوارش یعنی صبح و شام **در**

**دست** کل فنداقانی در عرق بادمان عرق بل عرق بود نه نسبت اما این منفع

نست بر روی معده مزوج نموده باضافه جوارش انار نوشند **در دست**

کلاب عرق کوره عرق بود نه عرق بل عرق بادمان کل فنداقانی مزوج نموده

رزشک سوانه در آن سر کرده بار صاف نموده باضافه ریزه هره خطائی مزوج

ادل جوارش رزشک بخورند عقب آن نوشند **در دست** آب انار سرش انار

رزش کل فنداقانی عرق بود نه عرق بل کلاب بود نه هره خطائی مار جمل در مای در حل

کرده باضافه جوارش خود شیرین نوشند **در دست** رزشک سوانه کل فنداقانی

مزوج عرق در عرق بود نه عرق بل عرق بادمان کلاب سر کرده مالین ریزه هره

اضافه کرده سر یک کجبر سه نسبت اما این منفع در حل کرده باضافه جوارش

خود و رس نوشند **در دست** کل فنداقانی و ام بل مصطک رزشک

میزده بخورند عقب آن عرق بود نه عرق بل کلاب سر یک کجبر سه نسبت

داخل کرده بوشند **پود** آب ترش آب ترش آب ترش آب ترش

عرق بودنه عرق بل کفشد آفتاب شربت آب ترش سفید مرغی سفید باضافه چغندر

عودش بوشند **پود** بود خشک کفشد آفتاب در آب آب ترش آب ترش

آب بود آب ابو بخار آب زرشک نر کرده مایه باصل در بای زرشک

داخل کرده شربت زرشک شربت آب ترش سفید داخل کرده باضافه چغندر

بغای بوشند **پود** جوارش مصطک بخورند عقب آن بود خشک آفتاب

کفشد آفتاب در عرق مایه بان عرق بل عرق بودنه کفشد مایه بان مایه بان

سوده سکنجبین سکنجبین آفتاب داخل کرده بوشند **پود** جوارش

بخورند عقب آن بودنه آفتاب حرد مصطک عود عرق کفشد آفتاب در آب

بجوش مایه بان مایه بان سوده شربت سکنجبین مرغی شربت سکنجبین داخل

کرده بوشند **پود** عرق بودنه عرق بل عرق کفشد عرق باخواره عرق زعفران

کفشد مرغی سوده زرشک حرد مصطک باصل در بای داخل کرده شربت آب ترش سفید

داخل کرده باضافه جوارش انار بوشند **پود** کفشد عرق بودنه عرق کرده



باصفا و عاقل و مدبر



الایچی حرد کلد صد استاده عرفی یاد ما عرفی بودیم عوقی سل یوشا ندیم یاد ما  
صفت موده ندر یک کجند هم ندر یک کجند روزی مودع موده نوشند

کلیفنه کلینج اصل الکی سود کوفی ناخواه و نقل رز شک  
عود عوقی اند نفا کجند بر یک اب مصطفی بودیم حک کوفه غم  
نقدش مانده جوشان بود کجند نوشند و اگر حرارت کجند از جوشان با قسط  
عوقی کاورمان عوقی عینیت عوقی بودیم کلدش شکستیم هم مودع نمود

کلیفنه استاده صفت موده نوشند اردو در کلدش استاده باشد

لاریم که عند الحلو و صفت نغمه نان مایه بار شکست اند همراه آن بخزند و در دکانی  
جوشن مودع تقوی آن استعمال کرده باشد **لکف** است آب سوار اکور

آب انار شرب کلدش شکستیم ندر یک است و داخل کرده و آب شکستیم

شیره بر آورده و داخل کرده نوشند **در کلدش** از بیهوشک آب نمک مرون

آب انار را کلدش عوقی شکستیم مودع ندر یک شکستیم فواکه ندر یک شکستیم

داخل کرده شکستیم شکستیم شیره بر آورده و داخل کرده نوشند

باصافه

ماضا فم و ق مضمون **در کمال** براده ضد کل و زبان کلین و عرق کا و زبان  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

عرق مژگ عرق ما و مضمون کلید مایع است موقع رزیک مدانه  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

کلید اقله و اران مایع است کرده شربت انار پس مفعول شربت داخل  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

کرده بنوشند کاب باضا فم و ق مضمون **در کمال** مفعول کلین موقع کل کا و  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

اصل اوس و راک عبده عرق ضد عرق مژگ کلید مکرر کرده است  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

موقع بر مضمون خطر مصطلح کثیر حکم طایفه مضمون کد و نیره برادره شربت  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

بر عرق ضد شربت ضد داخل کرده بنوشند **در کمال** آب موی کثیر  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

آب موراب ترمیدی آب رزیک زهره حله شربت انار پس مفعول  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

شربت سکین مفر و داخل کرده باضا فم و ق مضمون و کاب باضا فم بنوشند  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

**در کمال** کلید اقله و اهل مصطلح طایفه کثیر حکم عود و مضمون بنوشند  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

عقب آن کلید عرق مژگ عرق مکرر عرق مودنه مابرجل و ریاضی زهره حله  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

داخل کرده شربت ترمیدی سکین مفر و داخل کرده باضا فم و ق مضمون بنوشند  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

**در کمال** مابرجل انار شربت بخور عقیق آن آب اکور انار شربت انار شربت  
م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶ م ۶

آب زرشک آب بنفشه و آب الیچی خورده ششده آورده در هر روز صبح  
 داخل کرده و در شب روزی چندین بوشند شربت الیچی  
 داخل کرده و **در وقت** اطراف کشی بخورند عجب آن ملک و زبان گشاید  
 و در شبی اصل الیچی ملک فدا شده و در وقت ملک و زبان گشاید  
 بخت بدیم با و ما در وقت بخورده و آب غل مصطفی طبع ششده آورده  
 داخل کرده شربت روزی چندین بوشند و داخل کرده بوشند و **در وقت**  
 اطراف کشی و آب غل مصطفی کشید خود کوفه خنک فروج بوشند  
 عجب آن آب بوشند کشش آب الیچی را آب بنفشه و آب الیچی  
 شربت این منفع داخل کرده بوشند و **در وقت** اطراف صغره بخورند  
 عجب آن ملک و زبان گشاید و **در وقت** اطراف کشی و در وقت  
 عجب آن ملک بدیم با و ما در وقت بوشند و **در وقت** اطراف کشی  
 شربت روزی چندین داخل کرده بوشند و **در وقت** اطراف کشی  
 مثله بوشند و **در وقت** اطراف کشی و در وقت بوشند و **در وقت**



شیده برآورده شربت بر روزی بعد از شربت داخل کرده بخورند **در روز**

عرق کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده برآورده

شربت داخل کرده بخورند **در روز** کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

کوفه نیمه خورده بخورند عرق آن کبر حشمت کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

کاهورمان عرق باد بکند کبر حشمت کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

داخل کرده بخورند **در روز** کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

شربت بر روزی بعد از شربت داخل کرده بخورند **در روز** کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

شربت بر روزی داخل کرده بخورند **در روز** کاهورمان عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده

عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده عرق شنبلیله عرق باد بکند کبر حشمت و اخیس کبریده



مورثی اصل اوس ملک است و عرق عقیق بوقی باوربان کجاست اندیم باوربان

صفت موده ندرت اما شیرین ندرت بروری داخل کرده و ام پهل خلیف مصطفی

شیره را آورده مفرج موفع باضافه اطر فیل کسیری مفرج باطل خود و کسیری

روغن مادام نوشته **در موفع** اطر فیل کسیری مصطفی ملک کسیر ملک اطر فیل

موده بخورده عقیق آن بسوس کسیری انجور زرد کسیری اصل اوس و عرق عقیق

عرق کاربان ندرت بر کرده دارند صلیح مالیه صفت موده ندرت بروری

شیرین مفرج داخل کرده نوشته **در موفع** و ام پهل و ام ایلی ملک مصطفی ملک

کسیری ملک و رمان ملک صدق کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری

موفع بخورده عقیق آن با عرق کسیری با عرق کسیری با عرق کسیری

شیرین مفرج موفع نوشته **در عقیق** اصل اوس کسیری کسیری کسیری

و عرق کاربان عرق عقیق کجاست اندیم باوربان کجاست اندیم

کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری

بخورده اطر فیل موفع و کسیری کسیری کسیری کسیری کسیری

در موفع



موزادام میخونم غزا جزوت میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 و ام جسی اس اگر رد میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 گندم و عرق کاه و زبان عرق میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 شب تر کرده و دارند صبا میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 انار ترش شربت میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 ادویه سابقه مزوج ساخته قندی ریختن میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 سوزن طلوع سازند قدر خوراک سوزنی مزاج میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم میزنم  
 برای خلق و مانع و صفت و مانع خصوصاً رکیات جزیف و عرق در چهار دست  
 صوابی روشنی ام اگر در کار باشد استعمال میکرده باشند و اگر رکیات اطباء  
 و پای نوب و علقه و روغن های و غیره رکیات در کار باشد از چهار صوابی و دیگر  
 و بیعی و سوداوی مختلط داشته بماند مرض و عرض و رعایت مزاج شخصی  
 استعمل کرده باشند و اگر صداع بسبب همین اسباب باشد پس بنویسند  
 کرده باشند **رکیات** بسبب اسباب کوفی کافیه و امین مصطفی

اهل ذوقی

[illegible]

عرق کانی ترخس ترخس نوج سخته باضافه روغن بادام نوشند تا  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

**مصلحت** لوزالم کلن مہ جی عرق عقیق عرق کانی عرق کاوربان ترخس  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

ترخس حل کرده بارضات سموده روغن بادام باشند باضافه مرقطری بوشند  
۱۰۰م

**مرہند** عرق عقیق عرق کانی تربت روزی گرم داخل کرده بوشند  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

**ترکس** لوزالم کلن مہ جی کافور اجڑا لوسن خن عظمی عقیق و حصار  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

عقاب اکورزو الطوخ و گلبرخ اضمون در حرکت بنب در عرق عقیق  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

عرق کانی کر کرده دار مد صاب کوبند کم باو عابد مالید صفت نموده  
۱۰۰م

ترخت ترخس حل کرده بارضات سموده روغن بادام داخل کرد  
۱۰۰م ۱۰۰م

مرقطری روغن بادام حرب کرده بوشند تا **دوای فکری**  
۱۰۰م

جی ندر شبه شد روغن خن کل مخموم کل رینی روغن کوفه نم نموراک  
۱۰۰م ۱۰۰م ۱۰۰م

بندرم مالکدرم با کعب کورند تا **غالبی** فکری حار باشد نوع یاروش  
۱۰۰م ۱۰۰م

یار و عرق و سرت فرا که و ضدل و آب انارین و کلاب و مندیک و عرق  
۱۰۰م

که مناسب باشد معالجه آن کرده باشند و اگر نوع حار و کار باشد و اگر  
۱۰۰م

[illegible]

عقب آن عرق **عرق العنبر** حرق کبابی حرق کبابی شربت بزرگی داخل کرد  
 بپوشند **سینه** صندل صندل صندل سرخ روزه خوب کلینک کلینک کلینک  
 در خون در سر که در روغن بادام ساینه متاوه نماید **در روغن بادام** مصطک کلینک  
 روزه خوب کلینک اصفهان کلینک ریش الطیب از آب برگ عسل سبزه  
 سرگرم روزه بادام اصفهان نموده بر سر ضاوه نماید **در روغن بادام** کلینک کلینک  
 صندل سرخ صندل صندل کلینک از اجناس غنویان رفت روی از آب برگ  
 عسل سبزه سر ساینه قدری روغن بادام داخل کرده ضاوه نماید **در روغن بادام**  
 وار جی صرغوطی بوشلی کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک  
 سر ساینه قدری روغن کلینک متاوه نماید **در روغن بادام** کلینک کلینک کلینک  
 کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک کلینک  
 سر ساینه قدری سر که در روغن کلینک داخل کرده ضاوه نماید **در روغن بادام**  
 روغن کلینک روغن بادام مصطک بوشلی که مارفت روزی فرجه کرده بر سر مالند  
**ما بوشلی** سر سبزه مصطک روغن باطل روغن بادام روغن کلینک رفت روی روزه







معدن یا گرم داخل کرده بنوشند **فایده** نه یافنی بدستبر علاج اگر در کار باشد در دست  
ضربه و سقوط طوط داشته بر عانت مرض مزاج استعمال کردن باشد و اگر در دست  
برجست سنایم باشد بدستور دوا صنوا و پاسبان معده ضربه نموده معالجه کرده باشد  
و اگر از قسم نظولات و بای بنویس و طوطی و دیگر ترکات مناسب در کار باشد  
از دستور دوا صنوا و پاسبان و بوی و بلی و سودا و تلاش کرده باشد  
و مزاج استعمال کردن باشد **فایده** از دستور علاج دوا که حادث شود بیک  
که معتد شود و جوان و دوا لازم و مخصوصا اگر بران را باشد غیر مکتبه نموده باید که  
ندارک آن موافق معالجه آن بدستور معول بخاطر مرض مزاج داشته اگر طوطی  
از زمین دستور صنوا و پاسبان کرده باشد و متقیه معجب ایام و پاسبان  
و ماه را بجنب مخالفت فصل و هندو کای صداع بدوا از رایل شود و کای دوا  
بر طرف گردد و این مجرب است **دوا که در دست** کسب و داکمه از بای باشد لازم  
که از این جهانی و دوا کای در بای ساق های بدستور معول کنند و از جهانی صداع  
فصل در کسب نام را باید کرد و اگر ماه باشد خواه حار خواه بار و فصل بدستور معول

بملاحظه دارد که در دوار صوابی و دومی و بلخی و سودا و آتش که امیخا طریقی  
در مرض خور کردن بریده و بعد از منهل اصلا صبح بادویه که در همه دستور دوار و سرد  
مکاشش نموده ام استعمال آن موجب عمل کرده باشند و اگر نظرات و یا شیخی  
در دغنی بای و ضوالت و طعمه بانی و غیره در کار باشد موجب نوشته عاصی  
که در اکثر دستور دوار مذکور است موافق برداشت طبیعت مطوطه داشته باشد پس مرض  
و عرض کرده استعمال کرده باشد عرض که معالجه این نوشتن در کار است بملاحظه  
طال طویل دستور ترک داشته ام و اگر چیزی دیگر بمناسبت مرض در کار باشد  
از دستورات سابق که چیزی نگذاشته ام تلاش کرده بمناسبت مزاج و مرض استعمال  
کرده باشند و اگر صلاح بسبب این اسباب باشد نیز هیچ طبق بین دستور معالجه

تجربین

بملاحظه مزاج و مرض کردن علاج آن کردن باشند **دستور المعالج فی کسب سینه**  
اگر سبب است سود مزاج حار یا بار داشته باشد یا سود مزاج مرکب باشد باید که معالجه  
سبب بارد موافق دستور معالجه دستور دوار و سرد بار و سافج و معالجه  
حار را موافق دستور معالجه که از حار سافج و مرکبه را دستور معالجه مرکبه معالجه

نزاج و مرض از لطیف تدریج در از سطولات و پایی نویه و در غنها و غیره باید کرد و اگر  
سبب مایه صغوی و بلغمی و دموی و سودای بی باشد دستور در آورد  
صغوی و بلغمی و دموی و سودای از تنه عام و خاص و از سطولات و از غزوات  
تحرکت و از سطولات و از برکتات اطریقات و غیره آنچه بطایع نزاج و مرض  
متناسب باشد معالجه آن کرده باشند و اگر سبب جمعی باشد بهر علت  
عضو باشد دستور معالجه آن بهر قسم جمعی که باشد موافق مرض مزاج کرده باشند  
و شرکت بر عضو دیگران عضو موافق معالجه حرار و سردی و خشکی و رطوبت و نزاج  
درشته کرده باشند و اگر سبب ضربیه و سقوطیه باشد تدریجاً دستور در آورد  
که سبب ضربیه و نقطه باشد تدریجاً عضو و اصطلاح آن کرده باشند و اگر سبب  
سبب صغوی و کبریه و غیره باشد موافق دستور معالجه آن دوا در دسترس  
نزاج و مرض معالجه آن کنند و اگر طبیب و انا باشد معالجه بهر قسم که باشد از معالجه  
دوا و دستور مناسب است بطریق نوشته این بعضی آنچه نقطه و لا کبریه  
از معالجه حرار و سردی موافق نزاج و مرض معالجه آن کرده باشند

بهره مندرج در این کتاب **در بیان** اگر کسی بیمار باشد یا بیمار و یا ساق و یا کب  
باشد باید که به لطیف ترین مرتبه عیانت مرض باشد و به مسمومه مثلاً از نوبت ضعیف و  
نهایت ضعیف و نهم که با و در غفران و قیون و غیره منه بر کباب که در حرارت و سرد  
تاز و یا بار و یا بر که مذکور کرده ام باید که بخورد و رسته معالجه آن کرده باشند  
و اگر کسی بیست سودا باشد لازم که معالجه آن بدستور چهار سودا و بی  
ادویه مرطبه و منوم و خل رقیق و اوج از روغن های ارنطولات و قطولات  
و غیره کرده باشند و اگر تقیه ماله منطور باشد خواه عام خواه خاص همان  
گشتند و این معجزی از قسم معالجه در چهار دسدر یکدانشه اند و اگر کسی  
سبب صفادوی باشد و خواه سبب بلغم یا بح و یا از ناله و موی باشد اگر با  
مسهل باشد تقیه مسهل عام و خاص موافق دستور چهار دسدر و سبب تقیه  
بیر همان دستور کنند و در استعمال ساجهای و دلوهای که ماله و رذات الباغ باشد  
یا غیر آن موافق دستور چهار دسدر و تهر آن کرده باشند و اگر کسی سبب  
تقیه عام و خاص بدستور چهار دسدر یعنی معالجه آن باید کرد بعد از معالجه

نسخه

[illegible]



[illegible]

کوشا نذیم باو مانند صفت سوفی چشم خاس سیده را آورده سیرت خاس داخل کرده  
 باضافه **نوشته شده** بسیار دیکت مضمون خود وصل چشم خاس نیکو فقه **نوشته شده**  
 مکلفه افعان در عرق بار کفوفه عقیق کوشا نذیم باو مانند صفت سوفی  
 چشم کابو سیده را آورده سیرت خاس سیرت مضمون داخل کرده باضافه قرض منوم  
 نوشتند **دیکت** بار **نوشته شده** دار چینی خود وصل مضمون مکلفه کلیمه  
 مکلفه افعان در عرق کاورمان عقیق کوشا نذیم باو مانند صفت سوفی  
 چشم کابو چشم خاس سیرت کدو سیده را آورده سیرت خاس سیرت مضمون  
 داخل کرده باضافه قرض منوم حار نوشتند **دیکت** **نوشته شده** اسطر خود وصل  
 کابو مکلفه چشم خاس مکلفه کلیمه مکلفه افعان خود وصل مکلفه عرق  
 عقیق عرق بار کفوفه کوشا نذیم باو آورده دار نذیم باو مانند  
 صفت نموده باامین صفت سوفی چشم کابو سیده را آورده سیرت خاس سیرت مضمون  
 داخل کرده باضافه قرض مضمون نوشتند **دیکت** **نوشته شده** اسطر خود وصل  
 چشم مکلفه خود وصل دار چینی چشم کابو مکلفه در عرق کاورمان عرق کوشا نذیم





کلبه خاکی را از نرندی در عرق کار زبان عرقی شسته و کوزه کوبیده هم با دانه  
 چشمه کابو چشمه در چشمه کدو سیره را در ده نریت شسته شربت مخلوط داخل کوزه  
 با صافه قرص منوم بار دیوشند **در چشمه کدو سیره** به پدیدان نجاب گرفته در عرق  
 عرقی کلبه خاکی مخلوط عرقی صندل چشمه کابو چشمه کدو سیره را در ده نریت  
 چشمه شسته و داخل کوزه با صافه روعه با دانه منوشند **در چشمه کدو سیره**  
 پدیدان نجاب کلبه خاکی بر سره را در عرق کار زبان عرقی شسته و کوزه کوبیده هم با دانه  
 چشمه کابو چشمه شسته بر آورده روعه با دانه منوشند **در چشمه کدو سیره**  
 چشمه داخل کوزه با صافه قرص منوم بار دیوشند **در چشمه کدو سیره** کل کار زبان  
 کار زبان سمعان چشمه در عرق کار زبان کلبه خاکی عرقی شسته و کوزه کوبیده هم با دانه  
 پدیدان نجاب گرفته کلبه خاکی کابو چشمه کدو سیره را در ده نریت  
 عرق شسته شربت داخل کوزه روعه با دانه منوشند  
 با صافه قرص منوم بار دانه پدیدان نجاب **در چشمه کدو سیره**  
 کل عرقه کلبه خاکی مخلوط چشمه خاکی روعه با دانه منوشند **در چشمه کدو سیره** کار زبان  
 کار زبان







بخشم کا بوجھ شمس کو بخشم کہ دسبدره را آورده شمس شمس شمس شمس و اعلی کرده رنج

شمس رنج بادام خروج موقوف باضافه فرض منوم بوشند **در دسبدره**

آب انار شمس کلاب عرق شمس عرق کاردیان شمس انار گرفته تخم کاه

بخشم که دسبدره را آورده شمس شمس شمس شمس و اعلی کرده رنج بادام خروج شمس

مروج کوفه باضافه استغول کاه بخشم باگنو کاه فرض کوفه کاه فرض منوم

بوشند **در دسبدره** تخم کاه موصول بعد فرض بخشم که دسبدره کاه موصول

بخشم شمس رنجوان از آب برگ کاه بوشند کلاب شمس ضلای نماید **در دسبدره**

**در دسبدره** بخشم که دسبدره را آورده شمس شمس شمس شمس و اعلی کرده رنج بادام خروج شمس

شمس ضلای بعد استغول رنجوان کاه در آب برگ کاه بوشند شمس ضلای نماید

**در دسبدره** شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس

از آب برگ کاه بوشند شمس ضلای نماید شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس

صلی شمس ضلای بعد شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس

در آب برگ کاه بوشند شمس ضلای نماید **در دسبدره** شمس شمس شمس شمس شمس شمس شمس

انار



جود بود صد از صد صدی سینه سینه عیش و شادی بر زانوی ابرو رخسار  
خشم کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه سینه سینه **خداوند** سینه سینه  
سعد کوفی کف مشه خشم کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه سینه سینه  
از آب برگ کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه سینه سینه **خداوند** سینه سینه  
با بون اعلیٰ ملک عیش خشم خطه خشم کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه  
اصونی از آب برگ کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه سینه سینه **خداوند** سینه سینه  
**خداوند** سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
کا بوزار آب برگ عیش سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
در لاک سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
عیش سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
سقوط نماید **سقوط** سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
اسطوخودوس کوفه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
سقوط نماید **سقوط** سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

کوفته از آب برگ عقیق آب برگ کهنک صوفی روح مالونه روح بادام

موزع موزع قطره نماید چا قطره رای سکن مستقر دماغ نه سحر است آب برگ

کامو آب برگ خرفه سبز آب برگ کهنک سبز روح موزع روح حنجره کافور موزع

قطره نماید دیگر دلت نه حکم حکم موزع کوفته سحر است آب برگ کهنک

آب برگ کهنک روح ملک موزع موزع موزع نماید **روح موزع**

آب برگ کامو سبز آب برگ خرفه سبز آب برگ کهنک سبز آب برگ کهنک سبز

صندل صندل از قندک بده سحر است حکم موزع حکم موزع حکم موزع

کافور روح حنجره روح کافور روح موزع روح موزع موزع موزع

بر سر مالند و قدری موزع نماید **روح دیگر موزع** روح حنجره روح موزع

روح موزع حکم کامو حکم صندل صندل کوفته موزع موزع قدری

امون و موزع و کافور حکم داخل کرده بر سر مالند و قدری موزع نماید

**دیگر دلت** روح حنجره روح ملک روح کافور حکم کامو حکم کافور دانه

حنجره از قندک و آب برگ کامو سبز و آب برگ کهنک سبز بر آورده داخل کرده

بنج نعلیم افنون کا حق منبرج موفق برسر مالد و قد ری درینی لوط سارند

و اگر درانی یک مفسر و ملک بنو فر و داخل نماید پیرست **ترجمہ پیر علی**

روغن بادام روغن مفسر روغن بنو فر روغن کدو روغن گل روغن حشام

بنو فر بنو فر در کله لعل گرفته آب برگ کا پوسید آب برگ فروغ آب

برگ کینر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر

منبرج ساخته برسر مالد و قد ری درینی لوط سارند **ترجمہ پیر علی**

بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر

آب برگ عسل آب برگ کا پوسید آب برگ کینر آب برگ فروغ آب

کوکنار بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر بنو فر

برادر و منبرج ساخته و انداخته برانی بنند که آب مالک سور و کلا

بر مملون کا حق و داخل کرده کف اندازد و صفت حب برسر مالد و قد ری

درینی لوط سارند **ترجمہ پیر علی**

بنو فر آب برگ کانی بنو فر آب برگ کوکنار بنو فر آب برگ فروغ آب



[illegible]



کاشف غشیه بزده سیاه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 در کیم انا راب بر کرده دارنده صابون بوسانه نصف یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 روغن بادام روغن سفید روغن کدو روغن منقوش روغن صابون مرقع کرده یا بوز غشیه بوس  
 بر این بزند تا که آب پاک شود و روغن یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 مشک چند بوسه زفته حل کرده بر سر مالند و قدری در بینی لوط نمایند  
 روغن یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 بر سر مالند و قدری در بینی لوط نمایند  
 مشک کاشف غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 مرقع غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 در بینی لوط نمایند  
 کاشف غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 در دوز بر کینه برک یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس یا بوز غشیه بوس  
 صفت مرقع روغن سفید روغن کدو روغن منقوش روغن صابون مرقع کرده یا بوز غشیه بوس

کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه کل غشیه  
 اردو مرگ کا جو سبز برک کو کینا رخسار کا جو چشم حساس در و دار زده انار آب کو شاد  
 نصف نماید صفت سوخته روغن گل روغن صندل داخل کرده نطول نماید **نطول**  
 برک کا جو سبز برک کو کینا رخسار کا جو چشم حساس در و دار زده انار آب کو شاد  
 روغن تھن ساک مالک صندل صندل سرخ مالونہ علی القلیب جو غشیه نکوفہ کا جو  
 نکوفہ چشم حساس نکوفہ کلین سہ را در حرار زده انار آب کو شاد نصف نماید  
 صفت سوخته روغن گل روغن مالونہ داخل کرده نطول نماید **نطول**  
 احتیاج باشد چنانچہ روغن مالونہ روغن نماید انداخت **نطول**

**بار و المراج** کل غشیه کلین اصل الیوسنیل الطیب چشم کا جو چشم حساس نزد انہ ناخواہ  
 روغن تھن جو چشم حساس سعد کوفی مالونہ اکھل الکلب علی القلیب برک کینا برک میدانہ سبوش  
 در و دار زده انار آب کو شاد نصف نماید صفت سوخته روغن صندل روغن مالونہ  
 داخل کرده نطول نماید **بار و المراج** چشم سبوش سبوش سبوش سبوش سبوش

14







صباح بخت بدیم باو باند صفت نموده مار اصل شربت انیون داخل کرده بوشند

**دوم** **شربت** **انسون** بزره سیاه خود صلیب اسطوخودوس عرق قضا افیون و رسته  
شربت در عرق غلیظ عرق باو بخوبی بر کرده دارد صبح بخت بدیم باو باند صفت  
موقوف مار اصل مالافا فیه شربت اسطوخودوس داخل کرده بوشند معجون مایه لک

انیون باریان زهره سیاه خود غنی فلفل دراز ز کحل عرق قضا بر سیاه نیوس فلفل  
خود صلیب و ار جنی فرقه سکه کوفه نیم بصل کف کوفه بدستور معجون سازند

مور شربت شش ماهه باید رفته اسطوخودوس اصل الوسی کلین و رسته انار آب گشاید  
بیم باو باند صفت نموده شربت کچین افیون شربت بر زوری گرم داخل کرده

بوشند **دوم** **شربت** **انسون** بزره سیاه خود غنی فلفل دراز ز کحل عرق قضا افیون و رسته

صباح بخت بدیم باو باند صفت نموده شربت اصول شربت داخل کرده بوشند

**دوم** **شربت** **انسون** بزره سیاه خود غنی فلفل دراز ز کحل عرق قضا افیون و رسته

مارانم مرفیع موقوف بوزند عقب آن بر سیاه نیوس کلین کافیه در عرق باریان عرق



بکوشایدیم ما و بماند صاف شود شربت اختیون شربت اطلو خود و داخل کرده

پوشند **دوم** اطلو صغیر ایاغ فتوا اختیون شربت اطلو خود و داخل کرده

کلیخ کل صغیر اطلو خود و کلفه علی مزوج موقوف بخورند عقب آن عرق بادبان

عرق عقیق شربت کنبی اختیون داخل کرده پوشند کاسی اطلو خود و داخل کرده

اطلو صغیر کنبی بخورند **دوم** اطلو صغیر غار فون موی نه کنبی را نیک و داخل کرده

مفسر روغن بادام صغیر کرده ایاغ فتوا کافشند اطلو صغیر مزوج موقوف

بخورند عقب آن عرق بادام کنبی عرق عقیق مایه غسل داخل کرده پوشند **دوم**

اطلو صغیر موی نه ایاغ فتوا اختیون لیساق فستقی ترید صغیر مفسر روغن بادام

جرب کرده و عصاره غاف کلفه علی مزوج موقوف بخورند عقب آن عرق بادبان

عرق بادام کنبی مایه غسل شربت اطلو خود و مزوج موقوف پوشند **دوم**

کلفه علی کافشند اطلو صغیر خطی صغیر موی نه کلفه روغن بادام جرب

کرده کلفه مزوج موقوف بخورند عقب آن بادبان عرق بادبان کلفه عقیق

کلیخ اصل الوس در عرق عقیق مایه کنبی کوشایدیم ما و بماند صاف

صاف نموده شربت اسطوخودوس شربت انیسون داخل کرده بنوشند <sup>دوم</sup>

و بکمر لنگ منه کل فیض علی ایام فموا مزوج نموده بخورند عقب آن عرقهای و <sup>دوم</sup>

شربت های صاف انیسون بنوشند <sup>دوم</sup> و بدان ترکیب مویسین و اسباب نه

ترید بعد شربت روغن بادام حرب کرده عصاره ریوند بخت پیله کابی کون <sup>دوم</sup>

بیمه زرد پوست پیله ایله شقی کوفه نجیه مایک فید علی شربت انیسون <sup>دوم</sup>

مزوج سوف بخورند عقب آن عرق بادمان عرق باد و کویه مارا اصل <sup>دوم</sup>

داخل کرده بنوشند کاهی با جوشان با صافه بر جستن حل کرده بنوشند <sup>دوم</sup>

بر جستن فلفل گرد فلفل درار غفر قرقا عود صلیب عود غنی کوفه نجیه <sup>دوم</sup>

با کله غنی مزوج نموده بخورند عقب آن عرق بادمان عرق باد و کویه مارا اصل <sup>دوم</sup>

شربت انیسون داخل کرده بنوشند <sup>دوم</sup> و بکمر لنگ منه دوا المسک خار

حدود کمر مسک عود صلیب کوفه نجیه مزوج سوف بخورند عقب آن عرق <sup>دوم</sup>

بادمان عرق <sup>دوم</sup> با کله غنی <sup>دوم</sup> با کله غنی <sup>دوم</sup> با کله غنی <sup>دوم</sup> با کله غنی <sup>دوم</sup> با کله غنی <sup>دوم</sup>

شربت انیسون داخل کرده بنوشند <sup>دوم</sup> و بکمر لنگ منه دوا المسک خار

حدود کمر مسک عود صلیب کوفه نجیه مزوج سوف بخورند عقب آن عرق <sup>دوم</sup>

1694

بنهاد جانده است بگوشت و شربت بطور حشمت و شرف کچن است و اما در غسل داخل

کرده بنوشته است <sup>۴۴</sup> شربت بزرگ بنوشته است و در صلبت ایاچ فتوا بدو وزن

صل کف گرفته همچون سازند قدر شربت کیشمال یا بکیم مینقب یا خوشحال

باطح صلب و باغتهای و تربت صلب میداد و باشند <sup>۴۵</sup>

بعد از ترقیه میداد و باشند بویست طبعه کایست بویست بویست <sup>۴۶</sup>

اصنی بطور حشمت و در صلبت بزرگ بنوشته است و در صلبت مقبره رخ مادام خبر

کرده ایاچ فتوا باید که کف بنوشته است علی ملک فتوا ایتابی رکنین عمل صنفی در

عرق باویمان داخل کرده برایش گوارند و فنی که عمل شود و از صلب کرده باید بر سر

بنهند مادامی که بخواهم رسد شربت و داخل کرده ادویه مذکور مرفوع

موضه بزرگ و همچون سازند قدر شربت بدینور همچون سبانی باید در وقت مذکور

میداد و باشند <sup>۴۷</sup>

اصنی بطور حشمت و در صلبت اصل در کس کف بنوشته است و در صلبت

کف باویمان در کس و بزرگ ایاچ فتوا کوفته بنوشته است بدو وزن عمل صنفی همچون

کف باویمان در کس و بزرگ ایاچ فتوا کوفته بنوشته است بدو وزن عمل صنفی همچون

کف باویمان در کس و بزرگ ایاچ فتوا کوفته بنوشته است بدو وزن عمل صنفی همچون

قدر شربت کشمش با طبع پاک منفه اسطوخودوس گلشن در عرق بادکنوم  
عرق انگلیس بکوبند نیم با و بماند صفت موفه شربت روزی معتدل شربت  
منفیه داخل کرده بوشند **در حال سبب** پس دماغ خود را  
باید کرد چرا که سبب ادرم دماغ شود یا چیزی خلل دیگر و اگر سبب سبب و سبب  
سبب عدم یاس دماغ متحرک موفه و فایده و صریح و سکنه و کابوس و سبب کثرت  
رو و به حاره بوی و سرسام میشود و پاک میشود لهذا یاس دماغ هر دو به است  
**در وقت سحر** بوی سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی  
اسفندی اسطوخودوس کسک سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی  
بوی سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی  
در عرق کادربان عرق انگلیس کلب حل کرده بدستور صاف موفه بوام ارنه  
و بدستور بوی سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی بوی سبب کابی  
گلشن در عرق کادربان عرق بادکنوم بکوبند نیم با و بماند صفت موفه شربت  
روزی معتدل شربت داخل کرده بوشند یا با عرقهای و سببهای مناسب

عقل و سبب و بیان منه کنده نفس فضل کرد و میرود و محو صفت کوفته نخبه درینی  
ماند و میزد و اگر سبب شریک باشد در روغن بادام روغن مغشای مزوج شود  
درینی مانده و در **در روغن بادام** بود و خشک سنبل الطیب عرق فرقا فضل کرد و نخبه  
کوفته درینی و میزد و اگر سبب شریک باشد در روغن مغشای مزوج بادام  
مزوج شود درینی چکانند **در روغن بادام** آب برگ بود و سبب آریک  
عقل و سبب آب برگ گلی آب برگ چقد آب برگ بکلی سبب فضل کرد و فضل  
در نخل سنبل الطیب چند سبب کوفته نخبه مزوج شود درینی اندازند و اگر سبب  
شریک باشد در روغن بادام روغن مغشای مزوج بادام مزوج شود درینی چکانند  
**در روغن بادام** سبب سنبل الطیب خونچکان عرق فرقا فضل کرد و زیره سیاه کوفته  
نخبه در آب بکلی حل کرده درینی چکانند و اگر سبب شریک باشد در روغن  
روغن بادام روغن مغشای مخلوط ساخته درینی چکانند **در روغن بادام**  
ابار مزوج عرق فرقا اسطوخودوس سنبل الطیب کوفته نخبه درینی و میزد و **در روغن**  
**در روغن بادام** بر زرد بکلی فضل کرد و عرق فرقا اسطوخودوس برگ سیاه لیس کوفته نخبه



در بینی دهند و اگر قدری سعد کوفی خونچنان درض کرده قوی خواهد شد تا فطولی

سپاس و ستیان به با یونیه اصل الک سنبلی خط سنبلی الطیب سعد کوفی دار چینی

کافیه عین الشیب عقیقه قره اسطوخودوس بزرگ سنا لوس خود صلیب سوس گندم در دوازده

انار آب کوشاند نصف باند نصف سوز که محض داخل کرده فطول نماید

اگر سهریک بشد روغن گل روغن سفید اضافه سوز استعمال نمایند تا فطول

بزرگ سنا صفا خود خود و صلیب قره کینا عین الشیب خط سنبلی الطیب سعد کوفی

در دوازده انار آب کوشاند نصف باند نصف سوز که محض داخل

کرده فطول نماید و اگر سهریک بشد روغن گل روغن سفید با یونیه داخل کرده

استعمال نمایند **فطول به سنا** کافیه عین الشیب خط سنبلی الطیب سعد کوفی

اصل الیوس عین الشیب با یونیه اصل الک سنبلی الطیب سعد کوفی اسطوخودوس

عود صلیب اذخر پنج اذخر یک سنا یک سنا بیداره سوس گندم در دوازده انار

آب کوشاند نصف باند سوز که روغن گل روغن سفید با یونیه داخل کرده فطول نماید

فطول نماید

۱۰۱ **در بیان** بنه کای مفسر طر بنو فری خطی چشم ری صول بعد صول شرح  
 ۱۰۲ سنبل ایلب بالونه اکیل ایلب اطو خودس زرشین کرد عقیق ۱۰۳  
 ۱۰۴ موس کن آرد جور کین روت بنداره روت عقیق درد واره انار ات  
 ۱۰۵ بوشانه نصف باید صفت نموده سرکه روم کل روم مفسه داخل کرده نطول  
 ۱۰۶ **الباقی** بادیان اصل الوس کل مفسه کلین خطی نورقی اطو خودس  
 ۱۰۷ کل قند اصفا کل صندلی در عرق عقیق عرق مادر مکنونه در رسم انار اب بوشانه  
 ۱۰۸ بنم بادیا نضاف نموده سرکه سرکه شرب اطو خودس داخل کرده بنوشند  
 ۱۰۹ **در بیان** بادیان بچ بادیان عقیق اصل الوس کل مفسه کلین خطی کالین  
 ۱۱۰ بکوت مفسه علی کل قند اصفا در عرق کادریان عرق باد مکنونه بوشانه  
 ۱۱۱ بنام بادیا سر مفسه داخل کرده بنوشند **و** باقی معالیه سبب  
 ۱۱۲ ولسان ارد واریعنی و سودا بدستور محول از نطولات و عطوبات  
 ۱۱۳ و غیره باس مزاج و مرض داشته تحویر کرده باید کرد و معالیه سبب سبب  
 ۱۱۴ بدستور دوار صواوی و بلعنی ممتنع و در سبب سبب های رعایت مزاج غالب طبع

بدون یعنی باید کرد و اگر کسی باشد طالب مجامع بر عایت دوار صفی او می

اگر بدستور محول یا پس نزاع و مرض در شسته کرده باشند و حق المعده در اراده

معدره منوم محفوظ دارند مگر ضرورت سبب طالب بسیار مضایفه ندارد و

**و دیگر نه** کل مفیده کفایت کلید اسطوخودوس و سیاه و شان

گفتند است با بر سیاه بوس ایمنون در شسته در عرق کاه و زبان عرق

بجوش بدینم با و با باده صاف نموده شرب کنی انهمو نیز مفیده داخل کرده

بوشند با **و دیگر نه** خود صلیب اسطوخودوس ایمنون در شسته کلید

با و بکنیم قلعید افغانی در نیم از عرق عین الثعلب بوشانیم با و با باده صاف

نموده شرب مفیده شرب اسطوخودوس داخل کرده با ضافه اطریش اسطوخودوس

**و دیگر نه** لعل البهاره بیهان ایمنون اصل بوس بر با بکنیم کلید

کل مفیده کلید غلیظی در عرق بیهان عرق کاه و زبان بوشانیم با و با باده صاف

نموده شرب مفیده شرب روزی معتدل داخل کرده با ضافه اطریش

بوشند کاهی اویانید مویز و کاهی اطریش صغیر **و دیگر نه**

خود صلیت عود و غرق در طر خود و سر کل نفسه کوفته بخند بد مکتبده علی است مفیده

فردیغ خود بخورند عقب آن عرق بادوبان عرق کاهورانی شربت الیاف خود پس

داخل کرده خوشنما و دیگر اوقات

مصطفیٰ ما دمان عوام صلیب اسطوخودوس علی مصطفیٰ کو قسم بخند مزوج خون بخورند

عقب ان كل قسم الطوفان وسكنين كل قسم على وخرج من القليب عن ما ذكره

کوشانده نیم باو مانند صاف نمون کسری که بنین سروری شربت میفته داخل کرده

کلمه بنفشه کل نام و فراسطو خود و س کا و زبان کل کا و زبان اصل لکوس

کلن فدا شد و در عرق شعله‌ور سوختند تا که سوزانده تمام ما را بجا داشت نموده موکرم

۱۶۲

کند و خیزد برآورده داخل کرده شریفه داخل کرده بنوشند و بر سر سینه

ما دام ما در بحیره صل و اورمان الوخاراکه مضنه صل منو فر اصل المرس کلنخ قلعه صل

در عرق کاه و نان عرق مادر که گوشت بکشد از نم ماعا که با نیکبار می کشند و او در ده

داخل کرده شربت شادوفر صندل بطول خود و سه درخار کرده نموشند با با صافیه

کشتی کا بخور نہ رہے **الہیہ** عوق ماورمان عوق کاورمان عوق **اشعلیہ** **قللہ**

مخرج نموده شربت نفی سکنجونی و زوری داخل کرده بنوشند گاهی با شانه ابروی  
کشی می بنوشند **و دستور العلک فی الکابوس** اگر کابوس از خواب بوی بیدار  
باید که اول قصد با سلیق <sup>بقطال</sup> نماید زبرکوش کنند و اگر احتیاج ضروری باشد شانه  
و زونای در پس گردن و شانه های و دونه های کتفه اما نه با دهنه پستان پای باید کرد و اگر  
احتیاج باشد قصد حافی نیز مضایقه نواز در جهه اما نه ماده و ملطف تدبیر از غلظت  
و بای ثوبه و ظلم های وضادات و غیره موافق چهار دسدر صفاوی و دوی باک  
مزاج و مرض در شسته معالجه آن کرده باشند و اگر کابوس سبب الحزنه بغم باشد خواه  
از غم خواه در ذات الاماع اگر سافح باشد قطف تدبیر موافق دوازده دسدر  
بارد سافح و عار سافح با پس مرض و مزاج بلحاظ مزاجه معالجه آن کرده باشند  
و اگر مادی باشد تقیه مهمل عام و حاض و ملطف تدبیر از غلظت و بای ثوبه و ظلم  
و وضادات و غیره موافق چهار دسدر یعنی بلحاظ مزاج و مرض کرده معالجه آن باید کرد  
و اگر کابوس سوداوی باشد باید که بدستور تدبیر مهمل و غیره موافق چهار دسدر  
سوداوی باید نمود و اگر کابوس سبب حرارت سافح و یا سبب سردی سافح

بایست علاج آن موافق دوار و سرد ساق بار و عارض ساج بکنج و جوه ساج  
آن کرده باشند و تطیف بدینار زوغن های و غیره موافق بدینار و سرد  
عارض و بارد ساق کرده باشند و در جمع معالجه بعد از فروخت اصلاح و باغ  
بطاقت و غیره ضرورت که مبادا نکس عقلت نه شود **ط ۱۰ و ۱۱ و ۱۲**  
الکته اگر سکنه سبب غم غلیظ باشند اول باید که بدو چه که باشند از راهوشیار  
کنند بعد از پوشاری سهل عام و خاص دار و **ط ۱۳** و باغ بدستور معالجه کرده باشند  
که مبادا نکس مرض نه شود **ط ۱۴ خطی** **ط ۱۵** منعه خفته شک و نقل چندین  
خود صلیب کوفه نخه به بویزد و در معنی مانس دهند و اگر در بول شته تر شکست  
شکست ساخته استعمال نماید بهتر است **ط ۱۶** و دیگر لک منه فلفل گرد و بخیل و نقل  
تخمین **ط ۱۷** کوفه نخه به بویزد و در معنی مانس دهند **ط ۱۸** و دیگر لک منه کیندر  
صوفی **ط ۱۹** اینون ریزه سیاه کوفه نخه به بویزد و قدری در معنی دهند  
و دیگر لک منه ایام **ط ۲۰** فلفل چندین **ط ۲۱** و نقل **ط ۲۲** و در معنی خود صلیب کوفه نخه  
به بویزد و قدری در معنی مانس دهند **ط ۲۳** **ط ۲۴** کیندر **ط ۲۵** ایام **ط ۲۶** کوفه



بجای پیکلی ایاچ فتوا کوفه بخت به بود و در می ناس و بند و اگر در اول شتر تر کرده  
حک نمون استعمال نماید بهر جهت ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد  
آب برگ که بر خنل چندین بار بهر بوی عود و صلیب صبر و طوری کوفه بخت بهر فرم  
نمون سوط نماید ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد و کوفه بخت  
آب به بود و در اک گنجی خورد و نمون سوط نماید ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد

فضل کرد فضل در از قرض رخنل ایاچ فتوا در آب گنجی آب برگ که در اول شتر  
سکه که عضل مزوج نمون سوط نماید ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد و کوفه بخت  
ایاچ فتوا رخنل تا که خودنی در آب برگ گنجی خورد و نمون سوط نماید ط و دیگر کلف  
سکه که عضل داخل کرده سوط نماید ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد و کوفه بخت  
عضل بول سکه رخنل کوفه بخت مزوج نمون سوط نماید ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد  
بدین شکل وقت و چند بستر و عود فایه بسیار دارند ط و دیگر کلف به آب برگ گنجی خورد

صبر و طوری بنیال بخ در عمل مخط ساخته وقت حبت در قیله مزوج  
نمون در عمل بهند خورا خود بهوش خواهد بود و قی خواهد شد و صبر

بهر بوی قرض رخنل فضل در از قرض رخنل ایاچ فتوا در آب گنجی آب برگ که در اول شتر

گندم

و در آن فرض سکنه فی کردن فایده کلی دارد و **در آن فرض سکنه فی کردن** ایما

شخص حاصل جواز فی حصول ترویج موقوفه فقیه ساخته در خطی و درین بابت خواهد آمد و فی

وصف کتب **در خطی و درین بابت فقیه مدعی است که بپوش خواهد آمد** کسای که میکنند

ایما فی تروا بنیال بخ فلفل کرد و درین کوفته نخه بپوش و سرکه غصیل و بول شتر فروج

کرده بقیله مخلوط ساخته درین بنهند بپوش از کسای عظم خواهد آمد و تفسیر

خواهد شد و کای خشک کوفته درین مانی و بند **درین بابت فقیه مدعی است که آب یک**

خود آب یک که آب یک میکنند بر سوطی نماد خود و کسای فلفل در از عقود

کوفته بخت بر سرکه غصیل بول شتر فروج کوفته از مخلوط ساخته درین

بنهند و کای خشک ساخته درین و **درین بابت فقیه مدعی است که آب یک**

بنهند بر سوطی و درین مانی و بند **درین بابت فقیه مدعی است که آب یک**

در آب یک که آب یک میکنند بر سوطی نماد خود و کسای فلفل در از عقود

کوفته بخت بر سرکه غصیل بول شتر فروج کوفته از مخلوط ساخته درین

بنهند و کای خشک ساخته درین و **درین بابت فقیه مدعی است که آب یک**

در آن فرض سکنه فی کردن فایده کلی دارد و در آن فرض سکنه فی کردن ایما  
شخص حاصل جواز فی حصول ترویج موقوفه فقیه ساخته در خطی و درین بابت خواهد آمد و فی  
وصف کتب در خطی و درین بابت فقیه مدعی است که بپوش خواهد آمد کسای که میکنند  
ایما فی تروا بنیال بخ فلفل کرد و درین کوفته نخه بپوش و سرکه غصیل و بول شتر فروج  
کرده بقیله مخلوط ساخته درین بنهند بپوش از کسای عظم خواهد آمد و تفسیر  
خواهد شد و کای خشک کوفته درین مانی و بند درین بابت فقیه مدعی است که آب یک  
خود آب یک که آب یک میکنند بر سوطی نماد خود و کسای فلفل در از عقود  
کوفته بخت بر سرکه غصیل بول شتر فروج کوفته از مخلوط ساخته درین  
بنهند و کای خشک ساخته درین و درین بابت فقیه مدعی است که آب یک  
بنهند بر سوطی و درین مانی و بند درین بابت فقیه مدعی است که آب یک  
در آب یک که آب یک میکنند بر سوطی نماد خود و کسای فلفل در از عقود  
کوفته بخت بر سرکه غصیل بول شتر فروج کوفته از مخلوط ساخته درین  
بنهند و کای خشک ساخته درین و درین بابت فقیه مدعی است که آب یک  
بنهند بر سوطی و درین مانی و بند درین بابت فقیه مدعی است که آب یک

کامیصل سر کونجیل ناکو عقود عقود قاعود صلیب خشم سر داری ایام  
در شیر که آب برگ کای آب برگ اله اول شش آب برگ کلنی ز کرده دارند  
و فی که خلک نمونج بار یک سایه عاش و هند مجو و یوس آب و قیج تس  
ترکب نان خشم سده منده استون کردیا ناخواه عود صلیب برسیا یوس عقود  
خشم سر برنیل مخمسم میدا کمر کوفته نخه اردیانی اردینوار مزوج کرده  
از آب صلیب خیره ساخته بان سازند و قدری بر تابه ایسی بکطوف نخه سازند  
و بر طرف خام روغ میدرخش مالین کرم کرم بر سر دارند بعد از یک کرمی نادوس  
ساعت دارند منقح سد است طارک **ترکب** استون بادمان بول  
و داری ایام عقود دوس مصطفی ایام قیوا صوفیایه یاز غص کوفته نخه تاکرد  
ناش اردینوار ما صلیب و سر که غصکیم خنود و جسد کمر خیره بوف بان  
سازند و بر تابه ایسی یک طرف بجه مانند و طرف خام قدر روغ هند بخ مالین  
کرم کرم بر سر دارند منقح سد است طارک **ترکب** استون نیرد سیاه  
عقود قاعود صلیب برنیل ایان منج ایان عیش ایام عقود دوس



اکنون استعمال تر باق از یوم بدستور مجنون باید کرد و **طیغی که در لایق نه بر کیش**

عقروفاستین و حروف محضه اندر کلمه کس بدین ارباب و اسرار کس شمس

سرگین بر منورج منورج در دو پیتی بسته در کبریا روح منورج روح منورج

انراخته گدم گدم اریو بی ندر کور حلا مایند چ حلا لک پنه اینون در حلا  
 حلا ناخاه دار حلا فرو سنیانی سنبل و طرب سو کو فر ما دوز عه و حلا

عمر و صلیت ایاچ فتوا گرین بر سوس گذم اردو یوار چه با کوفه خسته

مخرج خود در بونی بسته نگذارند و حق حجب در کوه رخ ندارند

روغن ندراب روغن نسوسن روغن بابونه که در دستور معول گرم گرم کمد غایب است

لا تكتب من غير عرض اما في حقنا او في حقك الطيب عود صلب ضد منكر خرد

در خوار فرج خوف بدستوار از رواج بدیخیز و درج بالوهم حد مایه

۱۲۰۰ ساله روح کدو - روح مداح و روح فقار و روح نیل روح  
 ۱۲۰۰ ساله روح کدو - روح مداح و روح فقار و روح نیل روح  
 ۱۲۰۰ ساله روح کدو - روح مداح و روح فقار و روح نیل روح

و فرموده بخانه خواجه مولود در غایت حاجت و سرآمد و قدر در پیش

1913



سوط نماید **زکب روم و میره** با بونه اکمل بکسل الی طب سعد کوفی

اینون با بونه دارچینی بر سبب بوس عقر قریضه قطور لون را بخورد و پس

را در یک انار آب بخوشاید نصف بماند صفت سوده کرده روم مذکور روم

روغن شل روم با بونه داخل کرده بار بخوشاید روم بماند و آنرا بکسل

جند ستر عقر قریضه ابارج فتوا فلفل گزور کحل عود صیت فلفل دراز مصطکی

جند روم سار مذوفت جت یک گرم گرم گرم مالند و عدد در رومی سوط نماید

**زکب روم و میره** مصطکی خردل جند ستر عقر قریضه عود صیت ابارج

وز روم مذکور روم با بونه روم بوس مذوفت اگر قوی خواهد زمان

ناروق در آن حل کرده گرم گرم بر سر مالند و قدری در بینی سوط نماید

تا به این خوب گرم کرده و فستکه بر سر دارند که بوس اید محبت

قالبه دیگر بسین ساق بای شحم سکنه را فانیه کلی دارد و فانیه

باقی رکناب آنچه سبب باشد از دوا رسد یعنی دوا دستور العیال

و نسیانی موافق مزاج و مرض تجویز نموده استعمال انکرده باشد و قوی



۱  
حکم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بارفایند وارو پادشاه مسیحی که در هند

اصل کوس انحرز و قسطور و قسطنطنیه ارباب سکوفه افیمون در دسته اسلخود و  
عوم صلیت سکوفه ترک سکوا کوس بفتح قسوس سکوفه عفر و سکوفه بادمان  
ماور سکوفه کاورمان ملک و زمان برید سکوفه سکوفه کلیمخ رب سکوا کی کوس  
بوست علیله برید علیله سکوفه ملک قسطنطنیه علی هم را و عرق ماور سکوفه عرق  
عرق بادمان رب ترک و ده دارند صبح کج باشند هم انار مابند مابند صنف  
مابند

سبب طغیان و غلبه بر خست و اضمحلال و ارض کرده بر خست و موفوس حل کرده باطل

نمونه باضافه روغن بادام زرد سفید مخمر روغن بادام حریب کرده مانع است بوی تند

کاهی باضافه حب لاجورد کاهی باضافه حب غبارنون کاهی حب کمرکاهی حب

فروغی باز آید و بوشند تا ما و مهبل تنه عام کنند و و مهبل تنه

عجب امار و مایک ضرب مایک عار چون درینور محول گشتند لوار و رفت

سپیل عام یک که خریدار داده، معین با مسئول خاص داده، مادر سرید و دین

بنا بر رویه نهید اصلاح و مانع موافق عرض و قریح کردن باشند یا نه

رض نه شود و علی الصبح بنزد مایع باور بخنود عرق عسل شربت سردی <sup>اولم</sup>  
داخل کرده بوشند تا به هر سه روز بعد از آن عسل بر با مصطکی مارمان عرق <sup>اولم</sup>  
ساخته بخورند عسل آن عرق با دمان عرق عسل شربت عود صلیب شیر <sup>اولم</sup>  
را آورده شربت بر قوی گرم داخل کرده تا به هر سه روز بعد از آن عسل <sup>اولم</sup>  
فراخ آن کرده باشند **در دانه** اینون زیره سیاه عود صلیب <sup>اولم</sup>  
عود غرقی اسطوخودوس در عرق باور بخنود زوق خشک عرق عسل شربت کویساند <sup>اولم</sup>  
نیم باور نماید صلیب صفت موفع باور عسل داخل کرده بوشند با کای <sup>اولم</sup>  
باضافه بچون شرود و بطوس با دیگر لنگ نه ابریا علقونه فطوریون <sup>اولم</sup>  
عفر قضا بر سیبایوس آشنید و می ربک سداب کمر زود عود صلیب اسطوخودوس <sup>اولم</sup>  
اصل الیوس کلید سی در نیم انار آب کویساند نیم باور نماید صفت موفع <sup>اولم</sup>  
شربت اینون داخل کرده بوشند با کای باضافه بچون شرود و بطوس <sup>اولم</sup>  
و دیگر لنگ نه رکمل عفر قضا عود صلیب صفت قاری بنفاح فنیقه فلفله <sup>اولم</sup>  
زوق خشک در عرق باور بخنود عرق عسل شربت کویساند نیم باور نماید <sup>اولم</sup>

صاف نمون شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند <sup>۱۱</sup> و بگردنک نه دار <sup>۱۲</sup>  
 عود صلب روز فاشک <sup>۱۳</sup> بخیل اسطوخودوس بر سبب و تن و نعل و عرق <sup>۱۴</sup>  
 عرق بادمان بخورند نیم با و باندخت نمون شربت بکینجی افشوند <sup>۱۵</sup>  
 داخل کرده بنوشند کاهی باضافه بچون فرد و نطوس <sup>۱۶</sup> ~~عرق~~ <sup>۱۷</sup>  
 جذبه شربت زباق در بنه طهید <sup>۱۸</sup> خروجه نمون بخورند عقب آن <sup>۱۹</sup>  
 و در صحنی عود صلب اسطوخودوس روز فاشک <sup>۲۰</sup> و عرق بادمان بخورند عرق <sup>۲۱</sup>  
 بخورند نیم با و باندخت نمون شربت مارا اصل شربت اصول داخل <sup>۲۲</sup>  
 بنوشند و بگردنک نه عود صلب اسطوخودوس <sup>۲۳</sup> ابرج قیوا کلت <sup>۲۴</sup>  
 خروجه نمون بخورند عقب آن <sup>۲۵</sup> بادمان <sup>۲۶</sup> در سینه <sup>۲۷</sup> زرد سمانوس <sup>۲۸</sup>  
 و عرق بادمان عرق بادمان <sup>۲۹</sup> نیم با و باندخت نمون شربت <sup>۳۰</sup>  
 بیلا فادیه داخل کرده بنوشند کاهی برنجین <sup>۳۱</sup> و بگردنک نه <sup>۳۲</sup>  
 اسطوخودوس <sup>۳۳</sup> در سینه طهید <sup>۳۴</sup> خروجه نمون عقب آن <sup>۳۵</sup> برک سداب <sup>۳۶</sup>  
 و در صحنی عود صلب عود صلب عود صلب <sup>۳۷</sup> بادمان عرق <sup>۳۸</sup>

سبب باو بماند صفت نمون شربت افنون مایه اصل بالا فادیه داخل کرده بپوشند

کای بخنک حل کرده بپوشند **دیکر لک** دوا را المسک کم مشک جدر ستر

مزیج نموز بخورند عقب آن داریجنی عود صلیب الطوخ دوس دست چ کبر

عقود فاکلفید در عرق باو بمان عرق مایه بکونه بپوشاند سبب باو بماند

صفت نمون شربت افنون شربت الطوخ دوس داخل کرده بپوشند

**دیکر لک** دوا را المسک کم عود صلیب شرد و بطوس غیر شرب مشک

جدر ستر مزیج نموز بخورند عقب آن کلفید الطوخ دوس افنون زوفا

بغای در سبب انا راب بپوشاند مایه عرقهای مایه بماند صفت نمون مایه اصل

بالا فادیه داخل کرده بپوشند **دیکر لک** تر باقی فاروق جدر ستر

شرد و بطوس مایه اصل بالا فادیه مزیج نموز بخورند عقب آن افنون عود

عود بونی الطوخ دوس انحرزد مسک لبوس کلفید در عرق عود عرق

میان بپوشاند سبب باو بماند شربت بروری کم شربت افنون داخل کرده بپوشند

بپوشاند سبب تر باقی فاروق مشک غیر شرب عود صلیب شربت الطوخ

مزوج موزج کوزند عقب آن رخنه مکنونه دار حنی خود صلیب اقبون صوفیاری  
 مکن صلیب در رتبه های مادریم انار آب کوبانند نیم با و ماند صفت  
 موزج مادر اصل داخل کرده نوشتند **دیکر لک** معجون اسطوخودوس  
 ایام قیوا صد سه موزج موزج کوزند عقب آن یک خدای صوفیاری  
 برست ج کبر اسطوخودوس اقبون کفید علی در رتبه های مادریم انار  
 آب کوبانند نیم با و ماند صفت موزج شربت مادر اصل شربت  
 داخل کرده نوشتند کای رخنه حل کرده بدند **دیکر لک** معجون  
 معجون اسطوخودوس ایام قیوا موزج موزج کوزند مادر مکنونه خود صلیب  
 برست ایام اقبون زوفا حک کفید علی در رتبه های مادریم انار آب  
 نیم با و ماند صفت موزج شربت اقبون شربت بروری کوم داخل کرده  
 بدند کای رخنه حل کرده **دیکر لک** معجون ایام قیوا  
 موزج موزج کوزند اقبون زیر سه ماه عفره صلیب دار حنی کفید  
 در رتبه های مادریم انار آب کوبانند نیم با و ماند صفت موزج شربت

شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند کماقی ترنجبین بدین ط <sup>و دیگر</sup> لکنت نه  
انفون بادمان کلیمه بر ایسی ایوس اسطوخودوس عرق فرقا صورت قاری رکنی عود صیت  
کف شیدایی در وقت های مادر بسم انار آب کوشاید بسم بادمان صیت  
سوف مایه العسل بالا فاویه شربت اسطوخودوس داخل کرده باضافه  
زیاق اریو بنوشند <sup>ط</sup> <sup>غوغه</sup> لکنت نه عرق فرقا رکنی عود صیت اسطوخودوس  
خود در یک انار آب کوشاید نصف با نصف شربت مایه العسل بالا فاویه  
داخل کرده باضافه ایام فتوا غوغه مانید <sup>ط</sup> <sup>غوغه</sup> و دیگر لکنت نه انون  
بیزه ساه بادمان صورت قاری اسطوخودوس عود صیت دار چینی عرق فرقا رکنی  
در یک انار آب کوشاید نصف با نصف سوخته مایه العسل سه که عسل شربت  
انفون داخل کرده باضافه ایام فتوا غوغه نماید <sup>ط</sup> <sup>و دیگر</sup> لکنت نه  
و یک سداب صورت قاری دست چ کبر عرق فرقا عود صیت فطر بون و قیق این  
اصل ایوس کفج در یک انار آب کوشاید نصف با نصف شربت مایه العسل  
تالا فاویه شربت اسطوخودوس سه که عسل داخل کرده باضافه ایام فتوا غوغه



عقربا صغیر کے انہوں اسطرح دوسری کھنڈ سے ملتا ہے اور اس کا نام

کرده باضافه این شرح بیشتر ایام گاهی به صورتی غرض نماید که اگر کسی در این روزها

علی را طیب غرض حتی امقدر طاقت را نکند بدسته خون زبانه فدا کرد

فصل در کوشش نمایند و از قطورات و عطو لمبات و روغنهاي و فیتة

و بمسبهم عام و خام باید که در بعد از این اصلاح قریب موافق مرض و بانس قریب در

نور و بسند و ادویه می نمی ارد و سیر در امور معاطه سکینه فایده می دارد

۴۰ / مادہ کی نوع و صلیت و قلمبندی و در عرق کا و زمان عرق منبت و سبب و فواید

[illegible]

يك ناوله صفت نمون شربت افهون شربت مفتحه داخل كرده پنجين حل كرده  
 باز صاف كرده نوشند تا به صبح چهار روز يا هفت روز بعد از آن نديس بهل  
 عام كند صفت بهل يادمان ياد و كرمه كا و زمان كل كا و زمان بر ك نمك  
 كل مفتحه كل مخلوطه خشم خطمي خشم خباري اصيل الكوس ابرسا مخلوطه رطوخودوس  
 عود صليب لسان قنطريه بر ك سيبا الكوس غناب الكويار ابرسا كلكي طلقه سي يا كلكي  
 بوسيد بيله كاكلي بوسيد بيله روز بيله سياه نيب و عرق غناب عرق بزرگ  
 عرق كا و زمان نيب نكر كرده دارند صابون بوسيد نيم انار آب مانند مالبين  
 صفت نمون پنجين شربت مفتحه حل كرده باز صاف كرده با صافه روغن يادمان  
 شربت كرم كرده نوشند تا دو سه روز و بعد على الصبح عرق كا و زمان عرق غناب  
 عرق ياد و كرمه شربت مفتحه مفتحه نمون نوشند على الصبح سهيل و كرمه  
 بجان كودنه بديد و على الصبح باز بديد نكر كرمه روز داده سهيل خاص شربت  
 و غيره در دستور محول بر بديد على الصبح تبديد داده سهيل و بديد و باز تبديد  
 كودنه روز داده بيله مر يا ار شربت مصطكي يادمان طلقه كلكي كرمه مفتحه  
 دو عدد

خجریز عقیق آن سبز بدو کنگره کشفید انعامی اضافه شود بنوشته تا به روز بعد از آن

اصلاح مراض و مرض آنچه مناسب باشد کرده باشد و میگوید که مراض و مرض مراض و مرض

کتاب مفسرہ ملک بنو فکیف ملک ویرمان اسطوخودوس مور

کتابخانه آصفی در عرق بادریان عرق عسلید عرق کادریان مرزوه دار و نهضاج

ما بعد از مدت شش ماه و پنج روز شریف از غلغله علی کرده بارها نمودن باستانه

روغن بادام بخورند و اگر چربی باشد با صافه بر قوطری بخورند و

سر الهمزة منه صندل مسرخ كنار كلرخ زفت رومی كهفته منبل الطیار و

از آب بر سر انقضای سینه ساین باضافه روغن مصطفی شکر کرم صندل و ناید

دور السخريه دور الدماغ منه ما نونه عصف كل مفسه كل ماوفه حرمه

از آن برگرفته است ساین باضافه ز و ع که شد گویم کرده ضماد نماید

و نه که منصف و سخی مثل سعد کل منصف طبرخ شایف مابینا عظیم

از آن که عین الفکر است سائید ما صافه روح کل سرگرم فضل نماید

مردن مرغ نسو الطیر که صفت کبوتر در منی شایف طایر اردو و گلبرگ

۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶



حل کرده روغن سازند وقت چوب شیر گرم استعمال کرده باشند

**موضعا و غیر موضعا** فوغل مصطک رز و حوب زوت روی کلین رخوان سفید

صدلین عقیق اردو جو کوفه خفه کفا پدارند وقت چوب قدری اران

کوفه اراب برگ عقیق سبز ساین باضافه روغن کل شیر گرم صفا نمایند

لک که در از غرضه لیتعل بعدا لقصه و لسهل نه لپا بر جان مردارند موقت

رمانی مصطک عود صلیب طقد آقا مرقع مرقع بخورند عقب آن با عرقهای دیگر

نساب نبوشند فقط کفا سکنند مطلق و غیر لک نه کل مفسه کل مرقع

تخم خنجر خنجر عقیق صدلین سفید صدلین سبز اردو برگ عقیق

بوی کلین رز و حوب سوس گندم در دوزخه انار آب بوشاند

لصف باند حوت مرقع باضافه روغن مفسه مطلق باید

کل مفسه کلین مالونه اصل رز عقیق مصطک رطوخودوس هموار کند

برگ عقیق برگ عود تارخ سوس گندم اردو در دوزخه انار آب بوشاند

نوف باضافه روغن کل داخل کرده باضافه سرکه مطلق نماید

بدر

بسیار است یغیر بعد الفصد و سبیل منه طیند افغانی مصطفیٰ کبیر خود صلیب  
کلیه طیند کلین کو فیه مزین و مزین بخورند عقب آن عرقهای مناسب و شیرین

مناسب بخورند یا فقط که میسند **و علم** **د** کل طیند افغانی با امان  
کبیر خود صلیب کو فیه مزین مزین بخورند عقب آن با عرقهای و

مناسب بخورند یا فقط که میسند **د** **د** کل طیند کلین مزین مزین  
کل کاوران با رگبوسه اسطوخودوس در عرق کاوران عرق با رگبوسه

داخل کرده با ضافه خاکه بنوشند **د** و بگر لاله بنه با امان ع با امان ع  
کافور عرق عرق کلین مزین مزین کلین مزین مزین عرق عرق

عرق با رگبوسه بخورند با و با باد صاف مزین مزین مزین مزین  
شیرین مزین داخل کرده خاکه بنوشند **د** و بگر لاله بنه

کافوران کل کاوران با رگبوسه کلین مزین مزین کلین مزین مزین اصل اسطوخودوس  
اسطوخودوس مزین کلین مزین افغانی و عرقهای بنه تر کرده یا بوش داده

شیرین مزین مزین داخل کرده با ضافه خاکه بنوشند **د** **د**

کافوران با رگبوسه



عرق بادکش و عرق <sup>۱۰۰</sup>عشبه عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

شبهه برآورده کای <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

فایده بعد از فصد از سوطات برای <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

کرده و بعد از <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

اصول <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

بروزی یا عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

بر <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

داخل کرده کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

خاک <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>خلو فر شربت <sup>۱۰۰</sup>کای <sup>۱۰۰</sup>عرق <sup>۱۰۰</sup>خلو فر

سکه خود صلیب بشده را آورده در سوطی فروج سون سوط نماید ط

**سوط را بخوبی** و منقر دماغ آب برگ عشب آب برگ کایه سبز ایلیج قنونا

بر صورت حل کرده سوط نماید ط **و مکرر کند** آب برگ کانه آب برگ کایه

آب برگ عشب سکه که چند برشته زنجبیل و صلیب فروج سون سوط نماید ط

**و مکرر کند** سون خود و سون کایه سبز سون الطیب صلیب کوفه نیمه آب برگ

عشب آب برگ کانه سکه که ایلیج قنونا فروج سون سوط نماید ط **و مکرر کند**

**و مکرر کند** و رفع حدت سوط منقی دماغ استعمال نماید آب برگ کانه سبز آب برگ

عشب سکه که صلیب بشده را آورده روغن گل روغن بادام فروج

استعمال نماید مکرر کند سون سون عام و خاص در سون دوار و سون

و دمای باید کرد لیکن در نیمه سیرات پاس و دم دماغ بخلط و در سون

فراج سون سون سون سون پاس دماغ کرده استعمال نماید ط و اگر نطو و سون

ات و روغن نای و غیره که در آن ادویه مخدیره نباشد منطو و در سون

و دوار و سون سون سون و دماغ و رشته استعمال کرده باشد



[illegible]

کاه در میان اکثر زرد کل کاه در میان کلینج و صلیب بر سادان کلینج است و در حق  
 کاه در میان عرق و صلیب کجاست مدغم با و ما مدغم نمون شریف بر روی شریف است  
 در اصل کرده باضافه و دارا است معتدل نمونند و دیگر لایق عرق کاه در میان  
 عرق و صلیب عرق با کجاست عرق در میان شریف اصول شریف بر روی معتدل کاه  
 ما در اصل عرق صلیب شریف بر کجاست و در اصل کرده نمونند و کاه می معین بسیار است  
 با معین شریف نمونند و دیگر لایق شریف کلینج کلینج و در اصل خود و در  
 در عین و در شریف اصل است بر سادان در عرق کاه در میان عرق و صلیب  
 شریف مدغم با و ما مدغم نمون شریف اصول کلینج عرق شریف مدغم با و ما  
 در عرق شریف اصول کلینج کاه می ما در اصل و در اصل کرده باضافه و در  
 در عین خود و در شریف و دیگر لایق شریف کلینج اصل است و در میان  
 زو فاحش اکثر زرد با کجاست کاه در میان الویجا را شریف کلینج کلینج  
 بر سادان است و در عرق کاه در میان عرق و صلیب عرق در میان  
 کجاست مدغم با و ما مدغم نمون شریف کلینج کلینج با و ما مدغم نمون شریف







و دومی استخوان کرده باشند پس او به جود درمان و نقل کنند و از زیر کبک  
و طولانی و دروغ نای در سکه یعنی نیز نوشته ام اگر در آن کثرت او به عارض باشد  
از آن وقت ساخته موافق ماه و قراج درشت بوزن استخوان باید کرد و وقتی کردن از  
او دمی درین مرض فایده بسیار دارد و فایده این است که اگر سکه بیدار و مانع باشد  
بالعقب ضربه و لقطه معجمی در شمشیر یا غیره می تواند بود و سکه هم و دوازده  
صنواوی و دومی بر عاتق قراج و مرض کرده باشند و می درین مرض نیز فایده  
بسیار دارد و یکین معنی عارض باشد که مبادا اصطلاح عقل کنند و مهمل عام موزنی و سکه هم  
و دوازده صنواوی و دومی باید کرد و مهمل خاص کبک یا بایب نیر باید کرد بعد از آن اصطلاح  
از سبب باشد چنان طبع است و نوشته کرده باشند و قصد تفتیش و کبک زیر کبک و سازه می  
و دومی درین کردن ضرورت وقت است که باید کرد و یکم قصد نقل از مهمل و بعد از  
اصلاح قراج باید کرد **طریقه** **اصلاح** فی الصرع که سبب منغم و در مانع باشد علاج آن  
بعد از دفع کوبش مهمل غیبه عام بدن بقدر طاقت قراج و بعد از آن بقدر خاص بدن کنند  
و درین بدست ترقیه و غت یافته اصطلاح قراج بدست نوشته و بدست محول الاستخوان

مرض و مزاج نموده کرده باشند طریقی سهل لذت منته باید که سهل و بدیهه باشد

بازمان مار کجوه کا و زینان کد کا و زینان اصل الیوس و زینان خشاک اسطوخودوس  
بسیار فنی و کثیف کا مفسد ایرسا مگوفه قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون

برک سیالوس افقون در کشته ایگرز و بوبت بلیکه رزو و بوبت بلیکه  
بلیکه سیاه مورینی کد فید افغانی کلینج برک سیالوس هم براد و عرق کا و زینان

عرق الشب عرق مار کجوه بنب کرده و در نه صیاح کجوش اندازند آب ماند  
ماند صفت نموده شربت افقون شراب اسطوخودوس داخل کرده و تخمین شربت

نمونهس حل کرده بار صفت کرده باضافه روغن بادام شیرگرم بوشند و گاهی  
باضافه زرد کفتر و سفید بر روغن بادام جرب کرده و گاهی باضافه حب لاجورد و روغن

بادام جرب کرده بوشند علی الصلاح نیز بدان بوق کا و زینان عرق الشب  
عرق مار کجوه عرق صلیب شیده بر او زده شربت مفسد محصل شربت سردی

داخل کرده بوشند بعد از آن مهمل دیگر روز یک مقدار بدینگی و زیاده بی عاقبت  
طبیب علی الصلاح بار نیز در دهن مهمل طعم کجوش ایوانج بدستور محول نداده

کای بیت جبرکای بحسب تقوین بدین علی الصبح تدریس شصت کرده باز اعان سہل دوم  
 مقیم خاص و ہر بعد از ان اصلاح معنی بکفہ غشی دایم میل مصطفی باہمان عوصیت ہر روز  
 موفع بخورند عقب آن ہمون عرق موثر ترین نوشند بعد از ان سہ روز پیلہ مربا  
 اگر کسبتہ دایم میل مصطفی با دایم طباطبائی عوصیت ہر روز موفع بخورند عقب آن  
 عرق و شربت بدستور محول مذہب **طریقہ** کدکف تا بہ ہفت روز بند  
 باہمان مار کھنویہ کا ورنان کلک ورنان اصل الکوس کا غشی انحرز و **طریقہ**  
 الطوفان دوس عوصیت موثر منفی کفہ غشی در عرق کا ورنان عرق **طریقہ**  
 مار کھنویہ کین مذہب با و ماندہ صفت موفع شربت افتون شربت الطوفان دوس  
 داخل ادرہ نوشند کای بخشن جل کرده مذہب **طریقہ** باہمان ہمون  
 اصل الکوس روقا غشی بر دساون انحرز و موثر منفی کفہ غشی در عرق کا ورنان  
 عرق **طریقہ** کین مذہب با و ماندہ صفت نموده عوصیت شربت بر آورده سر **طریقہ**  
 شربتہ داخل کرده نوشند **طریقہ** و کدکف نہ کا ورنان کلک ورنان مار کھنویہ  
 اصل الکوس شفاء افتون و ربرہ رطوفان دوس موثر منفی کفہ غشی در عرق **طریقہ**



گاهی شیر برآورده در عرق عسل غلیظ عرق بادکنو به میسانیم با و باید شربت بر روی  
 متدل شربت اصل داخل کرده باضافه مجون بجای بنوشند ط در کولف نه زمان فاروق  
 ضد بکسیر عسل شربت اقیمون کافور علی مزوج نموده بوزند عقیق آن  
 بادکنو ط کاوریان ط مضمه اسطوخودوس در عرق کاوریان عرق عسل بجوشان  
 نم با و باید صفت سوخته شربت بادکنو بکسیر اقیمون داخل کرده بنوشند ط  
 در کولف نه زمان فاروق شربت ط صید اقیما با عسل عقیق آن اقیمون در سره  
 عسل اسطوخودوس بویست نج کزادگر سیالیوس در عرق کاوریان عرق عسل  
 بجوشانیم با و باید صفت اصل شربت بر روی متدل داخل کرده بنوشند ط  
 مجون اسطوخودوس ایام فتور و غن بادام مزوج نموده بوزند گاهی  
 شربت اقیمون داخل کرده بوزند عقیق آن ط مضمه اسطوخودوس نج مضمه  
 مضمه کافور علی در نیم انار آب بجوشانیم با و باید صفت سوخته بادام  
 شربت بادکنو داخل کرده بنوشند ط در کولف نه زمان ط اصل مضمه ایام فتور  
 عسل بادام ط صید اقیما شربت اقیمون مزوج نموده بوزند عقیق آن



اصل البوس زوفا خشک انحرز در بر سبب البوس عروقها کلید کلید مطبقه رطوبه خود در سوس  
 در شش انار آب باد و عرقهای کربسایند نسیم باد و مانند صفت موفه و صلیب نسیم  
 در آورده شربت العسل شربت بروری داخل کرده بوشند تا دیگر نکند  
 ترناق اربعه صلیب مرقع موفه بخورند عقب آن رنون پاریس ح سوس کبود  
 بر سبب البوس زوفا خشک مومری کلید عسل در عرق کاورناب عرق بار کوبه  
 بخورند نسیم باد و مانند صفت موفه شربت رطوبه خود در شربت بار کوبه داخل کرده  
 بوشند تا دیگر نکند ترناق اربعه صلیب مرقع موفه بخورند عقب آن رنون پاریس ح سوس کبود  
 شربت کعبه انقباض مروج موفه بخورند عقب آن کاورناب کل کاورناب عرقها  
 کلید مطبقه کلید عسل در آورده رطوبه خود در سوس انحرز مومری در شش انار آب  
 باد و عرقهای کربسایند نسیم باد و مانند صفت موفه شربت رنون پاریس ح سوس کبود  
 داخل کرده بوشند تا دیگر نکند کلید عسل کلید عسل ابارج بقوا مومری صلیب  
 شربت رنون مروج موفه بخورند عقب آن رطوبه خود در سوس ابرسا قطره بون دین  
 بر سبب البوس انحرز در بر سبب انار آب باد و عرقهای کربسایند نسیم باد و مانند صفت  
 در

نموده شربت سلجین اقتمونی شربت کیمین زردی و داخل کرده بنوشند تا دیگر

لذت نمند و اگر المسک چند بر بستر اکثر روز و شب شربت انیسون فروغ نموند بخورند  
عقب آن یک هفته ملک دربان مار کهنه بطور خودی کلین روزی یک بار در شرفی کلین  
در وقت مار کهنه عرق باران بخورند شربت ما و با نذ صفت نموند عود صلیب شده  
را آورده داخل کرده شربت مار العسل بالا فادیه شربت مار العسل داخل نموده بنوشند

دیگر لذت من مار العسل بالا فادیه مار العسل سالم شود و در طلوس تر باق فاروق

چند بر بستر فروغ نموند بخورند عقب آن عرق مار کهنه عرق عسل عرق فادیه  
صلیب شده بر آورده کای چهار سبز شربت الطوفان و س کیمین غنصه داخل کرده

بنوشند دیگر لذت من مار العسل بالا فادیه مار العسل سالم ایام فتنه بسیار

صلیب عرق فادیه فروغ نموند روغ تا دوام داخل کرده بخورند عقب آن عرق  
باران عرق مار کهنه عرق عسل شربت اصول سلجین غنصه داخل کرده بنوشند

کای رنجین حل کرده و هند ط **و در لوب** مار العسل بالا فادیه مار العسل

تر باق فاروق تر باق از بر چند بر بستر کلین غنصه فروغ نموند بخورند عقب آن کل فادیه



انحرز دوست <sup>۱۰۰</sup> کبر سلطو و دوس دروغی مادر کفر و غیثی شکیب کوشا ندیم با و عا

هفت موزه شربت با و لعل شربت کینز روزی مرفوع موزه نوشند <sup>۱۰۰</sup> **نوشه**

**لذات** موزه با و نه اصل ملک کل منفه شیل الطلک <sup>۱۰۰</sup> سلطو و دوس مرفوع صوفی

برک سداب دوست <sup>۱۰۰</sup> کبر صلیت بر اسما لوس سبوس لندم اردنوز در دوازده

انار آب کوشا نصف مایه کت موده سکه غرضل روم با و نه داخل کوه

نظول مایه <sup>۱۰۰</sup> کل منفه کلینج اصل لوس یخ کوس کبود زوقا

برسیا و شان اعمون دوست <sup>۱۰۰</sup> کبر صلیت خود صلیت انحرز در موزه صوفی

اردنوز سبوس لندم در دوازده انار آب کوشا نصف مایه کت موده

ایام مینا سکه غرضل روم شیل روم با و نه نظول مایه <sup>۱۰۰</sup> **نوشه**

**لذات** با و نه اکلیل ملک برک سبوس صوفی عفر قاع و صلیت کلینج صوفی

همه را در یکیم انار سبب نکرده دارند صبح مایه کت موده روم با و نه

روغ شیل روم سداب روم با و نه سکه غرضل روم کل روم مایه داخل

مکوده باز کوشا مایه آب با و نه سوز و جند بر سبب ایام مینا مایه

موقوف نماید از وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغ قطره روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

زبان فاروق عسلیت کوفه نفع نفع موده نماید از وقت حاجت بر سر مالند

و قدر سوط نماید که بهوش آید و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغن نمداب روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

عضل داخل کرده بر سر مالند و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغن نمداب روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

عضل داخل کرده بر سر مالند و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغن نمداب روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

عضل داخل کرده بر سر مالند و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغن نمداب روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

عضل داخل کرده بر سر مالند و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

روغن نمداب روغن سنبل روغن نمداب روغن بابونه غفر قرصا جدر است

عضل داخل کرده بر سر مالند و در وقت حاجت بر سر مالند و قدری سوط نماید تا که بهوش آید و در وقت

کود بدستور نان سازند و یکطرف کتبه نماید و بطرف خام قدری روغن مذاب که  
بر سر مالند بهوش غوطه دهد چنانکه نان دیگر نه آید و نان عسل و صلیب صوفی  
پوست کبک بزره ساه کرد و یا بزره ساه لوس ارد و یا بزره بدستور معمول  
در آب بایان قدری حلیت حل کرده سازند و یکطرف کتبه نماید و بطرف خام  
روغن مذاب که مالند بر سر داند چنانکه سوط کتبه آب برگ عسل و آب برگ گیاهی  
غفور قاصد استر ایام فتور و روغن کتف داخل کرده سوط نماید بوسه خواهد آمد  
بسیل الطیب بخیل و صلیب بر سر ایام فتور آب برگ عسل و آب برگ گیاهی  
روغن مغفه متروک سوط نماید بهوش خواهد آمد و در سوط صبر و توری بر سر  
فضل کرد بزره ساه لوس غفور قاصد استر کوفته نیمه بر روغن بخیل مخلوط ساخته سوط نماید بوسه  
نیمه سوسه غفور قاصد بخیل فضل کرد در روغن تاکو خورده و جبر توری کوفته  
نیمه سوسه و بزره ساه لوس خواهد آمد چنانکه **بانی و بزره** خویجان و قتل بدال و شک غفور  
بزره ساه لوس ایام فتور تاکو خورده کوفته نیمه سوسه و بزره ساه لوس خواهد آمد چنانکه **بانی و بزره**  
فضل کرد و صلیب بزره ساه لوس فضل دراز بخیل نماید بوسه نیمه کوفته نیمه



سحران مانس و بند بپوش و آید آمد **ط** **فایده** باقی ترکیبات نظولان و سوسا منقی  
 در مانع و دفع حدت بعد بپوش آن که رخص و ترکیبات غوغه و ترکیبات نال و غیره  
 از دستور است که پاش نراج و مرض نموج استعمال نماید لیکن در دستور که از دوم  
 قویم و در مرض او و به غیر قویم استعمال نماید **ط** **فایده** اگر صرح و موی باشد باید  
 اول قصد صفت ایدام بعد از آن اگر احضام باشد قصد قضا یا باسلیق باید کرد  
 و قصد زیر کوسن نیز مناسب است و گاهی قصد صافن نیز میکند و شایدهای و ذلول  
 در پس کردن و جیات و ذلولهای از شایدهای بای نیز دستور باید کرد  
 بعد از آن اصلاح فراج بدستور محول لحاظ فراج و مرض داشته معالجه آن کرده  
 باشد و لیکن شایدهای و دستهای وقت نوش حکام درین مرض بسیار مجرب است  
**فایده** عرق کاه در زبان عرق **ط** عرق با در شوی عرق و صلیب **ط** بر آورده  
 نسبت بروری متدل بکنند و فتنه داخل کرده بنوشند **ط** **فایده** **ط**  
 اگر مصلح صرح و موی بود باشد تنقیه آن بدستور که و موی خواه تنقیه عام باشد  
 خواه تنقیه خاص باشد بمحاط مرض و نراج کرده استعمال کند و باشد و گاهی تنقیه

و در در صورت و لیکن و لیکن

بنج

استند و تنقیه آن عباد الحق و شربت ابقون که طبعی آن در بیاض الحجاب نوشته ام  
به دستور معمول استعمال نمایند و اکثر ترکیبات در دستور سکنه دومی برای اصلاح مزاج  
آن نوشته ام و دومی به قویه رطوطا کرده استعمال آن باید کرد و ترکیبات سحر طایفه  
و عطوسات برای همیشگی نوبت نیز در دستورات سکنه نوشته ام بطحا اود  
قویه نمود استعمال نماید و نیز در دستور صریح یعنی نوشته ام استعمال نماید و اگر  
ترکیبات روغن های و قطرات و غوغه های در ترکیبات پای سویه اردو دستور  
دومی پاسب مزاج و مرض نموده استعمال کرده باشند و اکثر ترکیبات قطرات و جره  
در دستور چهارم و سبب بسیار نیز نوشته ام از آن معلوم خواهد شد  
موافق مزاج و غرض استعمال باید کرد و در صریح دومی نیزین پای های و سبب  
و شاقهای بسیار فایده دارد لازم که اگر طبیب و امار باشد احتیاج نوشتن  
نیت یکس چند ترکیبات برای آگاه نمودن نوشته ام **در دیگر لک** در خاک و عرق  
گاو در بان خنق یا در بکنه بچشاند نسیم یا مانند صفت نموده خود صلیب مرخص کرد  
میشود بر آورده تر به نیت سحر است و خودی داخل کرده بنوشند **در دیگر لک**



شرت مار کومه داخل کرده نوشتند **دوم** رنگ **دوم** رنگ برایش بنفشه بر سر سوار اسطوخودوس  
 امون کلقتند آغانی شب در عرق ساقه عرق اسفند عرق مار کومه بر کرده  
 دارند صبح مایه صفت نموده عوصیت بنفشه بر آورده سر کهن بر دوزی است  
 بنفشه داخل کرده باضافه بخون اسطوخودوس کاه بخون سیاه بوس نوشتند طوطا  
**دوم** رنگ **دوم** رنگ اسطوخودوس کلقتند آغانی بنفشه کاه بوس بنفشه در  
 شب در عرق مار کومه عرق اسفند بر آورده دارند صبح مایه صفت نموده سر  
 مار کومه شرت کاه در نان کاه بی تخمین حل کرده باز صفت نموده عوصیت بنفشه  
 بنفشه بر آورده داخل کرده باضافه بخون بنفشه نوشتند **دوم** رنگ **دوم** رنگ  
 بر سر سوار اسطوخودوس کلقتند شب در آب سوزان بنفشه در  
 بنفشه در آورده سر کهن بر دوزی سر کهن بنفشه داخل کرده باضافه بنفشه  
 باضافه از آب بنفشه نوشتند **دوم** رنگ **دوم** رنگ بنفشه کاه بی اسطوخودوس  
 بنفشه بر سر سوار اسطوخودوس در عرق بنفشه عرق بنفشه کلقتند بنفشه

عصیان بفرموده را آورد و بفرموده شربت را بفرموده در داخل کرده بودند و در این

آب زان پس از این آب الونجار عرق صندل در آن موثر می آید و اگر زرد و غلیظ باشد

ما بعد من شوره کاهی بخشن اضافه می نماید و صواب شد و آورده و کاهی

سنت کا در زمان شریعت اہل کون و اصل کرده با ضامنه خاکے یا حتم یا بنویس

[illegible]

بر مساحتی ایمن و در عقب فادران عراق در خطی که میسازیم با دو کماند میسازیم

حاجت خود را بطلب بفرستد و بگوید که من را در این راه که می‌روم

داعل زده با جاده افریقا اول سیاهی با ابرو

ما فصد را صاف و ما فصد را کونین بنویسید. ما مکرر در استعمال شانه های مشروط و کونین

و در آنکه : و باز سیاقهای وقت مناسب در نشانی که باید استعمال کنند و اولی از این

نقصها عام و خاص است و محمول نیست شد و بعد از آن اصلاح مزاج و طب طبع و

10/10/10





داخل کرده نوشتند و دیگر در ناخته داد با مسهل دهند و بار شیر بدین دهند موافق طافت  
 مریض و موافق احتیاج هر مسهل تا مسهل باید داد و بعد از آن مسهل حب ایاغ بدستور محول  
 دهند و یک روز ناخته داد مسهل دیگر حب ایاغ دهند بعد اصلاح صحت اگر نگیرد مریض  
 همان مصلحت مصلحت کوفته نیمه مرفوع مرفوع بخورند عقب آن عسل شیر بداید  
 داد و کاهی کفشد زغالی همین طریق بدید و کاهی مسهل مبارک الجبن و شیرین و  
 نفوس لاجورد بدستور محول بدید خواجه طریق آن در ریاض البجوات نوشته ام  
 بعد اصلاح مزاج پس طبیعت و مرض درسته آنچه مناسب است استعمال کرده باشند  
 و این عاصی نیز تکیات عجمه درین دستور نوشته ام لحاظ کرده وقت مناسب و مزاج  
 مناسب استعمل کردن باشند بسیار بهتر و خوب خواهد شد **در وقت ناخته**  
 یکا و زمان کل کا و زمان مار کچونه افقون در لیمه رطل خود و سرب و کحل مریض  
 که ضعیف افغانی و رطوبت کا و زمان غرق مار کچونه کوشند نیم تا دو بار در وقت مرفوع  
 حل کرده عسل بنبه برآورده و خلط کرده شیر افقون بکینز افقون و رطل  
 کرده نوشتند **در وقت ناخته** مار کچونه ازین مقطر سرب و کحل افقون البکارا  
 ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰



م ۶ م ۷ م ۸ م ۹ م ۱۰

در عرق کاوربان عرق مار کهنه بکشد نیم با و باند یا تر کرده دارند صاب <sup>سب</sup>  
صفت نموده بزخمن حل کرده باز صاف کرده با صافه اطراف صولاجور و <sup>صفت</sup>  
اباج فیتوار و غم یادام مخلوط مسخته بنوشند و کاهی بگون زبیب کاهی بگون <sup>صفت</sup>  
بنوشند <sup>صفت</sup> **در لک** <sup>صفت</sup> بگون بنشاموس لاجور و غم یادام <sup>صفت</sup>  
اینون فروج نموده بخزند عقب کن ایتون در سه کله خ اصل الیوس موثری <sup>صفت</sup>  
کله خ ایتالی در عرق مار کهنه عرق کاوربان بکشد یا تر کرده دارند <sup>صفت</sup>  
باز صفت نموده کاهی بزخمن حل کرده باز صاف کرده شربت کله خ <sup>صفت</sup>  
شربت کله خ زوربی داخل کرده بنوشند <sup>صفت</sup> **در لک** <sup>صفت</sup> شربت <sup>صفت</sup>  
شربت ایتون لاجور و غم یادام بکشد کله خ اباج فیتوار و غم یادام <sup>صفت</sup>  
اینون بخزند عقب کن ایتون در سه کله خ اصل الیوس موثری <sup>صفت</sup>  
در عرق کاوربان عرق مار کهنه بکشد نیم با و باند یا <sup>صفت</sup>  
صفت نموده شربت امارش شربت داخل کرده بنوشند کاهی <sup>صفت</sup>  
بکشد بر آورده اضافه نمایند <sup>صفت</sup> **در لک** <sup>صفت</sup> **در لک** <sup>صفت</sup>

صفت

اقشون در سینه کله قنداقانی و روق بلو قنوق بار کجوه کجساند نم نایه  
 صحت نون کاهی تخنن داخل کرده و کاهی عصبیه شیره را آورده مخرج  
 کوه ندر بر نندل کجمنه اقشون حل کرده باز صحت نون باضافه چون  
 بنج ایای قنوق روغ با دوام مخرج کوه بنشیند کاهی و ران کله قنوق  
 و مخرج قنوق بنشیند طعم قنوق **طعم** با دوام بار کجوه کجساند نم نایه  
 با لونه کله قنوق خلی ابرسا اقشون رطلو خود و سرب کله قنوق  
 عظمه خیم کتان رکن ندر مار کجوس کدتم درد وارزه انار آب کجساند  
 مایه صحت نون ایای قنوق سکه روغ کله داخل کرده نطول نماید  
 با لونه کله قنوق سنبه ایلط سجد کوفی صول سجد کوفی سنبه  
 روق سجد کوفی سنبه روق سجد کوفی سنبه روق سجد کوفی سنبه  
 اردو موز درد وارزه انار آب کجساند نم نایه  
 روغ با لونه داخل کرده نطول نماید طعم قنوق و رن مرض اگر تر کسان کجوس  
 عطوسات در کار باشد در معده کدتم ادویه قنوق ارجاع کرده و سونف در کار

معنی سابق نوشته ام را بیشتر و مانع و برای پوشیداری مصحح خاطر و مصحح و مزاج در ششم

استعمال نماید کرد و ترکیبات بان و بروغن های شکر اگر در کار باشد در صبح معنی در موی

لواشتم و در گنجینه نیز نوشته شده ما بدو که هر دو بهر که مقتضی باشد ملاقات کرده موافق فرمایند

باین مرض درسته استعمال کرده باشند افعال و کشش نیست

از تیرد خنجره اکثر اطباء صحیح مکتوب وی را نام ایشان میگویند چرا که در زمان ایشان

التمت و در خلاصه عقل و محی مباهله مع هنر او می شود لازم که در معاطل ان از او همه

مربوده و مرطوبه مثل سبب بر عادت مزاج و سایر مرض معروفه اصطلاح الیها کرده باشند

و در بعضی اگر شیر خورده باشد لازم که قدری شیر بر او بمالد یا با عسلاده قرار و در بعضی

قول عمر طفل گروه باشند

بدینور محمد بن محمد از آن تدریس مسلمانان و کما سلف کما یزید و بنحو کما سلف کما یزید

و در سینه الطوطه و بر زبانه خوک  
که از آنجا که اینها را میگویند

۴۴۴ ۴۴۳ ۴۴۲ ۴۴۱ ۴۴۰ ۴۳۹ ۴۳۸ ۴۳۷ ۴۳۶ ۴۳۵ ۴۳۴ ۴۳۳ ۴۳۲ ۴۳۱ ۴۳۰ ۴۲۹ ۴۲۸ ۴۲۷ ۴۲۶ ۴۲۵ ۴۲۴ ۴۲۳ ۴۲۲ ۴۲۱ ۴۲۰ ۴۱۹ ۴۱۸ ۴۱۷ ۴۱۶ ۴۱۵ ۴۱۴ ۴۱۳ ۴۱۲ ۴۱۱ ۴۱۰ ۴۰۹ ۴۰۸ ۴۰۷ ۴۰۶ ۴۰۵ ۴۰۴ ۴۰۳ ۴۰۲ ۴۰۱ ۴۰۰ ۳۹۹ ۳۹۸ ۳۹۷ ۳۹۶ ۳۹۵ ۳۹۴ ۳۹۳ ۳۹۲ ۳۹۱ ۳۹۰ ۳۸۹ ۳۸۸ ۳۸۷ ۳۸۶ ۳۸۵ ۳۸۴ ۳۸۳ ۳۸۲ ۳۸۱ ۳۸۰ ۳۷۹ ۳۷۸ ۳۷۷ ۳۷۶ ۳۷۵ ۳۷۴ ۳۷۳ ۳۷۲ ۳۷۱ ۳۷۰ ۳۶۹ ۳۶۸ ۳۶۷ ۳۶۶ ۳۶۵ ۳۶۴ ۳۶۳ ۳۶۲ ۳۶۱ ۳۶۰ ۳۵۹ ۳۵۸ ۳۵۷ ۳۵۶ ۳۵۵ ۳۵۴ ۳۵۳ ۳۵۲ ۳۵۱ ۳۵۰ ۳۴۹ ۳۴۸ ۳۴۷ ۳۴۶ ۳۴۵ ۳۴۴ ۳۴۳ ۳۴۲ ۳۴۱ ۳۴۰ ۳۳۹ ۳۳۸ ۳۳۷ ۳۳۶ ۳۳۵ ۳۳۴ ۳۳۳ ۳۳۲ ۳۳۱ ۳۳۰ ۳۲۹ ۳۲۸ ۳۲۷ ۳۲۶ ۳۲۵ ۳۲۴ ۳۲۳ ۳۲۲ ۳۲۱ ۳۲۰ ۳۱۹ ۳۱۸ ۳۱۷ ۳۱۶ ۳۱۵ ۳۱۴ ۳۱۳ ۳۱۲ ۳۱۱ ۳۱۰ ۳۰۹ ۳۰۸ ۳۰۷ ۳۰۶ ۳۰۵ ۳۰۴ ۳۰۳ ۳۰۲ ۳۰۱ ۳۰۰ ۲۹۹ ۲۹۸ ۲۹۷ ۲۹۶ ۲۹۵ ۲۹۴ ۲۹۳ ۲۹۲ ۲۹۱ ۲۹۰ ۲۸۹ ۲۸۸ ۲۸۷ ۲۸۶ ۲۸۵ ۲۸۴ ۲۸۳ ۲۸۲ ۲۸۱ ۲۸۰ ۲۷۹ ۲۷۸ ۲۷۷ ۲۷۶ ۲۷۵ ۲۷۴ ۲۷۳ ۲۷۲ ۲۷۱ ۲۷۰ ۲۶۹ ۲۶۸ ۲۶۷ ۲۶۶ ۲۶۵ ۲۶۴ ۲۶۳ ۲۶۲ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۵۹ ۲۵۸ ۲۵۷ ۲۵۶ ۲۵۵ ۲۵۴ ۲۵۳ ۲۵۲ ۲۵۱ ۲۵۰ ۲۴۹ ۲۴۸ ۲۴۷ ۲۴۶ ۲۴۵ ۲۴۴ ۲۴۳ ۲۴۲ ۲۴۱ ۲۴۰ ۲۳۹ ۲۳۸ ۲۳۷ ۲۳۶ ۲۳۵ ۲۳۴ ۲۳۳ ۲۳۲ ۲۳۱ ۲۳۰ ۲۲۹ ۲۲۸ ۲۲۷ ۲۲۶ ۲۲۵ ۲۲۴ ۲۲۳ ۲۲۲ ۲۲۱ ۲۲۰ ۲۱۹ ۲۱۸ ۲۱۷ ۲۱۶ ۲۱۵ ۲۱۴ ۲۱۳ ۲۱۲ ۲۱۱ ۲۱۰ ۲۰۹ ۲۰۸ ۲۰۷ ۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۴ ۲۰۳ ۲۰۲ ۲۰۱ ۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸ ۱۹۷ ۱۹۶ ۱۹۵ ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۲ ۱۹۱ ۱۹۰ ۱۸۹ ۱۸۸ ۱۸۷ ۱۸۶ ۱۸۵ ۱۸۴ ۱۸۳ ۱۸۲ ۱۸۱ ۱۸۰ ۱۷۹ ۱۷۸ ۱۷۷ ۱۷۶ ۱۷۵ ۱۷۴ ۱۷۳ ۱۷۲ ۱۷۱ ۱۷۰ ۱۶۹ ۱۶۸ ۱۶۷ ۱۶۶ ۱۶۵ ۱۶۴ ۱۶۳ ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۶۰ ۱۵۹ ۱۵۸ ۱۵۷ ۱۵۶ ۱۵۵ ۱۵۴ ۱۵۳ ۱۵۲ ۱۵۱ ۱۵۰ ۱۴۹ ۱۴۸ ۱۴۷ ۱۴۶ ۱۴۵ ۱۴۴ ۱۴۳ ۱۴۲ ۱۴۱ ۱۴۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

سفرنامه‌ی آقای سید در عرض مال و زمان عرض حقیقت علی بن موسی خاوری مال و زمان  
۱۳۸۰ هـ ۴۶۲ ————— ۱۳۸۳ هـ ۴۷۵

کل شمع بر سر سماکی



ترک کرده دارند صاب بکشتند میگویند باد بماند مالتی و صاب بکشتند <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 اسطوخودوس داخل کرده تخم شیرین تخم فلفل حل کرده با صاب و روغن بادام بکشد <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 علی الصاب شیرین و انبار صاب و هند و اگر اصباح باشد صاب بکشد اصباح و هند بکشد <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 و انبار با صاب صاب بکشد بعد از آن اصباح فراوان بکشد و با صاب و روغن بادام بکشد <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 بجزند عفتان و قهقار و شربت با صاب فراوان بکشد با صاب بکشد برای طفل <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 خورد سال لکنت منتهی کل بکشد غلغله و در بان کل کا در بان اصل لکنت <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 کلنج زود فاشنگ بر سیا و سنان اگر زرد و انقون اسطوخودوس صاب <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 پوست بکشد روز بکشد کابی بکشد ساه بر شامگی بکشد انقون <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 شب در عرق کا در بان عرق بکشد عرق با بکشد عرق با بکشد <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 بکشتند نیم باد بماند صاب بکشد تخم شیرین تخم فلفل حل کرده با صاب <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 روغن بادام شیر گرم بکشد بهین موضع قدر شربت او دید موافق موافق بکشد <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 و اگر طفل شیر خوار باشد شربت کبوتری صاب و هند بکشد لکنت نه عرق کا در بان <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 عرق با بکشد عرق بکشد عرق بکشد لکنت نه عرق کا در بان <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>  
 لکنت نه عرق کا در بان <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup> <sup>نیم</sup>

بسیار است که در این معده است مریخ مریخ بوشند اگر طفل خورد سال باشد

موافق غرآن بدهند تا به سه روز بعد که قند افتابی مصطفی بارمان عوصلیب

طبیست مریخ مریخ بخورند عقیق آن و قهای و شربت های موافق فراخ بدهند

بعد از عسله ربایار که شربت همین وضع بدهند بعد از اصلاح فراخ کردن باشند در مریخ

روغن بنفشه و در مریخ عرق کاه در بان عرق عقیق عرق بار کهنه عوصلیب

مخمس که دوشیره بر آورده شربت امارشیرین که کهنه افتابوی داخل کرده و خاک

باشند بوشند تا در مریخ عرق بنفشه عرق بار کهنه عرق بنفشه عرق

کاه عوصلیب بنفشه بر آورده شربت عسله شربت اطرخودوس داخل کرده

فایده پاشیدن بوشند کاه اطرخل موز باد و آه امک مقوی عوصلیب و شربت

یا اطرخل اطرخودوس مقوی عوصلیب بکشند تا در مریخ عرق بنفشه کل بنفشه

خاک کاه عوصلیب روغن خشک اصل الوس موز بنفشه اطرخودوس افتاب در مریخ

کافور افتاب و در عرق کاه در بان عرق بار کهنه عرق عقیق بنفشه تر کرده

کاه از جاب مالیدن صفت بنفشه عوصلیب مخمس که دوشیره بر آورده شربت

نسبت بطور خود داخل کرده خاکنه پاشید بوشند طماهای بر تن مل کرده  
 گاهی باضافه منجی معجون زیر دقت مناسب بوشند و دیگر لکنت منه کا ورنان  
 ملک ورنان با رکونه کافیه الو بخار را بر سر سالیسی ایتون در سینه بر منفی کل  
 قند افغانی در عرق کانه عرق خلوفه عرق عسل سب تر کرده دارند صبح  
 مالین صنف مود عوصیل فمقم کدو شیر و را آورده داخل کرده باضافه  
 خاکنه یا باضافه معجون اسطوخودس و قند مناسب بر بند و دیگر لکنت منه  
 موثر می اکبر زرد و کف افغانی ایتون در لکنت عرق کا ورنان عرق  
 عرق با رکونه سب تر کرده دارند صبح مالین صنف مود عوصیل شکر و را آورده  
 باضافه خاکنه یا باضافه اطفال اسطوخودس یا باضافه تر یا قار و دقت مناسب  
 بوشند **در هر روز** کلینج کلینج ملک ورنان لعل فستق و غنق  
 اکبر زرد محکم حطی و سیاه و موثر منفی کف افغانی سب و عرق بر مناسک عرق کا ورنان  
 عرق پادشاه کرده دارند صبح مالین صنف مود عوصیل محکم خرقه شیر و را آورده  
 داخل کرده سینه سینه بر رکونه طماهای سکنج ایتون یا باضافه خاکنه یا باضافه

در وقت خواب یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

کافی بخشن علی کرده بدرد **در وقت خواب** یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

الطوخودوس کلین الونجارا بجز قوی کلیند افتائی در غرق ضول غرق کلاب غرق

کلون غرق کادربان شب تر کرده در اند صام مالید صفت نمون شربت اصول

شربت رودی معتدل داخل کرده یا باضافه تر باق ارتم یا با معجون سیاه بوس یا با

الطوخودوس وقت مناسب بدرد **در وقت خواب** یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

آب الونجارا سیب بهمدانه غاب گرفته صلب سیره را آورده شربت

سکنجقن استونی کابی شربت بر روی کابی سکنجقن لیمونی کابی

خاک بوشند **در وقت خواب** یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

آب برن نوک سینه کلیند کل کادربان رب سیاه بوس کلیند الطوخودوس صلب

مختم کدو سیره را آورده شربت شربت اصول داخل کرده یا باضافه خاک یا کابی

معجون زیت بامعجون غلاب یا معجون الطوخودوس یا اطلصل صغیر نیمه وقت مناسب

**در وقت خواب** یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

در وقت خواب یا باضافه معجون سیاه بوس وقت مناسب بدرد

عود صلیب شیر بر آورده شیر اصول شربت انار شیرین شکر که فیه کانی شیرین  
 کاهی سبکین بر ذری یا چاکنی پاشید بوشند **و در روز یکشنبه** آب کبیر  
 آب نمونی روق آب انار را عود صلیب شیر بر آورده شربت سبکین  
 افتونی داخل کرده چاکنی پاشید بوشند **و در روز یکشنبه** موز خفقی  
 دام انار شیرین کشمش حاشند افغانی و عرق میوه شک عرق رسام عرق کلاب  
 عرق کاهور بان بر آورده دارند صبح مایه صحت موفع عود صلیب شیر بر آورده  
 شیرین شربت داخل کرده باضافه چاکنی بوشند **و در روز یکشنبه**  
 اگر طفل اسهال داشته باشد عرق کاهور عرق میوه شک عرق کاهور بان بیدام بریان  
 خرفه مقبر بریان کرده عود صلیب تف دانه شیر بر آورده و بر سر خطائی  
 عود صلیب شیرین انار مروج موفع بوشند **و دیگر که کف نه تر یا قی فارو**  
 عود صلیب در شیر دانه حل کرده بطفه دهند **و دیگر که کف نه تر یا قی فارو**  
 در شیر دانه مروج موفع شیرین افقون شیرین الطوف و دس مروج نموده بطفه  
 بیدار و شیرین که نه مروج و طوکس چند سدر در شیر دانه بطفه بیدار کاهور شیرین اصول  
 دم

باید بماند بریان کرده خشم خرد بریان کرده  
دانه موبر بریان کرده حب الاس بریان کرده عود صلب تق داد و خوشم کانه  
همه را در عرق شعله عرق کانه عرق مخلوط شیر بر آورده شربت حب الاس  
از م داخل کرده بنوشند **رای اصلاح شربت عرق کاه و زبان عرق شعله**  
عرق صلب عرق بنفشه شربت کهنه عود صلب شیر بر آورده در غل  
آورده بدایه بدید و دیگر دانه کل مضمحل کانه کاه و زبان موثر عرق شعله  
کله قند احتل در عرق کاه و زبان عرق شعله عرق کانه تکرار داده در انداخته  
دانه موثر عود صلب نخ کانه شیر بر آورده شربت امار شیرین شربت کهنه  
داخل کرده خاکه بنفش بدایه بدید و دیگر دانه اناز و انبر بریان کرده دانه  
موثر بریان کرده سعد کوفی سماق بریان کرده تخم کانه بریان کرده عود صلب  
در عرق شعله عرق بنفش عرق بنفش شیر بر آورده شربت حب الاس شربت  
صیت داخل کرده بنوشند و اگر طفل شیر خواره باشد اصلاح شربت باید کرد  
دانه بنفش عرق کانه عرق بنفش عرق بنفش عرق بنفش عرق بنفش عرق بنفش



عود صلیب شیر بر آورده شیر اصول شربت انار شیرین شکر که فیه کانی شیرین  
 کاهی سکن بر ذری یا چاکن پاشید بوشند **و طریقه** آب است  
 آب تندی روق آب انوار عود صلیب شیر بر آورده شیرین سکن  
 ایتونی داخل کرده چاکن پاشید بوشند **و طریقه** موز خفقی  
 دام انار شیرین کشش حاشند افغانی در عرق می کشد عرق در سالم عرق کلاب  
 عرق کافور بان کروده دارند صباح مایع صحت موفع عود صلیب شیر بر آورده  
 شیرین سکن داخل کرده باضافه چاکن بوشند **و طریقه** شیرین  
 اگر طفل اسهال داشته باشد عرق کانی عرق عود صلیب عرق کافور بان بهیام بریان  
 خرفه مقبر بریان کرده عود صلیب نف دانه شیر بر آورده و بر هر خطائی  
 شیرین سکن شربت انار مروج موفع بوشند **و طریقه** دیگر کوکب بنه نریاق فار  
 عود صلیب در شیر دانه حل کرده بطفه دهند **و طریقه** کوکب بنه نریاق ار بود عود صلیب  
 در شیر دانه مروج موفع شربت ایتونی شیرین سکن مروج موفع بوشند  
 بدین در شیر کوکب بنه نریاق مروج موفع بوشند در شیر دانه بطفه بدهند کاب شربت اصول

۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

دانه نو بر بریان کرده حب الاس بریان کرده خود صلیب تق داد و موختم کان

همه را در عرق غصص عرق کانی عرق تلوقه شیر را آورده شربت حب الاس

ز ب داخل کرده نبوشند و رای

عرق کلاب عرق بزمبک شربت کنگر نبوشند

آورده بدایه بدید و دیگر نصف منه کل میف

کله فدا احتل در عرق کاورمان عرق غصص

صف نوخ غصص نخ کانی شیر را آورده

داخل کرده خاک بایس بدایه بدید و

موختران کرده سعد کوفی سماق بریان

در عرق غصص عرق بزمبک عرق بزمبک

صیبت داخل آورده نبوشند و داخل سیر کوره

لاک نم عرق کانی عرق بزمبک عرق بزمبک

لاک نم عرق کانی عرق بزمبک عرق بزمبک

عود صلب بنیره را آورده شیر اهل شربت انار شیرین نعلاب که فیه کانی شکسته است  
 کای سبکین بر ذری یا خاکه پاشیده بوشند **در هر روز سه بار** آب است  
 آب تندی روق آب انوار عصب بنیره را آورده شربت سبکین  
 افتونی داخل کرده خاکه پاشیده بوشند **در هر روز سه بار** عود صلب  
 دام انار شیرین کشمش حاشه افغانی در عرق میزدند عرق مد سه عرق کلاب  
 عرق کاه در بان کرده دارند صباح مایه صحت موفع عود صلب بنیره را آورده  
 بنیره شربت داخل کرده باضافه خاکه پاشیده بوشند **در هر روز سه بار**  
 اگر طفل اسهال داشته باشد عرق کاه عرق عود صلب عرق کاه در بان بپزدیم بریان  
 خرفه مقبر بریان کرده عود صلب تف داد بنیره را آورده و بر هر خطائی  
 بنیره شربت انار مروج موفع بوشند **در هر روز سه بار** دیگر کوکب بنیره نریاق فار  
 عود صلب در بنیره دایه حل کرده بطفه دهند **در هر روز سه بار** دیگر کوکب بنیره نریاق  
 در بنیره دایه مروج موفع شربت افقون شربت الطوف و دس مروج نموده بطفل  
 بپزد و بنیره کوکب بنیره نریاق بطفه دهند **در هر روز سه بار** بطفه بپزد و بنیره  
 کای سبکین بر ذری یا خاکه پاشیده بوشند **در هر روز سه بار** آب است

باید میان جریان کرده چشم خفته بریان کرد

دانه نو بر بریان کرده حبیب الاس بریان کرده خود صلیب تقف داده موخشم کان

همه را در عرق غشایب عرق کان عرق مخلوقه شیر بر آورده شربت حبیب اس

از به داخل کرده نبوشند و رای اصل

عرق کلاب عرق نبوشند شربت کلاب

آورده بدایه بدید و میکردن سینه کل میف

کله خدا خنده در عرق کاورمان عرق اشک

صفت نمون عرق صلیب نخ کان شیر بر آورده

داخل کرده خاک بایس بدایه بدید

موی زغال کرده سعد کونی سماقی بر

در عرق غشایب عرق بار کونیه

صفت بر داخل آورده نبوشند و داخل شیر خورده

لاک زنبق کان عرق بار کونیه عرق مخلوقه شربت نایع عرق صلیب موخشم کرده

نوشته شده  
در این کتاب  
بسیار از  
اصول و  
فروع  
درست  
است  
و این  
کتاب  
بسیار  
مفید  
است  
و این  
کتاب  
بسیار  
مفید  
است  
و این  
کتاب  
بسیار  
مفید  
است

و آورده خاکه پسته بدایه عقل بدید و قدر اگر بود رضا نیست **طیلس**  
 اگر طفل را عطش ریزد باشد در آب می طباسیر و قیر و کبکول کله و قدری شربت  
 بود و بکین لیمونی با جویهای مسخیر او باشد **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**  
 عصبیت شربت انارین منفع مزوج خوف بدایه بدید و عصبیت آن عصبیت و شربت  
 مناب بدینور بدایه بدید **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**  
 کینش را الو بخارا شربت آن عصبیت اصل الو کینش و آورده شربت  
 انارین منفع کینش اقبولی داخل کرده باضافه خاکه پسته بدایه بدید  
**و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**  
 عرق منک اصل الو کینش و آورده شربت شربت انارین منفع داخل کرده  
 باضافه خاکه بدایه بدید **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**  
 عرق غیر العصب عرق منک کینش و آورده شربت شربت انار داخل کرده  
 باضافه عصبیت چند بدید **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**  
 خوف بدایه بدید **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر** **و بکدر**

عود صلیب  
 ۶

موزون بخورند عقیق آن عرق کاج و زبان عرق کلاب عرق مشک عرق سدر  
 کهنه را قشو شربت از این منقوع داخل کرده بداند بدیند کاهی بخورگان  
 و شش کاهی خوشم زنجار کاهی خوشم شنبلیلی یا شنبلیلی بوشند ط با ط  
 و در صلیب بر یک داب کوفته خنجر برش با طفل مالند و در بوی  
 بطفل نه بویانند ط **در لک** عو صلیب چند سینه صوفی قارسی ایام دج فوجا کوفته  
 خنجر برشانی و بر سر و بر تارک طفل مالند و در بوی لسنه بطفل نه بویانند  
 و بر عو صلیب در کلوی طفل بندند و خنجر شمشیر کلاه درشت کردن بر سر طفل و در بوی  
 و بایره **در لک** انجون بادمان کسینج بر کسینا بوس رطل خود دوس کافند اقل در  
 سینه آب یا در عتباتی کوشاید یا تر کرده دارند صبح مالند صحت بخورند کافینون  
 شربت بر بوی داخل کرده عو صلیب شیره را آورده یا صافه جدا از الکل چند سینه  
 بداند بوشانند ط **در لک** سوزا کندن عو صلیب رطل بر کسینا بوس چند سینه کوفته خنجر  
 سداب روغن گل مروج محوطه بطفلف سوط نماید یا حلت سابع مالند و بند ط و دیگر  
 لک من سنبلی الطیب سعد کونی عو صلیب بخور و فاصولیا کوفته خنجر تروخ سنبلی رطل

بغ



مندرج مع سوط عاید کای خشک ناس و بند **د و بند** ایاب و فترا و صیت  
 نیکمکی خوشنجان کوفه تخته روغ مادام روغن با بونه مخلوط ساخته سوط عاید با خشک  
 ساین ناس و بند **د و بند** کوفه تخته ناس و بند ایاب و فترا و صیت  
 عفر قرا و صلیب صر سوطی کوفه تخته روغ ملک روغن سنبل و فترا و صیت  
 عاید با خشک ساین ناس و بند **د و بند** ایاب و فترا و صیت  
 کوفه تخته روغن سنبل مخلوط ساخته بطل سوط عاید با خشک ساین ناس و بند  
 و بند ناس و فترا و صیت ایاب و فترا و صیت کوفه تخته روغن ملک  
 ندرج مع سوط عاید کای خشک ناس و بند **د و بند**  
 آب یک نیکمکی آب یک کای جوز و روغن سنبل ایاب و فترا و صیت  
 و صلیب کوفه تخته فترا و صیت سوط عاید **د و بند** روغن سنبل  
 روغن مادام روغن با بونه سر که عسل ایاب و فترا و صیت عفر قرا و صیت  
 تخته فترا و صیت سر مالند و قدر کوط عاید **د و بند** روغن ملک  
 روغن فقط روغن سنبل روغن ملک ساین ناس و بند عسل صر قرا و صیت  
 ایاب و فترا و صیت

درست کردن  
و اگر قدری تر باقی فاروق شود

اضافه نماید بهتر خواهد شد در ستور بر سر مالند **طریک بای شوی منبه**

کل معینه کل مایه فر با لونه عقیق رب سوا کلین صغیر فارک تر شیع کدو  
تر شیع سب تر شیع حار جو موشه رب کین رب کین تان کبوس گونم بون  
کک سب بر رب کک موشه درد درازده انار آب کجی ساند مثبت انار مایه

صفت موف بای شوی نماید طایه **سب بای شوی منبه** با لونه اکلیل ملک غنیم

غنیم رب کلین کل مایه فر عقیق سبیل الطیب کل مایه فر کین رب کین تان  
رب کین تان کبوس گونم بون درازده انار آب کجی ساند مثبت انار مایه

رب کجی ساند مثبت انار مایه در ستور محول بای شوی نماید طایه **سب بای شوی منبه**

با لونه اکلیل ملک غنیم کل مایه فر عقیق صغیر فارک کین رب کین تان کبوس گونم بون

عقد صلیب اصل الوس جو موشه کبوس گونم درد درازده انار آب کجی ساند

ماید صفت موف ابارج فیثوار و غم کک سب کبوس غنیم درازده انار مایه

**رب بای شوی منبه** کل معینه کل مایه فر عقیق سبیل الطیب کل مایه فر کین رب کین تان کبوس گونم بون







کافی چون نموده و بطوس بوشند **در روز** موثری کل قضاها در عرق کانی عصب  
عرق کاه در نان شب تر کرده و از مزاج مالبین صفت موفع عصب مصطفی و صفت موفع  
و آورده داخل کرده شربت بودی متدل بکچن بر روزی داخل کرده باضافه عرق  
اما شربت موشند کای قورمرد و بطوس کای کجند شربت کای بر سبب لوس فروج  
موفع بوشند **در روز** کب انار شیرین در صفت موفع عرق صفت عصب  
مصطفی طباسیر و ابر الای خورد نموده و آورده شربت کای شربت کای بر روز  
موفع موفع باضافه عرق سبب لوس بوشند **در روز** کب قضاها  
کچن انقوی مصطفی عود صفت عود عرق بر سبب لوس شربت و بطوس فروج موفع  
کب عصب آن عرق کانی عرق عصب عرق موشک کلاب شربت بر روزی متدل  
شربت کچن عصب یا بر روزی موفع باضافه ترایق در کانی باضافه کب  
کای باضافه عصب مرابا کلاب شربت کای باطریق صوفی عصب بوشند **در روز**  
عرق بادمان عرق عصب عرق بر شربت کلاب قضاها عرق عصب مصطفی  
شربت بر آورده شربت شربت بر روزی متدل داخل نموده باضافه ابر لوس



قدری نزد و بطوس مزوج کرده نوشتند یا کای ارباعل اسطوخودوس کای المصلحی  
 و کای محرن زیمیت و کای محرن کجای کای محرن سببالوس نوشتند یا دیر  
 دوا المصلحی و صلیب مزوج کوف بخورند عفت آن کلین کلین  
 کل کاورمان یا کون اسطوخودوس افقون در سر لسته نیم کسوت در بوتی کسوت  
 مویشی کلین افقانی در عرق کای عرق الشیبه کویا ندیم یا و با  
 صفت کوف شربت نزدی شربت کسوت یا اصول داخل کرده نوشتند  
 و کولیک من دوا المصلحی و صلیب مزوج کوف بخورند عفت آن کلین کلین  
 یا کون اسطوخودوس افقون در سر لسته نیم کسوت در بوتی کسوت مویشی  
 عرق الشیبه کویا ندیم یا و با صفت کوف شربت نزدی شربت کسوت یا اصول داخل  
 کرده نوشتند و کولیک من مقلد افقانی ایاغ افقون مزوج کوف بخورند  
 عفت آن عرق الشیبه عرق کای عرق یا کون اسطوخودوس صلیب مصلحی شیره و آورده  
 شربت کسوت در داخل کرده نوشتند یا مقلد افقانی ایاغ افقون مزوج کوف بخورند  
 افقون سببالوس کوف نیم شربت افقون مزوج کوف بخورند عفت آن مویشی



ضلع نماید و دیگر کلاف میده رسون بر سر ساه مصطفی بود خیم خشک خود غرق  
 عصبیت موثری ملک قضا اقبال و در عرق کاو زبان عرق العقیق جو شاد نم باد نماید  
 صفت سوز یاد و عقیق شب ترک کرده دارند سوسن انار برین صفت شربت بر روی  
 داخل کرده باضافه جوارش مصطفی قدری شود و بطوس فروع کرده بخوشند اگر کدیم  
 بسیار بوی بود خشک کلین الاکی خرد و خود غرق عصبیت موثری در عرق کاو زبان عرق  
 جوش نمیم باد نماید صفت سوز شربت انار برین صفت شربت بر روی داخل کرده  
 بخوشند گاهی باضافه جوارش غلیظ بر بسیار بوی شود و بطوس فروع کرده بخوشند  
 عرق بود بنه عرق الاکی صلب عرق کوره عرق بریدم مصطفی  
 طبع بسیار عصبیت بنه بر آورده شربت بر روی صندل شربت کجین سالم داخل کرده  
 باضافه جوارش انار بخوشند **دولت** تریاق در بزم شود و بطوس عصبیت  
 ملک قضا اقبال شربت افقون فروع سوز جو عقیق آن عرق قهار و شربت یابی  
 مناسب بریند **ترکیبات** بالیغاب برای برکت زمان که خفت باز در بیدار  
 حاصل شود دیکند بدینم زعفران موثری در عرق پارچموم عرق العقیق عرق بودیم

ملک قضا اقبال

شنب تر کرده دارند صباح بالبدن صاف نموده شنب غری داخل نموده بوشند  
 و اگر در وقت ریه محسوس شود قدری غیر شنب مکرر بخوان و بوی ترشی مفرج نموده  
 بخورند با لایق عرق نای و تربت یا مفرج کونج ساخته شیر گرم کرده بوشند و دیگرند  
 رغنوان غیر شنب یک سروار و با فله مو شقی کوفته شنب غری مفرج نموده بخورند  
 عقیق آن عرق ضدل بوشند عرق کل شنب غری داخل کرده شیر گرم نموده بوشند  
 رغنوان جو رو به مو شقی عود و عرق کوفته بخورند عقیق آن دانه بیل طباشیر و عرق  
 عرق بودنه عرق مار کهنه شیر به را آورده شربت انار شیرین تخم شنب نموده داخل کرده  
 نیم گرم نموده بوشند و اگر شنب عود عرق عصب شک و رقی  
 مو شقی مفرج نموده بخورند عقیق آن عرق بیل عرق دارچین شربت انار شیرین مفرج  
 نموده بوشند و اگر شنب عود و دار ایسک عود شنب عود عرق عصب شک و رقی  
 طل و رقی نفوذ چند کس شنب غری مفرج نموده بخورند بالبدن مار اعسل یا با جامه  
 عرق مار کهنه مفرج نموده بوشند و اگر شنب عود و دار ایسک عود شنب عود عرق عصب شک و رقی  
 بهر دو خطای شنب عود و رقی طل شنب خاص مفرج نموده بخورند

شنب  
 ۵۱۱

ما و العمل بالا فادیه بنوشند **ط** و بیکه لکنت منہ عیش و نقل زر خا و در حنی  
 و انہ پل کوفتہ شربت غری تو بر شست مزوج نمون بخورند عقب آن ما و العمل بالا فادیه  
 عوق با کونہ عرق بودیم مزوج ساخته بنوشند **ط** و دار المسک طار  
 عوق غرق عسل عیش سب غاص مرور با منہ رغبتی چند سبب و ورق طلا  
 و ورق نقرہ کوفتہ شربت غری مزوج نمون بخورند عقب آن ما و العمل بالا فادیه  
 فضا بنوشند **ط** و بیکه لکنت منہ عیش و نقل زر خا و در حنی  
 و ورق طلا و ورق نقرہ شربت ابار شین مزوج نمون بخورند عقب آن عوق بودیم  
 عوق سل عوق و در حنی بنوشند **ط** و در باران خیزد امان و ان الحام  
 جو نونیم سبب عوق و جاد سبب عوق عسل ما و العمل بالا فادیه مزوج نمون  
 بخورند عقب آن عوق با کونہ عوق و در حنی عوق و نقل مزوج نمون بنوشند **ط**  
 و بیکه لکنت منہ عیش و نقل زر خا و در حنی  
 بدستور محول استعمال کنند بعد از اوج فضا و رخی قوت و شین رحم شیا باک  
 کرد و بنشد صفحت آن شید عیش شین مایه شین عوق زر خا و نقرہ عیش و نقل



[illegible]



درخت خشک بود خوشک زنده بماند و نیم انار آب بخورند بر نیم باد بماند  
 با صافه دوازده ساله و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 الاهی خورد و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 بوشند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 قدر نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 خشک فروغ خوشک بخورند با بلبس غرق صدف غرق بل غرق بودیم خشک بر شند  
 فروغ خوشک با صافه و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 با خوشک بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 درخت خشک بود خوشک زنده بماند و نیم انار آب بخورند بر نیم باد بماند  
 با صافه دوازده ساله و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 الاهی خورد و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 بوشند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 قدر نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 خشک فروغ خوشک بخورند با بلبس غرق صدف غرق بل غرق بودیم خشک بر شند  
 فروغ خوشک با صافه و خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 با خوشک بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند  
 خوشک بر شند و نیم باد بماند و نیم باد بماند و نیم باد بماند

[illegible]

من استناد این قضایا را که جمیع تحریرات در این کلام کلامی و مجلسی است و در تضاد و

سکلی نواب سپید ارخان مدامت فرمودند از ارام بکارت گردید و صاحب فرزند

سند نه اصفیه کیمیزد عشره اب <sup>۱۵۸۲</sup> مصطفی خیمه الغدیر <sup>۱۵۸۶</sup> و ارجی اول یوم <sup>۱۵۹۰</sup> علیهم <sup>۱۵۹۰</sup>

تو حقیقتی که در طریق و ترقی بودید چون منابت کان عمل کشف فائقه صغار

عمر غفری اول شیل الطبع بحسب حرره بنون کماله کفیه یمنی شرح جزو نویسیه

کتاب حسنی نمید اول رعوان اول مایه شمس اعوانی یک سوره خا و در میان فلک

[illegible]

را ناره خوف کلاسی را دور ساخته بطریق متوکلیند با حیاط مسجد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

همچون چهارمادی میل و مایل عداوتی مقهور و راضی و در نهایت کسند ط

برای اوضاع مارو و حفظ نارو و حصول معسر و بدمی را دور سازد و برای  
حفظ و دفع نوزاد از رحم مادر و دفع خون غلیظ و قوی و نفوذ در

حالا بر سر این کار بیدارم و درسی خودم را در این فصل درم

۱۰۰

[illegible]

وصح دام الصیانه فی رائیه مانع است مایف فقیر رای امام صاحب زاده  
شدن نفع کشیدند و فینون عصبیب عروق و عارضه السوس قطشیم بهم را و یک  
اثار آب بخشاید نصف بماند مالین صفت کوف روغ اکید یا بکسر داخل کرده  
باز بخشاید روغ نماید و آب بسوزد چند ستر مصطک روغوان مشک  
منزوح کوف استعمال نماید وقت استعمال قدری از آن روغ و تعدد روغ نماید  
منزوح کوف ککیر کوم کرده بر سر مالند **در ککیر کوم** برای امام

نرمب داد بنه برای اراض بار دوه یوست سیدم کابی یوست سیدم رزو  
سیدم سیدم فصلی از زمین زجمل ناخواه فضل رضای وار عنده من یوست سیدم

[illegible]



[illegible]



آنکه پنج کعبه تازه نهدی تازه بشندی بکنه تازه بکند خسیاه تازه بر کنول تازه  
ماچو نوه چون بر مندی تازه کبیری انچه خورد تازه این همه از چشمه راسخا  
گرفته در ظرف آبمی از دسته این خرب ساینه کوی ماسینه بکند ابرازا  
جلد شک شود قدری آب بچ کعبه انداخته خرب کبرل نماید تا که خرب کلل  
شود و حب بند و رفت حب از آب ساینه بر لبش بمالند و حبست  
برای جوانی نه حبست نیم نهدی عشر کرده کوفته بر روز و شب در کوزه بگذارد  
حب نماید تا بهفت روز بعد از آن حبست خسته سکه بکند بر آب نیم دانه  
بشیر ما و نسین باشند **در حبست جوار** از دانه جوار و شیر  
نخسته حبست بر آب شیر حبست پس از جماع یک حب کوزه اگر رنگه  
برای رگام و نوله و سعال حبست از لوب اعطال الدوله بپا در کوفته شد ادراک  
و اچمکس برود و را بکند و در سه ما و آب بکند نیم ما و بکند تا که در سه ما  
کرده گرم گرم بخار آن رفته بشیر گرم بوشند و در سه چهار روز و حبست بخارند شد  
**در حبست بر آب جوار** در حبست و در آب جوار و در آب جوار و در آب جوار

چشم بسیار مانع دارد بدواصفه باید که وضو چشم از دو چشم اول را ببرد  
که مانند چیل تر بود در تان وقت رانف حور از آن بخوراند و علی اهل انچه  
گروه از دو چشم که در گریه قبل بر آید از آن نشوید در سایه خشک کرده  
لکانه اند و وقت چیت گروه چوب از دو گرفته بر دایه سایه سیوه کلی که  
بخش در آورده می شود قدری که در چشم احتیاج باشد و برابر آن تو فل بر هر را  
باشیند بر دایه سایه سیوه طاس این در چشم کشد تا بوقت در باد و روز  
از استعمال آن چشم بسیار درد و ورم خواهد شد چنان نباید که بسبب درد و ورم  
ترک استعمال آن کند بعد از ده روز از آن ترک نماید و گروه چشم ساخته صفا کنند  
در دو و ورم از استعمال گروه چشم هر دو باشد و وقت علی خواهد شد و در  
در موی ریش نکند و بکنند و در آورده سیوه نو کور نوبت چشم نظر حلیف  
غول از قریه سیوه گرفته است نوبت چشم بوالد قاضی چشم که روزه آید  
استغفار و روزه آید و وضو طاس چیت و بصارت و الیه قاضی با سوز موی  
قدر باقی است صفت گروه چشم بسکری و نفل اخیون از یک خمره بر تان

زمانی

موافق طبع و وقت خواب همراه بدرقه یا فقط بدین ترکیب عرق خام چهارم فوه ماه

بی نظیر است، منتهی تازه کل گڑل تازه کل سنبیل تازه کل سول تازه

سنگزی بھول خورد و خاک تازہ کل و دود تازہ ملک نارنگی و سنگزی و نارنگ

تازه موت سید تازه ملک طلب مان ملک سوره تازه کل مد اخیر ملک ملک مان

خاوندان و غلبه می بودند ان همه کینه به سرخ الاهی عز و قضا هر روز

سید بود جهات دار حسی فریتم و این غنا زمره زمره کرده است خواجه

مجلس مؤرخان در کتب خود در این باره نوشته اند

را ده فضل سفینه را ده فضل سیم استقامت می نو داد او سیره را و زده می زست سیره را و زده

خشمه کز تو خشمم نمی گویا کاس لوت ریزد از تنه یحیی منتجب الزمان حضرت الفیاض

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم آية في الدنيا والآخرة

...مردمان ...

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار خوب خواهد بود **در سینه و غده سینه** نوری تلخ قدری گرفته در آب

بجوشانند بکپا و مانند صابون صوف بپوشند تا روز و سه روز توری تلخ گرفته

در آب جوش و آب بسیار دهند و از نمون اشک دهند و در عصم سه روز تمام

و در خوابند و خوب است **سبب مالک حرانند** در استسقاء حار فانی

میکنند بلکه از خوردن و در چهار پنج روز وضعت که خوابند **در آب و سینه**

و تشنه کم بسبب ملری دماغ بایند برای حضرت قله مایند نموده و جمل

حضرت نیز در آورده **در آب و سینه** در عرق کاه و زبان شیر را آورده

طبع قلیل داده **در آب و سینه** داخل کرده باضافه اطفال شیر بخورند

که خشک و نه الکی خورد و در عرق کاه و زبان شیر را آورده **در آب و سینه**

باضافه اطفال شیر میخور و غمی با دام بپوشند **در آب و سینه**

در عرق کاه و زبان عرق با بکوبیده تر کرده و از آن مایه صاف نموده بخورند

که خشک شیر را آورده شربت کاه و زبان داخل کرده باضافه بلبلم زبان

در آب و سینه بخورند **در آب و سینه** که خشک بخورند که نمک نبات در سیم اشارت باشد

در

صاف نموده باصافه اولیای صغیر بوشند <sup>۱۰۰</sup> و دیگر بوشند <sup>۱۰۰</sup> موثری در عرق

کا و در میان عرق با بوشند تر کرده دارند صابون تخم کدو انجیر زرد دانه کاس بکوفه <sup>۱۰۰</sup>  
در خل کرده بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند صابون <sup>۱۰۰</sup> بوشند <sup>۱۰۰</sup> مر با از این <sup>۱۰۰</sup>

سیره بر آورده بوشند <sup>۱۰۰</sup> در خل کرده با بوشند <sup>۱۰۰</sup> **و بوشند** <sup>۱۰۰</sup>

مر با بوشند <sup>۱۰۰</sup> در عرق کا و در میان عرق با بوشند <sup>۱۰۰</sup> سیره بر آورده بوشند <sup>۱۰۰</sup>

صاف باصافه اولیای بوشند <sup>۱۰۰</sup> **و بوشند** <sup>۱۰۰</sup> انجیر زرد <sup>۱۰۰</sup>

کا و در میان صابون در نیم انار آب بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند صابون <sup>۱۰۰</sup>

از این <sup>۱۰۰</sup> بوشند <sup>۱۰۰</sup> دانه الیچی حوز مصطفی <sup>۱۰۰</sup> بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند <sup>۱۰۰</sup>

نیکو بوشند <sup>۱۰۰</sup> **و بوشند** <sup>۱۰۰</sup> موثری در عرق کا و در میان عرق <sup>۱۰۰</sup>

تر کرده دارند صابون انجیر زرد تخم کدو <sup>۱۰۰</sup> در خل کرده بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند <sup>۱۰۰</sup>

مالین صابون <sup>۱۰۰</sup> دانه الیچی <sup>۱۰۰</sup> بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند <sup>۱۰۰</sup>

نیکو بوشند <sup>۱۰۰</sup> بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند <sup>۱۰۰</sup> **و بوشند** <sup>۱۰۰</sup>

نیکو بوشند <sup>۱۰۰</sup> موثری <sup>۱۰۰</sup> در نیم انار آب بوشند <sup>۱۰۰</sup> یا و بماند <sup>۱۰۰</sup>



صفت خوف علیکم هر بار است ششم و آنه الهی حرور شیره بر آورده داخل کرده  
یا صافه اوراق کشتری بوشند ط و ستر لایک نه عذاب انحرزد و صالوک  
کا و در مان باز بگویم بسیار مومنی بابت درسم آثار اب بحوشاند نیم باوراک  
صفت خوف یا صافه اوراق کشتری بروغ با دوام مخلوط ساخته بخورند کای  
اوراق متغیر است حال میکند ط و کلب حریف است و بسوس بکنم در ارام  
صفت خوف انحرزد مومنی بر سر را در آب شب بر زده دارند شباح مایع صا  
باز در شرکا و مزوج خوف بخوشاند با و مومنی درسم آثار عابد و امشک کاسم  
کشک فربا دام نیمه ز شیره بر آورده ط کشید شیره بر آورده ناسف بر قدر که  
مکشد و قدر ز روغ کاه و قدر مناسب داخل کرده باز بخوشاند ناله  
غلظت دارد و بوشند طاقت و باغ و غلظت و باغ و صواع که غلظت و باغ باشد  
بسیار چایخه خراب کشید و زله را بسیار خایده دارد ط و رسا بوشند  
صفت ترای جریم که بر افغان اطفال مثل قوما و کشیدیم خوف تالیف  
صفت ترای باغ نام ط و در روغ کاه سبب صفا نماید ط و ستر لایک نه

نصف  
احض

کلمه در او نوشتند فلفل گرد سفید کفنه سفید و زرات بر غشای سفید سبز ساینده بود  
 روغن گل فزونی معروف صفا نماید **ط** و دیگرند که نه روغن بادام تلخ  
 روغن نارنج روغن برت روغن گل مردارک حوض کاف سفیدی مرغ  
 فزونی معروف صفا نماید **ط** و دیگرند که نه تخم رب غشای سفید بر سیم  
 فلفل که از آب بر غشای سفید ساینده قدری روغن بادام تلخ فزونی  
 معروف صفا نماید **ط** و دیگرند که نه کل از منی حوض کاف سفیدی مرغ  
 از آب بر غشای سفید ساینده کفنه نماید **ط** و دیگرند که نه کل از منی حوض کاف  
 صندل سرخ صندل سفید غشای سفید شفاف مابین مردارک از آب بر  
 غشای سفید ساینده قدری روغن رب داخل کرده صفا نماید **ط** و دیگرند  
 سیاه صندل یا تخم کتان سفید کاشوری مردارک روغن نارنج  
 سفیدی تخم مرغ فزونی معروف صفا نماید **ط** و دیگرند که نه فلفل که  
 حوض کاف تر فلفل روغن از آب بر غشای سفید ساینده صفا نماید  
 فلفل فلفل سفید روغن کاف سفیدی مابین از آب بر ساینده

[illegible]

[illegible]

کرده باضافه قرض طبایعیه خالص بپوشند <sup>۱۰۰۰</sup> و بکسر عرق کانیه <sup>۱۰۰۰</sup>  
 عرق غلبه عرق بارشک <sup>۱۰۰۰</sup> و امه بل کانیه بریاں کرده شیره برآورده شربت <sup>۱۰۰۰</sup>  
 حب ابلک شربت بر روزی <sup>۱۰۰۰</sup> معتدل داخل کرده باضافه قرض فحکمت بپوشند <sup>۱۰۰۰</sup>  
 در <sup>۱۰۰۰</sup> رز شک بیدامه عرق کانیه عرق غلبه عرق بارشک <sup>۱۰۰۰</sup>  
 مالیه صاف صوف ابار دانه بریاں کرده مختل کانیه تف و ادویه <sup>۱۰۰۰</sup>  
 بریاں کرده شیره برآورده شربت ابار شرب شربت بر روزی معتدل داخل <sup>۱۰۰۰</sup>  
 کرده باضافه قرض رز شک بپوشند <sup>۱۰۰۰</sup> و در <sup>۱۰۰۰</sup> رز شک بیدامه <sup>۱۰۰۰</sup>  
 نخ کانیه تف و ادویه حب ابلک عرق کانیه عرق غلبه عرق بارشک <sup>۱۰۰۰</sup>  
 و ادویه صاف مالیه صاف صوف سماق بریاں کرده شیره برآورده شربت بر روزی <sup>۱۰۰۰</sup>  
 معتدل شربت حب ابلک داخل کرده باضافه قرض کل بپوشند <sup>۱۰۰۰</sup> و در <sup>۱۰۰۰</sup>  
 اصحابه شربت را اسهال عارض شود می باید که ادویه مدبره مع رعایت آن <sup>۱۰۰۰</sup>  
 استعمال نماید مثل این نسخه معمول است ادویه پهلوان در نیم انرا <sup>۱۰۰۰</sup>  
 نیم پادویه صاف صوف شربت بر روزی معتدل مختل <sup>۱۰۰۰</sup> و در <sup>۱۰۰۰</sup> شیره برآورده

داخل

داخل کرده باشند گاهی با جاذبه فرض یک یا چوبی کل یا قرض رزق شک نیست  
و خدمت بخود داشت بختی کرده باشند **در سیاحت و مسافرت برای**

صداع هر روز سه قطره معول الاستاد و این تا مخ لدد و الدی شود فی الاذ

باید که رطوبات متعطله باعث تولد هر دشت اخراج ان اول واجب ایاچ دستور  
معول باید کرد من بعد از تقیه ماده باشد بهمان رنگ تقیه کنند بد اصفه ایاچ

اولیای مزاج خوف باب گرم سه روز متواتر بدید و گاهی رطوبت خود دوس گاهی  
افزون و گاهی بسنج و گاهی بر سه مع ایاچ و اولیای صغیر تناول و نماید

ترکیب لکنت بهر اقسیم رومی برنگ گاهی رطوبت خود دوس ثبات در سه باو  
آب بخورند یکبار و مانند صفت سرفه بر سرفه گاهی یک یا شنبه بخورند

و گاهی اسهال جوشانده همراه ایاچ فیتوا و اولیای صغیر بدید و گاهی  
فقط اولیای صغیر جوشانده بدید **در سیاحت و مسافرت**

رطوبت مزاج در نیمه انار آب بخورند پنج بار و مانند صفت سرفه بخورند  
غارتون حکایت یک یا شنبه شربت رطوبت خود دوس داخل کرده بخورند



و کای قرص روید و کای عصاره روید بعد چهارین بدین

یخ نوت بملوفته بملوفته مستقر مملوفته مضب اندریره اسطوخودوس نبات

در سه با و آب بچوینا نه نیم یا و ماند مضب مملوفته با صافه و قرض فسنی

بموشد و قطره لک مینه آب بر یک نیم میم مزوج مملوفته قطره عاید

قطره لک مینه آب بر یک کسای صبر قوطی مضب مملوفته مملوفته قطره

قطره لک مینه آب بر یک خوخ آب بر یک در نیم مضب مملوفته مملوفته قطره

عاید و قطره لک مینه آب بر یک خوخ آب بر یک قوطی مملوفته آب بر یک کسای

آب بر یک نیم مزوج مملوفته قطره عاید و قطره لک مینه آب بر یک نیم

خوش آب بر یک خوخ آب بر یک خوخ مملوفته مملوفته قطره لک مینه آب بر یک نیم

کوفته نیم ناش و بند و قطره لک مینه آب بر یک نیم مضب مملوفته قطره لک مینه آب بر یک نیم

آب بر یک نیم آب بر یک نیم مزوج مملوفته قطره عاید و قطره لک مینه آب بر یک نیم

کافور لک مینه آب بر یک نیم آب بر یک نیم مضب مملوفته مملوفته قطره لک مینه آب بر یک نیم

قطره لک مینه آب بر یک نیم آب بر یک نیم مضب مملوفته مملوفته قطره لک مینه آب بر یک نیم

قطره لک مینه آب بر یک نیم آب بر یک نیم مضب مملوفته مملوفته قطره لک مینه آب بر یک نیم



سحی نوش کنار یکدیگر در یک سینه خشک بپزند که برای همه را برابر گرفته بود  
 بسته نگذارند بعد از آن پنج ارباب گرفته کوفته بطریق موهل در شش آن را ریخته  
 کنند اول بپوشی را بر طبله آمیخته گرم کرده بر قصبه کاه نمائند تا بپزد گوی  
 بعد روغن مذکور طلا کرده از بر یک شل بپزند کاه بدارند و دیگر از صاب  
 نوره قلی سنبلیله اول نصف نوره را در کوبایی آمیخته و شش نماید و بعد  
 از آن سنبلی را کاه بدارند بعد نصف نوره بر سنبلی کاه بدارند و روغن تلخ و قور  
 که سنبلی و نوره بپزند شود بعد زیر گواهی اش و بعد تا وقتی که همه سوخته شود  
 را آورده خشک بپزند بر یک کابی مس فربش کرده رکابی را نمایی کاه بدارند و در  
 رکابی آب بپزند که از سردی آب روغن بر آید آن روغن را استعمال نمایند  
 و از غم است برای عتی و خلق روزه محرم است **ط عموان المنه تمهیدی**  
 در زیر نیم است روز تر کرده خشک ساخته کوفته خشک کرده صید برابر آن عود محف  
 بم دام همراه کاه و نموشند **ط و کوبایی در و شش** نزد و جوب قدری  
 گرفته از آب سائب و در بپوشی لینه قدری از آن در کوش چکانند و آن را در  
 ادد

گروه خضاب نیز از یک مخوفن مورین نسیم صبح است سیون غلبه توهم راج  
سبب رنج نیز از یک مورین چه غرض اگر راج رزومند بهر تبت به افوا  
را کوفته در نیمه آن داخل کرده نیز از یک سبب راج بهر تبت به افوا  
تقریب یک شبه در قنقره داخل کرده هرگاه چهار غلبه نیز از یک سبب راج  
کتاب داخل کرده با نوره و در یک روز بعد از آن استقامت نماید خضاب  
مقول شود و علت چید نماید و نوعیکه مجلد رنج و اگر یکبار سبب کند  
بنایت مجرب است از بیاض مراد سبب در نیمه **در نیمه راج** بهر تبت به افوا  
نوره غلبه غلبه سبب راج سبب راج سبب راج سبب راج سبب راج  
غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه  
بر این طریقه یک محوطت جلد لازم است از راج سبب راج  
فی افوا غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه  
نسبت مورین بهر تبت به افوا غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه  
داخل کرده بنشیند غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه

در یک آثار آب چون ساید نصف بمایه صاف محوطه غسل کنند روزی چند فرج یابند

داخل کرده غرض بماند **چهارم** **المصنوع** او بنده عیال **المصدر** الی و در حق

عشق نبی برگزیده دارد مصباح بالذکر و منعم بود بر قبول

رفقه داخل کونیه خیمه بر آورده و داخل کرده و از پشت در عیناب

داخل کرده بنوشند **و ببرد** در خمرش و آب بر علی قلب سرکه آب

در اسم حل که خفض است و یو یونی شمع غوغه نماید تا به یو یونی شمع

ابن ابی عمیر

ما رقت تودع غسل كعبه فخرج من ختمه ما ضافه روي عنه غوغه نماید

و دیگر بگویند بود و خسته کمال خیر ترش عسل در یک آماراب کجی ساند

باید حضرت عوف را بکین عمل مضنه داخل کرده باضافه روبرو

عروقه مانند دانه در دهان و جگر بر عروق است

اگر زود بفرستی به بوس گندم عید من بهر دیدار ابراب خوشبختانده نصف مایه

ما را فصل ز انوش و اهل کوه غرغنه نماید

محمود

عالم الهند





در شش ماه اول سال پنجم کتان تخم کل در یک آب  
 بوشانه نصف بماند و کوفه رب القوت غسل سفید داخل کرده  
 غوغه نماید **۶۶** چته نفع و تقویر اخگر زرد بوزنی اصل الکس الکلی  
 در سه پاوان بوشانه یک پاوان بماند و کوفه غوغه و شیر بر باره  
 در شش ماه و آب خمر برش حل کرده مخلوط با شته غوغه نماید **۶۷**  
 کد سفید بکند و در آب کف صندل سرخ کباب خشک بپاوان درین صندل  
 کبابی را سیاض الکلی پنجم نشان جد و در شش ماه داخل کرده چنانکه  
 بخود صندل نمودن ریم از کورین بر آغوش شد من کبد را بی نقای غوغه  
 از آب طبع بر شش و غسل سفید داخل کرده غوغه نماید و باز اعاده  
 صندل هر روز نماید و غوغه مذکور پنجم نشان و الکلی الکلی کرده  
 به شد نصف الکلی و فصل در صندل و غوغه و فصل و من کد کد بکند نماید  
 بود و در شش ماه در هر فصل که در من کد الکلی باشد قیف بر من کد الکلی  
 بکند و در بخار بکند تا که بوزن برسد و او و من کد کد کد کد کد

نقش

در غوغه داخل نمودند اگر چه در غوغا سابق که محول استاد است گویند داخل است  
لنفخ و البقره و الحک و رمار العسل و شیان غوغه نماید **اصول**  
نفع استعمال او و به مخرجه نماید با مفر کرد و خیر ترش و آب انار نه من حل کرده غوغه  
نماید **اصول** حبه الفجار بعد مفسر یکسب اصل الیوس و حبس داده غوغه نماید  
غوغه بعد از الفجار روزی مینه مرغ نشسته کثیرا در آب حل کرده روغن بادام داخل  
کرده غوغه نماید **اصول** البلیغی منه غایب اصل الیوس و حبس داده غوغه نماید  
انار آب بخساند نیم با و مانند صابون شود نوبت غایب داخل کرده بشوند  
للمحاق البلیغی منه غایب غلغله و رسم انار آب بخساند نیم  
باید صابون رب انوث داخل کرده فلفل روغن صابون پاشند  
عایت و اگر نوبت با مضائق رسد فصد و مکر باید کرد و از استعمال شیخ در کرون  
و نیز دقتی یا لفظ مناسب است غوغه غلغله و الاغجار منه بزرگشان حلیه  
برادر انار کفنه آب رسم شکر حلقه و فلفل که از نمون خیر ترش مزیج نموده  
باضافه روغن صنی غوغه نماید **اصول** محمد مطب تجریم جانب لعلی الحاد و بعد الی

بلا خط حضرت قبله در آورده شد عود صلیب بود و در آن کافور نبات در بسم اناراب  
بجوشاند نیم با و باید صفت موفه خاکه باشد بوشند گاهی عوض نبات نرس  
بروزی گاهی تریب و بنار گاهی کجین ریونی و گاهی فقط روزی صنی تا کاسه است  
کرده باشند **در بسم** مشکطرا شمع عود صلیب گل نغسه در بسم اناراب  
بجوشاند نیم با و باید صفت موفه نرس و بنار تریب روزی معتدل در داخل کرده  
خاکه باشد بوشند و گاهی رای بر شند عرق خار خیک عرق فاشته و گاهی

کرده بید بر **در بسم** العنبر اوی غله بیدانه عناب پستان اصل الکوس  
لکتر شک مخلوقه در بسم اناراب بجوشاند نیم با و باید صفت موفه نرس  
نرس و داخل کرده بوشند **در بسم** العنبر اوی عناب اصل الکوس در بسم  
اناراب بجوشاند نیم با و باید صفت موفه لکتر شک شیره بر آورده نرس نرس

نرس عناب داخل کرده بوشند و دیگر منه بود و در عود صلیب اسرار و  
گل نغسه در عرق کادریان عرق سیاه و عرق عناب بجوشاند نیم با و باید  
صفت موفه نرس روزی معتدل و صفت نرس بوشند **در بسم**

اناراب

[illegible]







در زمانه رود و ساعی پنهان بطلانند بعد از آن میبندند اول میبندند بیرون آب  
من بعد سیاه **در یک** کس که بوزن کبوتری باب بدهند کند را یکبار از د  
از خارجیت بسیار بقدر یک باشد با هر باشد مخلوقه بزرگ آب بر کرده دارند صبح  
میکنند **در** الحوضه الکلیه و الثمانه صفیه سیح عطشی با لونه اکلیل الکلیه رنگ  
کلیه تخم خنثی ضد سنخ بر سادون غلظت صفی صند براده ایسک  
حاصلت هم را کوبه تخم آراب بر غلظت سیح ضار نماید قدری روی کند  
مزدوج کرده ضار نماید **در سفوفی که در سحر** آبن می خوردند در کمال  
تصفیه مایه ای الی وزن کوبه سفوفی ختمه که کف بخورند و در این میبندند  
**در سه** کوبه و زمانه مفید بلکه مجربیت صفیه بدار بر بکند گرفته در  
یا یک کوبه در او نه کلی خلطت موقوف بر او نشویند تا که همه از آب کثرت  
پوست خاکستر شود من بعد یک باشد از خاکستر ماکور بخورند صبح و شب  
عرق تتر و بیک کوبه و داخل کرده بپوشند **در** حوضه الکلیه من مستعملات  
سکه الله تعالی جازم در خشم و بزه همان بر سه را در عرق ماکور بخورند آورده

باز آید

شربت بروری معتدل سکنه مایه حجر البهیمه سائید و داخل کرده بنوشند  
**ایضا** لک افقوی من دینک پرسا و شان در سبب انار آب کوشاید هم نابو  
ماند صفت موقوف چهارمین بخش فووزه خاچک بر سه راد عرق غلیظ  
عرق خاچک سیده بر آورده شربت بروری معتدل شربت و داخل کرده مکشاید  
حجر البهیمه شربت کوبیده سائید بنوشند **طریق** در عرق غلیظ من حیات  
الاسناد و الوالد سکه ریه بخش فووزه مقشر ناخته بخش من شربت کوبیده مانی  
با دوام مقشر همه را بر آب بر گرفته موقوف ازند خوراک درم یا هر درم با طبع سگدان  
بنوشند **ایضا** لک من شربت الاسناد و الوالد سکه ریه بخش شربت غلیظ  
بود و الکوفه نخته ماب یک شربت مزوج موقوف بخورند عقب آن چهارین بخش  
فووزه خاچک سالمان و عرق خاچک عرق غلیظ سیده بر آورده شربت  
بروری معتدل شربت داخل کرده سکنه مایه حجر البهیمه سائید بنوشند  
**فصل** اما الا و به المنقحه جاری ایکی من اسد و انعطاف و اندر و جات  
بینا فیر الکوش و الارایج و نزار الجوز و اسارون و قفاح الاذخر و الناکه

واکاشم والاسون والوج بنج مجعا اذ شرب منها در بین مغر و کان منها او  
 وکباً بعد استی و انخل عمار الفیل المعصور او ما و اکثر فی احواله الرازی بنج او ما و المعصر  
 الاسود ضا و لا با یوم و اعلی ملک بنج خطمی ضدی سخن ضدی بقد علفم کلک  
 بهر کوفه نخته از آب خرفه بنج سبب قدری روغ کل مرفوع کوه ضار نایب  
 و استعمل اتقی و بقاءه با نغی آلات البول و مجاریه و تصفیها بکل یا بیدر  
 من الادویه الکبیه و المنزله ط یمن البطن حباب الحماه لدا عقل بالادونه  
 الملیه دون اسهله ط کلک او یقتل الحماه الکلی یقتل حماه الملیه  
 و یکتل حباب یقتل حماه الملیه یقتل حماه الکلی ط و یکتل حباب  
 حجر البود و مارک سوده مخلوط ساخته بر شند ط لیس که بر شند و ده شد چشم ترا  
 علی نخت من مانیت الوالد الاسود سید به اسبقول سباب کوفه عوق کان  
 عوق الشلب عوق کاه و ریان شرب انار شرب شرب اجار و داخل کوه  
 بر شند ط اذ اراد ان یخفف فیستعمل او لا ما و الحکم بقدر قلیل هر که  
 در عذر مدح حقه مضرب بکذا است من الاسناد ط حقه حقه

مخمس حمیره در عرق کاه و در بان کبکافی عرق نوک و عرق عسل و شیر بر آورده است

پایان شرح بر روی متصل داخل کرده شد که بهای اضافی نموده نوشتند ط

زادشک بیدام در عرق بلور عرق کمانه تر کرده شربت بر روی ستنی شیرین

داخل کرده سنگ سرابی حجر السجوه اضافه کرده نوشتند **ط** جبار بن محمد

خبر از مراد و عرق خاکی عرق بادمان عرق کاه و زمان شیر را آورده است

روزی مثل شربت بلبلون حج کا پنج بشیرہ را آورده باضافہ کنسیرہای حجاز است.

رب رب صل کرده اضافه کرده بودند

لاسماء والوالد الماحد سمير بن مفيد افندي وصفيته بآمان بونست حج ما ان اصل الحسين

سپاسدین کا ورنان کیسلانی ایریا بکوفہ خطہ ختازی کلیم خا خست حکومت

بسم حمزة مخلوقه الجبرود عنان موسیقی الومالو کافند افغانی سهر راد و عرق کافاز

دوق غلغلہ عوق کا ہے کوٹا ساندھ ماہ عمارت صہ ہونے تک جس نو فکری

الکودن تارفت کردن با صاف و روغن مادام که شستند

و من تأليف الاسناد الوالد السيد محمد بن محمد بن عبد الله بن عباس

۱۰۰ دین ۵ دین ۶ دین ۱۰ دین ۳۳ دین

برسانان بلان کا دربان کلید خارج ملک ملوکہ کلید اکتا ہر شنب و عرق کا  
 ۲۹ ۲۹ ۲۹ ۲۹ ۲۹  
 عرق الشعلہ عرق کا گئے برگزیدہ دارند صبح کو بنائند بکبا و باند صاحب موقوف  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 شنب روزی ممدی داخل کردہ بنوشند تا سه روز و روز چهارم ترخس خشت  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 موقوف حل کردہ باز صاحب کردہ باضافہ روغی مادام بنوشند  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 حصہ مشائخ و طبع من زکریا الاستاد والوالد سہ رتبہ بنوشند بنوشند خطی  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 غنائی برسانان بلان اچھر رز موقوفی اصل الواس کا دربان کیس بلانی خارج  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ملکوتہ خوارین ملکوتہ موقوفی ویزد بلان شنب بلان کلید اکتا ہر شنب و عرق کا  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ہر راد عرق کا دربان عرق کا گئے عرق الشعلہ کو بنائند بکبا و باند صاحب  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 موقوف شنب روزی ممدی ترخس بنوشند موقوف حل کردہ باز صاحب موقوف  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 باضافہ روغی مادام بنوشند باضافہ روغی مادام بنوشند من معمولات الاستاد  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 کلید اکتا ہر شنب و عرق کا دربان عرق کا گئے عرق الشعلہ کو بنائند بکبا و باند صاحب  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ملکوتہ بلان برسانان کا دربان کلید خارج غنائی اچھر رز موقوفی والوالد  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 کلید اکتا ہر شنب و عرق کا دربان عرق کا گئے عرق الشعلہ کو بنائند بکبا و باند صاحب  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

و برساند محبت چهار کس طوطی محبت بنام اول در کانی را در سینه  
 است و به شور و محبت نیز از کس مذکور در ورق طلا سحر است بر آورده بر هر را  
 مریض مریض قدری شیرین داخل کرده تا به یک کوبی بر بار الخوانه نکند و از سینه  
 اول باید که ورق طلا و سیاه را مریض مقدار آنست نماید که معلوم شود و من نیست  
 قدری شیرین داخل کرده بر آن ناله بخواند نکند و از سینه احیاناً نکند که سحر است  
 که خود در آن طوطی شیرین است و وقتی که مریض معلوم شود و معلوم شود کار خود  
 در آن طوطی معلوم کنند آن را به طوطی بفرستد و طوطی را بفرستد و بعد از باری  
 بر آن ناله کند سیاه سیاه پس در آن خواند و معلوم خواهد ماند و بریت و تا به  
 در آن بفرستد و خواند و طوطی را بفرستد و طوطی را بفرستد و طوطی را بفرستد  
 فایده دارد و محبت یکم برای سنی و جلی رده را بر قضیب استعمال و طوطی را بفرستد  
 کرده مغفیت مرتبه برین طوطی استعمال باید کرد و قدری سحر بر قضیب نماید و بر کس  
 بسم ببالد یک بسم ببالد و از زبان خام نیز بسم ببالد پس نکند و از سینه  
 باز و آورده بعد از سحر به شور و محبت پس دارند و برین طوطی بفرستد و طوطی را بفرستد





محول استعمال کرده باشند مجربیت بختم رسیده طرک کتب طلا محرب برای قوه جمع  
و تکثیر و برای صفت بدن و برای جمع اوراق و در اوراقه باه بی بطراست <sup>تخلف</sup> طلا  
گرفته نیمه سنگ بودی نموده از گرد و خاک بدستور زرگران بر پتله نسیب کرده در دود  
و پسی دانه و قدری یا چک و پسی که در اورد و اثنی و پند معنی برای صفت مرتبه  
و یک مرتبه از یک و دیگر کس که تیز از آن یک که با سینه سینه های نوسانید بر پتله نسیب  
که به سینه یا چک و پسی دانه و قدری از آن یا چک و پسی که در اورد و اثنی و پند  
اگر این بکاره طلا خوب و صفت خوب بهند و الا نه از اجزاء التحلیت بدستور محول  
موقوف داخل ترکیب کنند خباثه برای صاف کردن طلا و اجزاء التحلیت کفای میکنند  
و به این ترتیب دیگر سیت بعد از آن آن طلا را آورده یک قوس سازند و از آن  
پتله کنند و از آن سینه کرده هفت مرتبه در بول ماله کا و پتله نازاید سر و نمایند و صفت  
مرتبه در آب رگ و شعله سینه کرده سر و نمایند بعد هفت مرتبه در سرکه  
الکوری سینه کرده سر و نمایند بعد بدستور محول و رقی باریک موافق نوزاد  
ساخته کفای دارند بعد سحاب را از شکاف بدستور محول بر آورده و در

اندازند و چهارم نوخت کینه باریک سابع همایماب نام در زده پهلوان نام  
بعین سیاه ابر کول بر آورده بخورن آن و ساد در گانه گرفته در طرف کی اندازند  
و قدر سه چهار نام است سیرن انداخته به پهلوان بند موقوف و محکم ساخته نام چهارم سیرن  
دهند نام که سیاه شود آب را در سارزند من بعد هموزن سیاه باز در گانه  
گرفته در طرف و باز آب انداخته باز بدستور محول آتش دهند نام که آب سیاه شود و باز  
در رکوع دفعه سوم هموزن آن و ساد انداخته آتش دهند و از آب سیاه شود  
باز در جهت غایت موقوفی که سواد از خوشید و از آب بیاید چو شش نماید و قی  
از خوشید که آب سیاه باشد موقوف نمایند سیاه بپایند صاف تواند شد که  
از رکعت دیگر از آن مقصود است بعین گیرند و ورق طلا مذکور که صاف شد  
و سیاه است بترکیب مذکور و در او آید نغمه نغمه و شفاف پس را در ورق نیک  
آید و در زده پهلوان نمایند بعد از آن در آب رنگ انداخته سیرن زوق  
محرار زده پس کول نمایند بعین محرار زده پس در ورق پهلوان کول موقوف بعین  
بمیزان زده محرار زده پس کول نمایند نغمه نغمه و در زمانه کول شکل کول در آورده

و از عین قدرت خود نیم آثار در تنه نامزد نگذارند بعد از آن قدر یک آثار بکنند  
گفته بر بالدر یک نوآورند و بر بالدر یک طبله طبله را در هر سکون کمال  
صکت درست کرده و همان بند فوق بر تنه یک نامزدی بگذارند و بالای بر دو  
مار یک قدر یک نیم اند گفته نه نامزد و بالای یک باز یک عین قدرت یک آثار  
به داده و همان نامزدی از سر یک نقل صکت کردن و موقوف و محکم ساخته و در  
سر یک یک نیم آثار یک سبب هر توفیق بر نمایند و از آن ایوب کنار و یا از هر  
دو یک هر آورده پس عین الاصلش موقوف و بند میدارند و با یک سر کرده  
از عین طبله را بر آورده باز در کمال انداخته تا هر قطعه از هر حق گفت یک کمال توفیق و قدر  
هر باشد از تمام موقوف و قدر هر باشد هر دو از هر موقوفه داخل کرده کمال توفیق یک نیم  
در هر سکون یک یک صکت توفیق آنس از یک آثار یک یک دستی بر توفیق و بند  
عین مایه تمام نوآور قدر هر باشد در عین موقوف تا و بر در حق گفت یک  
کمال توفیق با و در سکون یک یک صکت در آورده در یک آثار یک یک دستی از  
پس از آن در حق گفت و قدر هر باشد سبب و قدر هر باشد هر دو از هر موقوفه داخل

کرده در سکوره طی حکمت نون در یک انار با یک پنجه سمکوت که در کمال و بند  
 بعد از آن یکیم را آورده در یک غنچه سبز بود و نموده پانچهار پاس کول نموده  
 معمول در دو سکوره کرده در نیم انار با یک سنی انش و بند بین طاق چهار  
 و بند و چهار تویم به سوار یک غنچه سبز بود و در حق یک سنبول نموده  
 پانچهار پاس کول کرده قدر نیم انار با یک و سنی انش و بند نموده یکیم را آورده  
 خاک ساینده در آن رود و در محلول یکیم و با قوت ربانی محلول یکیم و داخل گردد  
 حل نماید و قدری طلب نیز داخل کرده حل نماید و در سکوره داخل نموده کل  
 حکمت کرده و در بار آخر شنبه که معمول است تا دو پیرانش و بند بعد از آن یکیم  
 را آورده در حق طلبتسم اول و حق بدستسم اول و حق یکیم و سم اول شنبه  
 کول نموده مثل بهای ساخته حکمت کرده در شنبه یکیم و نموده هر دو ان شنبه بند ساخته و نقاش  
 بر و انداخته ان شنبه را حق نماید یکیم در ان شنبه بقدر هر حکمت از آب سرد و شیرین حاج  
 باشد تا چهار روز و حق سازند و هر روز آب سرد و نموده کول کرده باشد بعد از چهار روز  
 را آورده بکار آورند طلا گشته تار است و در یکین طلا چینی است که به این رنگت

در روز بدستسم اول

منقذ

[illegible]

و در این مرض با سوزش  
 عفت از عصب بخار  
 خود را که سوزش  
 و در این مرض  
 و از این که کلان  
 با قوت زیاد  
 طلسمه در این  
 و در این مرض  
 و در این مرض



با قوت حق شود و بالا باشد و یک عالم چنی مال داده و مان هر دو مال بنده نموده و بسوی  
 قدیم که در آن سرگرم باشد و چنی باشد و داخل کرده و مان بسوی چنی نموده و در سر کین است  
 بر مال داده و یا چنی روز و حق کنند و سر کین است و بر هر هفته ماره باشد و قدیم را در  
 سازند بعد از چند روز بر آورده و در طلک است و در خلک کنند و پس طبعی در جان و مدینه فتنه  
 حل نمایند و گاهی با قوت در جان را و مدینه فتنه را و در شیشه آتشی کرده و در آن نیز در خل  
 کرده موافق و ستور بانی سر کین است و در آن با چنی روز و حق کنند بعد از آن یکجا  
 طبعی است که در روز و کمال سببی بود و شود از یکدستی قدیم که از یکدستی نموده و چنی  
 نیز است که در **حل المرحان** در جان و احراق نماید و به چنی تحول و در یک خطا خوب  
 حرق شود و بقیه کرد و من بعد و به عالم چنی که در شیشه با لیس آب بسوی کاغذی مروق آورده  
 در در خلک با لیس تا یک هفته سر کین کرده و کمال دارند تا تحول شود و من بعد و چنی کرده  
 آب بسوی را بکشند و بعد از آب بسوی بالا دارند و آنکه کمال دارند تا آب شود از هر خلقه  
 آب را بکشند و چنی هم مکرر نمایند تا در برف شود و من بعد بکانه بر نه نام **مدینه**  
 محلول و غیره از شراب یا به که شراب را نماید از شیشه بکشند از هر خلقه کرده بکشند و به

خرد و از آن می پزند که نیز از خاک شود و مخلوط با آب سبزه بمانند و اگر بخی تر نیز آب بماند  
 آب سرد و داخل کرده بر علقه نماید باز آب سرد داخل کرده غسل کرده بر علقه نماید و سه  
 نایت بر باران نهد و بنام حضرت عباس علیه السلام بخواند **در وقت باران** که وزن باقی می ماند  
 صدف کشف که از آن شیش می سازند یکم نود گرفته در شیر آله گول نماید و فیکه مثل خیره شود  
 عرق بگو کاغذی در آن خیر قروح پیوده از آن که کتبات سازند من بعد مر و درید یافته را  
 که در آن کتبات نهاده قندی آب پیود و آن اندازند بعد از آن حکمت مسوده در نیم انار  
 یا چوب وستی آشی و در مر و در یکشته خواهد شد و وزن باقی می ماند **در وقت باران**  
 سباب برای قوه باده و قوه بدن و قوه اعضا ربه به این مرکب دیگر تصویب نموده  
 اول سباب را گرفته بشوید نوک که در طلاشته مذکور است صفت مسوده در روز اول سباب نوک  
 و در وقت طلوع مر و درید یافته شفا در کلاب و بوشک سه چهار روز اول مسوده مذکور بود  
 بخورند و از مناسب است صوری شیر کاه و جوش داده همه با شوائبی بود است مزاج بشوید  
 و از عطش پسند کاهی برای رفع عطش شیر کاه خام نوشیدن است و الا نه فقط  
 بزرگ است طلوع است کند روز دوم صبح سباب مذکور و سه صبح صدف کشف و سه صبح

مردارید مرغ سوخته چوبسته بخورند چینی طبعی هر روز تا نهم روز یک یک است و یک یک  
 ورق طلا و یک یک سنج مردارید خورده باشند و بعد از آن یک یک سنج یک و غیره  
 کرده باشند تا به اندک بدستور اول روز وزن او و به ندرت کور برسد بخورند و غذا در میان روز  
 بدهد و مرغی که گشت مرغی و سبزه های بی و سبب و انگور و سیب و بادام و پسته و کنفس  
 و اخرو و غیره ای مرغی خورده باشند و در شام عوض غذا شیر و گوشت و مرغ و مرغی و مرغی  
 بهر سنج غنیمت مرغی سبزه را آورده و داخل کرده قدری کباب و نبات مرغی داخل کرده باشند  
 و وقت خواب در صحنی بود چنگ تیار و بهر سبیم انار آب بخورند تا به نهم روز سوخته  
 نباشند که شیر در سینه بخورند نشود و گاهی گاهی عرق یودینه استعمال کرده باشند  
 نزدیک حرکت انخلت را می صاف کردن طلا به این ترتیب دیگر نیت گیرد یک سینه یک سینه  
 کوخسته او و به زهر مال طلا داده است و بهر حرارت است و بهر حرارت است که بهر حرارت است  
 الاهی خورده کوک و یک سینه فلفل در آب بار یک نوقه سفوف ساخته هر روز از آب برنج  
 طبعی آب برنج را در آب تر کرده نیت بخورند و صاف اندا گرفته سفوف را از آب  
 آب بخورند و بهر سبب ما و الحیات نشود که بهر سبب ما و الحیات نشود که بهر سبب ما و الحیات نشود

+

۷

سوره الفجر



رستم خان بدو کاشی چرخ اعظم شاهی رحمت الهی نفع فرغاد بر کلان سپیده اولم

سوزنده حبیب ابرارین دل سوزف بر ستمایا نسوت بود خجک مرغ سباه جیت

امازداه و لایتنی هر یکی خورد و معری یک نامور یک نسیاه یک ناسپه یک نامور یک نامور چون

سازند و نسخه بپایان برای مردم بواسطه درود و در وقت ختم گفتار بزرگ گفتار ما بگویند

[illegible]

مقدمه علی بن محمد را در این باب بخوانند نصف خانه بطور محال پنهان میگردند

تربیت کتب رای صنعت کتب و لوازم و باقی قیمت فایده علم دارد، بدو اضافه منتهی آب و برق

مروق کرده آب بر کانه سبز مروق آب بر کانه سبز مروق آب بر کانه سبز

بخش کنیزان ملوک و کلمه رخ رشید سوانه مونسقا آب کبکوار جو خضر و زکریا و اجتناب از...

مردم با دواج حرم کرده قند شاه گفته ساله تخمین خوردن نو قند و نند عید کا باع و نند

۱۰۰ متریه  
۶ لاریه  
۲ لاریه  
۳ لاریه

مسئله سه و سه از آن خانه گفته میفرماید از این سه را هر چه نتواند در بر خود جمع کند حکایت کرده است

سید محمد باقر

سویں ایک کبریا کا دادی بیٹے کو روح سے ہر روز اس کی دعا پڑھنا

و بعد از این که در میان مردم و در شهرها و در بلاد و در کوهها و در دریاها و در همه جا

[illegible]



[illegible]

نبار کرده در سینه بیدارند اگر قوی بسیار خواهد بود و در وقت روزه نادام چوب کرده برده  
روغن نادام چوب کرده در آن حل کرده بکارند قدر استعمال آن هر دو سه تا چهار تا نه خود را میارند  
که در او حبه ساینده که در استعمال کرده باشند با روغن چوب کرده و تخم کاکه برده شده  
رو کرده داخل کرده ماز العسل سازند که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
قلب که در سینه در وقت چوبی باشد که هر اندر شیرین انداخته مایه صفت زور در آن  
بکارند بعد از آن بعد از آن با روغن چوب کرده که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
سینه را در وقت چوبی که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
عرق خالص که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
سینه را در وقت چوبی که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
عرق خالص که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
سینه را در وقت چوبی که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید  
عرق خالص که بزرگترین حبه ساینده و موه ایمن می آید

سینه را آورده فروز موده بوشند و بیکند بازنگ خاک خاک عانت در وقت صبح  
 ووقه شنبه بخ شانه نیم ما و باید صحت موده بوشند کاهی درین نیمه چهارم روز  
 ووقه شنبه را آورده داخل کرده بوشند و کاهی عوض نبات شربت بر روی داخل  
 بکشند و بیک لایک منه کافیه کل مخلوق عانت مشکط اشبع نیمه فیه بکونه  
 و در وقت خاک عرق عرق شنبه نیم ما و باید صحت موده باضافه قوی  
 شربت بر روی بوشند و کاهی بر روی حفظ داخل کرده بوشند و بیک لایک  
 مخلوق چهارم مخلوقه کافیه خاک و در وقت خاک عرق خاک عرق شنبه نیم ما و  
 صحت موده شربت بر روی معتدل شربت اما شربت بر روی بایسته بوشند  
 و بیک لایک عرق خاک عرق مخلوقه شربت ووقه چهارم سینه را آورده شربت  
 معتدل مخلوق بر روی داخل کرده خاک بایسته بوشند و بیک لایک عانت کافیه  
 مشکط اشبع خاک شربت و در وقت عرق عرق شنبه نیم ما و در وقت صبح  
 صحت موده شربت بر روی معتدل شربت ووقه شنبه را آورده باضافه قوی  
 بوشند و بیک لایک منه کافیه عرق شربت بر روی معتدل شربت  
 و بیک لایک منه کافیه عرق شربت بر روی معتدل شربت

[illegible]

انقسم

الفضاة حادوات الرزاق السابغة الى مضاجع ويستحق الله ما تمسك بك يا حامي  
 ما فودايت يا احمر اليك سر دفت مائة صدورك وللحجر مائة قدم يا ابرار  
 يا طلائع يا مفضل واني علم بذات الصدور محمد يا ارحم الراحمين صفت  
 ايتي انت بزرگ برام سوال است که اول ماه بوقت نیک و روز نیک خواندن  
 شروع نماید و در چهار روز و پنج شنبه یک کعبه هزار برسد تا که در صد خود باشد  
 بعد از آن در آن رزق تواند بود و در مایه بار بلا مانع بعد از آن رزق در هر طرف  
 فقط نوحه سر بر سر پا بر نه است که بخواند باشد که هر رزق او کم شود و روز  
 روز برتری باشد و از بزرگی دیگر بخواند جمله کشیده چهار روز بطور دکات بخواند  
 و در شعور بخواند آن اسم ها جلگشته خوانند که مقصد او برآورد بر هر مقصد از هر حالت  
 و از این دایم است بزرگ و از این حال قصید است بخواند بطور گفته گوه داد و در کون  
 عدوت بیند و از فضل این زبان محرق نام مضایع شود بسیار است و از هر  
 و نقش تبر که از هر طرف است

سم الله الرحمن الرحيم

۵۴۳۴	۵۴۳۵	۵۴۳۶	۵۴۳۷
۵۴۳۸	۵۴۳۹	۵۴۴۰	۵۴۴۱
۵۴۴۲	۵۴۴۳	۵۴۴۴	۵۴۴۵
۵۴۴۶	۵۴۴۷	۵۴۴۸	۵۴۴۹



۵۵۵

استنباط

اکثر اوقات پس پنج استعمال کردم فایده بسیار شد در بر محال لحاظ معده و کبد و طبع یاد کرد  
 و از بزرگ آرد و چهاره و یک کسب پس مراحت است و از بزرگ آرد و یک کسب چنان نه شود که موجب قوی  
 گردد و از بزرگ آرد و یک کسب پس مراحت است و از بزرگ آرد و یک کسب چنان نه شود که موجب قوی  
 النفس نه شود و از بزرگ آرد و یک کسب پس مراحت است و از بزرگ آرد و یک کسب چنان نه شود که موجب قوی  
 و خطر قوی و از بزرگ آرد و یک کسب پس مراحت است و از بزرگ آرد و یک کسب چنان نه شود که موجب قوی  
 کبد و طبع پس آن وصف آن نموده معالیه آن کرده باشند و در اوقات قلیل غلبه  
 شده الاصله مطبوع محلیست که بخاطر مرض و پس طبع و بخاطر اطراف و جوار است استعمال  
 کرده باشند و اگر نه پس و خبندگی کای برای جمع حرارت مطبوع و پس مزاج و غشام  
 خواه برساند یا خنساند یا تب بد باد و در مرقه مناسبه بخاطر معده و کبد و طبع در سینه و کای  
 معده سده کبد که در مرقه مناسبه باد و در مرقه مناسبه که رفع پس مزاج هم باشد  
 استعمال کنند و کای معده کبد که در مرقه مناسبه باد و در مرقه مناسبه که رفع پس مزاج هم باشد  
 استعمال کرده باشند و معده که در مرقه مناسبه باد و در مرقه مناسبه که رفع پس مزاج هم باشد  
 و در عین پس طبع و پس معده و کبد و طبع و صف آن و صف آن و بخاطر معده و کبد و طبع

از دیاد

بطور درشته زنده استعمال ادویه کردن باشند که چربی خطراتی را معالیه باشد و در نیمه استام اگر  
 پیش طانی طایط کرده معالیه خواهند کرد و هر که خطرات را خواهد در استعمال استام  
 سود کند دقت و اصلاح کند و طریقی که شیره در استام استعمال میکنند برای جذب  
 رطوبت و تقویت شده و برای پس مزاج نفع خواهد کرد و بواسطه استعمال نمود بسیار فایده  
 اول باید که شیره ماده را با احتیاط تمام نگاهدارند و غدا و بقیه هر سه اماره بدید و جاریه و بقیه  
 مثل آب و خمره و کاین و یادیان به جهت که معضت معده است بکم یلین و یادیان و ساک  
 بنهوه و ساک پالک که ملین است و ساک منبی که نفوی معده است و برکت باشد و اگر  
 اوقات استعمال دارند اول شیره تقدیر رخ با چوبه که در سه روز فقط بدید که موافقت مزاج کند  
 بعد با شیره سینه مثل شربت سردی گاهی شربت و یار گاهی شربت گاهی شربت اصول و  
 موز و گاهی با ضافه میوه و گاهی شیره آن نوشته خواهند و گاهی با ضافه <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup>  
 آن نیز نوشته خواهند و گاهی شیره که معده است شیره آن نیز نوشته خواهند و گاهی شیره  
 با ضافه <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> و الا شربت و الحوت و اگر کسی بدید که معده بسیار اند و گاهی <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup>  
 اگر کسی میداده باشند و گاهی <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> و شربت حل کرده با ضافه روغن <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> <sup>حوض</sup> گاهی با ضافه روغن

کای با صافه اوغن کل غده الیسن طبیعت و کای سکنجین بر در کسکچین ساد  
کای شربت انیسون مخمور نموده و پاش پاش و مرض طاف کرده استعمال  
دارند و کمی و زیادتی شربت را بی طبیعت وقت شام عرق شربت  
ان نوشته خواهد شد عرق مارالیم نسخه ان نیز نوشته خواهد شد عرق نقل  
نسخه نوشته خواهد شد عرق محلی ریاح نسخه ان نیز نوشته خواهد شد آب  
شربت بیدانه با صافه شربت بر در کای با سکنجین بر در کای با شربت  
سیرین و یا ترش و کای هر دو کای با صافه شربت و یا رو کای با شربت  
و آنچه از شربت مناسب باشد و کای با شربت کاغذ را غرق بطرف شربت و در  
کای مناسب ریاح و پاش پاش و ریاح و طواف و جوانب مرض ملحوظ داشته  
استعمال کرده باشند وقت خواب بعد از غذا کمی پس عرق نسخه ان نوشته خواهد شد  
با صافه حبث نقل کای حبث کای حبث و کای حبث و کای حبث و کای حبث و کای حبث  
در شربت شربت بر در کای شربت نسخه ان نیز نوشته خواهد شد و کای حبث  
کند و صمد و طحال و پیش آن و پیش اسهال و نسخه ان و صمد و طحال

دارند چنانچه شود که سبب لذایت معده و کبد و طحال موجب اشتها شود

و ماهه بواسطه نیز باعث لذایت مزاج معده و کبد و طحال متولد میشود

و اکثر اوقات از استعمال او دیر جاره پشمه خطرناک گردد و اما سبب

اوقات

موجب فسخ نمیشود و اکثر اوقات استعمال او دیر جاره و در طبع معفه معده لطیفه

و کبد و طحال منظور دارند باقی ساطع عیاری است و اما علم چون بهر حال

عنه

بدستور دیگر برای نواب سبب بهادر منه اول باید که قصد اسلیم بکند و طحال است

سپارد و در وقت سلسله معتد طاعت مزاج بعد از ظهر روز تقویت

نمونه قصد صافین کردن سودا و بر محرق بادم و این نیز محسوس است

در کبد و در بافتن سبب طبع و مزاج کبد و معده است و باعث

کبد و اما نیز علت اخراج باید گردد و اگر طاعت فقه نباشد اخراج

ان نیز چند دلو بر گردد و بر اسیر چند و در مابین سرین بتقل

و مابین در کف و چند دلو در هر دو ساق بپایر استعمال کند هر چند است

و فقه تا نیز نیست یکی سبب لا چکار چه باید گردد و بعد از آنکه طاعت

سپارد

بافتن سبب و با حارس مابین و در کف

مصل باشد بطریق که نوشته خواهد شد در سه سبب و بعد از آن استعمال عرق جوهر چینی که گفته  
 آن نوشته خواهد شد بطریق محول مغرو یا مرکب می چون جوهر چینی یا قدری بر تخته سنگ و مرکب توکست  
 با قسط با شکر به سبب یا همراه سبب که در استعمال گفته باشند و گاهی گاهی در اثر  
 وضعت نزد کمال هر دو خوردن بخون می طلوع آن بدستور محول موهو عاده مظهر استعمال کنند  
 به این هر دو دیگر نیست تغییراتی از جوهر چینی بدستور محول تغییر در دست نزاع استعمال کرده باشد که این  
 طریق برای غریب پس و کبر و طبع و امعاء نشسته و منافع بسیار خواهد کرد و در وقت که این  
 مناسب باشد استعمال کنند و باقی تدبیر نزاع مناسب بخاطر مردم و کبر و طبع و امعاء نشسته و منافع بسیار  
 باید کرد و اعلم قاصد باید که این مضمون چنان استعمال نماید که در سوره اول و سوره دوم که در  
 اخراج خود مثل حله و رخیل و در چرخ و در لوبخانی و زراوند و غیره بدستور محول بطریق عمل محول و نظیر  
 استاد استعمال کنند و بعد از آن اصلاح حرارت و اصلاح مزاج و کبر و طبع و امعاء نشسته و منافع بسیار  
 خود استعمال کرده باشند و در جاس و دم بودیم خلیه بسیار عظیم پیدا میکند اخراج از نور است  
 و باقی دیگر دستور محالی نواحی است و ام افکاره باید که از قصد باطنی و صانع و ما قصد بالحق و حجاب  
 و باطنی الودید و در سبب قدرت بعضی که اخراج می شود و این باطنی و حجاب و کبر و طبع و امعاء نشسته و منافع بسیار

در سبب



و باد را معاد باد طحال میکنند و از قصد خراج دم سوداوی مخرج بادیم بواسطه حرکت در مخرج باد

کبد و یادرطحال است میگوید بعد از غشت قصد و تقیه نماید الحین از شسته بدستور اول بقدر مضمططت

و در هر که ناله فتح است یا ناله کشتن هر چه قدری کا و در میان درختها و در تیر انداخته گویا ساز و قشقه

که سوار شود که در غنای مناسب اتمام یاره شود و از جریب انچه گرفت بدستور مادر الحنین باید کرد و از غنای

بارہ کمرہ صوفہ شربت کشید کای شربت قشون کای شربت ربوری و کای

سزیت وینار و کاهی شربت کاوریان و کاهی شربت های دیگر موافق نزاج و بر وقت مناسب و فصل

کود و نه چشم نموده بدستور میخواند و گاهی با توهمی که در افستید و قرصهای معجون که در کرم و دانه

ماضیہ حصے وکامی حصے مقد وکامی حصے ریونیو یعنی وکامی حصے خف وکامی حصے حلالہ وکامی

وطلبی مضافه روح سداخره و کاهی مضافه روح کل و کاهی همراه ما را الجنت قدی

با عرق مغز و عرق قندی انحر می کنند باشد با او و سه سبب زواج و مرض و ما السهیه می باشد

استعمال کرده باشند و ما را الحمد و تعزیه معلوم و کیست و وقت و اصلا هم معلوم و کلمه نیز آمده باشند

و کرم و توبه و زهد را بطریق فایده ساز خوار کرد و در آن تقصیر نمود و از غفلت

[illegible]

و اما در این کتاب که در این باب است

طحاں

فان

فایده بخشد و بعد از شستن روز از استعمال مایه الجنبه تا به سیل در مایه الجنبه تحریک  
 حیثیت حل کرده یا صاف شود و این نیز با صافه روغن گل یا روغن بادام بدیند و گاهی  
 با صافه حب لاجورد یا صافه حب صبر یا حب و کبر سبب بدیند و بعد از آن در روز  
 چهارم یا پنجم و هفتم و نهم در روغن گل یا سیل یا صافه و اگر از اوقات استعمال  
 مایه الجنبه بطریق از قبیل چینی بدستور چون بشرط مانع نباشد می تواند باشد متعجب  
 کندی و پیش از آن وضع اجناس هم سوداوی و یا ناله شود و در هفتم باشد یا در  
 یازدهم یا در پانزدهم که موافقین و سده است هر روز خواهد کرد و بعد از آن غلبه روز  
 یا بت کبر روز بر قوه که مناسب بشرط اصلاح مزاج شود و کبد به لحاظ مرض مذکور ازاد و میسر  
 و از قهار میماند و از شتهای و از جوارش مایه و غیره آنچه مناسب باشد استعمال دارند  
 و غلبت که وقت می شود و اگر استعمال چوب حبه خوزه بطریق طبع یا طریق معجون نافع  
 بدستور محول خود و موافق با مرض و سبب مزاج و تغییراتی آن بدستور محول کرده باشند  
 از آن پس بعد و کبد و طبع و هضم سودا و از خراج جنبش نام سوداوی و سبب  
 و کبد و طبع که سبب جنبش و سوداوی میالسبب مایه سودا و از آن خواهد کرد و با

خواهند شد و علت بر اینست که فایده خواهد شد و اگر ایضا طبع بر سبب باشد  
بماند بنوعی در او باید که لحاظ اوقات و جوهرات بر ضرب و عارضه و بعد  
و طبع بر او و به خواه باز الحذر و خواه استعمال جوهرات نمایند یا او به بطریق دیگر  
استعمال نموده باشند و او را دویه جاریه باشد و قافیه لحاظ باید کرد چرا که در استعمال  
آن خطر بسیارست و الله اعلم بالصواب **فصل در ایوانها و اجباب همه جمعی و حرارت**  
مراج که سبب صومند و بیشتر طبع و دفع قیصر بسیار فایده بخشید و طبع کلانوز  
بسیار **عظم اصل الکون عذاب** از بحر رز و سینان مؤثر و در حقیقت در نیم از آب و بوسه  
نیم با و با بدنه نموده شیرین تر است بر روی معقول و داخل کرده باضافه خاک  
نوشته چهار حجره و او را کشد یا کله رفع کرد بدین **فصل در همه حرارت**  
مراج و زمین طبع یا آب استعمال او دویه جاریه عارضه شود که او را نان کله کا و زبان و چشم و  
کله معنه و خطمی در نیم از ناراک جوهرات نیم با و با بدنه نموده شیرین تر است بر روی  
معقول داخل کرده خاک یا پخته نوشته کا و چشم حار و نیم کله و شیرین را و در داخل  
کرده نوشته و کانی به یک نصاب میوه و نیم با و با بدنه نموده شیرین تر است بر روی

باز تک روغن بادام چید کرد و با شیر بدید عند اخراج و هم گوییم با و با بادام  
 بضافه نوار در **در** سبب بر واره کبد و طحال و فم و تنه شود و باید که ضا  
 ربع بادام در محمل رباع و زینل صلابت و سبب و اصلاح آن کنند سه روز و بعد که روز  
 ضا و بر کبد بادام و نه نفی و محمل و زینل صلابت و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 کنند و سه روز بر طحال نیز بادام و نه نفی و زینل صلابت و اصلاح آن ضا و کت پس  
 سه روز و نه نفی کرده باشند تا که اصلاح جمیع اعضای شود و **در** **در** کت رباع

ج

و در این پس رباع طبع کت با بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 نیم بادام و نه نفی و زینل صلابت و اصلاح آن ضا و کت پس  
 و کای باضافه روغن بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 و در این پس رباع طبع کت با بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 باضافه روغن کولی بار و روغن بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 و در این پس رباع طبع کت با بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن  
 و در این پس رباع طبع کت با بادام و نه نفی و اصلاح آن و منقح شده و زینل در آن

میرزا محمد

۸۰ - باب الحائض

2

1.

2

وہابیہ کی تحریک

100

100







که تجویز شد در صبح یا در کعبه یا در صحنه قمی الوی را موثر بر کسب سنا یا کلین طایفه است <sup>۱۰۱۵</sup> <sup>۱۰۱۶</sup> <sup>۱۰۱۷</sup> <sup>۱۰۱۸</sup> <sup>۱۰۱۹</sup> <sup>۱۰۲۰</sup>

مکرده دارند صبح یا در صحنه است سوده استغول لعاب گرفته بخندان لعاب گرفته داخل کرده <sup>۱۰۲۱</sup> <sup>۱۰۲۲</sup> <sup>۱۰۲۳</sup> <sup>۱۰۲۴</sup> <sup>۱۰۲۵</sup> <sup>۱۰۲۶</sup>

تیر خنثی خنثی نو فلوس حل کرده بارفت سوده روغن بادام داخل کرده با صافه حمزه <sup>۱۰۲۷</sup> <sup>۱۰۲۸</sup> <sup>۱۰۲۹</sup> <sup>۱۰۳۰</sup> <sup>۱۰۳۱</sup> <sup>۱۰۳۲</sup>

تیر صفت قشر روغن بادام شربت و چهار مویج کرده بخورند یا لایس خیارخ مذکور شوند <sup>۱۰۳۳</sup> <sup>۱۰۳۴</sup> <sup>۱۰۳۵</sup> <sup>۱۰۳۶</sup> <sup>۱۰۳۷</sup> <sup>۱۰۳۸</sup>

کاه در نان کاه در نان <sup>۱۰۳۹</sup> <sup>۱۰۴۰</sup> <sup>۱۰۴۱</sup> <sup>۱۰۴۲</sup> <sup>۱۰۴۳</sup> <sup>۱۰۴۴</sup>

یا در کعبه قمی الوی را موثر بر کسب سنا یا کلین طایفه است <sup>۱۰۴۵</sup> <sup>۱۰۴۶</sup> <sup>۱۰۴۷</sup> <sup>۱۰۴۸</sup> <sup>۱۰۴۹</sup> <sup>۱۰۵۰</sup>

الحاره مکرده دارند صبح یا در صحنه است سوده بخندان لعاب گرفته تیر خنثی <sup>۱۰۵۱</sup> <sup>۱۰۵۲</sup> <sup>۱۰۵۳</sup> <sup>۱۰۵۴</sup> <sup>۱۰۵۵</sup> <sup>۱۰۵۶</sup>

نو فلوس حل کرده بارفت سوده روغن بادام داخل کرده استغول روغن بادام حرب کرده با صافه <sup>۱۰۵۷</sup> <sup>۱۰۵۸</sup> <sup>۱۰۵۹</sup> <sup>۱۰۶۰</sup> <sup>۱۰۶۱</sup> <sup>۱۰۶۲</sup>

بوشند کاهی شربت و کاهی شربت قمی کاهی شربت سنا مذکور و کاهی شربت و سنا مذکور <sup>۱۰۶۳</sup> <sup>۱۰۶۴</sup> <sup>۱۰۶۵</sup> <sup>۱۰۶۶</sup> <sup>۱۰۶۷</sup> <sup>۱۰۶۸</sup>

با صافه روغن بیدار و کاهی با صافه تیر صفت روغن بادام حرب کرده و کاهی با صافه لاجورد یا روغن <sup>۱۰۶۹</sup> <sup>۱۰۷۰</sup> <sup>۱۰۷۱</sup> <sup>۱۰۷۲</sup> <sup>۱۰۷۳</sup> <sup>۱۰۷۴</sup>

بادام حرب کرده و کاهی با صافه روغن بادام حرب کرده کاهی با صافه روغن بادام <sup>۱۰۷۵</sup> <sup>۱۰۷۶</sup> <sup>۱۰۷۷</sup> <sup>۱۰۷۸</sup> <sup>۱۰۷۹</sup> <sup>۱۰۸۰</sup>

مویج سوده بوشند و کاهی با صافه در و کاه <sup>۱۰۸۱</sup> <sup>۱۰۸۲</sup> <sup>۱۰۸۳</sup> <sup>۱۰۸۴</sup> <sup>۱۰۸۵</sup> <sup>۱۰۸۶</sup>

لیکن استعمال مکرده ام باید که کخته آن با کاه و با صافه کل صفت کل مخلوقه خطی خضاری <sup>۱۰۸۷</sup> <sup>۱۰۸۸</sup> <sup>۱۰۸۹</sup> <sup>۱۰۹۰</sup> <sup>۱۰۹۱</sup> <sup>۱۰۹۲</sup>



کل کرده بار داشت سوخته روغن بادام در آن خل کرده شربت و بنار کبابی شربت را فروج میخورد

باضافه تریب سعدی و غیره و در این مآدوم جرس کرده و نوشید گای باضافه خمیره تقوی و غیره

مقتدر و دایم فروغ کرده بنوشند و بیکرانت که اول باب حقیر را ناسخ شده که

از آن که او نیز تمسک بر دین می نمود از او تقدیم است از آنکه او دین را رها کرده و ستمگری نماید

تجاری باش و از انروز و بعد اول کجاوار بند و رخترا باز و بکنه باش او و نه نای دور

و در هر روز که از این شهر بخارج میروند و باز میگردند و در هر روز که از این شهر بخارج میروند و باز میگردند

ایم ایام با و آب گرسنه چنانکه روزی برآورده باشد که در این وقت در میان کوه و دریا

میرزا محمد علی بابا و دیگران که در آن زمان در آنجا بودند و در آن وقت که

نشد و حال حال خمر تو گشتند و ارباب در آید و همه چنانند بقدر اجماع و ارباب انوارند و

شند و در مقام بده و دایمی و کتاب علی را می طریقت و از خود شیوی کردن منظور باشد و چون

روغن بنفشه و گلان درخت باده استقامت دهنده و کبابی ماضیه شربت در دماغ و سینه مفید

سنة ١٢٠٠ هـ

استقامت کند و از آنست جماعتی که بر باد و لرزه و ...

است و اینجمله که در بعضی از کتب مذکور است یا صفتیه را نویسنده اشتباه کرده

و از هر طرف موقت ازین دولت کفالت علی اده و بر سر نوخته ششم بخت تقدیر

— — — — —



وقتی که عرق مقل عرق پیله شسته بر روی معدن کاهی شسته و توتون کاهی شسته بر خنجر کاهی  
شربت و عصار کاهی شربت و دو کمر کاهی شربت بنا کاهی باضافه روغن ملک کاهی باضافه  
روغن نیرا کاهی باضافه روغن بادام کاهی مخمیر شربت حل کرده با شربت در دو کمر  
داخل کرده بنوشند و کاهی وقت خواب همراه رقیق میوه بود و کاهی باادویه مسکنه و شادنده بوفه  
یا صاده کرده بر شربت های شرب از اجناس برض و شیش طبع داشته بدستور مقل میداده باشند  
و کاهی جبیر یا شربت و دو نیم کمر کاهی بار و غن ملک کاهی با بادام و بزره و کاهی  
و با شربت های مسکنه شربت بکینیز و عصار و کاهی شربت کینیز بر روی و کاهی با شربت افه و کاهی  
همراه دیگر موافق مزاج میداده باشند لیکن پس بزاج و مرض داشته بدید و کاهی با شربت میوه و کاهی با شربت  
سنا و کاهی شربت عصار واه وقت شام واه وقت خواب میداده باشند و اندام را می طبع است  
روغن بادام بار و غن ملک و باون و فط و روغن فستق و روغن فندق قدری مصطک و روغن  
داخل روده حوازه مفسر و حوازه کرک سیکوم بر کبد و برون طری و بطهاره و کینیز و رعانه بسیار  
نموده باشند بسیار یانده خواهر باشند  
مقل را از کینیز مقل کرده کفایان از میدانان اکسید یا قدره با و مقل کرده یا بخر مقل و کبار  
مقل را از کینیز مقل کرده کفایان از میدانان اکسید یا قدره با و مقل کرده یا بخر مقل و کبار



باقدره بگویم برستور بخون یا سی مرض و مزاج در رشته مبداء او باشند و الله اعلم

برای نواختن دوام غله بر روی این سینه زنگی بویست که روز و شب یک کاه در سینه قرار  
م دارد م دارد م دارد

غلام محمد بن علی بن سید زور احمد کاندلہ اور ایک لکڑی کا گھر ایک عرصے تک رہا۔

در شبانه روز نوزده بار بخواند و در هر یک از این نوزده بار بخواند و در هر یک از این نوزده بار بخواند

[illegible]

کافران ملک و زمان مایه کینه از فرنگ نخبه دنیا و قاصد از کینه

[illegible]

موسیقی کشتن حکایت بر سماعی حکایت مداحان و غزل مداحان و نوای بیست

[illegible]



عمل سفید که سرخ شده با پخته اما آب بر کنند تا آب بر گردد و آب بر بماند  
 بر کافیه آب بر غلبه آب گلی که در آب بر کنند آب بر کنند و آب بر کنند  
 رسته بدستور محول برنی رغوان و دانه عرق کشند و بدستور محول برنی رغوان با دانه مسکه  
 یا کاهی با اطراف و خواه کاهی با اطراف صغیر و کاهی با اطراف صغیر و کاهی با دانه مسکه  
 المرض و زنجار میوه باشند و الله اعلم  
 فایده دارد و مضموع طعام است نه غایضه بالان کسب مایه نمان مایه نمان مایه نمان  
 ج کوس و از این اسب و روز راوند مدینه مایه نمان مایه نمان مایه نمان  
 صغیر و آب بر است و نمان مایه نمان مایه نمان مایه نمان مایه نمان  
 عود و قی مصلح مایه نمان خطای سبیل اطیب سعد کوفی مصلح مایه نمان مایه نمان  
 سبیل از مایه نمان مایه نمان مایه نمان مایه نمان مایه نمان  
 جهت بدستور محول استعمال کرده باشند و الله اعلم  
 منع و کبد و طحال و تقوی آنها و برای اسب و برای آن و قوه بدن و قوه مایه نمان مایه نمان  
 نور السخ کردن برای نواب این الدوله بهادران تفت نموده بسیار فایده بخشیده باد

مجلس علم و فرهنگ  
مجلس علم و فرهنگ

وقتی آب خوش چو بار منقش بر آید  
کشت خند می کنم لار از بخار زود خضر را  
موقطی

مقل از نطق حقیقه را به شما می‌روز و در آن کینه‌ها سیراب بر آب الفیض سیراب و در آن کینه‌ها

جای آب بگردون براده ای خام شیرین کاهی شیرکاو کاهی شیربرانده نوس و راج

سید محمد روزگار دارنده و خوش گذار آب و آب بنیون صلیح کوشت طخوان کوشت مرغ و مرغ

[illegible]





الشيخ وفتح سيد معني وليد وطير ومجلد على يد سبيد وفتح قنبر رتبه واولي بنه فيصلي الله

و در حق تعالی و ایزد معزله بنویسید که این کتاب را به نام خود بنویسد

[illegible]

برای خود آب شکر کرده بپوشد و بگویند که غرق نشود و بگویند که غرق نشود

[illegible][illegible]

سید ماعوق مولود بابا و قهار و مکرم و سید محمد بابا ایچ مولود بابا و مکرم و سید محمد

ماوراءالنهر ماوراء النهر ماوراء النهر ماوراء النهر ماوراء النهر

کرده باشند و این سیمار خود بخود پیدا شود و می بیند بر می آید این الزام

در تمام این شهر و روستاها و محله های فوق الذکر که در این سند مذکور است در هر یک از آنها  
یک نفر از اعیان و بزرگان آنجا را به نام نماینده تعیین نمودند و در هر یک از این مناطق

کلیه این مقدار از نفع بنویسند و بقیه را بکسر کنند و بقیه را بکسر کنند و بقیه را بکسر کنند

برای خواندن فقط همراه خود بیاورید و پس از اتمام مطالعه به کتابخانه بازگردانید.

و بعد از آنکه در این کتاب توضیح داده شده است که چگونه می توان به دست آورد







کتاب باید کرد چرا که شراب بسیار سنگین و اگر درین نیمه قیام ماه چندان در خل  
 کوه بدستور این درخت کوه شراب است بون با بسا قوه خواهر که در این نیمه برده  
 این داخل کرده و کشند بسیار خوب خواهد شد مجرب است تجربه را آورده است

**در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد** در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک  
 در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک

**در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد** در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک  
 در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک

**در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد** در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک  
 در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک

**در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد** در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک  
 در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک

**در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد** در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک  
 در وقت تلف نموده نفع بسیار بخشد در وقت عذاب کاه و زبان ملک کاه و زبان ملک

بسم الله الرحمن الرحیم





الانفايده وارو طبع منزوع الاتحاج برک سناکی ارکرو و خان کباب کرده سورنقا اکثر زرد  
سودم ۱۳۰۰

الویکادامه نزدی تخم حبه تخم کن تخم خنجر تخم خنجر تخم خنجر تخم خنجر تخم خنجر  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

کاو زبان غناب بلار کونو برک حنجر افقون در سر لسته صوقار برک سداب پرتج  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

کینه نرجه سفید کینه سفید کینه سفید کینه سفید کینه سفید کینه سفید کینه سفید  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

دروغ کاو زبان عرق کانی عرق عسل سر کرده دارو صاب کوشانه لطف بانه ما  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

صلت سوخته تخمین کله خدا شربت ورد بکرت کبریتج و اعل کرده بقوام ارند و قوام  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

بلبله و با سینه بر آورده و اعل قوام سوخته شربت زنده بعد از شربت ریونجی باریک  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

سایه لاجورد و خول و اعل کرده خوب حل نماید ماکه خوب محلول شود بکانه ارند و اعل  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

استعمال کرده باشند **بهره** بادمان سنج پلان خنجر تخم خنجر کاو زبان  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

کله کاو زبان تخم حبه تخم کن کله قنداق و رنم انار آب بادور خنجر سداب کوشانه  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

نم باد و با صفت سوخته شربت بروری شربت و سار کابی شربت باد اعل کرده  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

بنوشند کابی با صافه روغن بادام کابی با صافه روغن کابی با صافه روغن کابی با صافه  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰

روغن بادام منزوع نموده بخورند کابی با صافه روغن کابی با صافه روغن کابی با صافه  
سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰ سودم ۱۳۰۰



دینار

[illegible]

کاهی باطل بلب صغیر روغن بادام جوب کرده کاهی با شکر و دیگر مناسب بزاج درسته سداب باشد

سرکه در شکر آب و روغن جفته برشته و با روغن و طبعی تر متب داده بادمان بخ

پایان کانی خنک عسل غنیمت کرفس سج کرفس خشک و سرکه کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

اگر در روغن عسل و کافور و سرکه کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

منبت سرکه و روغن عسل و کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

بوی کافور و سرکه کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

سجوان استعمال کرده باشند با سرکه کافور و سرکه کافور

بنا صفت مالان سج کانی خنک عسل غنیمت کرفس سج کرفس خشک و سرکه کافور

بسته اتمون و روغن عسل و کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

اگر در روغن عسل و کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

صباح کافور و سرکه کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

طبع داخل کرده در کف دست و روغن عسل و کافور و سرکه کافور

یا شکر شکر با کافور و سرکه کافور و سرکه کافور

عرق غنیمت  
اگر

در

مغج سرد و کبد و سده و طحال و اصلاح آنها و دفع قنبر و آب کوبیده و سیر جالنده دارد و مجرب است

**رب سدر و لادن** عرق مغفول باریج عرق بلبه شربت بر فوری معتدل کاهی شربت

کاهی با صافه خورشاق و شربت کاهی شربت زرد کاهی با روغن بنفشه و بار و روغن کاهی شربت

کشت کاهی مائیت افشون کاهی با اطرصل مغفول ملین بروغن بادام جرب کرده با کاه

با اطرصل صغیر و بار و روغن بادام جرب کرده بهین طریق از دوسه حاره باید که در جرب است

لجاط کرده باشند **رب سدر** عرق ماد اطرصل عرق شربت انار آب برندی تخم

حل کرده شربت بر تخم کاهی شربت برندی کاهی شربت بر فوری معتدل کاهی با اطرصل

ملین بروغن بادام جرب کرده کاهی با اطرصل بروغن بادام جرب کرده کاهی تخم ریحان

بروغن بادام جرب کرده کاهی اسفول بروغن بادام جرب کرده کاهی تخم با سکنه باشند

**رب سدر و قنبر** بنویز این برای کوبیده و سیر جالنده دارد و این صفته قنبر

مغفول در قنبر کاهی تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه

باید کاهی تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه

نموده دارند و این صفته قنبر کاهی تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه

در این صفته قنبر کاهی تخم کاه تخم کاه تخم کاه تخم کاه

از قافله

از دوا سوزن بخنکین باریک علی مکتد افشا نامان مصری یا غسل سفید داخل کرده تقوایم  
۱۵۴ ۴ لار ۴ لار

بعد رغوای در حق کبیره شایره داخل کرده شربت ریزد و باغونهای مناسب استعمال گردد  
۱۵۵

باشند **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره**

و سود القینه و استعاده و ذات الحجب را نافع است و نسکی شاید بخاکش ۱۰۰ گرم بکوفه چ کاخ

جبلدلم کلسنج ۱۰۰ گرم نیلوفر ۱۰۰ گرم کاور نان خشک ۱۰۰ گرم در صبر ۱۰۰ گرم بوسانده نامر اسود قند ساه تقوایم  
۱۵۶ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

و قر و کز و روغن خوب چرب باریک شایره و در آن حل نماید و بپزند و محلول استعمال کرده شایره  
۱۵۷

**در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره**

آن فایده بسیار دارد و در آن صفت **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره** **در کتب معتبره**

کلسنج مشرقی ۱۰۰ گرم کلسنج ۱۰۰ گرم کلسنج ۱۰۰ گرم کلسنج ۱۰۰ گرم کلسنج ۱۰۰ گرم  
۱۵۸ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

افستقین رو بک سداب بر آوند مدح بر سیاوشان صبر فارسی سنون و از حبیبی  
۱۵۹ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

نیلوفر ۱۰۰ گرم نیلوفر ۱۰۰ گرم نیلوفر ۱۰۰ گرم نیلوفر ۱۰۰ گرم نیلوفر ۱۰۰ گرم  
۱۶۰ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

الونجارا موثر است و بجز رزق مقل ازرق همه را در سر که انوری تند این شربت شایره روز  
۱۶۱ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

نکرده و در آن کوشانده و بوئی ریونز را از چوبه چنان حرکت دهد که همه کیفیت چرب  
۱۶۲ ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار ۱۰۰ لار

در کتب معتبره  
۱۵۷



بسم الله  
الحمد لله  
والصلاة على  
الرسول  
والآله

و بومی از دوا ساخته شود وقتی که آب پیوم حبه مانند قرب مالیده و دست نموده و بکشد که گفته اند  
کل قیاس شربت در دگر بر بستر محول قوام نموده شربت سازند و گاهی غرق بکوره بکشد و غرق  
نیم شربت داخل کرده و بنفش در دوقتی که شربت نیار شود قدر نسبت خردن با بویهای رطب  
الاناج میداده باشند **در شربت رطل نه** معقم شده اسحاق و کید بسیار جرب است و بخیل کاهی نشسته  
کوچه جبه در آب مادر و نه های از غده های مذکور با دوا رطل شربت در ششیم گماندارند علی الصالح آصف  
انرا باضافه روغن بادام کاهی با بسم کاهی روغن گل داخل کرده بپوشند و کاهی ویریا و بخیل  
رای طریقت **در شربت** در عاریت سیریز و موی چهارم یک بقدریکه در دوسه دایم غرق  
آید انرا گرفته از لیسمانینه در تنور اویزان نماید و وقتی که نیمه شود معطر بک آب بقدریکه دایم از  
بر آورده در آن شهد داخل کرده بپوشند کاهی بخیل کوفته باریک کرده در آب ترب برآورده  
تمام ششیم و در دوا صاب آصف کوفته در آن شهد داخل کرده باضافه روغن بادام شوند  
معقم بسیار است و بواسیر را بسیار فایده دارد و **در شربت** مقدار زرق بخیل  
باریک کوفته خفیف کرد کوفته بر سر را در آب ترب بپوشد و با دوا رطل عرق مقطر مذکور  
در ششیم بر آورده آب صاف از کوفته ششیم با کس از شربت سار صاب الوقت مفرج خسته

باضافه اویان  
م

الحمد لله

12345

روزگار

روایتی

۱۰۶۵

Discard

三

۱۰۰

9/10/99

مجلس

...

5.

ع

10

یا به ریاضه تر جفت رطوبت پس طبعت نیز خواهد لازم که وضع معده پس بینی پس زبان و طبع  
 درشته کرده باشند و این مرض مزمنه عسر العلاج است استعجاب آن کجاست بسیار مشکلست و باز  
 نیز به تخفیف خواهد و اگر از تدبیر معالجه علت عقلت خواهد کرد موجب امراض صعبه  
 صابحه اگر این مرض را قطع و صف سود و تخفیف از مغایر کف غلیظ دانند و طبعیت  
 اگر دانا و عقل مند باشد البته تخفیف هم بطور تخفیف هم خواهد رسید و البته فرو  
 خطه فی المعالجه که میشود ما امراض صعبه مستعد است **ط** اگر اوقات اینجا  
 در وقت معالجه تجربه کرده است که در موسم سرما بر تقصیر برودت هوا که باعث  
 تجمع مواد سوداوی و حبش فضول یا شعله قبض طبعیت و اسهال مسک و ضل  
 غذا بسیار هم روز اجابت دست دفع طبعیت میکنند و اگر اوقات در موسم  
 یا در موسم ابتدای بهار که بروقت که گنده بهار و ترشح نقاط و بر دست هوا شود  
 و دود و روز دفع فضول غذای سبب ضعف طبعیت و قوی من نمیشود و دود و روز  
 تناول غذا نادقی که دفع فضول نمیشود تناول عظیم باید مدور معالجه **ط** میکند  
 و تخفیف مرض نیست بی بسیار است یکم استیصال آن کلیه محالست **ط**

ماده شخصی که درین مرض ضعف برقرار باشد باید که بوق تمام که این تباری میگویند  
بوق غلط گفته اند که در آن مرض بعد از تمام علاج مبدی که پیش از آن وقت است و بعد  
از آن وقت طبیعت را اینر میکنند باید داد و سر که تباری نیز نموده او ویم مناسبه باندند و باید  
با یکدیگر سه و یکدیگر و تباری و بوقه ازین سر که تبار کرده باید داد و طبیعت را اینر  
وقت در این طبیعت تبار است بهر طریقی که عارض کند استعمال آن کرده باشند و گاهی امتحان  
آن تبار را با یکدیگر تبار و سر که تبار کرده و گاهی بوق کرده و گاهی و با او و سر که تبار کرده  
باید پس طبیعت و مرض کرده مخلوط داشته استعمال آن کرده باشد و وقت تمام اصلاح این  
و در این حالت وقت مرض و فراج نیز باید کرد و بوق که سر که تبار کرده میگویند نیز مناسب  
خواهد شد لیکن مصلحتی نیست باید که انرا سر از دست طبیعت و انرا با اصلاح آن کرده  
استعمال کرده باشند و وقت تمام اصلاح این با پس وقت مرض و فراج و در دست طبیعت  
و انرا با او ویم مناسبه کرده باشند این بوق بوق بنی را وقت دهند و پس بوق را در  
حالت که در بوق را فوج خواهد کرد و بوق اصلاح خواهد شد و در وقت مضر نیز خواهد کرد  
و در محال بود که بوق باید که هر چند که علی بنیست بلکه بر این نیست تمام

و این طبیعت بسیار فانیست و هر چند این صفت با بوی که در شبست و روغن که در روز است  
موانعی بر درشت مزاج خود اول یک طرف کلان مثل نایف از آن از روغن اول روز نایف  
فم مزاج بر صفت در آن بنشیند تا به هر سه روز تا به هر سه بوی تا وقتی که بر درشت مزاج باشد  
بعد از آن تا به سینه روغن انداخته و در آن بنشیند تا وقتی که بر درشت مزاج باشد بعد از آن  
روز تا به کلوخه و در آن روغن انداخته بنشیند تا به یک روز نهایت چهار روز  
یا تا ایام که بر درشت مزاج و بر درشت طبیعت کند و یا از خواب بوی و همین طبیعت کرد  
و بدن را خوب نموده احتیاط هوا و غذا که ماه سوداوی را مملو میکند از آنرا نماید  
مثل گوشت آهو و کاه و کاه و بوی جان و در آن مسور و ماس از آنرا نماید و قندهار  
و نان و لاله و مرغ و در آن گوشت و غذا لطیف و کباب و غیره خورده بنشیند  
آئینه طبیعت مختار است یک در نایف روغن و نشست روغن و یکی در نایف ایام نشست  
و خود این غذا را مرغ و ترک غذا مرغ و نشست هم تدریج مضار آن از طبیب موانعی مزاج  
و موانعی مرض کوکبه باشند و علی را طبیب جمیع وجوه مطیع باشند و علی را طبیب  
فلسفه بهایی و بخی و بخی را در سکه سار ترش کردن و در آنرا و غایت شکر دار

چرا که منفی شده است و رفع برون مزاج و بازگردیدن لطافت و ارت مزاج در شش  
ان باید کرد طبیب اکثر وقت استخوانان مختار است و خود بدین در هر امور مطلق  
و اندوایم **ط** **فایده** **منه** اصلی باین مرض اجتناب دوم بپوشیدن ریه که سبب رواییست  
و سده و طبع شود موجب سبب و قطع مزاج شده است و چون دوم بپوشیدن است  
که در کبد بعد از تولد مختل شده است و سبب اجتناب آن فایده پس در کبد و سده و  
بشد و عصب شده و طبع و اسهال و قیاس است و دوم بپوشیدن ریه که سبب رواییست  
مختل است که از فساد مزاج کبد متولد شود و مزاج آن ناپا و پاک است که موجب نفوذ  
و تشنگی گاه کبد اجتناب نیز نمیشود باینکه مزاج آن موجب پوشیده این عارضی شمع را  
نظایر کرده باید کرد این باینکه مزاج تمام جگر و فواید و سده که در کبد و عصب است  
و عارضی شمع مزاج است و تولد مرض مزاج است خطای مزاج و عصب طریقی مزاج آن کوبیده  
از طبیب و اسهال و عصب مزاج است اختلال بدیهه است و نقصان فی المزاج که نکند و باقی  
عنه را از طبیب و اسهال **ط** **فایده** **منه** و سده که مزاج را اکثر مزاج از زمانه  
طبیعی اجتناب عصبه تفنن باینکه لایق می شود و سبب تفنن مزاجی لازم و اکثر ورم کبد مزاج









وقت بل بوق غشید شیر انار شیرین تا منقضی اعلی که به بنوشند با دو کاسی طبعی سه دانه بل شیر  
 خروجه موزده یا قوتها و نسبت موزده اند و وقت نام الاهی خرد بود حیلک خود عوق درین زمان  
 بخت بدینم باو نماید وقت موزده شیر انار طبعی منقضی اعلی کرده بنوشند وقت خراب بدینما  
 اروق کور کسم همراه با نان دانه بل کوفته موزده بخورند عقب آن اگر سبب باشد عوق خور  
 و نسبت های مناسب بدین و الا فقط کفای میکنند با **نوشته در کاس** ماد و صحت ماد و صحت  
 کبد و کلی کلب ماله مخنه در کبد که مستحیج بری گردد و معالجات آن با دویه کاسه البریاق استعمال کنند  
 و اگر در ناحیه خلفه باشد با دویه کاسه البریاق مواد دویه مدره استعمال کنند و اگر ماده ریج در معده  
 با دویه کاسه البریاق مواد دویه مسهل و عطیه استعمال کنند و کادان که کاسه البریاق  
 در معده نفوذ نکرده باشد معالجه کرده بکشد و در میان کماله البریاق سالی کنند  
 کبد نه سالی نوشند بطور دوشه این عاصی موه خط اطراف و جوانب کرده باشند  
 سری باشد یا بر کبد نوبت بود سیر متوج باشد نیز کار ضرورت باید کرد  
 به عطیه الکب امون معطی ترس فستق روی کوفته در روئی بسته باروخ  
 به کار دیکر سلیقه زیر پناه با دویه سبک الطیب سود کوفتی خش که فشرج کبر

نقض دران ماهه میدارده موجب محمی نه و در دفعه ویریهی خضر کفشار شد و او را در استعمال ادرم

فوق المرحله اقسام علمه معروف در رشته ام و این حد سوره و ادم و ضعیف شد یک دقیقه یک مکرر

نجم کائنات محمد کائنات عصاره موهبتی اصله الکس در حقی در نیم اندازد کوی ساندنم نادان

صفت پیوسته شیخ فیروزى مقتل شریف در اصل کرده باضافه خاکستری نوشته شده در قلم

روز استخوان سوزن فرصت می باشد

علاوه بر این که در کتب و دستورها و در طهارت اخراج شود و اگر چنانچه بواسطه راجع شود و در طهارت

از آن گشته و از آن اوقات در هر ماه پنج سینه و چهار دهم ماه بیستم و در ابتدای ماه و نیم پنج سینه

ماه و شش نم ماه در انتهای ماه استخوان درج چهار باب که و قدری تک کردن

و اگر هستی بخود نگاه کنی و بگو خواه و بپر ماه بیا و قسم هم باشد بقدر قوه مضائقه نوازند

استخوان خامه و رطوبت صحت و بلند که استخوان را باطل میکنند و مواد سوداوی مخفی و

همینطور از اصطلاح ساده دیگر ما هم افواج میگویند معنای این تقویم مناسب طبعی است

مردم طاعت باید اعمد و اگر بیعت باشد از هر طاعت بدستوران باید کرد و اگر

بشد مجانب معانی آن گروه باشند که حق کاوریان حق پو

وقت بل بوقی است شیرین از شیرین تا بقیع داخل کرده بنوشند و کاه می کشند و این عمل شیرین  
 فروغ موزده یا قوتها در نسبت موزده مانند وقت نام الاهی خرد بود حیات خود عرق در دست ایشان  
 بخت اندیشم باو نماید وقت موزده شیرین را با کاه می کشند داخل کرده بنوشند وقت خواب بیدار  
 اروق کجور که همراه با نان و این کوفته فروغ موزده بخورند عقب آن اگر سبب باشد و قوتها بخورند  
 و نسبت های سبب بیدار و الا فقط کاه می کشند و این عمل را با کاه می کشند و این عمل را با کاه می کشند  
 کید و کاه می کشند و در کید که مستحیل می گردد و معالجان با دویه کاسه الراج استعمال کنند  
 و اگر در ناحیه خلف کید باشد با دویه کاسه الراج مواد دویه استعمال کنند و اگر ماده ریج در قفسه  
 اند معالجان با دویه کاسه الراج مواد دویه میسول و عینه استعمال کنند و کاه می کشند که کاسه الراج  
 استعمال دارند و معالجه ریج کید می کنند معالجه سده کید است و در شان و کاه می کشند الراج سالی کنند  
 معالجه سده کید نیز سالی نوشید بطور و سالی این عاصی و معالجه اطراف و جوانب کرده باشند  
 الراج بر سیری باشد یا ریج کید ریج کاه سیر متوج باشد نیز کاه ضرورت باید کرد  
 و با دویه الک استون معطر زین فستق روی کوفته در بوی بسته یاروخ  
 و با دویه الک استون زین فستق سده کونی تخم کرفس ریج کاه  
 و با دویه الک استون زین فستق سده کونی تخم کرفس ریج کاه



چهارم در وقت قریح هر روز در پوئی بسته از روغ مصفای در روغ با بون که عاید باشد

فایده و اگر در یک روز مفلور باشد بخاطر مرض و کتب داده استخوان کرده باشد خواه در او

باشد خواه که خواه مفلور باشد که **کافور** ناخته زیره سیاه مصفای زنجبیل در او و در روغ

روغ در روغ کس که کوفته پوئی بسته روغ سرخوبان و از روغ نارنج که عاید دارا

کعبه باشد در هر روز و اگر اضافه نموده که عاید باشد **فولاد** و **فولاد** و **فولاد**

باید که در هر روز در روغ با بون که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

صاف و در هر روز در روغ با بون که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

تکلیف کرده موافق مزاج استعمال کرده باشد و اگر در روغ با بون که عاید باشد

باید که در هر روز در روغ با بون که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

کلیف و در هر روز در روغ با بون که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

و کای با اضافه تر با کای با اضافه کس که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

و محلک الریح نه رسوبی بچ کس زیره سیاه فستق و زنی زنجبیل بانه در روغ با بون که عاید باشد

سم با و عاید نموده نموده کای با اضافه کس که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

سم با و عاید نموده نموده کای با اضافه کس که عاید باشد که عاید باشد که عاید باشد

فایده و اگر در یک روز مفلور باشد بخاطر مرض و کتب داده استخوان کرده باشد خواه در او





و دیگر طبلان و عود و پیله و عود و دیگر در آنکه مزاج ما سنگین باشد احتیاط نمایند و از غذا مسدود و مضبوط

و حکم طردن و جرحه و نیز در عداوت و کینه و کینه فراموشی و عداوت باشد احتیاط نمایند و از عداوت و مصروف  
نیز احتراز باید کرد و از نشستن بر سر میز و از اجتناب نماید که بعضی وقتها بر اجتناب و دوری باشد و بعضی  
نمادند و باید که هرگز استعمال ادویه ترکه و مصروف نمند و کینه نباید کرد و چرا که مصروف نمند

نموده باشد: باید که اکثریت استعمال او به رفق و مصطفی من و کینه باشد و چرا که مصطفی من

اولای صبح و عدایی که جزئی بدن نه شود خود بخودی متغیر نام بسبب طبعی لایق وضع نماید که

و درین احوال است که منجم با سید علی مدنی و کبیری در شمال مورسیه مشغول و تبحر احوال

رواکنش اسهال بدید می‌باشد و در آخر درجه این اسهال و علامت با شقیق ظهور می‌یافت

اگر کت استعمال اودوم مسهل قوتی شیر اترار و از مدخله اودوم قوتی مسهل لب قوت خود را رقیق

خوشتران را که در ماه غنیط سوداوم را که طعنیف خود عادت اجتناس دارد فصله غنیطه حب

پس بگویند و اما اولیست که آنها نخستین است و ما را عاده نگذاشتند و ما را عاده نگذاشتند

قلب ظاهر و مودا حرا باشد و در آخر درم مخافه سمار دارد و معاد السمیت بر فضول

شده اند آنها متحجر نفوس کرده و در راهی استوار و قوی نه سرفراز خطری از او بسیار دارد

فی تماری بعلکست و از کشت استقامت از دوسه عاره ناله نه نماید کرد و از اکبر کشت استقامت

فقیه و طریقت و اخلاق و موم سوداوی و مکرر سوداوی که مختص در کدشت و در راه کدشت است

ویناوه تر خواندند و بوی از بار و بوی طبع بر باد بجا خواند کرد و کثرت استعمال او  
مردود است و احتیاط لازم دانند چرا که از کثرت آن تریه مریض و کبد و معده آنها قطع  
است و فساد غذا در معده و کبد می افتد و از آنرا و غذا خوردن بدنی خواندند و بوی  
و تولید ریح و خارش و نفخ خواندند و تریه است که معالجه آن اراده و یه مریض و زرقه و حاره و کاه  
عنه الاحتیاج او به کاسه المریض و نفخ سرد و او به طبعه مرطبه حاره معده بطور و قوی و طبع  
و بر عایت مریض و ماس عرض در شسته استعمال کرده باشند و همین اصلاح مریض و کبد و طبع  
مصلیه مایه که در فساد صافین و مایه فاسد مایه که ضحیت آن بهتر از صافین است و بعضی  
مابین المریض و کبد که خون مختل را بر سر اجزاء شود و بعد از آن اجزاء مایه سودا و مایه صفرا و مایه  
استعمال مایه الجوز شیرین و مایه زرد که سبزه و مایه الجوز از قسم ادویه مجزیه مواد سوادی  
مختلشده یا سبزه و مریض و کبد و طبع و کفایت بسیار و دفع سنگینه و دفع مریض  
و تطهیر بدن نیز تاثیر دارد و بدن را خفیه و رنگش را از نواده و رسا و کین مریض  
و دماغ و کبد است باید که از طبع حاد است و آن مضایقه ندارد و از آنرا و کثرت  
آن از طبع ماضیه است که اصلاح مریض و کبد و دماغ و طبع کنند موجب استغناء و قطع استغناء

از این اراضی خواهد شد لازم که وقت تمام اصلاح مع و کبد و در میان و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی

و از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی

باز این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی

و از این اراضی مع و طحال از این اراضی مناسب و از این اراضی مع و طحال از این اراضی



بوکتری حضرت دارالمعلمین اصلاحی / آغا خلیف محمود حبیبی وردی اللہ  
۵۰ مقفہ



بهره بخش تمام بایر به نگار داشته تا بایف نموده کاسه در ترازه مشروط الاقلام با کارد مقفله

منه من ماله الكفاية يسر آيد سير بهمت واللانه كهنته يا ورنه في كل ماله اول

و اگر صبر نماید یا بکمال صفت باشد این سخن بوزن برآید بگوید و روان برگزیده و راضی

تمام روز دارند و تمام شب در چشم نگذارند صبح بخیر سازد و وقتی که سیر شده از آب

یا طلب نمایند خوشتر از آنکه کیفیت در آن محل باقی نماند بعد از وضع دیگر کلیش

ناره مندرج الذخایع پاک کرده بقصد انتقال کماله منقشه نو ۱۰ شفا بزرگ کتبی ۱۰ شفا

من مبلوغه و استغفار بدستور معمول ترک کرده عیبه اصلاح جوینامند ثبت لاریاب و ماکمل باشد

لیست دست سوزده با کبریاغ تازه شروع الاتحاج پاک کرده هفتاد شش کافه نو

مشفق اعمیق او نظر نوا مشفق و در پستی بسته تر کرده و در اندامی اصلاح کوشاند

[illegible]

سیفیه نورا شفا علیک ما ویربان قسم اول ۱۰ شفا برگزیده دارنده صباغ علییه

لله را با یک قطره عسل و مایه صندل مخلوط نموده و اگر در هر روز سه بار یک بر روی پوست

۵ سلام بشماره ۱۰۰ طبع نمایند و در آن بنویسند که در ۱۰۰ از یک بیرون

و گفت و داد و اجابت نمود بسیار بهتر از این شد و چون بار کسب تازه متذوق الراجح  
مستفاد شد تازه نو اشفاب برگ و جگه نو در پی می آید ۱۰ اشفا بدستور برگزیده  
در اندام بوشان یک انار یا پودله یا باد بوجوب مالین صفت مسوده در شیشه  
گذاشته اند و چون بر پیوسته کابی نو اشفاب در صفت لاجلوب یا ایسین در اوقات برگزیده  
و وقت شب در شبنم تر کرده علی الصبح بوشان پنج تا آب مالین صفت مسوده  
اگر بوقت صبحی آتش معلوم و در آن بزرگ کرده آتش دهند بهتر از این شد و چون بار پوست  
مسوده کابی نو اشفاب تر کرده بدستور آتش داده و وقتی که نار جانده مالین صفت  
مسوده باز بر پیوسته کابی نو اشفاب تر کرده علی الصبح آتش دهند و تشنه در نیم  
جانده مالین صفت کرده باز بر پیوسته کابی نو اشفاب بدستور تر کرده بوشان  
و وقتی که باو جانده مالین صفت مسوده باز بر پیوسته کابی نو اشفاب تر کرده صبح که  
یک نیم یا دو یا سه خوب مالین صفت مسوده در آب و در کوزه در شیشه گذاشته است  
مذوق مسوده با نبات یا شکر سفید یا صفت ریخس و صفت نبات این همه را  
وزن بقدر آب در دو آب علیه آنچه که در آن باشد برابر آن شکرینی که در تمام

شربت سازند فرو آورده لایق بود بخورد و شفا بر روغن بادام چرب کرده داخل شربت  
دارد داخل کنند موافق قدر شربت بقدر هر نوع یا کمی و زیاده قی علی را می طبیعت در آن کاف  
مغولی بقدر یک گانه بر روغن بادام چرب کرده در آن حل ساخته با جوق کاوریان <sup>علی</sup> <sub>نور</sub>  
عوقی کانی حل کرده در برف یا خ سرد کرده بنوشند و غلظتش آب سرد و دهنند در  
که آب سرد و جواند داد ملکیت احابت خواهد شد و اگر نه باشد در سهل موافق مزاج  
درست کرده فذر هر نوع شربت در و کور نکور قدری در بر مشک حل کرده در برف  
و یا خ سرد کرده در سهل نکور حل کرده با جوقه روغن بادام که دستور سهیل است باشد  
بنوشند و گاهی با جوقهای مذکوره مثل ما و الحام یا با جوق نقی یا با جوق قصب الذریره یا با  
عوقی بنیم یا غیر آن که نسخه های آن سابق در نسخه موافق مزاج و موافق مرض و سبب  
وقت دانسته داده باشند و علی الصبح سهیل تمهید با جوق غار و شربت های مناسب مزاج  
فذر الاخصیاج بدهند و باز اگر اخصیاج باشد شربت نکور در سهیل یا فقط در وقت های بدهند تا  
وقتی طاقت مزاج باری دهد و تا وقتی که اخصیاج باشد علی قدر طاقت اعیسل بدهند  
بعد از آن اصلاح شود و کبد و طحال و کبد طبع بر خود لازم داند و در سبب آن ملاحظه

کودک باشد

منہ

مداوول علی رازی طبیب و در ششم اصلاح صحت و بیکه کرده اند چرا که اگر اوقات مکه

تربیت برای روح و فطرت و قوا و رفع قبض اسنون مالان و زیر و سماء صغیر و کبیر و موشی و کبیر و کبیر

ما را در حق ما این عوقی است که عوقی کانی بجوئید و در عین طبع از مهند در کوه

داخل نمایند و یک پاؤ نمایند مالمی و صفت موزده شربت برزوری معتدل مزوج ساخته

ما با صافه بیاییم با از این کتب بیفایده استی تریه بیفاید برودن با دایم چوب کرده لافور

چوب کرده بخورند و عقب آن چوب اندک بپوشند و **۲۰۰** و کاسی بنویشتند و کاسی

ایگرورد و مادام و فای ایگرورد و سیه بوزند ریح معین خواهد بود برای ریح معین و ریح

و چون بایه را اخرج کنند سحر آمد بدو و آخر وقت خوابم بیدار و بیدار شد و در آن وقت

لکه مخموره جاذبه مکمل به مقتضای احوال و مقتضای وقت در هر حال

لم يكن له من المودة ما يغني عن متروك الاعمال. استغنى وارضى بنفسه ورضيت الارز



یا آب شبنم بدستور سابق برگزیده دارند صیاج بگویند پنج انار بماند مایید صفت مسوده باز  
 ورق چوبی چینی قسم اول ده اشغال کلینج شرف الاجام اشغال وارچی قسم اول اشغال  
 کلینج ده اشغال بدستور برگزیده دارند علی الصبح بدستور دمان بخورده باشد ملائم بگویند  
 چهار لار آب بماند مایید صفت مسوده باز ورق چوبی چینی ده اشغال کلینج شرف الاجام اشغال  
 رقیق در پوئی بسته اشغال وارچی صفت کوه صفت برگ سناکی اشغال بدستور معمول  
 برگزیده بگویند سه انار بماند مایید صفت مسوده باز ورق چوبی چینی ده اشغال برگ سناکی  
 صفت کلینج و دمان ده اشغال کلینج شرف الاجام اشغال وارچی صفت برگزیده برگزیده  
 دارند صیاج بگویند چهار لار آب بماند مایید صفت مسوده باز ورق چوبی چینی ده اشغال  
 کلینج شرف الاجام اشغال برگ سناکی اشغال برگ سناکی ده اشغال برگ سناکی  
 بگویند بدستور برگزیده دارند صیاج بگویند یک لار آب بماند مایید صفت مسوده بگویند  
 نه انار بناب سینه یک لار بدستور معمول قوام کرده شربت زنده قدر شربت هم توهم بدستور  
 معمول و بمکات نواج و مرض نمود با عرقها بدیند و وقت شام با صلح نواج بخورده باشند  
 و الله اعلم

و منقح سودا باد بمان ۱۰۰ درم چ باد بمان ۱۰۰ درم تخم کاسه ۴۰ درم چ کاسه ۵۰ درم کل کافورانی  
 کافورانی ۵۰ درم مار کعبه ۵۰ درم برگ فرنگی ۱۰۰ درم در بوی لسته تخم کافور ۵۰ درم برگ  
 ۵۰ درم برگ سداب ۵۰ درم چ بوی ۵۰ درم بجزند ۵۰ درم کلک ۱۰۰ درم چ کافور ۵۰ درم کافور  
 در بوی لسته اینون ۵۰ درم صفوحانی ۵۰ درم استبر روی ۵۰ درم الیجا راه ۵۰ درم اکبر  
 لک ۱۰۰ درم کل کافور ۱۰۰ درم و منقح چ بوی ۵۰ درم کافور ۵۰ درم  
 در بوی لسته صفوحانی ۵۰ درم در آب گندم حل کرده پم را در آب بنشیند سکه  
 تیز خرب و بعد در آفتاب قرین و در شمع کوفه در انداختن بخوبی شانه بکم در آب  
 بماند مابین صفت سوزن عمل صفوحانی ۵۰ درم کافور ۵۰ درم کافور ۵۰ درم کافور ۵۰ درم  
 کوفه در بوی لسته طبع حیاتی ۵۰ درم شمع کافور ۵۰ درم شمع کافور ۵۰ درم شمع کافور ۵۰ درم  
 کوفه شربت سازند و فرود آورده لا جز مضمون ۵۰ درم شمع کافور ۵۰ درم شمع کافور ۵۰ درم  
 حل کرده بماند در آب ۵۰ درم استعمال این شربت ۵۰ درم و با صحت بسیار طبع  
 بنشیند و کعبه و اسباب ۵۰ درم کعبه و اسباب ۵۰ درم کعبه و اسباب ۵۰ درم کعبه و اسباب ۵۰ درم  
 و با صحت ۵۰ درم سودا که عادت طبعیت نیز با صحت دارد و نیز با صحت این همه را

در بوی لسته  
 ۵۰ درم

در بوی لسته  
 ۵۰ درم

[illegible]

ابن سیرین سه دانه آب درک کوفته بجمه مغط کرده همه را مروج نموده علی الصبح بپوشند <sup>دوم با یک دانه</sup>

یا خافه شربت ابن سیرین گاهی شربت انارین منفع و قشام اینچ نبات بند با مارا الح و عود <sup>دوم</sup>

و قنار و از ان سیریه مناسبه میداده باشند و باید که اول روز نصف وزن آنها بپزداد

بعد از آن ریاده کرده بدستور وزن مذکور ریساند و کمی در یاد علی را می طبیب <sup>دوم</sup>

و گاهی کنج برای شنبه آب یک تنول مهم مصطک <sup>دوم</sup> اب برک <sup>دوم</sup> بود سه سیر آب درک مروج نموده <sup>دوم</sup>

منقب کرد یک سواد گاهی کف ترب مروج نموده یا شیره بپوشند <sup>دوم</sup>

بلبله مر با در کلب یا از ان شسته مالان دانه بی مصطک کوفته مروج نموده همراه آن مخلوط <sup>دوم</sup>

ساخته بوقت خواب بخورند <sup>دوم</sup> بلبله مر با در کلب یا از ان شسته مالان <sup>دوم</sup>

صوفی فارص مصطک کوفته بی مخلوط ساخته بوقت خواب بخورند <sup>دوم</sup> بلبله مر با <sup>دوم</sup>

در کلب با از ان شسته صوفی فارص گاهی مالان صوفی فارص <sup>دوم</sup> کوفته در آب <sup>دوم</sup>

آب بخورساند نیم ما و مانند صفت نموده بپوشند گاهی اطراف مفتک ملین با و یک <sup>دوم</sup>

بار و نیم با دانه چرب کرده یا جوشان مذکور به هند فای حبه مفتک و حب جبهه <sup>دوم</sup>

یا خوب بار و نیم با دانه چرب کرده همراه جوشان بدهند <sup>دوم</sup>

تسلیم بر بار کلاب یا از آب شسته بخورند عقبات مانان رسون کاهی بودیم خشک  
تو قدر سوم سوم سوم

صغیر قاری کاهی ساج کون ساج کاهی کلفند آتش در عروق بالان عرق غلبه کوشاند  
سوم سوم سوم سوم سوم

یاد بر نسیم آتار آب کوشاند نسیم با و کا ند صفت سوده بنوشند کاهی اطراف کلاب  
تو قدر

طایف بروم مادام جرب کرده همراه آن جوشانید مکرور را بوقت خواب بپزند و کاهی  
سوم سوم سوم سوم سوم

اطراف صغیر بروم مادام جرب کرده همراه جوشانید بپزند و کاهی اطراف کلاب  
سوم سوم سوم سوم سوم

بروم مادام جرب کرده بپزند و کاهی جرب مقل بروم مادام جرب کرده بوقت  
سوم سوم سوم سوم سوم

خراب همراه جوشانید بپزند و کاهی همراه جرب مکرور بپزند یا روشن بپزند  
سوم سوم سوم سوم سوم

جرب کرده و کاهی همراه جرب مقل بروم مادام جرب کرده همراه جرب مکرور  
سوم سوم سوم سوم سوم

بر کلاب صغیر قاری بنوشند ساج کاهی کلفند آتش و کاهی سیرین  
سوم سوم سوم سوم سوم

مناسب و نسیم آتار آب کوشاند نسیم با و کا ند صفت سوده همراه بپزند و کاهی  
سوم سوم سوم سوم سوم

از آب شسته بپزند و کاهی بپزند با و کا ند صفت سوده مخلوط بین ختم همراه جوشانید  
سوم سوم سوم سوم سوم

مکرور بپزند و کاهی اطراف مقل و جرب مقل و جرب مکرور با و کا ند صفت سوده  
سوم سوم سوم سوم سوم

بوقت خواب همراه جرب کرده بپزند و کاهی جرب مقل بروم مادام جرب کرده  
سوم سوم سوم سوم سوم

بوقت خواب همراه جرب کرده بپزند و کاهی جرب مقل بروم مادام جرب کرده  
سوم سوم سوم سوم سوم

از آب شسته بپزند و کاهی بپزند با و کا ند صفت سوده مخلوط بین ختم همراه جوشانید  
سوم سوم سوم سوم سوم

ایشته با اطرین مقل با اطرین مغیر با اطرین مویر بر دهن بادام جرب کرده

دقت خواب بخزند عقیق آن عرق با اطرین عرق کاسیر اترج عرق مقل و عرق

سیرکین ایشته و یا سکنجین سه و یا سکنجین بر روی عرق و کاهی است

نموده کاهی جرب کرده

افس که مفتح سدوست فروغ نموده بنوشند کاهی حب مقل بر دهن بادام جرب

مغ

کردن همراه این دوا بدید و کاهی حب مقل همراه آن بپزند **در دهن**

بیدمربا ارکلاب یا رزایشته فقط یا همراه بادمان دایم مقل مصطی گفته همراه آن مخلوط

ساخته بخزند عقیق آن صوفی افیتون در حشره بسته نبات کاهی مقل و عرق مقل

عرق عقیق عرق بودنه بخشد نیم با دمان ضمت نموده شربت بر روی شند

کاهی استرید و دیگر مسکنه اترج داخل کرده بنوشند کاهی اطرین مقل بر دهن بادام جرب کرده

کاهی اطرین صوفی بر دهن بادام جرب کرده کاهی حب مقل بر دهن بادام جرب کرده

کاهی حب جرب بر دهن بادام جرب کرده دقت خواب بپزند **در دهن**

النفقر و الحارث در اصفه ریختن افیتون روی افیتون در حشره بسته مونی مقل

در عرق کاهی عرق عقیق عرق با آن بخشد نیم با دمان ضمت نموده شربت بر روی شند



بر روی عبا کاهی از اشرف دیگر صفت انواج باضافه عسله مر بار کلاب یا از شسته  
روز

فقط یا با دو سه مذکوره کوته مخلوط ساخته بپزند کاهی اطریفل مثل عین یا اطریفل

و یک مذکوره بروغن بادام حرب کرده و کاهی با حب مقل یا حب خربزه بروغن بادام حرب

کرده همراه جوشانده وقت خواب بپزند **در وقت خواب** یا با دو سه مذکوره

تخم کرفش اسارون پنج سوس بر سیاهون نیمات و نیم افراط بپزند یا با دو سه مذکوره

باید جازین تخم جنبره شیره بر آورده شربت بپزند بر روی کاهی شربت

معتدل داخل کرده باضافه ریوند ضعی یا شیش بپوشند **در وقت خواب** یا با دو سه مذکوره

از کلاب یا از اشسته بخورند عجب آن عرق عسله عرق مقل شربت عسله داخل کرده

بپوشند کاهی اطریفل عین یا بروغن بادام حرب کرده کاهی اطریفل صغیر یا بروغن بادام حرب

کاهی حب مقل یا بروغن بادام حرب کرده کاهی حب خربزه یا بروغن بادام حرب کرده

وقت خواب بپزند و بپوشند **در وقت خواب** یا با دو سه مذکوره

برک عسله سبز مروق مروق کلاب و صندل باضافه عسله یا با دو سه مذکوره

مخلوط ساخته بپوشند **در وقت خواب** یا با دو سه مذکوره

در وقت خواب

سرت بر روی مصلح جانین و هم خمر زده کاهی نخست کالنج شیرده بر آورده و در خل رود  
 با خافه و فوض بپزند و خشک بپزند و نوشند <sup>۴۳</sup> خاکسنی نرغ نرغ بسیار  
 بانه بخند و خانه تفتیح سرد و کبک و موده و اما کرده و قبض بر آب سیر می که شدت بود و نیز  
 بسیار فایده دود و حی که بپز تفتیح نام سودا و مده که مجبش در کبک بود یا بلبیب و حرارت  
 صوم بپزند و فوی بر متور معمول خود استعمال کرده تخفیف بین داده پس کبک و اما و  
 رانیز فایده بخشید و رشتها طعام نر آورده کک مفید کل مخلوق نخست کانه پنج کانه <sup>۴۴</sup> الی  
 در شقی و بر شیم اما آب بخشاند و کاهی در روق مخلوق و نخست کانه <sup>۴۵</sup> و نخست کانه  
 اولی و نوی تفتیح در رسم اما کوشاند و کاهی در روق کانه عرق عسل بخشاند <sup>۴۶</sup>  
 نیم ما و کانه عسل موده نر میده <sup>۴۷</sup> اولی شربت بر روی مصلح لوم خاک <sup>۴۸</sup> و هم  
 بپزند و نوشند کاهی عرق ما و الی هم مکرر نیم با و عرق کانه سه لوم عرق کاه و ریان سه لوم عرق  
 عسل سه لوم شربت و لوم شربت بر روی مصلح نوزد خاک <sup>۴۹</sup> و هم بپزند و نوشند کاهی  
 در عرق شربت عرق کاه و ریان و شربت مای و خاک استعمال کرده و کاهی با کجاست  
 و کاهی با کجاست و کاهی ما و الی هم مکرر نیم ما و عسل از آب شربت و لوم شربت <sup>۵۰</sup> کجاست  
 و لوم

گاهی یکین روزی خاک ۹م باشد برشند و گاهی با شیر نیم پاد و اولیسم  
 نیم پاد و گاهی عرق جو پخته مذکور شربت بر روزی متدل دوم گاهی شربت دیگر خاک ۹م  
 پائیده برشند گاهی مایه الجبین از شیر یا از شیر کوسه سفند بدستور معمول سنا و شیر  
 بر روزی متدل گاهی شربت کچنله یا یکین روزی عرق درغل کرده خاک ۹م باشد  
 و گاهی در شیر بر یا در مایه الجبین شیر یا از شیر کوسه سفند یا اولیسم مذکور با مقدار کچنله  
 مذکوره هر که مناسب وقت مرض باشد مزوج کرده با شربت مایه الجبین و اصل کرده  
 خاک ۹م پائید برشند و باقی ترکیبات مایه الجبین و باقی قراح و مرض طبعی است  
 به وقت که مناسب وقت و مرض باشد استعمال کرده باشند با چای **رنگ خورشید**  
 شمع شفای همه اوجاع مفاصل و پنهانی کرم را نافع است و طبع را نرم کند و بواسیر را فایده دارد  
 بعلیه روز صد گوشت از آن مخلوقه در ظرفی کنند و آب بر سر آن بزنند و بیک بکدر در آب  
 آب از آن بکند و سه روز بکار دارند و دیگر باره آب بر سر آن بزنند و سه روز در آب بکند  
 و آن را بکار دارند و سه روز دیگر در آب بکند از آن خوب بالید و آب از آن  
 بکند و آب اول و دوم با هم بیاورند و صد چاه شفاف ترنجبین و آب اول حل کرده صاف

سازند و بر سر آنش بنهند و بوقوام اند و فیه و گیرند و یک شغافه تقوینا بوده و صمدانی حل

بلغ

و تیارند و بر سر آنش استقام کرده باشند **در دهم** و اصلاح کبر کندان آب

کفینا ده بر مودنی آب یک کپینه بر مودنی مزوج آب مرکب القند بر مودنی آب است

بر مودنی مزوج موده شربت تیزی متدل داخل کرده کای شربت حاض کای مادی

کای شربت کفینا سه کای شربت کفینا آتین کای شربت کفینا مودنی مادی

موضه کای شربت کفینا کای شربت در دگر مودنی شده و بید و بایج سرور

کای باضافه روغن بادام کای باضافه اطرصل عین باضافه روغن بادام کای باضافه اطرصل

مار و بخت بادام کای باضافه اطرصل مودنی باضافه روغن بادام کای باطرصل کبر مار و بخت

بادام کای باضافه حب نقل بار و بخت بادام کای باضافه حب صغیر مودنی بادام و

کای فقط بر وجه مزاج و مرض صلیب شدی رای طیب متعال الموده باشند **در دهم**

آب انور تازه آب دونه آب انار شیرین و لایقی آب مودنی آب کوز کای مادی

کای کلاب و کای عرق کبوره کای عرق بد شک شربت انار شیرین شربت کفینا مودنی

کای انبره مادی و دیگر آنچه مناسب شد کای باضافه حرارش مودنی ان سابق تو

کای باضافه روغن بادام

و کاهی یا جوشان اندر و کاهی شربت زنجبیل و کاهی ارادیم مرکب و با جوشان ارادیم

نوع و مرض باشد استعمال بخورده باشند و کاهی تندر در آن وقت که کاه کرده است

نموده بدینند **طریقه** آب و کاهی شربت مروق آب و کاهی مروق آب و کاهی مروق آب

سینه مروق مروق نموده شربت مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

اعتون در لونه است که کاه در زمان مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

مالیج شربت مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

استعمال کرده باشند و کاهی لاجورد مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

کود مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

و کاهی مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

بغذا مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

معلق با مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

مفتحه دم لایس که حسرت مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

و مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق مروق

منقعه و سنگها و نور ساق پای و مجامعت آن سیر فایده دارد و از روغن بنفشه و روغن  
 شمشیر برای خوردن بطریق هر اینه و فستیکه نیز از روغن بنفشه و روغن شمشیر و روغن  
 بوسیری است و فیتنه از نقل و گویان بنفشه و سونچ و سرکه کهن کبوتر و شحم خضل و آنچه آن  
 و برک سداب و روغن بادام تلخ و بادام که این همه بسیار مفید و م بوسیری است و صلیبه  
 و کافور و زعفران و غیره است و در کتب طبیهجات مبرور نیز منقح بسیار است باید که کتب  
 مرئیه با بفرز این ادویه علی رای طبیب استمال دارند و اراض صغیه که کتب بوسیری  
 پیدا شود مثل الخزام و الجنون و الاکله و الا لیولیا و القرح السوداوی و الحجرة و الحما و  
 و کس و الرطبان و القشر و الحجب و القوبا و الا کومه و دوزخ الحجب و دوزخ البریه  
 و البرسام و الاستقار و اسل باید که چنین معالجه کنند که این اراض صغیه ملکته محظوظ  
 باشد و بدستور نوشنی که قبضه و فیه مکرر و سه کور نوشند بیاط کیده و طای که بوسیری

بخت صنادیراج آنهاست اصلا ان بوسیری کرده باشند رسم

کدورت خلوتان یکیم با و ما یم لار کورنت و راج با و سیر و نیم جقد ز بره کرده  
 تمیز بره کرده و بر منقح بره کرده خاک کدورتا ساکت بنهوه ساکت ساکت مصالح  
سودام
سودام
سودام
سودام
سودام



موافق مقدار بلکه کم مصالح بسو مقدار مناسب در غنای قدر و طایفه بسیار تقسیم  
 نقل از رزق و رخیل در اصل رقه میکنند مک موافق بچولی باز و دام ادراک ۳۳ و در ۳۴  
 نقل از رزق موافق کشتن جو قمار سر که تذکره از رزق چولی جلوان و دام چولی مرغ  
 ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰  
 هم را در قدر بچولی این سرین که در آن بجه شود بدینور بچولی تبار کرده بود به خوب باشد  
 که در آن فصل بچولی خبر نماند وقت خواب همراه حب نقل یا بخری دیگر که مسکن باشد  
 باشد بپوشند برای بفر بر سر و پیش بپوشند و بکند در آن وقت و موقع بدن  
 بسیار آرد و سود بکند و طایفه سازند و اصلاح برود و میکنند و در وقت بپوشند  
 موافق مقدار که موافقت شود شیر کشید یا روغن با دام بکبار داده بپوشند  
 و در ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰  
 نیم یا بماند ضلعه نموده گاهی شرب بکند و در ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰  
 و در ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
 نیم یا بماند ضلعه نموده باضافه روغن بپوشند و در ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰  
 استخوان بپوشند و در ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰





محقق یا لیس است که در سیری که برین و مزاج کند و معین است و درم سوداوی محقق که  
باعت نوبه بود است چنان شود باینکه کسر کا و خام حلقه رنهم و نقد مورفت مزاج برای  
رفع پس مزاج بوشند و باینکه کوفتند برای رفع حرارت مزاج و برای رفع پیش بوشند و اگر  
اجتناب باشد که قبض طبعیست عادت مزاج کند باینکه برکنش نقد مزاج دوم عروق سیرتی حل  
کرده بوشند و اگر همراه آن حب مقل یا حب دیگر یا حب آن مثل بچون یا جوارش یا پس مزاج  
داشته بوشند یا در آن و الله شایسته موافقت کند و در معین کند بویست و قوه باده  
کند و اگر در تمام نقد آن کند در اصل بوشند **و در صورتی که** خون کور کسر  
من و از این بلیک سباه لور بلیک کابی اند منشر بلیک بلیک هم درم رجان کور با دوق حق  
سوفت بلیک درم مقل ارزق برابر هم در آب ابلان حل کرده و در دما صلا یه بون بان  
و حب سازند شربت هم درم **و** بگر حله غلیظ در آب سیر بلیک کابی بریان کرده بر دغ کا و درم  
کوبیا و منظر مقل برابر هم باب کند ناعل کرده و در دما کوفت پنجه بان استند و حب سازند  
شربت هم درم **و** بگر بلی روز توت قسم جدا نه و سپید خورائیده بودم فایده بسیار  
لافاقت دست بفرغنت گردیده **و** بگر بلیک خورائیده و قسم خامقیر سبز توت فایده بسیار

من

سکسر

تا تیران مثل سما و نیست ارا پا بدو کند و با همه حرارت تیراج کشد و موعود در اصلاح آنها

بحریت و برای رفع نفوذ و برگیر و دفع شود و آنها را با نواکس تربیت داده

استخوان نموده اند و اینجاست صفتی که بر روی آنها در شکم نموده اند و در شکم

همه را در آن کف است که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

نات مصری کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

بجز در کاهی با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

بیشتر نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

و کاهی که بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت بر روی شکم نموده اند و در شکم با نواکس تربیت

چند

بزرگداشت

از آن

عق کرفس کجساند نیم یادماند تخم کاکج نیم فوره پنده را آورده شربت برور می مبتدل

در فصل کوده بنویسند که ای یا خاقد و قوس رو بنویسد یا فرض یک از قوس

لا يزدول ما كتبه كما حدث لبعض اى يائض رقيق في غابر القرونه لم يدره من المحدثى والقصبة

سید الاذاعون کتب بفقہ بغدادی کفایت الجدی و بعد امتداد الامام الاجمال العرفی اصطلاح

ولكن البصير انزاد عما ما وسجما وغد نجا انزاد عما وسفاهة المتأخرين بالجرم الصغير نصالح

العلمية وسكون الراء المعجمة وانما حرف الاء في جميع العواجل فهو ما يقع في غاية السلاسة لا ينقص من شدة

و در اینست که انچه را که در این کتاب مذکور است

فادرات برگزیده در افتاب کمالی این کماله است. و با هر سر و منزه از اسرار و فلسفه

طریقہ میں ان کے کھانوں میں ان کے کھانوں میں ان کے کھانوں میں

و اما در این کتاب که در میان ما و شماست و در میان ما و شماست

شیر اندازند و در آفتاب نگاهدارند این عمل کمتر رسته نمر فایده کمین باقی ماندن

کتاب خود را می‌باید من بعد بهورن کسر سفید را و مملو ط ساحتی نگاه دارد و در این

تند صفتی خرم کبر صفتی با کبرید و شرفی بدیده کوه مسرتی کبریا و اوصاف مردار و

بفتح سبعة مثله زبداني معطر الصب مع لونه وفتح مكك اعلم ان هذه اليتيمة ادبها مع سواد



[illegible]

[illegible]

یک شکر **حب حبه طلحه و قنوه** بارده گوشت بار سبزه حب سلاطین بر بار کوبیده  
 حب برادر دانه کاسر لبسته پازند غذا ضرورت میجست استعمال نمایند و گاهی این حب را با این  
 وزن می سازند گوشت بار سبزه حب سلاطین بدین مقدار حب سازند **صفا و حکم**  
 را از آب بار یک سوده طلا سازند در وقت صبح و بجه مفاصل حار بسیار مفید اگر کمری  
 مفاصل اردر به انداز یکدزد و تجا و نمایند با این طلا طلا نماید صفحه ان اینون و غفران  
 برابر گرفته از شیر کاهل کرده روغن کک اضافه سوزده طلا نماید نافع است و بعد از آنکه کوبیده  
 مفاصل دارد در هر صندای این صفا و که بار و این محکم مخرج نمایند استعمال نماید با بونه  
 اکلید الک در جو کک مضمون خضم مار یک کوفته از آب کوبیده مخلوط شده صفا و نماید  
 نافع است **در بار سبزه** اردو قدری با بونه اکلید الک مخلوط شده صفا و نماید نافع است  
 و روغن حبه مجذوق حریت سیم الطار بار یک سبزه من مید سوره قمر مال را از حوب است  
 در کرای آهنی نصف بدین نصف مال و در میان آن سیم الطار سوده کاهند و مالک برین  
 سلف روغن نج اندازند با با اکلید تر شود و بعد از آنکه مالک و شسته آنش کوبیده کوبیده  
 در آن کاهند با نیم سوزده و بعد از آن از آن گرفته و در ظرف چینی بکافر بپسند و کاه کرده



نیمه نهفته بریان مار یک سوخته در روغن کاه مخلوط ساخته مائه بکرات بمشود و من بعد

در وقت فسی با قلع از دسته سفک ناشی و هفت تا که بکرات شود بریدن ماله جرب است

**در جرب** روغن چیتا آب بیهک کاندربا بم مخلوط ساخته سه ماه که بنده بریان کرده سخی نموده

مخلوط مایه و بریدن ماله **در جرب** روغن کاه سکه انگور آب پاک پاک مخلوط ساخته

بریدن ماله به شود جرب است **در جرب** خنک خنک سیخ خنک سیخ چهار مرتبه بمشود و من بعد

همه را با بار یک سوخته در روغن کاه سخی نموده ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

لباب کوفته قدری نبات داخل نموده بر قوما ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

از مرقه نام ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

سبز مرقه آب برگ **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

**در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

پودری سبک ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

از جملات **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

استحباب می و ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است **در جرب** ماله جرب است

بروشند **مراد** بر سخته است و نه در آب بر کانی در وقت آفتاب  
سردی عرفی باشد سترت بر در خاک باین بروشند **مراد** بر سخته سیاه  
اجزای دل که مکه مذکور است بر آب فلفله بود بر در سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
زرد که مکه مذکور است بر سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
در سخته سیاه **مراد** بر سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
بروشند بر سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
خشم بر سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
سوده از سیاه بسته بر طاق که مکه مذکور است  
از بالکلی گرفته از سکه ساینده بر باد باله و در آب کوفه نجف در وقت  
بازده بر سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
مکان را بهفت بر روی کرده ده انار کف در روی انداخته سیاه و در وقت  
بر روی انداخته و در سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت  
بانی کف بر روی انداخته و در سخته سیاه و در آب کوفه نجف در وقت



[illegible]

۱۰۰

و در میان بکشد خنجر یا یکدگر چهل روز و سه شب بکشد تا حاکم شود بعد از آن در هر

کشد بر یک لار غرض نه من سرکه داخل نمایند و دوباره در آفتاب بگذارند و بکار برند

وقتی زرد شکستل طب ورم معده و جگر و ششهای بینی و استخوانهاست زرد شک سودم

بر خشم سودم بر خشم حروقه سودم بر خشم کدو سودم کلینج و درم بر خشم و درم کشت سودم

بر آبله سودم بر کفایت سودم بر کفایت و درم بر کفایت سودم بر کفایت سودم بر کفایت

کوفته و درم بر خشم حاکم از صر سازند **شیف المراء** ملاقات با نقل تر

القدید الکراک **مراره کلک** مراره بیض و سون و سون یک مراره نیس مراره باز

مراره عقیاب هم را حاکم کرده مساوی اوزن و درم بکشد بعد از آن شش خطی درده

درم مراره حاکم شود داخل نمایند **درم و سون و درم** مراره حاکم و درم مراره

کوفته و درم **مراره حاکم** از صر سازند و استحق نمایند **حاکم و درم** که از سون

مراره کرم بود خرفه و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم

شیره و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم

درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم و درم حاکم

دهم بانه در اولد الملک و دم بومادران غلیظ روز پنجشنبه در سه امارت  
 تا که خوش آید بخار بکشد و نقد از خربار با صافه روغن گل صندل نماید که  
**غوث** طبیب حجت کوی نیک سار نافع است که جن سودن تباشند سودن ایست  
 مرور بود بحدی که با صندل بیدیند کافور و سه بهر مایه یک سودن شربت کافور  
 سرفه ملوط خسته بخورند که حقیقت بارد را سود دارد و دروغ غوثی و دم

این ان اشور و دم رزق و دم بار یک سودن سون سازند بخت با ما و العمل نیم  
 این شراب کین چهار دام خام بخورند که نسخه بکین بر نور مستطبت قسم کاره سودن و دم  
 هم کوفس سودن نیم و بوزه و دم حنابین و دم پوست سح کاسه و دم پوست ع و کاسه  
 بهر را بکوفه در بکین لار آب و لب دم سرکه انگور بکین به زور نموده که بایزد  
 کوشانند تا غیبه آید صد سفید اضافه کرده بقوام و آردند که **سود** بارد و نام

زلف و دلی و دم کباب حبه و دم قاقه صغره و دم سبیل الطیب سودن و صندل سودن و دم  
 لب و دم صد سفید بر آب و دم خرداک بکین با و دم قاقه صغره و دم سبیل الطیب سودن و صندل سودن و دم  
 صغره و رطوبه خمر زرد و بار یک سودن قندینه حبه است از آب کوم بخورند و قلع در یک عسل و دم

سرفه ملوط خسته بخورند که حقیقت بارد را سود دارد و دروغ غوثی و دم  
 این ان اشور و دم رزق و دم بار یک سودن سون سازند بخت با ما و العمل نیم  
 این شراب کین چهار دام خام بخورند که نسخه بکین بر نور مستطبت قسم کاره سودن و دم  
 هم کوفس سودن نیم و بوزه و دم حنابین و دم پوست سح کاسه و دم پوست ع و کاسه  
 بهر را بکوفه در بکین لار آب و لب دم سرکه انگور بکین به زور نموده که بایزد  
 کوشانند تا غیبه آید صد سفید اضافه کرده بقوام و آردند که **سود** بارد و نام  
 زلف و دلی و دم کباب حبه و دم قاقه صغره و دم سبیل الطیب سودن و صندل سودن و دم  
 لب و دم صد سفید بر آب و دم خرداک بکین با و دم قاقه صغره و دم سبیل الطیب سودن و صندل سودن و دم  
 صغره و رطوبه خمر زرد و بار یک سودن قندینه حبه است از آب کوم بخورند و قلع در یک عسل و دم

[illegible]

فمنه ما ينزل من السماء من المطر والبرق والريح والسموم والابتداء بعد القضاء باليونان والهند واليك

بإضافة روضة طيب ضحاها غايته **رسمه** لورم المشاهير من السجود في الاستدراك <sup>خط</sup>

والجمله يقتصر البوارد كالم يوم يخفى بغير المسجود وهدى عند الابتداء والاعطاط

پنهنون نموج کرده سين ساخته برودارند ساخته تخم رجان و

از یک کوفته آب به مروج نموده بخورند و فراموش که بشیر سحر کرد

نه اورام و هم صلب و دبیخ آن و بواسیر را مانع است و فرم دیگر که درج

فان ما كنت بارز و مغموم كذا و دسبجه بمنزل الطلوع من كسوف من ركع و قنوت و ركعتي

فکر کرد

کلی خرد و کلین بویست که بر قفس سیاهی ازین کوفته بخت برین کاه و کشید و بپاشم  
 پاره پشته فرزند سازند و بر دوازده <sup>روز</sup> ~~روز~~ فرزند که از او نام رحم نام بگذشت کند  
 از زودت سفید و دم الاغین حب الای کلاری اقا قافله بخت باب ان الحلب  
 که برکت بخت بدیشم پاره پشته فرزند سازند <sup>روز</sup> ~~روز~~ در یک فرزند یا لطف و خوش  
<sup>روز</sup> ~~روز~~ و دم حار دارد قدری سودا مخلوط سفید کاشیوی <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ کلاری  
 الک کل ناریک کوفته با جوی بطا و روغن کل و قدری سفیدی بصرع گرفته  
 ادویه مطبوخ شوند باب پاره پشته فرزند سازند و بر دوازده <sup>روز</sup> ~~روز~~  
 که در ابتدا نافع که سوم کیده <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ کلاری <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~  
 کلاری سفید کاشیوی <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ کلاری روغن کل به بطا بعد از انراج او  
 و دم حار و دم الاغین حب الای کلاری اقا قافله <sup>روز</sup> ~~روز <sup>روز</sup> ~~روز~~ الک کل  
 ناریک کوفته با جوی بطا و روغن و سفیدی بصرع <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ روغن کل و روغن  
 قدری قدری که ادویه و دلدن مخلوط شوند <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~ <sup>روز</sup> ~~روز~~  
 قال فی الشکر ان نخلت المودة العامة سقط جلیها وان نخلت العافرة منها~~



بعد الطهر عقلت ان شجرة ذوقها عطرة يدور الغيب والمعتق ويرى الزمان ويسكن  
والنور وكل نرف وبعيد ليس من الاشربة ما يعقل وينفع من ادوية الهموم  
غير شواه وينفع سنان الالباب اذا زرقه باليه وان صب على كثر العظام الشعر لم ينفع  
نفعها ونخيف فروع الراس وينفع نوايدهم وبعيد الغصون الى العلق وينفع  
ولم النضيق وخرق المعتق ونذر ودمه فيقول اصول الشعر وينفع انتا قطا ملوكا  
وسودده وينفع ما يخر الى العنبر اذا طليست الحبة من عصره اما استعماله في تقوية  
قوت الطين مراد ما نفعه لا مر جان لا مر سب فان يا قوت رشا و...  
سحق طين اركلب موهب نعت ابدس بنم ماو بعام اوردن ادوية مطور داخل كوده  
مجنون سارنور روز وفتحه هم ما بوق كاوريان ماوم بوزند موضع برك استعمال  
ان كاوريان كل كاوريان ضد الحسد حبالوس در عرق كاوريان عرق ما بركنوم هم ماو  
بكر شاند هم ماو ما نفعه موهب نعت ابدس لوم داخل كوده بنوشند در استعمال الحبة  
كود بان طين استعمال كنند حبالوس را در كلب سوده حرك بچشم طلا نماند و...  
اسهال باس طين لوان و... حبالوس رمان كوده زرايشيره برانند شير حبالوس  
دافند كوده

[illegible]

ریسک و دهن بی بین الیوم و در بعضی ابرق در بعضی نفع من صنف البصر و من البص  
 اب بده من الغم لتقویة الغم **نسخه** روزا سبک و روان از لوار **نسخه**  
 پیچ یک کوزه عدد ارا ساینه سینه را آورده برده چهار چ روز استعمال باید کرد و در بعضی  
 قانع بول شنه اگر شش درم یا هفت درم چربش بخورند نه و اول نه حر کنند و شش  
 و بول آن نافع من الاستسقاء **نسخه** برای لودن سنگ دیوانه از لوار **نسخه** و دندان چرخ در آب  
 و در ساینه نریج صوف بدینند **نسخه** برای لودن بکامی بر سبال کوخون سوخته  
 قدری ابرو نیست بخورند **نسخه** همه بجز عورت بر کاره باید که این حرفها بر قصب خود نشسته  
 بعورت می میت کند عورت که کرده و اگر خوابد یک یا دو جوشنها را منگوس کند و اگر  
 می میت کند که کرده و جوشنها را می میت **نسخه** و در **نسخه** **نسخه**  
 که خوابی رشی خلاص شود بکود چغندر درم پنج پل درم سون مت درم پیل  
 پیل و درم غوره درم در چینی درم کباب چنه درم میک و غوره درم  
 جوز بویه درم الیگر کلان درم چوب خضه درم مسکه درم موصی بویه درم  
 خم انگلی درم تخم کونج درم سمندر پیل درم کوکبوه درم مونتره درم کلون

[illegible]

میخواهد و پیش از آنکه در این وقت ناله بدت را بشنوی و بگوید **طریق**

استغاثه از حضرت مظهر این اصل و انوار علم هر که است نماز استغاثه حضرت مظهر از برای  
صلوات الله علیه را بی حاجت خود می خوانم و بفرموده اسم الله اکبر بعد از هر غنچه در رکعت در سجده  
رفته این دعا بخواند تا بولایت یا مظهر آغشته گشته باشد و اگر چه در سجده از این سجده  
سکونند اما اگر گفته اند که گمان باشد سیاحت بخیر و امان و اگر خود باشد به امان و در وقت  
از آغشته بر سر دست راستی بپوشد تا بگوید که هر آنکه بخواند این دعا بر سر دست راستی بپوشد  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
**در وقت** بپوشد و بگوید که هر آنکه بخواند این دعا بر سر دست راستی بپوشد  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او

از این دعا و این دعا بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او  
و قتی که سیاحت بخیر و امان بکونی یا حرف در مسکنه گاو ریز مال داده کرد و مکه را از او

[illegible]





برین سینه نشسته که گرفته حرکت نموده بر چهاربهر را در پشتی اندازند و کفها را در اول  
 یک یک با یک دستنی گرفته و غان اندوده بعد غان آن با یک گرفته و بر بالا و  
 گرداگرد شیشه کوده میسوزانند و فیتی که آتش زغال سنگ شود خاک خوانند  
 آن شیشه را بر کعبه بسته باید قلعی بر یک طه بشود آورده است و تحریر است  
 و کتب بر است بنام رقی هم لایم بر دو را فروج کوره سازند و چون بچکانی نرسد لایم  
 بگویند اول کوره را بر آتش بگذارند بعد از این شمع مقدسی قدری در پی او بپاشند و کوره  
 بر آن کوره اندازند تا که قاعی عرق جوی شود هم آتش خوانند و آنکه خواهد شد بر  
 بر سر طح عایتند **برای خوراک** موش کور را بر رو یک عدد گرفته کباب کرده  
 و بعد از آن که بر اند جد بر سر روز و شب بخورد و در نموده است بکن از این ناک  
 کوره کباب سازند **نام سوزاننده** نام بکلی دام و قلع بیاورام کا فور کوفه بچمه ناس  
 سازند در سینه بمانند **برای جگر** بیا قاهر العد و یا و ایله  
 بر کلب یا منظر العجیب یا بر قاصع اول او در دست بار خوانند زین رسم را بعد  
 خوانند و عابکنند و طاف خانه مخاف و م سارند **عصر** بخورده العول و قمره ناله کنند

علم قهرماند

[illegible]

بسیار حرکت را برای امراض مابده بسیار حرکت است که باید که هر یک را بر یک حرکت  
لباس را بر یک کنند که هر یک را یک وصل شود و راه همواران نمایند با اینست و اینست  
**و مصلحت** در وقت مذوق و غیره باید که قبضه را فرو حیل داده است  
فوق این باید و بشود مع ثلث و ثلث در سائیده بیکند و در اقباب دارد  
و چون حرکت شود و درون باله بکوشد و در اینست که برای قوه  
سوزان بسیار حرکت حتی که قوه حرارته سالم باشد بر طرف شود باید که نسبت بقدر چهار  
فلسفه گویند و از او که ای آینه اندازند و نمیکند هیچ آب فیزی کوت و در اندازند که میل  
باز شود مع رینه بر مقدار گنج باشد که گند شود از آن گرفته بینه را از آن رینه  
حرکت و بعد و نمیکند بر گند سوخته شود از غبار سوخته بر رینه باز حرکت از نمون گند و  
و بعد از آن رینه و بلا فوم و بلا حرکت و بعد همین وقتی که وقتی رینه گند سوخته بر رینه  
و بلا فوم حرکت کرده باشد چرا که غرض حرکت است که رطوبت رینه گند در آن رینه رسد  
و فی که گند شود از آن گرفته خوب با یک سوده باز و بر ای آینه اندازند و آن رینه  
داده از گند باز جد و حرکت و بعد و می که حرکت بینه شود باز خوب با یک خسته









بر سر خود بعد از آن آغاز سیاه را در مانی متعلک روغن کبوده و کلکیت نموده و  
 مانی نیز روزه در موسم ساون و بهار و در ماه در کوی کین و در کوی کین  
 کا و پسته از ساختن هر ابر ساخته نگاه دارند بعد از چند روز از این صفت کوی آرسر کین  
 جای کرده آن مانی را در آن دهن کنند از ساختن و نصف سر کین از بادهش بر کنند  
 و در ماه ساون و بهار و بعد از آن مانی را بر آورده نگاه دارند همه ماری سیاه و  
 کلاهش را در روغن را بر روغن سفید استعمال نماید در چند روز فرصت خواهد داشت و سیال شود  
 که بشیر سر کین کا و در کوی اندازند یعنی در ماه آساده سر کین کا و انداخته نگاه دارند و در  
 تابان آن مانی را در کین کنند که بر روی مار کین او ستم شکر کا و بودم روغن رزق نام  
 بکنی شک ساینه مفرغ نموده بپزند و یکدیگر را می مار کین کوی اندازند از آب ساینه سینه  
 بپزند چنانچه که کا و محبت روغن و کین آنها سوخته ساینه در روغن سیاه  
 حل کرده نگاه دارند و هر روز بر جها من مالد چا و مبر لکف بر و چها من را از اول خود  
 نشه دانه سفید اول روغن کتان را بر روغن مالد بعد از آن قدری چینه را مالد ساینه  
 بر کنند و قند کحل شود و در کین تهنین باز روغن را مالد بعد از آن روغن زنجبیل و شتی را

اب بر کین

بعد از آن

قدری ساینده خاک کند بر خاک چنگ شود و در کند بین باز روغن مذکور را بدین گه  
در ساینده بپسند و قتی که خاک شود و در کند بین طریقی بخت و در سلب آرد و جویست  
در یک هفته مالک حرر خواهند شد **بخت** اینمونی قدری و قدری کاووز

بر و در اختلط کرده گولی ساینده و در دندان نهند فی الفور درد دور شود **در دوا**  
جویست ساگ بویینه نیم باد بپاخی بر و در از آب ساینده کاغذ شده بوشند در یک  
هفته غصه سوزاک حرر خواهند شد **بخت** اینمونی قدری و قدری کاووز

بوشند در سه چهار روز وقت کلی خواهند شد **در یک هفته** اینمونی قدری و قدری کاووز  
جیب الدیس پنج انجیر مارک در نیم انار آب بوشند نیم باد کاغذ شده بوشند در یک  
جیب الدیس داخل کرده دم الاوقین بپا کاغذ و در آب ساینده بوشند **بخت**

**در دوا** و یک هندی مایه خورد نیم مایه کلان نیم دیت لربار و لایم  
گوشتار سوم در نیم انار آب بوشند نیم باد کاغذ شده بوشند **در دوا**  
نیم سیبیل بویست انار مایه خورد در نیم انار آب بوشند نیم باد کاغذ شده بوشند **بخت**

در یک لایم نیم مایه خورد در نیم انار آب بوشند نیم باد کاغذ شده بوشند **بخت**

پنجم باو عین صفت موی خوشند و چشم رسوت لوبت اناز ولایتی چشم رسوت  
 در پنجم اناز ولایتی در پنجم لاریک خوشاند پنجم باو عین صفت موی خوشند چشم رسوت  
 شیره را آورده در خل کرده میوشند و چشم رسوت لوبت اناز ولایتی چشم رسوت  
 صفت نالیف نموده مجرب است بدخوی از ترک حنا که با ششی باخوب رمانی مردار چشم رسوت  
 با عسل و موی گشته از یک سرب گشته از نوزده و لون اور توه گشته اردود چشم رسوت  
 و از پنجم کپوری نو لاد گشته در عرق رب طلا گشته اردو از یک حنای بد بد چشم رسوت  
 و پنجم الا حنای کفار کف از موی کل غنوم شش سر زنده در خطای همه را کوفه خجسته چشم رسوت  
 مانع است از بخار شریک بر بخور فوادم کرده چون سازند از شیشه شیشه ای نماید چشم رسوت  
 شیشه شیشه ای با صمغ طعم و مخور صمغ و انه الا می خورد و در لوبی گشته در آب سید و الحار چشم رسوت  
 چهارم عظم داده مالند با کهنه لزجیت و صاب بر طرف شود از آن شک کرده بر آن چشم رسوت  
 ملک شیه داخل کرده چهارده پیر کوبل نماید بعد از طعام هر چهار سنج استعمل نماید چشم رسوت  
 بوی گندیده ای جهت و چشم رسوت لوبت اناز ولایتی چشم رسوت  
 ضایع مقدار نفعل و لغو دارند و چشم رسوت لوبت اناز ولایتی چشم رسوت

و  
 حب سازند

نوع نهم نم رسوت نقل رو نیم را در شیر به کده کون نموده کو بی مقدار بکار چکان  
نیمه دوز و بدستور استعمال نمایند **ترکیب** جب و بکر رسوت و نم نقل ازرق ۱۰۰ گرم  
بلبله ساه ۹۰۰ گرم نوع نهم نم ۶۰۰ گرم نخود بریان ۶۰۰ گرم بیه را کوفته نیمه در عرق صندل کون  
آورده حب در مقدار کنار چکان بسته کف بدارند خرداک یک حب **ترکیب** سحر  
عس برای مالم سوداوی فایده بسیار دارد نیمه بلان ۱۰۰۰ گرم عس ۱۰۰۰ گرم نیمه  
۱۰۰۰ گرم عس کاسه ۱۰۰۰ گرم کافور نان ۱۰۰۰ گرم کلک و زمان ۱۰۰۰ گرم مار کهنه ۱۰۰۰ گرم رب  
شتره ۱۰۰۰ گرم رک و حکمت ۱۰۰۰ گرم انبوت و صحره بسته ۱۰۰۰ گرم یک سداب ۱۰۰۰ گرم  
صوف قارن ۳۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم  
و در بنوعی لسته ۱۰۰۰ گرم (فستق رومی ۱۰۰۰ گرم کلخ ۱۰۰۰ گرم الو بخاراه ۱۰۰۰ گرم وانه ۱۰۰۰ گرم  
نیمه دوز ۱۰۰۰ گرم صوف قارن ۱۰۰۰ گرم نقل ازرق ۱۰۰۰ گرم بیه ۱۰۰۰ گرم مار کهنه ۱۰۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم  
که نه ندیم لاد و شبانه روز نموده دارند عس بخشاید ربع آن نماید عس  
عس صنفی نم لاد و کشتن ما و سر و نیم کفند احسان بکم ما و کفند عس بکم ما و فوام نموده در  
طخ حصار بن ۱۰۰۰ گرم عس کون ۱۰۰۰ گرم شتره ۱۰۰۰ گرم و اخل کنند و در بنوعی ۱۰۰۰ گرم کوفته نیمه در

بسیار و بعضی طرح داخل کرده بخساند و قتی که بخواهم آب از حوض آن بوی ریون را بماند که عرق  
از آن برآید و شغل که باقی ماند در هر جای که بیدار شود از آن آورده و لا جرم و معمول به شغل بویون  
با دایم چرب کرده داخل کرده قوام کرده حل نمایند و کف بدارند و خوبست **ط** **ط** **ط**  
**مکاتب** مندی برای فیض نور کسب و راضی طعام خوبست و اگر موده است اول  
براسونیم بر قدر که خواهد بود هم در عرق کنای خود و هفت روز بگذرد **ط** **ط** **ط** در سینه  
کرده بکشد و از این صفت درخت کنای گرفته خوب است لکوی بسته بر نالاد و به داده  
در پاره لار با چک و شنی اش و هفت گشته خواهد شد خرداک چهار صنف تا یک باشد  
در یک بشوئد و اگر خواهد درد و سکوره حل حکمت نمودن اش و هفت **ط** **ط** **ط**  
براسونیم بر قدر که خواهد گرفته و عرق بر آن بکوی هفت روز بگذرد و در سینه  
ساخته صنف درخت بر آن بکوی گرفته خوب است لکوی بسته **ط** **ط** **ط** بسته  
بر نالاد و به داده در پاره لار با چک و شنی اش و هفت گشته خواهد شد خوبست  
**ط** **ط** **ط** در سینه براسونیم بر قدر که خواهد گرفته و عرق بر آن بکوی هفت روز بگذرد و در سینه  
ساخته صنف درخت بر آن بکوی گرفته خوب است لکوی بسته **ط** **ط** **ط** بسته  
بر نالاد و به داده در پاره لار با چک و شنی اش و هفت گشته خواهد شد خوبست

دارند







بخیر بود

کتابخانه

六

بجز این که اگر نالیدن چهارم روز مضی شد و با مقدار فقیرت کمرنگ شده  
چون که بوس خلک کرده و نوبت نخته غفلت کرد و دام و نه الاچی بکشد و دام کو فیه نخته سفوت  
و در روز ششم چهار مرتبه مالین باشد در وقت سه چهار روز مضی با فیه نخت کف  
چنانچه در ترب و در میان که لب ریج و اسیر موی باشد اسون بهم  
اصول و کس یک سداب و سوسن و کبر صغوفاری و در نیم لایب و کوشاندنم با و  
صفت سوده سوزن بر روی دغل کرده بوشند و وقت یک بوقت در آن  
مالونه و لوم اکلیل الملک لوم عسلین لوم یک سداب لوم صغوفاری لوم  
مقدار زنی لوم تخم حلیه لوم تخم کتان لوم سعد کوفی لوم سنبل الطیب لوم در و  
آب بوشاند نصف با بوی بخار بکنند و بعد از آن با روک بر کدیف میزد و از روغن بکنند  
مالین کوم کوم بر جای در و بسته از بنه کهنه بسته دارند تا سه روز بهین طریقی کنند و بکنند  
با فایده آن که زهر زنی را بسبب نفوذ برودت قرار از راه مسام اعصاب  
و بوی سدید و باغ می شود و اگر از او خات حبب فرودن را با لب سید اعصاب  
و بوی فایده و کاهی غلظت شده المرض و شده نام موجب بکنند که اگر است اگر

۱۱۱

روغن بنفشه و باروغن زرد کایست در میان آن دو داخل کرده بنوعی سوزان کرده  
مثل بایان چینه روغن چکانند و بنفشه را را با یک و شتی برای انش باشد اول این روغن  
را برایش با لایعده از آب آملی بشوند و بسیار سبزه باقی خواهد شد  
سکنجقن انصافه رولند ششتر نشسته کلفند متبرجج سوده بخورند  
جبهه کنگ بیلیدین و زنی بیلید اندر این سبزه و بودار که خواست چکانند نیم کلو  
بلدی مساوی کوفته نرم کوفته کجا دارند و وقت صبح بکدام چینه را درین انار آب بکشانند نام  
باید صفت سوده بشهد و ام چینه داخل کرده بنوشند  
علی شود غنیمت روغن و ام حر و روغن کا و موافق قد و ضا و متبرجج سوده کجا دارند و وقت  
بر یک تنول ضحاک کرده گرم کرده صفا نمایند و از سیاهان خام بپزند تا بهفت روز مجربست  
روغن کیند با دانه این همه دانه کوفته موثر را در روغن انداخته و در کوزه آبی باو کشیم  
نامش روغن بنفشه بر حل کنند بعد از در شش انداخته کجا دارند باید زود که طلوع شود بر اعضا  
داخل بایان کور کشند بعد از آنکه روغن زرد از آن کشند با لایعده مجربست



درین سبب  
چون

برای آنکه از غایب صاحب کرمه شد پاره دهم گنیم پاره هفتم گنیم پاره هشتم گنیم پاره نهم گنیم پاره دهم گنیم  
را در وقت که در روز کمال عاید بعد از آن حبای برکنار صلیق بنده یک گوی و غن  
چهار ماه ملائی بخورند مابین روز نایسه روز خدا بنسبت پنج بود و در سه روز وضعت کرد  
و در مرض مرگ باشد غذا گوشت کا و بخورند مابین کا و بنسبت بخورند و سببهای بسیار خواهد  
و بوی کمر و سوناک و آنکه را غایب کلی دارد و در سببهای بسیار کرد و خود به راه کند  
سببهای یک پهلوی ناخواه و پهلوی این همه دو سه را چهار بهر کول نباید کرد  
که بگوید هفت پوری همچون در آن برابر گنیمند یک پوری بر روز بخورند از آب گوی  
چهار دست خواهد شد غذا فلیه شکم نان حرجی و دل گوشت بخورند که این بریم  
خواهد بخورند و طبع شفا کی خواهد شد بسیار مجرب است **در دود** همچون عسل و صندل  
در قهقهه گرفته شده نوساد و حرم پان قدری از آب حل کرده قدری بنمزد و  
کود در بای ورد بردن آن دارند و عاب گرفتن دهند و در غام روز سه چهار روز  
در آنوقت ششم در دوسه روز وضعت کند و از قهقهه پهلوی نهام در شش  
یا نجات شش بخورند **فانهم** و خون غنک و را دغون بره دندان را

بی قیام در روز دوازدهم **روز قور** یا گنبد یا حاکم کرده برکتی که بر سر طغیانیان و چهار  
 دفعه مناجات را در روز دهم و نهم و دهم و نهم نیز مناجات را قطع نماید **کتاب مناجات**  
 ناظم الملک محمد حسن علی بهار ناظم خطبای محراب رکن الدوله معبد الملک  
 محمد حسن علی بهار معجز زجرب پنا ترکیب صلا حلق روزه و غنی و مجرب است **نیم** تر سخته  
 دوام روزه کا و بخورام زهره لوگ بخورام شهادت حاصل دام فروج موده بر بزرگ یا یان  
 کوهه شکر کرم موده پیروز دهاخت روز بسیار مجرب است بر همه از طاع **نسخه مجرب**  
 وجع انوار و فلفله سیاه نبات باریک کوهه عروق خسته چهارشنبه باب فرو بر بند  
**نسخه مجرب** روز شریف اینون **نسخه** کهنه کهنه و قیام موده سیاه اول روزه  
 رادر لوی اینی انور خسته بر ترش نهند و لیس را خربست با صا کرده ساین در روزه موده  
 انور خسته و مکه خرب بر بان سوز زود دارد و سرد کند بعد از عرق و اینون رادر روزه  
 انور خسته دریم سکن ساین کاهان را نوبت حاکم کاهان را و بالایی آن برک محمد  
 کرم کرده به بندند و بالایی سینه کهنه نیز بندد **نسخه** طریق استعجاب چرخ من تا بقی حله کاه  
 زخم و زله بر منته و صبح امراض سوداوی و برای ریسک و نا قهین را اگر او فانت جانین

الرسالة

برکنایکی در حقیقت کلیه مصلحت اینون اسطوخودوس و همین قدر مصلحت فصل و نواح  
 و در هر یک از اینها کنند و چون مذکور و گوشت حلوان باید با و بکنند و مصلحت گوشت  
 گوشت و بهر زبانه باید کرد و در این باز موافق نواح هم داده می شود باره گوشت  
 و بهر گوشت اگر مصلحت پیدا رود و نواح با و از این مصلحت باید کرد و مصلحت نواح و در  
 زبانه کرده باشند و اگر مصلحت پیدا شود و در خطا بقدر امکان باید باشد از ذر بنم در  
 دو سه زبانه کرده باشند و اگر حرارت در نواح پیدا شود و از وی بی خبری و دهند  
 و در نواح بکنن حرارت اگر باشد با و در جاهای مصلحت و شربت های مصلحت نواح  
 بکنند و همین دستور تا به روز شانزدهم روز بطریق و در حق حبس عسل مصلحت  
 فصل و در نواح بهر ساه و بهر ساه روز برکنایکی در حقیقت کلیه مصلحت اینون اسطوخودوس  
 اسطوخودوس پس در نواح مصلحت حرارت نواح و موافق فصل و نواح  
 کنند و بهر دستور باید کرد که بقصان و هر درج در باشد و گوشت حلوان مذکور  
 باشد و در آن مصلحت گوشت خنک و کان از آن بکنند و بهر ساه و بهر ساه  
 در آن مصلحت گوشت خنک و کان از آن بکنند و بهر ساه و بهر ساه

بهرین کنند و به او دوم های هم چون زنده کرده باشند و باید روز نهم دوم و درین روز

عنه منوی نصیب الطهره مله ریکی در سیم روز است که گاهی طبع و درین روز مصطفی

اصطفا و درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

عید است و چون درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

حرارت و بزاج یکبار است که زنده کنند و الا چه قدر روز انفا بهون قدر کنند

و زاده و دوا باید روز نهم مابین قدر شرط است بزاج یکبار و درین روز

عنه منوی نصیب الطهره مله ریکی در سیم روز است که گاهی طبع و درین روز مصطفی

اصطفا و درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

عید است و چون درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

حرارت و بزاج یکبار است که زنده کنند و الا چه قدر روز انفا بهون قدر کنند

و زاده و دوا باید روز نهم مابین قدر شرط است بزاج یکبار و درین روز

عنه منوی نصیب الطهره مله ریکی در سیم روز است که گاهی طبع و درین روز مصطفی

اصطفا و درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

عید است و چون درین روز قدر یکبار را و مال باشد و درین روز عید از نوروز را که درین روز

درین روز

که روز این فرقه را بر وزن بادام بپوشش پاش بکار داده بود و بقدر یک چهار  
روز وزن بادام در چون نیکو مرصع موخه دارد باشند تا زخم سد بکند و باقی  
بسیار بپوشد که در تیش و غذا گوشت فربه و لولدر و کباب و ربای حبیب  
و بی و باقی حار و پخته کنند و گوشت موخه بکشد و اگر خردن تواند قدری  
قلنب که با صوری مضایقه ندارد و در غنای او با صوری و احتیاج کنند و بعد از  
روز یکم کی دوام چون و غیره بپوشد فراخ کمی کرده باشند و گوشت حلوا  
را مانده بکنیم لا رحمه الله بر بپوشد بکنند و در روز یکم مریخ کمی کرده باشند  
و وزن دو ل خبر بقدر یک پاد پاشد و کمی و بر نامه سه رای طبیب و نبات مهری بقدر  
دوم نعل باشد و میوه سیب و و باقی و انار و لایقی هر قدر که بپاشد بر وزن  
مراخ و در شربت طلعت تا اول کرده باشند و در وزن مکمل کا و بر قدر که تواند خردند باشند  
و باقی چهار روز بر وزن طریق را اختصار کنند تا اول کرده تا چهار روز و جمع  
در باقی کل بخشد و در آتش خفته را می بین آن دور سازد و باقی و غسل  
احتیاط ملک دارند و در نوایر سر دارند خصوصاً روز تفریق بلکه بعد از چهار روز



七

سلطان اعلیٰ شرف الملقب صبا و الیوم منیادی غلغله است که خواص زین العاج  
که مانی در هر زون این محبت در او است و در وقت عرا و قیام باغند سراسر سبب بود  
و در جوانی هم که در استقامت و در وقت سوزده هم اینها از حدیث سال ریند برسد اینها با  
نام کرده و رنگد اشقر جز بزم اشقر و در چینی اشقر سبب اشقر الا که در  
اشقر سبب در بند و اشقر فاقه یکبار و اشقر فلق و اشقر در اشقر  
زنجیر و اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر آله چهارده اشقر سبب کلمه  
کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶  
هم از ویم سبب سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶ اشقر سبب کلمه ۱۶  
ناشناخته بود یکس این را در وقت نماید نفع بسیار بیند از جمله نفعش اینکه جمیع  
علت را با نعل کند و رنگ را سبب گرداند و اعضا را فزون و بد و موی را سبب دارد  
و عقل و فهم را از نعل کند و شهادت و علمت را و جهل و جهل را و جهل را و جهل را و جهل را  
و عقل یعنی و سودا را و راقع کند خصوص شل این مریض و سبب و دیوانه و قوی  
را نفع است **طیله تر سبب** بلبلو سبب البادیر منه تجربه آورده و تحقیق مقلد از

خشم بکاین به را گرفته با یکدیگر کا و مزاج موده بود و وقت صبح بخود غفلت  
 موزنقا بود و نه کلان شب در وقت کا و زبان با و سیه مکر تر نشد بلکه سه مکر  
 شب مکر توده دارند صبح مایل صفت موده بنیت موز و در خل کرده غم  
 کا بهی خشم ریحان کا بهی اسفول بنشین نوشتند فیض نور سیه که بسبب این امعا  
 و معده باشد و در جوده شد و اگر صاب باشد شربت موز و قدر شربت از خر نود  
 زبان استوار کنند صفت نهیت و اکثر او با تجربه آورده **در سیه**  
 موزنقا بنیم لار بهتر و صفت مفلد از ق بیم نا و نب در وقت کا و زبان کباب  
 مکر بلکه سه مکر شب تر کرده دارند صبح بخوشاند نصف باغ مایل صفت موز  
 نه بخشنه با و مفلد افشایم لار در خل کرده وقت قوام شربت موز و مفلد مایه  
 در وقت کا و زبان شیر موز آورده در خل فوگم کرده استوار نمایند  
**در سیه** مایه را سینه از زرا **در سیه** مایه را سینه از زرا **در سیه** مایه را سینه از زرا  
 و پیل درخت آرد جو کیا چوه بدید و فنی که موز و ق جذب شود انرا کفاید آرد قدری بر س طبع نماید  
 بر سینه خواند شد و چند نوة مزاج موده بود و نشد و اگر مایه نوة انرا از قدری سبای

طریق جوه اتمیت بدشت گنج و حکم دران گوی کنند دران گوی سبیل نگاهدارند و بر ویلا  
 آن خشت را نگاهدارند و در نشین بزم دهند مثال گوی وقتی که بزم حق جذب شود البته خواهد  
 مجرب است **طریق محمدن دید مجرب** سبیل سبیل در ظروف علی کلان که دران یک آثار  
 و یک پاوشیده تهر بر سه دما را پر کرده آن سبیل را در پیمان دران سر او پیمان  
 بماند تا وقتیکه شیر به جذب شود و در زیر یک بشنی نشین گوی بزم کند همه البته خواهد  
 بر سر طبع کنند نفوذ مزاج سوده بفرود شد **بایضه** گلبری از ارفض  
 رده کرده در دمل آن ایله بر قدر که بر شود پر کرده در آنش در یکپاره کلی کرده سوخته  
 بماند و فستکه سوخته شود قدری در بان حورده باشند **مرتب لواز درون** **سوربت**  
 معین و خشت چرخه گرفته کوفه بلور را در کوتاهی کلان داده و گلبری چرخه زیر بالا داد  
 و قدری انکت جوجه ساخته قدری رنگی بهانه نشین انکت به بول یا ای دهد وقتی که  
 از رنگی سوخته شود باز رنگی بهانه بدستور آنش دهد وقتی که باز سوخته شود باز کوتاهی گلبری  
 در کوزه انکت بهانه نشین دهد تا وقتیکه گذار شود نگاهدارند و اگر انکت بهانه نشین  
 رنر خواهد شد و اگر انکت سبز میرابد با قوت خواهد شد مجرب است از هر جید **حکما**

ترکیب: یعنی مجرای اول بروز یا بعد و بگفته وقت هر بر قتل یک گوی در روز  
ماه تابه یارده روز بخواند لیکن در وقت خواندن که شخص شش پاد و نه بخواند  
و در وقت خواندن که شنید و روز بار دوم وقتی که تمام کند آن گوی مای را  
در دیگ انوارند و آتش پاچک در آن سب و روز یازدهم وقتی که فلان شخص  
نزد او غلب کرده و دوازده روز یازدهم فلان شخص بر باد رود و باید که آن  
سوره را یک دفعه بخواند و بر آن گوی بخواند و دم بکشد و بگوید یا بعد یک گوی  
بر بر یک گوی بخواند و بگوید و وقتی که در عرصه بارده روز جمع شوند بدستور دانش  
دارند سوره ریت یا ایا عظیمیا کالو نرفضل لربک والحمدان شانک  
هو لا یتر الاجل الاجل السعیا السعیا الوها  
الوها الوها بعد از نام سوره این بگوید که فلان کابشا فلانی بیسی که بر باد  
واسطی پرتابی و بر باد موجای دار عذرت شد فلانی کابشا فلانی کی بیسی کی بر باد  
که کنی واسطی پرتابی و بر باد موجای دار عذرت شد فلانی کابشا فلانی کی بیسی کی بر باد  
سه اول از چهار سی گفته قدر قدر از حاضر ناز که و بگوید باره کرده که بخواند و بعد از

آن بوی که در تری با درگاه که مثل چیل میبود و برک مثل کت بالن طول بقدر یکو چوب باز باده  
 جذری باشد و در میان آن برک جذری سفیدی از ابتدای کونک برک تا انتها برک میبود  
 آن برک بوی را گرفته گرفته مگدی کند اول با یک مای دشتی بقدر ده انار گرفته  
 بیک با یک با دو با یک دشت آن پتیر با کس لکهارد و در لکهارد بوی زرد مالد کوه  
 انش و منی که انش سرد شود آن سربار برآورد کشته و سفید خواهد شد و بوی  
 یک بوی میبود و در طول آن بقدر انگشت در یک پنج و بانه بالا  
 از قدر برک سنج و بارک مگدی میبود و در آن شاهنهای میبود همین یک شاخ رنگ  
 مگدی می شود و بر سر شاخ ده حارده برک سیر مثل برک خا میبود آن بوی را  
 ده حارده جود و درخت گرفته بر طبع بقدر هر سه لوله گرفته آن قلی چرخ داد  
 آن بوی را اندازند بقدر سه و شدن قلی نوه خواهد شد و در آن کوبه بسیار  
 میبود و رنگ همه سیدارند و اگر در زیر او بر و در چیل و عدد کرد تا رسد  
 میبود و بافتن بر مد و دشت چهارون برون را با ماسک با دبی چکاره  
 باقی نوبها دیوکی آن غانی تو نونا چای بر کس آن این شسته با بفت مرنه خواهند





برگرفته فلوس و کشید **مستخرج** و غیره این منته را از دوش بند و سه مرتبه  
خواند و او را گفت دست بایستد و در سه مرتبه بخالد و یقین و لی بند و سه  
بایستد بر بالید چپ و بایستد بکند و در غام روز سه چهار مرتبه بر رخ بکند  
ان الله شاکم حکم خواند و بخند خواند و بخند خواند و بخند خواند  
بکند این مایه را یعنی پور اکهار را با رام چند که آن کجاست که آن گویا پارتی کمر  
بکند آن چندی که کشت و بکند که آن کجا میاید که جهاد و یکه لایم بایستد آن کجا  
بر باد جهاد و یکه لایم بایستد ریخته کردن **سوره** که نماند **سوره** **سوره** **سوره**  
القدر و ربك كيف **سوره** این آیت را ده بار بخواند و در وقت

نیم شب  
الی

فرزند ساقی خود را بپند بدار خواندن بر خاک نگاهد تصویر خود ببیند  
و اگر این آیت را هفت بکند بار بخواند و هر روز وقت مغرب کند و بعد از خواندن  
مغرب کند و از ده بخواند و حوازه رینه و کم برده انعام شود خواندن باشد و  
بدار خواندن هفت بکند و در چنان حال بخواند که هر دخی که در باره  
مرتبه بخواند ساقی خود را تصویر خود و بر خاک نگاهد و از تصویر خود بر رخ

مصر دارالعلوم

باد بکشد به مهر آفتون او شط و شفت و در در محرم مهر است و مهر است  
 و شفت بلند بیا به مهر بر شایع و شفت مکرر و شفت در مهر  
 و شفت در مهر کج و شفت مهر از زرق و شفت از آب کند تا حل کرده  
 مصطک و مهر ریونیت و شفت زعفران و مهر زرد بکشد مفسر روح بادام  
 به شفت جرب کرده و لاجورد و شون و روح بادام جرب کرده و شفت ابرج فخر  
 و شفت ریونج بادام جرب کرده و شفت غصص شفت عسل شفت  
 کوه بخت در سوزن سارند و یک با بوم در جو و فنی کردن بکند و در  
 و بر سوزن محول است و نماید و وقت هر زن و شون یک با روح بادام جرب کرده  
 باشند و **سجده در راه ریونج فخر** و سبب و ماضی طعام و اصلاح صحت و کید  
 و تقویت آنها و در دفع بیا و سبب و قرار و معنی چهار وجه چهار وجه و سبب  
 بر نه صاحب بانیف نموده شد و کحل و درم ناخواه و درم بر نه بیا و درم  
 سبب الطبع و درم مصطک و درم بودیم شک و درم زرد بکشد و درم پتیر و درم  
 از زرد بکشد و درم طمبیه و درم پیمت و درم از زرد بکشد و درم سبب و درم

الحزن

الفون و مانت برابر ملک او و به کوفه پنجه سفوف زنده هر روز بوزن نیم فلوس  
 قلع ابرین او و به و دو سیخ قلع مسطور در میان بنام بخورند و بالار آن هم از شیر کاو  
 بپوشند **نسخه دوم** مینه موخشم کویچ به دام خار جنگ کلان به دام نه کلان  
 به دام غم گنگب به دام خم بریاره به دام ستاور به دام کد شکور به دام همه را  
 سفوف باره بنز کرده و در شب بکفلوس ازین سفوف پنج فلوس شیر کاو بخورند  
 برودی که بخورند نماید بفضی الهی صحت شود **نسخه سوم** خن توه جسد به دام  
 سیاه توه جسد را پنج داده سیاه انوارند و عقده نماید بعد از آن قدری تیر کند  
 ساقه کند سنگ به دام سیکر به دام و در وقت گهی کور سبک بر تیر به کور به نباله داده  
 و به یونی یا چک و پنج بوزن یک تار یا و یا به یک و همدان توه به کنگفت خواهد شد  
 بداران مس کوفه از این پنج نماید بوزن به دام و شش حشر به دام چک چک داده صحت  
 موفد بعد از آن قدر اکثر انوارند توه خواهد شد **نسخه چهارم** دو سیخ به دام یک سیخ  
 سکر به دام یک سیخ به دام سحر مشتم بر به دام سبک به دام سبک به دام سبک به دام  
 یک سیخ به دام سبک به دام سبک به دام سبک به دام سبک به دام سبک به دام سبک به دام



هر راننده نماید که آب شک شود باز یک اندازه شک نماید تا سه مرتبه همین  
 در آن شک نماید و شکر بکشد و غل خواهد شد مجرب است **طبخه کوکب در علاج**  
 سوخته جاب بهر سپهر امور جناب یک بر آن زخم و سرفه بر نه بسیار آید  
 زخمها را زخم باد می بای بر یک کپیل گیسو آتیس بهارگی مری می میرد  
 مساوی و دو جند از جمله دارو مانده و آن مقدار که مایه پخته می شود و کمال  
 و عاقل در روغن ماله کاو اول کوکب را بار روغن کاو که بل نماید بعد از آن جمله  
 که بل ساخته نگارند **طبخه کوکب** برای فاساد خون به مضمحل الوده بلیله  
 یکی در یک کبابی در روغن بلیله بر یک سیر بکشد و بر یک شانه نخل  
 کته بکشد و غل کرد چهارم شکر کا حبه براده و نیم براده ایوس به را بکشد  
 در سه با و آن خوشا ندها و عاقل صفت نموده عمل در خل کرده بوشند  
**طبخه کوکب** شوره قلعی کف در بورد یک نیم بایره سیر به بکشد که کوه  
 سه سه بار زده **طبخه کوکب** مایه کلین آب که نیم لار چاره خطای و دم بکشد که کوه  
 کم و زیاد که بکشد به نیم و اول چاره اندازه شک جوش دهد و بعد از آن که کوه بکشد  
 مختار است

بیماران

[illegible]

نفاذ

نماند و در سیاه مخروجه شود و در شیشه بکایند از آن گرفت که خواهد تیار شود قدری  
که قه نرط مالایه برایش بکایند از آن که سیاه برود و ملاقی نماید بسیار بهتر  
خواهند و اگر نرط این باشد در سه مرتبه است که گشتند مجرب است و از موده  
سود در سگوره کرده و سگوره دوم بالاند نموده در آنش انگشت گذارند و غنچه  
که خربسین شود همون وقت فی الفور در کپل اندازند و کوم کوم سینه دراک  
و نمکی که سرد خواهند باریک بسیار خواهند و نیمه دوم باریکول کرده در سگوره  
کرده و از سگوره دیگر بند نموده در آنش انگشت بازایش دهند و غنچه خربسین شود  
باز همون طور در کپل اندازند و سینه و کنگ در سوره مزوج نموده کپل کنند و نمکی  
خربسین شود در سگوره کسرد و سگوره دیگر بالاداده بند کرده بدقت انگشت  
قدیم دهند که خربسین شود و باز در کپل انداخته کپل نموده باریک ساخته نکاید از  
وقت چیت قدری کوفته نرط نماید اگر در بکته شود بهتر و آینه در غنچه  
بالد تیار خواهند بود و مجرب است **طریقه تیار کردن** **حسب نسخه بود**



انجمن

از نایب بار کوه جوشند <sup>۴۰</sup> که ترکیب الوپ آنجا بدو جسم جسم خفیه کرده و بسیار  
و جسم جب ناز را ملک کرده در آن نیرباید و بطنه پیغم کرده در خون بدو  
تر کنوده بدو جسم نیکو در اندرون بطنه پائینده بپشت سارو و در گانه سحر آوی  
بپشت را که اندرون و غن کجاست به بعد سه چهار و ام انداخته بطریق معمول گانه آدمی  
و دیگران گذرشته کاجل سازند و از آنکه اندرون در شکسته آغاز کند و در جسم بدو  
رو و کجی او را بجای نهند <sup>۴۱</sup> که ترکیب <sup>۴۲</sup> تباری الوپ آنجا بدو جسم انداخته جسم  
الحمد به و از دست احصار انداخته است گرو ما احصار است تا به کاکوتی لوی  
کوثر محمد ما که بحر نقد با جبار و دو <sup>۴۳</sup> سرستمان بن داود از صبح تا شام در نام باج  
هر کدوم می نماند <sup>۴۴</sup> الله محمد رسول الله قل هو الله احد <sup>۴۵</sup> بار و در بار الله احد احصار  
انداخته است و بپشت پیمان و چنان و دل و بوش و گوش و چشم و در هر یک از عالم  
اندو آرا و چنان و در دیوان و در عریان و با چنان و تا چنان و در شمعان و در دیوان  
و در یاران و کفایتان و مکاتدن و جاد و دیگران و چنان و همه ملکات است و دست  
و پیمان و در دیوان و پیمان و سحران و کفایتان و مکاتدن و جاد و دیگران و چنان و همه

مکان بستم دست در میان پاره ناز عالم از انسی و حیاتی سلیمان بنی و او

عبد السلام یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل یا قیقل

بسم الله الرحمن الرحیم

اولی که بپوش دست از بر محمود صاحب گرفته سبوس گندم یک تنگ اردمان

یک تنگ بپوشیم نام اول یک کپره کا گرفته سبوس گندم کوفته همه را مفرج

نود و یک کپره اندازند و برش بکافند اند و بریان نمایند و یک حجم بنرم مار کرده

از چوب مذکور حرکت دهد جان حرکت دهند که همه از حرکت چوب سبوسه شود و دانه

دانه مثل باروت شود اندازد در یک کپره که مثل انار میشود و دانه

او مثل مثل انار باشد در آن دانه ماراد و به پرنموده و مان آن بدست آخته

در خ انار مالک و خشک گویند و به ناله داده انس دهند تا به یک پیرمردان

بدان کپره را برآورده در دست بپا حرکت دهند و به کپره بپا شده باشد

شوق شده بارش دانه مار شود بعد از آن دانه در نیمه دانه با در نیمه از نیمه



بر کرده در پیش اندازند و اگر از آنست و مانده باشد بر همانند که هوا در پیش و عمل  
اگر هوا داخل هوا باشد خطر غلبه است بعد از داخل شدن و هوا در پیش حرکت  
که در هوا در پیش و آنه دانه شود بعد از آنکه لحظه باریت حاصل باد و آنرا در اصل پیش کرده  
دو ارا از آنست نمیکند که داخل هوا شود و الا نه خطر بسیار است بعد از داخل شدن  
و هوا در پیش حرکت و هرگز که در هوا در پیش و آنه دانه شود بعد از آنکه لحظه باریت حاصل  
ما و آنرا در داخل پیش کرده و دو ارا از آنست نمیکند که داخل هوا شود و الا نه خطر  
بسیار است و از حرکت فروغ نمایند بعد از آنکه دو ارا در وقت که در آن زمان  
خواهد تمام شد قدر از پیش بودن آنند یک لحظه در گذر کند به وقت مثل هوا  
مثل باریت روشن هوا باشد و پیش را بنمایند که داخل هوا در آن یک وقت  
داخل کنند بها انصاف است غرق غلبه حبس نفس و آب که جاذبه کما دارد باریت  
بلکه کما غلبه لار و غلبه روزیم اما غلبه سباه هم لار و غلبه هم لار  
غضیب البهره هم لار که غلبه با و لار و غلبه هم لار و غلبه هم لار  
از آنست که تا عمل کرده حضور کما و آنرا که غلبه هم لار و غلبه هم لار

[illegible]

[illegible]

پوست و نواح آن به ناله شیطانی بر سر نهاده ز زین ناله ناله عود غوغای دهانه در هر شش

سعد کوفی شش شش در سطح شش به طبعی شسته ناله طبعی یک بود صندل لعل نه ناله

ناله یک یک شش شش در سطح شش در دم لاجورد و غوغای یروغ نادان چوب کرده در شش

کوفه خسته بدستور خزان خزان ساند خدیر نه ناله در دم باید رفته بر شش در شش

خوبت منه فنی لکه در حصر شایم باد در حصارها آب حل کرده فغور را گدار شش کرده

بنت بکرته سر و نماید صبح لب بکرته در بخوات کرده سر و نماید لب بکرته در آب

بک رب گدارم کرده سر و نماید لب بکرته در ماه الهی و که آب را کوفه آبی سرخ

کرده سر و نماید بکصد و بکرته سرخ کرده سر و نماید و بکصد و بکرته سرخ کرده سر و

و بکصد بکرته نقره سرخ کرده نماید در آن آب و فنی که تبار شود آن فغور را گدار کرده سر و

نماید و لب بکرته در کوکثر و در و لا آب بر کرده نماید فغور را گدار کرده سر و نماید

و لب بکرته در لب بکرته انار و لایحه بدستور بر کرده فغور را گدار کرده سر و نماید

بدستور پیرنگ بدنی نموده در بک کشته نماید صبح در آب بک صد مراد و در آب

لکه و نه بخت نشوید و الجاد استقامت نماید من بعد فغور کشته یک بود فغور کشته فغور







بکلمه های بسته روغن چنانکه در این روغن بکشد روغن شست با اولار روغن کبک  
 با اولار روغن اندر با اولار بر چهار روغن های را هم قوی نموده در کواپ این قوی نموده  
 بر دیگدان کفایند و در شش و پنج و قشنگه روغن سبب شود یک یک کلمه های را از قشنگه  
 سوخته کنند و شفت را دور کنند و در شش کفایند و در وقت چوب بالند و احتیاط  
 هوا بسیار کند و در ترکیب چهارین غرضی که برای علاج چهار نماز نموده بودیم  
 زرد شک بداند و در شفت در کلاب تر کرده مایع است نموده قوی نموده و در وقت  
 کبکوره با اولار مایع است نموده قوی نموده شفت ابریشم خام و در وقت کادربان  
 نیم آمار شب نموده و در وقت صبح کویا اندیم باو مایع است نموده آب شفت  
 سینه روق کوده و یک نیم باو آب کینه سینه باو آمار روق کوده آب بهو مایع است  
 نیم باو آب ریح باو لار سه که انگور شریف باو لار شریف زرد شک باو لار شریف  
 خواک باو لار شریف لار شریف باو لار شریف باو لار شریف لار شریف باو لار شریف  
 مویر شریف لار شریف باو لار شریف باو لار شریف مویر شریف مویر شریف مویر شریف  
 مویر شریف مویر شریف مویر شریف مویر شریف مویر شریف مویر شریف مویر شریف

ابانار

الله

پوست و لب آید نه باشد شیطانی هر نه باشد از پستان نه باشد عود غوی ده نه باشد در خستر نه باشد  
سعد کوی شش نه باشد منصفی شش نه باشد طبعی شش نه باشد طبعی یک ده صدل لفظ نه باشد

نسخه برای سینه شش

چهار درخت خالص در ده سینه خشک کرده بپزد  
و چون مال میکنند بر سر که ملا بر او فروغ علاقه شده  
بجاست نه فنی که در خضر کای نه باشد در شیدر سیاه کرده بپزد در سایه چک کرده بپزد  
بغیر و غدا نماید و نگذارد خام نیز بر سر او نه باشد  
کند و دیگر حاصل که طاهر و خرق شش  
پهلوی بپزد و نصف آن را بر زبانه بپزد در سایه چک  
کرده بپزد و نگذارد خام بر او نه باشد و نه باشد  
و یا آب بپزد و شاول نماید و بپزد و بپزد  
از جمیع چهل روز نماید و نماید و نماید  
لی زون خود را و در ده شش شش

دلت بکمره در لوبت انار و لوبت

بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

نکودنه بخت نشود و انوار است و نماید من بعد فنی که یک لوبه و لوبه



یک کوی بخورده عجب ناشایسته بند از نموده است شک ندارد **الفصل** چهارم بگوید  
شکاف بگوید عقوقا بگوید انون بگوید این هم آدوبه مارا سبده در شند خاص  
بافزود چ مقدار محفیه بند و اگر جوانه قوت ماه رباله شود باید از این همه شیرین  
یم لار بخورده و اگر بخواند که جماع کند و ناشایسته از طعام خورد بعد از چهار کیم یک بخورده  
باید آن یک بده بان بخورده نمون جماع کند و اگر این خورده باشد و جماع کند مشککه  
و این که عجب است که به سبب آرد قدر این میانه **الفصل** فرختم که و شیرین چهارمانه  
حکایت شش ماهه و تفلسع ماهه احوالی و در شایع ماهه جودیت به چهره رخ ماهه  
مردان شش ماهه نم که با بوم به عقوقا ماهه انون مهر ماهه رغوزان شست ماهه  
روغن و پس چهار توم اگر روغن و پس شش بویس با نوازده به آدوبه مارا در میان شتر تازه  
کوفه گوی داشت محفله کوان بند و **الفصل** حضرت مدبر ماهه سبب تا حق ماهه  
سنگی جفت ماهه نیمه توتیه بر این ماهه از اوت ماهه کف در با هم به سر و اصفهان  
در ماهه گل درین به ماهه کوفه نیمه در آب خالص جوش داده بکهار نماید و سیاهی  
مرد و عقوق نیمه در این خورده مال الحود و جوم آب یک بیک جوم آب یک بیک

اب بصر تا رنگ پنج توله فروغ نموده بخورند و این سه اساک کافور سیاه بر هر  
در اگر فیه این بر غصیب طلکند و در صحرورت انزال کند **طیله دروغی**  
**در صحرورت و عوارض** ماریه زنده بکود و روح کلیدم لاریغ  
را در آنی حریف سرخ کرده ماریه زنده در آن اندازند و حتی که سوخته شود آنرا  
دو نیمند و روغن را استعمل کرده بخشد از غرقا نفث گرفته شد **روغن**  
کود و غصیب طلکند با و آنرا آنرا از سببه خود محفوظ داشته و درخت آگه ببرد  
و شیر آن درخت کرده جیره نمایند و نان سبزه و نان را در روغن کاه و مسکه  
در آن کوبیده اند و غصیب طلکند و سوخته کوه و درخت کرده آن روغن  
را بر برف منکور طلک نمایند و در سه چهار روز بکنند و کباب و آب از روغن نفث کنند  
تا بحد غرقا حریف دیو دار یعنی حریف بار اینون از آب یک و نه و یا از آب یک  
آگه یا از آب یک بپزند سائید و غصیب نمایند **مدرسه شیشه** بجز از غصیب طلکند و این

عمر حریف

کونست بیدار و پرحمان میر کام پر جمع نارنگت بیرون همان حسن تر با کون  
کودن این با و چاکر اولک پند برون نارنگت بیرون گنه من سما بی نوبت

بسم

پس چهره سر را آوی آوی نوازی نهی تو بر سنان کسالت جلدت من کما بهوش  
بهوش چاره غریب جو کا اوتو را تا میر زبانی غایب جوهر گویا بهوش  
سایق آوردی ویکه چایه من ویکه خلدی او به پیر و ن پر گوچک سکت مری سکت  
پرو غمر الیه بهادیر که با چایه با چایه جوهر گویا چایه گوشتی رنگ من پر تو چای  
و دما به نوا چار کس جوهر با چایه بهی **طرح** اول روز نشسته و نشسته طبع  
ماه این نشسته را بهت مکره خواند و در هر دفعه یک دفعه و یک بار هر روز کوفه را ندم  
و توشی با چای و نشسته الیاء کند و قدری سینه و دروغی زرد و گوشت و گوشت  
سراب و بهول تا بر کوفه الیاء کند و مان بخت یکد و کوفه کوفه با قطع کرده را الیاء  
و بهد روز ماه یک پیر این هم بهی ما و آرد کوفه پیر با به دروغی زرد و نشسته  
یاد و بهی نشسته به پیر این بهد و در هر یک از لب مکره خواند و از یک پیر این بهد و نشسته  
و مکره خواند و نشسته که در عین خود آید باید که در عین جاسید بکند و یک جاسید  
الیاء بهد و در یک جاسید لب مکره خواند و در دهن بهد و کوفه را الیاء کوفه  
نوازد و قدر جاسید را کوفه ان عورت را یک عورت خواند و عورت خواند و عورت خواند



سید  
 سید  
 سید

و اگر در این نام مرد گرفته تیار کردن بخوراند بعد از آن صابون را گرفته بر او نشاند  
 بقیه نماید و قند سکه بر روی آن گرفته در نیمه کا و در شیشه کانی بدارد صبح آنرا گرفته و بر  
 گوشت بپزند و در روغن رزق و ترغاب و الیچی و زده بازده بارمان نیت که به یاد گرفته  
 بخوراند و بجز است **در سینه را** جاسور را بگویند سیخ و نیشی کاج کا بپزند و بکافور  
 بر سر بپزند بخوراند اول کوم را گرفته پنبه بپزند چوب پنبه گرفته بر سر بپزند بپزند به نیت  
 سار و یک چرخ گرفته و در روغن بکشد سبزه سه مدلس در آن چرخ انداخته و در هر یک  
 گوشت کشید و در آن گوشت چرخ را روغن سار و دو یک چرخ خام بر آن چرخ انداخته و در روغن  
 نیت تیار خواهد شد و وقت صبح آنرا بخل را گرفته پیش خف بکشد و در هر یک زن و مرد  
 را که مطیع خود بود اند بر آن کلمه حکم قدر کاف بپزند گرفته بر بدن آن شخص بر جاکم باشد یا لا  
 وقت مایه آن شخص همان مرد را خواهد شد و بجز است روغن نیت و الیچی ماه تیار  
 سار و یک کاف و یک بار خواندن بر جوامع دم کند در روغن چرخ طاف بقدر نماید چرخ  
**در سینه را** یک چرخ از روغن آلوده پنبه نه خنک گرفته و در روغن آزاد و در روغن  
 اگر گرفته در آنش خنک سرخ کرده در آب بعد از علم لا ریا حرام سر و نمایه و در آن

در آن

قدر ضرر حب مرض را در شفا کلی باید و دوا بدیهه اصرار پیدا اگر ترس اگر بپایند  
 به خوف **ترس** گویند از آنکه بسته بر شکست کشته بشود و کشته از آب ساینده  
 نمیشوند و به خود و به بسیار جواب اند و رسم بیرون فراموشی به شود مجرب است  
 کینه بقدر سه چهارم از آب این برشند و غیون حورده به شود مجرب است  
 و اگر کینه بقدر نیم یا و باشد مضایقه نیست **رأب** مار کربن بکشد سه دام از آب ساینده  
 مار کربن را بنوشاند و بکار کربن آب یک نیم چهارم سینه کاد چهارم دام و بکار  
 چهارم بکشد حورده دام مار یک سینه مزوج محو ده حب مرض را به مجرب است  
**کایکلیک** نموندر یک دام خشک کرده ساینده در شکست بقدر قدر و در غن رزد  
 قدر مزوج محو ده بخورند تا یکی بخورند و هر روز تازه ساخته بخورند حورده  
 بسیار آرد و مور را سیاه کوراند مجرب است **این آیت را و نسه بر چار باب چهار**  
 بزرگش بکشد **وَمَنْ سَوَّاهُ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ**  
**حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا إِنَّهُمْ أَحْيَا هَلْ يَنْظُرُونَ**  
**لَهُمْ فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ الْغُلَّامِينَ كَفَرُوا**

ترکیب و فصل



[illegible]

۱۲  
"خسازیر"  
۱۱

یا بیشتر مادی که عورت را بخوراند و بگوید خردی عورت را حلت میابد شد  
 معجزه در کباب کبیر و نوحه یا خیره رسیده از قنار دانه ها که گفته  
 انچه چست گوشت از خیز هم که خوش شایدم دام خام بگریزد و قدر قوت در  
 یکدم بگریزد از آن گفته از غرض قدر گفته است درم با و آب جواه در یک پادشاه  
 و نیم بر کوزه و ده صاع آب و نیم از آن گفته اگر نیم دام جبال باشد و در  
 کوزه شک مرد ساینده داخل کرده بخواب بوشند اگر در جاده باشد و اگر جال  
 بکدام باشد چهار روز استقامت باید کرد و در نوبت چهار روز تا به هفت روز  
 و نصف کاه و نوبت که در اگر کجی را فنی معانی باشد قدری چوب گونری  
 بر کوزه هر روز استقامت آب حیات کوزه بماند و داخل نباید کرد و در هر  
 چند روز و نصف کاه و نوبت که در اگر کجی را فنی معانی باشد قدری چوب گونری  
 دام کوفته در کپره بریان کرده که سوخته شود اینک شد انگشت شود از آن گفته در عرق نموده  
 چهل و دو پیر کمان کرده حبس بر بقدر مانی قدر زنده کرده بماند و در صبح و  
 شام خوردن باشد و بر سر هم بماند و از سر و پا در هر چه چیزی بر چید که

منجمت میابد شد



انگ زنده باشد و دست چپ او اندک **در کتب** ساقش رنود از خاک چسبیده که  
 انگور کشیده تنوب یا ریش انگور کشش دام نجبه خوب باریک ساین در سر که فرو  
 نموده بقیه مار بلور بر خور که کلان و خرد باشد و ماران نشسته اند از بقیه کف بدارند  
 نایه یک امید که بقتل رسد بعد از یک هفته همه بقیه مار رنود اصل خوابانده از شکر  
 بخره رسیده است بقیه مار بلور خراجه بپوشد یا بجا باشد و چهار ریا ده با کم  
 مضایقه ندارد **طوطی** از حکم مضایقه صاحب بخره رسیده بنگه کشش  
 کوفته نجبه باریک ساین و بر سر را بچکاند بگرد خورون در و عظیم جدا خواهند شد  
 یک دو هر صر کند و اگر نوخیز جرات و خشک بدیند بر وقت که جرات و خشک بخلق و  
 رود و موقوف در و موقوف خواهند در خورون یکمرتبه این اگر صلاحیت طحال  
 از نوت باشد مضایقه شده بجات یا بد مجرب است **طوطی** برای انان خان  
 بایسته نموده بویست بیلد رز و دارده درم بویست کابی و دارده درم بویست  
 بیلد دارده درم بیلد سجاد و دارده درم اقنون و درم اسطوخودوس یا رز  
 درم بویست و درم بیلد قیغ بخرم زرد بقیه و درم بویست

طوطی

دوازدهم کسب رخ ز دور ده درم کوفه خفته ز رخ کا و جرب کرده بد و زن شیدا نهر  
چون سازند و استعمل نمایند و گاهی در سیخه اماره فقده الزامه نموده چون سازند در  
نماید گاهی خوردن حلیم یکم نوله باب کرم و دقت خواب بخورند و در هر روز اگر عارضه کند دقت صبح  
بهر فقده استعمال نمایند و گاهی با جرب ده موافق تر و در هر روز استعمال کنند و جربیت  
دار کرده است اما نه فانی را از مدت پنج سال و جمع سند بر کسب داده عروسی بود و از پنج دو  
فانیه نشد این اولیای فرضیه که در این ~~فولاد~~ و جهت قوت یاه و هم در این  
بارود را مجربیت اول براده فولاد بقدر چهار محاسب میکنند و بنساز و بر بقدر چهار محاسب گرفته  
در حال صحنی اول قدر را بنساز و اندازند بعد از آن قدر را در فولاد اندازند بهین وضع نیم  
نیمه اندازد حق برین محاسب بقدر اندازند که او اگشت از دو یا بالا باشد و در اوقات کجا اندازند  
در عصر سه چهار روز بهم حق در آن حد و اندازند و فولاد گشته و اینست بعد از آن بقدر چهار  
محاسب کنند یک اند ساز گرفته اند و چهار گرفته ولی مار کنند یک ریزه مالاد و در یک سوره نموده  
در نیم اماره با یک پوسته انش و بهین طریق هفت مرتبه بشویند یک یک کنند بعد از آن سیاه  
قیم بقدر چهار محاسب گرفته و در سالم کلی اندازند و بر نشر نگذارند و قشیده و استر که بشویند

6711

[illegible]

در نیمه شام

گویند و بگویند باز در وقت سرد کرده باضافه تخم مالکوت نه نه نه که با تخم کتان  
تخم ریحان که با تخم بون که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان  
نه نه نه با سنده بنوشند و در وقت غوطه دارانیم که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان  
شربت و در وقت غوطه دارانیم که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان  
باید سرد کرده بنوشند و که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان نه نه نه که با تخم کتان  
سرد کرده با تخم مالکوت با تخم ریحان با تخم بون اضافه کرده بنوشند و در وقت غوطه  
دارانیم با شربت تر و در وقت غوطه دارانیم با شربت تر و در وقت غوطه دارانیم با شربت تر

سمه ابوالمحمود

بسم الله الرحمن الرحيم سوفت الصندل لأمراض البطن والوفاك ونفع غفل البطن  
 ويدر البول وينفع آفة قروح الكبد والفتنة ومجار البول ويعوز الكبد والمعدة  
 يؤخذ من الصندل الأبيض والذخيرة والأصغر والسكر الطيرز والورد والذخيرة كل درهم  
 درهم والراوند المصنوع والسنبل والبربريس وجوز الهند الباقق المتعول والصفير  
 كل درهم ونصف ولب الخبز والرفقة كل نصف درهم وسكر الفلفل والسكر الأبيض  
 الحلو كل درهم ونصف درهم والسكر الفصيص والسكر بالكر ربع درهم يدق ويخل  
 ويحفظ في وعاء زجاجي من درهمين إلى درهمين نقل قرص من حلم مقدار علك  
 علي بن السرازي في سوفت بارد نافع قروح مضيق وحرقان البول من قروح  
 من قروح فوبرة رت البربريس كل ينقو منخس كما هو منخس منخس بزر الهندباء كل مكدمة  
 نصف نون خرداك ودرهم من بياض عا ليلير في **سوفت** في كل مكدمة بزر  
 اسبدر منقو عظم النقع است صفة تم قود طباشر كل منخس كل قود طباشر منخس  
 كل درهم كل مكدمة طراشيت مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم  
 اراين سوفت باور داند دم الودقن مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم مكدمة درهم

والراوند چینی





انبر مردن الحیح الحوام وشیخ یقین من الی انظر وایضا شریقه عند النعم  
بالاد انعام من بیض حکم کسبیل یسکند **دوم** حکم من چنه حرفت لول  
مروغن که با حرکت بند و نافع است چنه دروزن صفه ملوط بوده کلام کل درین  
کسبیل صبح بخشم خاص زبان کند روگیر از رنگ و دردم نقد در مشق است  
استغفار غایت که لغوف که حرفت لول و وجه جلد و ممانه را نافع بود و بول را با  
نمغن و برزه **دوم** بوقار و کدو و خیار سفید کلام **نقشه** کیندر الیوس کلام  
برالنج سفید و دردم نقد در ایراد و به شمر نقد سوار خیار **نقشه** کلام  
برالنج سفید و دردم نقد در ایراد و به شمر نقد سوار خیار **نقشه** کلام  
ازرا کیندر الیوس زبان حکم کیندر که حبه دفع کوراک و انوال و قه بخره این  
طایفه کیندر رز کلام **دوم** نمغن خردم **دوم** نمغن فقه عشر نقد صغریه  
و انی کیندر او انی مایر ان چنه حکم دانی در رنگ بداه و دانی انمون خال و  
و انی رز و دانه خرد **دوم** و انی کیندر سفید نقش **دوم** سفید شکر سفید **دوم** کوفه  
نیمه درم کیندر **نقشه** و مشق در کوراک لول و خون که با بول آید و هر کوم حکم

بپند ختم نه صبح و شب از یک جفت ختم کا بوسه نشانی که از شکر الا مضر  
 بهار اجزاء و حرکات بخور معوق ختم نوش بول از جویات جملات سینه خیم  
 هر دو لب زده ناکوسه گرفته کنند و با ده لایق ختم سوده سفوف را در دهان  
 تا بلبت روز بخورند **سوف سوزاک** من جربا بتایق نفقا عجیبا پیرست پیغم  
 در سایه ختم سوده بنامید و با هم خوردن شکر سفید مزج ساخته نگاه دارند و لب  
 کف دست بر روی لب سرد بخورند و قیاس را با لبه با روز شکر ناکوسه  
 داده استصاف قهوه می نمایند بشرط رعایت جمیع **سوف سوزاک** سفید  
 بگوشت سرد در لب و در دهان فروخته ختم سوده ختم سفوف صبح و دو انگشت  
 در دهان نگه دارند شکر سفید به دهان اخرون مصر در دهان لایق و زین  
 لایق با زردی و زردی سفید و مختلف من الا سید الباردة و زردی **سوف سوزاک**  
 جبهه ختم بول و قهوه می رسون از جویات جمل و صدفان ساقور ناکوسه کوکود و ختم  
 کنگره سپستان دیو و زرد ناکوسه صبح سیاحتی پیچ پیرست الا مضر و طبیب خیم افغان  
 بوسه بپند کباب بر اینج ایضه صبح و شب گوند و کس سر یا در میز کنند سکه باره

زرد

دلم

کاش میخیزد کلمه در دهن یک دم با لکیر کوفته خنثی باشد که سرخ و دراز و دام انچه  
 بکار دارند خورش و آب بایست که رو با شیر گاو و **سقوط** و زعفران و شبنم و شبنم طعام از طبایع  
 رنگ که اند بهر از اینج الم رسیده حقیقه غرض آن بود که دام را لکیر نماند و دوام بماند که  
 بماند کاشی بماند مار یک کف لایق در یک سینه که بکدام دودنه فضا سیاه و در خورش  
 ساق و دامی که در دهن ریخت در دام آمد کلم دام کوفته خنثی و درم باشد خورش است  
**سقوط** چاشنی که دو دانه ریاح و دانه ماکول ریخت و در جگر مصطک که در جگر ریخت  
 در دهن بماند که در جگر ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت  
 خنثی نام انچه بکار دارند **سقوط** بایست که دام را در دهن مصطک رو در لکیر  
 و قندب مهر مرغی که در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت  
 لکیر که در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت  
 خنثی درم کرده که بکار دارند و مقام در یک کف دست بجزد و بعد از آن شکر گاو  
**سقوط** چاشنی که در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت  
 و دامی که در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت

چاشنی که در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت و در دهن ریخت

[illegible]

جزو به حکم بقولهم جدا جدا گویند و نیمه هم جدا از تمام سفید سوده مزه و خوش طعم  
 و بر صبح ناشتا و شب بیکم خوراک بگویند عذیب نماید و قدر آب از عذیب آن بکشند  
 از ریاض ختم آبلان به **نخوف** **الشیخ** در دنفق بگویند حلیقت جید لون بوی خوش  
 بسیار نیک و کب شور بید بکدام رسا در بکنیم کیم شرب بکدام در دنفق بکشد  
 بشفای الجمع و فی رطلین من ماء التیمو و اکل فی قدر البینق و یقی بار لیم حتی  
 یجد الجمع المکمل و یکرب بجهت سردی مع سایر الادویه و لیس <sup>سک</sup> **جبله** <sup>سک</sup> **سیر**  
 منم و انی انی شمه و ایتنی عین الصبح به **نخوف** بر اربع طعام و تخمید <sup>والله</sup> **رابع** <sup>الطریق</sup>  
 و غلبان الطعام بعد <sup>الطریق</sup> **الحل** <sup>الحل</sup> **خوف** <sup>الحل</sup> **راکب** <sup>الحل</sup> **الی** <sup>الحل</sup> **الندیم** <sup>الحل</sup> **و** <sup>الحل</sup> **معمول** <sup>الحل</sup> **بیدله** <sup>الحل</sup> **رد و اخلد**  
 غلبت کد دنفق در از نیک و بره بعد از بخت باو برکت عود بنور کومند  
 روزه کرمات کد و شفق <sup>۱۵</sup> **لادن** <sup>۱۵</sup> **ماخواه** <sup>۱۵</sup> **کد** <sup>۱۵</sup> **باو** <sup>۱۵</sup> **کسر** <sup>۱۵</sup> **کشد** <sup>۱۵</sup> **نم** <sup>۱۵</sup> **باو** <sup>۱۵</sup> **رز** <sup>۱۵</sup> **بیدار** <sup>۱۵</sup> **که**  
 بعد از کد کومند و بودیم <sup>۱۵</sup> **صفت** <sup>۱۵</sup> **من** <sup>۱۵</sup> **طوا** <sup>۱۵</sup> **اخرج** <sup>۱۵</sup> **شفق** <sup>۱۵</sup> **بخت** <sup>۱۵</sup> **نور** <sup>۱۵</sup> **بخت** <sup>۱۵</sup> **بیر** <sup>۱۵</sup> **کد**  
 احد <sup>۱۵</sup> **شفق** <sup>۱۵</sup> **بیدار** <sup>۱۵</sup> **و** <sup>۱۵</sup> **بخت** <sup>۱۵</sup> **همه** <sup>۱۵</sup> **ادویه** <sup>۱۵</sup> **را** <sup>۱۵</sup> **باب** <sup>۱۵</sup> **بیمو** <sup>۱۵</sup> **سرسه** <sup>۱۵</sup> **در** <sup>۱۵</sup> **اخراج** <sup>۱۵</sup> **خاک**  
 کد به پس آله را خساند باب آله مزه کد حبه بعد از جو کد کد

۱۴  
 الاکل

۱۵  
 بیمو



[illegible]

مختار

[illegible]

۱۹۱

جدا نگه دارند و چهارم حصه در اجنبی کوفته بخته داخل نمایند و قدر قلع در دراز سرختم  
سازند ششتر از دراز تر تا که ششتر با نافع بلاط **مقوف** هیچ **کافور** را نافع نیست  
سپندان سفید بوداده است ورم ریزه منقوع و رطل بوداده بزرگمان بوداده  
بریک و درم مصطکی سه درم بلیل کایا بروغ کادیران کرده صفت ورم ریزه  
و بلیل و مصطکی را بگویند و با کوفته بیا بزنند ششتر سه درم از ماض عالمکبر **مقوف**  
**درم** ۵ بوا سیر محبت منقول از معالجات بقراطی جز بوی حق بگویند و زنده ششتر  
بوداده سه فروغ بزنند سفید مقشر بوداده سه فروغ مجموع را سبانه و و سفید اران  
با ششتر بست یا ششتر تحت البس یا ششتر غایب **مقوف** همه چهار  
متصل که هم در ششتر کوبیده لطافت فوقه یک عدد و دانه یک بوا ناخواه  
مقوله یک و در سر انگشت آید یا بگویند یعنی چشک پس در ظرف کالی کوبیده  
ببند کلک کوبند و بنیازند و بر سران سر بپوش دهند و بر خا و الش زعفران و زرد  
تا که سوخته گردد و مثال زعفران **مقوف** عدالت سوختن زرد آنت که دو دارو  
بر آید و **مقوف** و **مقوف** و نوشید بعد از آن همه را بر آورده با بیل پس آب تناول کنند

برای

بسیار متولد می شود که در شب قوه ماه و اسبک بهرند چون در جمیع کورس بهرند  
بکفین شیر خورنده بخورد و جمیع متولد کرد و بهر قسم هرگاه کورس در مابقی شیر  
بموتند پس لایق ده مانده اما شیر بر فعات می توان خورد **عقود**  
مفید منقطع و مسمک است و نافع عصب از اول نوادام مفید بهر قسم مفید  
مردیخ الودع منقطع و بهر قسم بهر قسم مفید در جنسی بهر  
تولید است بهر قسم ایض و احمر شافل معبر مفلو احد یک مفید و بهر قسم مفید  
رغزون و انقباض یک ربع عصب و ورق طلا محلول از هر یک و در هر قسم مفید  
شکر طبع روح مفید کوفه نخته و در هر قسم رند شیرینی از نصف وانی مالک در عادت  
من و زیاده بن علویان **عقود** بهر قسم در الماع از غیر التها بهر قسم رسیده را حدیث  
چند تفسیر از شیر آید تازه و بهر قسم یکند و برابران نبات سوده انچه نکت باشد که خورد  
بخیل نفهم نکت مایه عذبان آید شفرج نوله شب و شیر کا و حبابت صبح را کرده  
باشند حاکم کرده عجمه کلین سوده و در جنسی بهر قسم کفیک نوله وانه نسل و بهر قسم  
نکت بهر قسم و در هر قسم رند بعد از عذرات بهر قسم بخورد **عقود**





دو ماه کوفه نم برانبار کفند برانبار و در نیم استم و جفت همه موده سقوف روز  
خورد برانبار کوشت و در نیم استم و جفت همه موده سقوف روز  
حکیم بنفیل کبک بنفیل الطیب مایه و سقوف خدمه دوم مشک را شک  
نیم خاص دوم تقو خوار و نیم خروخ و نیم الزمب دوم جفت ملوط طرشت  
گرد ساق دوم قوط جلیار دوم حبیب الدوس دوم لقاغ الرمان و در نیم ان  
قطر ساق المیع حقیقا کان الشیر نه در ساق مع رب الرمان و او ساق الدوس  
وقد زاد و نیم محو و مصطک نقول از ماض مولف سقوف قوط بلغم اربعه بوقت  
بلبله کابی و در نیم مصطک مهم بایان و نیم مصطک ۳ دونه کوفه نیمه سقوف سبانه  
شیرینی در نیم من ریاضی سقوف نافع اسهال صیان جوب است حکم زمان نیم  
حکیم حبیب الدوس کدو برابر کوفه با شیره مرقعه بپزند به سقوف مقوم  
و در نیم صیان محو خیر لوب زنج کوفی مصطک حلیان از بریک یک تهر ساق  
سقوف وزن از نیم شیرینی سه شفا به سقوف و عشیان حب الدوس و در  
کدو یک خرم مصطک یک خرم عود عتی یک خرم شراب نعناع بر شیره سقوف

بخیل و دیم بسیم ز غنوان مدغم صائب و ابر احوال ط

و کله دریا و نایع غنایان و حقیقت و وضو قلوب از هزارت غنایان

طه

نعمتدار بود از شرفه مشرف است ماله نامک انار مدانه مهر و زاناموس خلایق

لقد علمنا ان الله اعلم بما نعلم

و کما یومر فی بعض النسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

سدر و آورده ملک و قلمه جبهه در هم بند و سرب و ملک و سرب

بجی کہ ارا مملکت است و خود غم نرسد بخت سعادت کوئی بر سر آید

مورن سفوریا آینه مصفا یاب بکلام بکار بر بند من تحفه المومنین سفوریا آینه مصفا یاب

عده و محمد و فضل مصطفی روحی مرتبه رفیعتر از شمس صبح صادق و ملک و ده درم شمس رفیع

و جند اودنه ننگه کوفه خسته کجا دارند سینه بی چهارم باب کرم نوشته

طبع اسبها محفوظ کند ز رشک طعنه طعنه طور رسا کما نور غومنت اورد که ام فردنی

...

بگویند درم مایع خروج باب نوحه بوشند ط سقوف و افق اسهال و هضم و الغب صمغ  
عربی بر کدام چهار درم حب الاس گود سحاق بر کدام دو درم مصطک کلان بر یک بکدرم ریاض عالمکری  
**نوف** که در عین سگم به بند و شایطوط دوم مار و پوست انار از یک چهار درم سحاق حب الاس  
از یک صفت درم سحاق و قهقهه کاهانند ن سینه بارس و شقای **فوف** حب الاس صمغ عربی  
ادرم عاقر قرحا درم حب الاس گود و درم شکری ادوم کوفیه تخمه کاهانند و سر زرد درم  
رویند مقول از اکلان ایران و برستان هند **عوف** درم حب الاس صمغ عربی  
زینب کرخک بریان عجمه کلین و فواید بیلوط طباشیر از یک بکدرم سحاق حب الاس از یک  
دو درم انار دانه چهار درم کوفیه تخمه سقوف ط **نوف** طین افق اسهال ط و عوف  
و فلق الاس و طین ارمی حصول طین مخموم طباشیر بیهید که با کلین شروع الافغان از یک  
برابر کوفیه تخمه درم ساق و بکدام ضرر درم و دوده باشد و عقیق آن قدری است  
بخواند و اما دین علوی ط سقوف و افق قیصر و زاید اشتها عاضه قیصر بواسیر  
خونی و با بر روی عسله کاهان عجمه بکدرم بوزن برابر کوفیه تخمه سقوف دارند  
شیر درم ساقش باشد تا شیرم کم خنک انجا ط سقوف و افق ادویه و ط و ط

با صفت و مشقه طعام و دافع رطوبت و طبع نازک و بلای تخت کفری مساور ازین  
 کوفه و ربع وزن اجزاء نبات و زغل کرده سفوف رند شربت شکر منقل مطب  
 علویان **که سفوف** حایس جبران میس من حیوات حکیم جعفر بنس لوی طریخ غود مصفا  
 بهر کتور کتور است کتور آله دانه بی مکتلو اید چهار ماه موصع و در دم مقف مهر شست  
 موندانه نه هم موندانه میرون کرده بکوله نه شست نو بادام مقف بکوله نه شست  
 شست بادام نبات و دوازده دام **که سفوف قاطع ساد** حجاج مرد وزن شستاده  
 تخم خرفه تخم کاهو شست از یک بر در بکوفه و فرشته سه درم شسته  
 تخم خرفه من واریا بن خلاص **که سفوف** که در عشت شکم صند دانه بلوط نیم  
 مار و پوست انار یک چهار درم گرد سماق شش درم حلیس شست دم  
 کوفه نیمه شرب درم یا کسیر و **که سفوف** طشت از حیوات حکیم  
 علی کیکلانه اگر شاهی پوست انار و لای قوخل طیار شربت تارک بندی بایند  
 جدا جدا و همه را وزن برابر کوفه و از مجموع کشف نایک و نه شست بادام  
 داد یا کسیر و که حصص مبد و **که سفوف** سیوکه در زغل شکم یا کسیر

ملح

دندان و در دندان آفاسند منع خوشش کنند زراوند مدحج مورد کنند بیه سحر گو  
برنج کوسن دم الاون مار و سبزه تخم خرفه تخم حواجر و سادی کوفته تخم بیاپند  
سبزه کله و ماسورج دندان را مانع باشد و خون رفیق باز دارد صفت آن مردو  
در پنج سبزه کوسن عاف و حواجر سادی الون کوفته تخم بیاپند و سبزه  
که دندان را حکم سازد و کوفتن دندان را برباند و بومی دندان خوشش کند طوطی  
بدر و درم کات هندی سودرم فلفل دراز رخیل یک بند هر یک درمی کوفته تخم بیاپند  
در پنج دندان مالند که کله و مان و لغفه را سودا در پوست انارین سودرم  
مار و کلماز کاغذ سخته شب یانی عاف و حواجر هر یک درم سماق پاره درم یک  
ونس در هر یک بخورم کوفته در پنج دندان مالند که سفوف چته پرمو و سوزاک  
جرب و از نموده دیونده ماشه رینه سفید بقیه و نیم سوره غلی سبزه کله  
نه ماشه بچوبه راسبج باوقع آب معذارینم تله بخورند و ده روز بعد از آن باقی  
شبه عمل نمایند تا که زخم سوختن که کل سبزه باشد مصلی سیاه مصلی سفید مصلی سان  
الکافیه شیرین خارشک جلد کله و سبزه تخم کوفته تخم انار نیم مل مال کله و سبزه





لحم کومند کبابی سورین مصری مروج ایضا برابر نوشته نخته در حدیثی است که در اصل  
گفته است مقدار یک توم یا یک کرا و دو مایاب بخور و نفی تمام بخشد

باب الكلام في الامانة تحت القوت من باب كيف من الدين على يد علي بن ابي طالب

مفوضه در مختصات در یک روز پیل سار در کنگ از عرق السار و زعفران

سنة وارض عصيا ايمن وادو الشريته من شفا لسن اذغمة شفا قيل صنعة شفا قل

مهری خویشتن تعجب بهر همسرخ بهمی کند و چون خورشید نورانی سخن نورانی

سان الصافي مكره درم شمره شفقوره درم حبيب ان حبيب فلفل سفيد شمره

و نوزدهم میخست کند تا میخست هم نیم کوزه خوشمیس سفید بکند و نیم کوزه

بزرگ نجم ثقیف نجم کدو شامی که دو قوس است نجم بلعین خلب مرابلسد و در دم

موتواریل موتوادیام موتوایسته حرالانویر کمار موتوجیه الحظوا موتونبه وانه کنهفیه ملکه

مقدم وارثی و نقل سنبل الطیف و رون سیمیه کبابه نقل مارشک <sup>عقل وارث</sup>

عفو عن غفرت و عفو عن غفرت و عفو عن غفرت

فقط شش مرتبه در روز و روح عفو از هر کدام هر دم با عسل مصفی است

منتقال

۱۷۸۰

تغییر

[illegible]

عفو و حام

11

مردمن ماضی الحیات نقل نموده شده **مویست مغیر راه** و مغلفاتی مخم علیی این

سیمه خفته نموبند و نموبادام <sup>اولم</sup> در خلعوزده <sup>دوم</sup> سوله نمونا کسل <sup>اولم</sup> سیمه <sup>دوم</sup>

بهمی سیمه سقاقل مهری خرنجان <sup>اولم</sup> زرمباد <sup>دوم</sup> غشم <sup>اولم</sup> زردک <sup>دوم</sup> ازیم <sup>اولم</sup> نموص

ازیم <sup>اولم</sup> حطه شعلب <sup>دوم</sup> توری <sup>اولم</sup> مکلون <sup>دوم</sup> قدومه <sup>اولم</sup> رزوری <sup>دوم</sup> یکمای <sup>اولم</sup> مایسته <sup>دوم</sup> احوار <sup>اولم</sup> دوم <sup>دوم</sup> سیمه

شک ورق طلا ورق نقره <sup>اولم</sup> یاسپ <sup>دوم</sup> یسل <sup>اولم</sup> صفت بدستور <sup>دوم</sup> مخم سار <sup>اولم</sup> زان <sup>دوم</sup> سیمه <sup>اولم</sup>

برایس <sup>اولم</sup> کاوکل <sup>دوم</sup> باکا <sup>اولم</sup> ویش <sup>دوم</sup> **سار** <sup>اولم</sup> **سار** <sup>دوم</sup> سیمه <sup>اولم</sup> خفته <sup>دوم</sup> مخم <sup>اولم</sup> سیمه <sup>دوم</sup>

مخم <sup>اولم</sup> خنایی <sup>دوم</sup> مخم <sup>اولم</sup> خرنوزده <sup>دوم</sup> مخم <sup>اولم</sup> نای <sup>دوم</sup> سیمه <sup>اولم</sup> نموبادام <sup>دوم</sup> نمونا <sup>اولم</sup> کجک <sup>دوم</sup> سیمه <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup>

نهار <sup>اولم</sup> سیمه <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سیمه <sup>اولم</sup> سقاقل <sup>دوم</sup> مهری <sup>اولم</sup> حطه <sup>دوم</sup> شعلب <sup>اولم</sup> مخم <sup>دوم</sup> شعلب

مخم <sup>اولم</sup> سقاقل <sup>دوم</sup> مهری <sup>اولم</sup> حطه <sup>دوم</sup> شعلب <sup>اولم</sup> ورق طلا <sup>دوم</sup> ورق نقره <sup>اولم</sup> کوفیه <sup>دوم</sup> مخم <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار

مخم <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار

سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار

سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار

سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار <sup>دوم</sup> سار <sup>اولم</sup> سار

— 22 —

[illegible]



بقصد حاجت بدستور معجون سازند و کفایدارند بحسب کتب معتبره  
 منقعه موخمن خربوزه ۴ دلم نو بادام مغشور ۴ دلم غولبته ۴ دلم نو بادام تلخ ۴ دلم  
 نو بادام ۴ دلم موخمن کدو شیرین ۴ دلم نقشب مهر ۴ دلم بهیج شیرین ۴ دلم بهیج  
 هر یک ۴ دلم و در جوی ۴ دلم خربوزه ۴ دلم لسانه ۴ دلم دانه پل و هر تخم با نیکو ۴ دلم  
 مغشور کلین ۴ دلم دانه پل و از اسنان مغشور ۴ دلم صاع تولد بهیج شیرین ۴ دلم شیرین  
 رعد ۴ دلم قند ۴ دلم شک ۴ دلم عسل ۴ دلم کلاب بهیج و ما سفید ۴ دلم  
 خور غلظت کیم باو بدستور معجون سازند **کتاب معتبر** منقول از باطن طرب از اصف  
 شفاقل بری طبع پل خربوزه و در جوی قند کلین ضدل کلاب بهیج کلاب بهیج کلاب  
 بهیج رعدون ورق لقره بر یک شش با نو بادام شیرین شکس سفید از کلام باو  
 روشن بکشمیر شکس حلقه سفید سفید بر یک شیر بدستور شیرین **کتاب معتبر**  
 من حومات حکیم خور کلاب نو بادام شیرین **کتاب معتبر** خربوزه از باطن طرب از اصف  
 نهی سفید بهیج شیرین تخم بلبلون از کلام نهی شک و در جوی ۴ دلم رعد سفید شیرین  
 ورق لقره سفید کیم باو بدستور معجون سازند **کتاب معتبر**

و در  
 کلاب



موجود تازہ



موجب از هم فوج اقلقل مشک بهمن سفید خم شکر و ارجینی برنجیل دار فلفل  
 توفه درن توفه بریک خنقوله رعنون بود نموبسته موفدق موحلوزه تودری سینه  
 قدومه لوه بریک بکنم بود نمونا جیل شفاعل بریک چهار توله اریسم توفه نم توله  
 اریسم غام **لحون** بادیه مالکیر ملک نیمه سیر **لحون** برابر اودیم بدستور چون سینه  
 موجب است **باب الحکم الجوار سب جوارش**  
 گداز نفوت افزای خوت سیری و در دکان **صفقه** گداز سینه فوسینه  
 استخوان دور کرده یک سر دین مایه کاو و **صفقه** یک انار درین بوم آورده  
 اودوم ذیل برشته در اود چینی یا کانه برادارند شنبه نارکیل به ارم شنبه  
 حرنی موجب الصونیر کنش مایه موناکیل نه نام شافق بخته کلین نوربان  
 مصطک مکده سم برنجیل بهم دارچینی توفه چوچینی ترقل رعنون اریسم جوارش  
 مشک فاص یک مایه شسته اویز یک مایه حر لوه مایه ان بنه یک اوقیه  
 ارباض ابوالقاسم سبزه حکم ابوالفتح کیلانی اریسمای ط جوارش **صفقه** **الطعام**  
 ویزدخی الباه ریانه فویه و یقوز المعق و القلی صفقه جدر حلقه **الطعام**

لوق

بوردن و قدر اجاصی حکم مر القلی  
 لوراکا و درین

الطعام

[illegible]

والله اعلم



من محمد

و بنقد عیان اگر استر نه من <sup>چهار</sup> عشر و بالعداء و شریعت می شرایب  
تعییل فلانیه چ <sup>چهار</sup> عشرش خود ترش مولف حکیم الملک صفیه محمود اودرم و بارخ  
ورم مصطفی ورم و عوزان ورم کا وریان و ورم ملک ورم رب حاص ملک  
رب رب ملک ملک فدیضه نیم رطل عمل نیم رطل بدستور کبر  
<sup>چهار</sup> عشرش خود ترش من بیاض حکیم اسمعیل نقل کرده شد صفیه رب رب نیم رطل بدستور کبر  
نیم رطل نیم رطل اب امارش نیم رطل اب بیولت نیم رطل ملک نیم رطل  
سب نیم رطل بوقام ارنه و محمود بدنی شش باشد واریجی نیم رطل بوقام ارنه و محمود  
نیم رطل فاقه کبار و نیم رطل مصطفی و نیم رطل عوزان شش باشد اضافه محمود و شش  
ملین ختنه عرب <sup>چهار</sup> عشر و تربد و نقل مصطفی یکدست نیم رطل فاقه  
سینل البلیخ نوادام مفسر ملک و نیم رطل جوز نیم رطل واریجی و نیم رطل  
ملک نیم رطل بوقام ارنه و نیم رطل مصطفی و نیم رطل عوزان شش باشد واریجی و نیم رطل  
ملک و نیم رطل بوقام ارنه و نیم رطل مصطفی و نیم رطل عوزان شش باشد واریجی و نیم رطل  
ملک و نیم رطل بوقام ارنه و نیم رطل مصطفی و نیم رطل عوزان شش باشد واریجی و نیم رطل

المجلد

مشک یکانه مردارید ۳۴ م کلد سه باو ر سبت و آب از ترش از یک سب باد  
 مشک باده سه بود لبو کاغذی صفت عدد قوام نمودن چون سازند سرت  
 شیتوله باورق نوقه و عرق مشک **۳۵ حواشی محمدی** من علوی صفت خود بند و دم  
 سنبل الیاب **۳۶** فاقه کوچک زعفران بورت ازج مکره نمونه و از جنس مصطفی  
 یکانه ایض از یک سه حرم و نوقه و و درم عصاره سب ترش بنجانه شغال  
 کلد شصت شغال عصاره ترانه لیون و شغال شکر طبر و یکصد و چهل شغال  
 بدستور متور جویش سازند سرت از شغال **۳۷** حواشی محمدی صفت  
 و متور اعضا رسته و سکن می و بلغ اسباب و کاسه ریاح و حرا شغال سه  
 و بدن از گشت غذا صفت خود خام یک شغال بل دوم بخس از یک و درم بار  
 حور لوبه و از جنس اینون هر کدام چهار درم نوقه شکر عسکر کدوخته و قوام بانی  
 انچه بخوبی بیکان و طرف چنی هدی ریخته او را سازند خوراک بکدرم  
**۳۸** حواشی محمدی عود رشتی شتبا و سفیم طعام و تصفیه احتلاط و داره  
 و من و منج حار و سبت و متور و باغ و دل و یک است و در قور سبت و مکره

لک عمل

ارگشت غذا

۳

[illegible]

از خودت صوم و صبر مضاعف و بیای غلبه و بوی بر صوم مضاعف است  
تا قله صغار بکشد و از غلبه و از حشمت اسرار و از برکت صوم فائده بسیار  
نفل گردد و در فرط دوم و ضعف شکم بر زمین صوم همه را گرفته نتیجه  
بصل کف گرفته چون سازند نسبت مشاف و جوارش صندل برای حمل دل  
و ضعف و مانع و منع بخارات صوم و کرده نافع است و حب و وق و تب  
صغیر و و کوداوی را بکشد است ص در شکم مدایه بود و در طلب و غوی  
و بزرگ و عرق نیلوفر شب خیسایان پس شکر گرفته با فود مشاف قدر سفید  
خام کنند متی بعد صندل سفید با ع درم مخلوطه اضافه نمایند و شکر بریزند و برود  
س ریخته شکر درم یا چهار درم با جوارش صندل و در نایسان نافع بسیار  
عرق و رفیع بخارات می کند و در سهال صغیر و و دارد و عدل و دماغ و ضعف  
ع را نافع است ص صندل سفید کوهان کرده یکم درم تا قله صغار و کبار غلبه کسری  
بهر از بکشد درم عسل سه وزن او دومی است و درم مساق بدستور  
بد است و نه در بین من ماضی الحوبات الوالدی که بسیار خوب است

الملى

وزن نصف رطل و بجعل فی قدر و یوقد تحتها نار لینه و یتنزع و یغوثه حتی  
 یغیز فی قوام الجوارش ثم یتول به عن النار و یوضد الجوارش وزن عشره دراهم  
 مدق و یخل عتیاق و یدر علیه غریباظم و یهرت حتی یخلط و یطرح صاع البحر الی البحر  
 و یقطع و یستحم و ان جعل فی من لای یضر و العفیر مکرر در **صار** صاع  
 الطبع و اقوی من علوی **یا رشی فوفل میرزا** طبیب دار الشفاء  
 شایسته آن لار برای زرقی صمد و امعا و در رب نظیر دارد و در سهال بنفر  
 دارد و در استهبار یا صغیر یدد آرد و حبس طریقت کند فوفل ه بونه و قفل الطیب  
 و سبب ناسم عود غریف فاقبه کنار لاریک و نام استه سفش است فاقه صفار  
 اولم و در قوه شرم ملک بکاشه عمل سفید خوردن او و ید نبات بکوردن او و  
 بکوردن آرد خسته **هم حور شمس** و **سند** منافع بسیار  
 برای دفع ترس و ضعف و ابله محرب است صفته یا نحوه را در سکه اکوردی  
 در سه خنک یا خسته بود و در یک رطل نبات معقوم بسته به حورش خنک  
 با زایل بود نان و دفع قلب و جفت رطوبت صمد و صم طعام و کاشه



للدسم ویدر البول ویمض قلیب ویمض رطوبات صوف ویمض طعام دکانه ویدر البول

ویدر البول ودر حیض محرک ابتاه مات رطل را فوادم کوهن ویدر البول ویدر البول ویدر البول

برای پاشند ودر آنش خود آورده برکت رنجته بر سرین علی کمال **P**

باب الحوائی الخلوای المقوتة البهیه ودر حیویات المقوتة ودر المقوتة المقوتة المقوتة

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

ویدر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول ودر البول

بیرید

ویرشته

[illegible]

روغ کاو و علی عدد و در ده شمس روغ نالیش سلام بیزد نامند تا کج شود و اگر خواست  
رنگ کنند بخاراند و بادی از سبیل السیر  
بجوشد بید ناخوب چهره شود یعنی در آن روغ کاو بریان نمایند بعد از کجاست  
داخل نموده بفرمانند و بفرمانند که بفرمانند و بفرمانند  
از این روغ کاو بفرمانند و بفرمانند که بفرمانند که در لغت نامه از این  
کلمه است **بفرمانند** بفرمانند حکم از این که در لغت نامه و بفرمانند  
این عدد در آن وجهه در دو کمر و صفت کرده و نموده بفرمانند  
صفت زردت سفید رنگش در آنست و بفرمانند بفرمانند که در لغت نامه  
و بفرمانند که در آن وجهه در دو کمر و بفرمانند که در لغت نامه  
چون که در آن وجهه در دو کمر و بفرمانند که در لغت نامه  
بفرمانند که در آن وجهه در دو کمر و بفرمانند که در لغت نامه  
کودن و صفت نموده بفرمانند که در آن وجهه در دو کمر و بفرمانند که در لغت نامه  
ساخته بفرمانند که در آن وجهه در دو کمر و بفرمانند که در لغت نامه

و جمله را نیک ترانج دهند بعد از آن نویدام نقشه موزبسته نقشه مخور و فرما حاصل فرست  
فرموده در بار یک و ده درم خطیقه شمس فرما شک بر باد و از چنی و بخش  
فرمان از بار یک و ده درم ریحون شمس از بار یک یک درم بار یک ساخته یا غیره  
من را یاد می فاکر است **در حصار چند روز** **از بار یک** درم و از چنی و بخش  
بخش چهارم در شیر کاه و مخور و خوب بخورسانند و از یک دان و دو آورده  
درست مایه صافی نمایند و نیمه سید و بار و غن کا و بران کنند پس شمس و  
نویز حاصل نویدام نقشه و خوابی و به از کوام یا و سیر سیر قمر نقل و از چنی از بار  
از ده و از غلظت کتونه بخش سوده ۲۰ لوله کباب نیمه شمس معری چهار لوله  
در آن اضافه کرده فید سفید ضرور ریخته نیز بپزند و بر هر یک شمس و ترانج  
نایع با آنکه کتاب سید اجوامان نوشته شد **در حصار کندن** **از بار یک** درم و از چنی و بخش  
از شمس و از آب ریخته در داون چوب نرم بگویند و توپسته نویدام نویدام  
نویز حاصل موقیدین موزبده و آنه موزبده و نقل کعبه نقشه شمس سفید موزبده  
از بار یک یک ستار کبابه چنی و از چنی بخش و از غلظت خطیقه شمس جزو نویز سید

از یک در مجموع را نرم کوفته بخت مایه شند حاصل و نیم قند و یک چهار یک  
 و پنجاه عدد در زرد مایه شش من سله بآتش نرم طبع نمایند تا کوزه بجا شود موافق برای  
 بخور و طحال ای زرد مایه شش و شش صفت زردک پاک ساخته و در آن یک  
 نرسه بر آورده با قند نرم سازند پس با دوام چهار توله کشش ثبت نوله جلفوز  
 چهار نوله جزینر یک توله کوفته داخل کرده اند و روغن زرد بعد از کفایت و آن  
 من کوفته بخت مایه بدارند و در محل شش و اگر عرقه به نرسه من مجموع بقا و حلا  
 زردک گذر بر شیده از ششون پاک کرده در محل در آب قاتر سوده  
 داخل ساخته بایرند با مایه شش بایند انگاه جز نوله و نقل و من از انچه  
 رغنوزن بهر من بهر کفند از یک پنج مایه شش قاتل صحرای مایه کوفته بخت  
 کوزه در آنش خود آورده خوش بکنونه طحال ای زردک پاک  
 کرده و دو سیر شیر کا و چهار سیر آب که چهار سیر چندان بزنند که هر سیر در شش  
 کا و خمیر اضافه نمودن تا بر آنش و بعد تا بر شش شود بعد از شیر نبات داخل  
 موفه از بر حرکت دهند که مثل حلا شود و در آنش خود آورده و بر باد

[illegible]



ملفوظات

نفسه در ذوق چهار درم سگوب و راکب گندناخت سبز و روز دیگر در  
بالند ناموم سگوب و دو به کوفته بدان سرشته و جنوب زنده مقدار  
نخود در صبح و در غلظه غدو تا با سوزن عدد و رویرند ملاحظه از مولودات  
سودا نماید **حب قاطع** سیلان خون صفته قح عرق بلبل سبزه آله  
بلبل بر کلام بکر بسد حوق کبریا بر یک نیم خرباب سرشته حب سبز زنده  
شربت در دم **حب الکراسته** برای و گنه بر شتم که باشد مانع از صفته  
قتل یک طوطی سبز بلبل رز و گشته که بدین کاش کویذ برابر کوفته اجزا  
در اسبابه جنوب بندن محکم ضرورت بروغن کادو حب حل نموده و به  
طله کند کرم ایرد ز شفا کرده اما جویم و را کشیر او چیده مانع از حلقه  
خف مقوی و بهر از موشه علویان شیر از صفته اردو خود صده کندی عرق کافور  
از ده با سینه اوله مرق کادو زبان حل کرده داخل کرده به برند تا طلو شود  
پس فریادام ۹م فوخته ۹م نواز جیل ۹م نواز کنگ ۹م موی حوز ۹م  
موقدق ۹م نواز سینه ۹م فوخته الحواد ۹م داخل کرده به برند تا طلو شود

در  
پهن دار

بسوی دبدبهم سینه سرخ شفاعل مصر حصه الغلب خونیجان از نریک  
سه ماه کوفه غنچه منوج ساخته و در طرف چپ پهن دار رکبه ماکینه  
مشک هم نام رغوان هم نام عسکر شیب هم نام ساقین بران پاشیده  
بطریق کوز را بریده بر صج و شک یک یک کوز از آن تناول نمایند تا دفعه  
خلوار حصه من یک و سه حصه غنچه زرد و زرد و مصر منج و در وقت  
بست نمایند و بار و غن کا و تارقه را با سینه و نبات بریان نمایند و او هم  
فدیک کوفه غنچه و داخل نمایند خلوار سازند و هر روز هفت درم با  
نمایند که عضو مائل را بسیار سخت گردانند تا صغره در بصر قفل گردد  
خونیجان و خوشم که و شیرین و خوشم که و کجوه که و نیم شیرین از یک هم درم شوقل  
از ریاض حکم رسمه میل بکشد تا خلوار نایب نیم خلویا است مقهور قضا و  
عورین صغره یونیت تاریخ خشک کرده را بعد از ترغن نوبت و ریخ تلخ  
آن فدری و راب حشامده نرم بگویند و عمل کف گرفته را با شک  
بقوم بگویند و فدری آب تاریخ که او را ریش کنند اضافه نمایند و بعد از صبح

بکتابت نویسه بوداده باین محلوط سازند تا حکم المومنین **محلوط** **خمس** **مربع** **مصدق**

شده فلفل سفید درم اردو کنند صد درم کلاب بنجاره درم روغن زرد  
 تخم فلفل سفید تخم فلفل سیاه تخم شک دانک زرد <sup>سرخ</sup> و  
 تخم مرغ اردو کنند باروغن کاه و بریان نمایند و در یک آرائش فرو کنند تا خشک  
 شود من بعد زرد را در ظرفی کنند و شیره و کلاب و روان ریزند و  
 در یک رابر آتش بپزند و آتش را بپوشانند و بپزند تا روغن باز در یک  
 صافی که کوزه بریزند تا خوب بچسبد و در کفچه جدا کرد و فرو کنند از آنجا با داد  
 تا شود از تخم مرغ که تقویم باه محو و زایلان کند صفت زرد و تخم مرغ بنجاره  
 شیر کاه و رطل نرغین هر رطل بدستور حلوا سازند شربک درم چهل

حب محبت علویان همه نوح یاده ریزه خوارم ملک رینی هم حفظ ملک  
 خوش گویم خوش فوئوده دم روز بد باشه نه بهر راه سائده حب  
 عکاشه ازان حب باغی شایسته و وفایان بطفیل بدیند و باقران حب  
 را بوق نوکور بوضع بدیند **ح** حق بود هر کجا رنج و هم الوجب

شربت دودمان الحار  
بجراب و ابله و ابله و ابله  
گل گیر و نیند ابله و ابله  
لحم

سختی کرده مقدار سه برابر آن در آب بسیار رقیق به دهنده و حیض میخامش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم أئمة المرسلين وأوصيائه الكرام  
والمؤمنين الذين هم رؤساء الدنيا والآخرة  
والسيدون والعلويون  
والقائمون بالدين والمجاهدون في سبيل الله  
والذين هم أئمة الهدى وأعلام النبوة  
والذين هم رؤساء الدنيا والآخرة  
والسيدون والعلويون  
والقائمون بالدين والمجاهدون في سبيل الله

افزونند و نیز بهر بابی دوا نمایند من معقول حکم از شر اصناف هر گونه عام

مثنوی بلین نموده و آب آدرک و سیسکاهی قدری قدری بریزد تا از کدو پاک شود

آب مذکور بعد از شستن و بعد از نصف وزن بزرگه مذکور انداخته شود

بسم الله الرحمن الرحيم

فانصه سائده در حق طفل بر مندرج المهر است **طاهر عوفی**

سماق و سبب مار و سبب پوست انار و لانی تمسک کوفته مخصوص

سنة الكائنة اربع اشهر اربعة حب تاسع حب مازدوه مخمسة حب

[illegible]

روزی که فرزند محراب است تحت از مخمات حکم مومنان که برای

[illegible]

است اگر در دمان کفای دارد خوشنویس کند و تا یک پیمانه و حوز ۴۴۴

پوست درخت فالتس در ساحل جنگل که در آنجا کله‌های

卷之四



بیامد و باب بر او نشود مایه شسته او را مشک معطر و عطر شده  
خوبی انقلب و معطر خونیان و معطر کوفیه تخته ۲۰ سازند بقدر  
معطر هر یک شربت معطر با شربت یا شربت نازده تخفیف انوشین ۳  
و نمک اسباب اعتون نور کشیک با هم چهار عشت سخن بیخ نمایند  
و جود لویه را کاواک کرده او حوضه در آن بر کرده کبود را آنرا آرد  
گندم بنور کرده چو کشیک ز فیه کرده در شکم بر کشیک یک جز آنرا  
افون حکم بر میان حکم کرده در جبهه آرد بطریق که مایه را در جبهه کوفیه بر آن  
کرده می کشند بهمان نحو در جبهه می کشند سیرکاو و با و آنرا حکم  
و بنورده کوبه در آن خوش و بند و است سازند و از آنست روغن کشند  
و در عین روغن کشیک که بر میان نمایند بعد بر میان آنها و اگر ده نیمه کشیک  
را خوب بکنوزم گویند و ما قدر در عسل حلیه کشند بقدر نماند حلیه  
سینه بکافور اندازد اگر امساک بیشتر شود ترش بکنوزم بنقل از باطن  
حکم بر عسل کشند ۳ و در عسل کشند ۳ مساور و وزن کوفیه سازند

مقدار وزن در وزن لکابدارند از حرات ریاض **ط** ممسک و بیکر کنه  
 را در رنج کوش در نیت حوائج صحت منوّه بر برد و کف دست طلا بماند  
 و اگر از پنج کمر ملک نماید و در میان آب و طعام بخورد تا صفا پس نماید  
 خلاص شود و **ب** است **ه** است **ج** است **ب** است **ا** است **د** است **ز** است  
 و قضیب را محکم و سخت گرداند و نفوذ سکنی شود تا حب از دهن  
 بیرون یازد این را ملوکا میگویند است **ا** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است  
 دوم یک را لایق نیست بر طوطی **ا** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است  
 و در خسته و ور کرده پاک بشوند که اندر گود و غبار و ران مانند و بیوض  
 خورد و مقدار یک اوقه و در یک اندازند و در وزن **ط** ممسک بقدر **ا** است  
 پوشاند و در خل نمایند و **ب** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است **ا** است  
 و این رسم بخوبی سازند که منعقد شود و بر لقمه دار و مقدار **ب** است **د** است **ز** است  
 لقمه اضافه نمایند و بچهارتند ما اینجه کرد و **ب** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است  
 و در **ا** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است **ا** است **د** است **ز** است **ج** است **ب** است

بیان باقیمانده

انگاه در دهن کوز بزنه الحاح لغو طار و تا در دهن باشد از آن  
 از ریاض میرا بوی خوش نوزد **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
 بغراط خان دار چنه دم شک دم بزیالنج دم اینون دم دغوان  
 چند دار تیغچم **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
 ابوالمبارک **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
 و بکام عزت از یک حب تا سه حب بقدر برداشت فراخ میل  
 غذایان و کباب و د و پیاده دراج **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
 برین خیم اعتبار داشتند اینون کافور شکوف جور لونه عاقره خا  
 غایب **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
 که از اخر و نیک گویند و عدد و هم را خوب سجن کرده حب بقدر  
 که از دشت لبته لکها دارند و وقت چیت لکان حب بخورند  
 که صبح خانه باشد و هرگاه که خواهند از آن لغو اسیر دغوان **حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم  
**حکیم** **دراغ** **عزت** **از** محول حکم

بنفشه

تبرک

جورسته نگارند خرداک یک خنجر <sup>مک</sup> محب دوسار <sup>مک</sup> شکر  
در عمارت و زوایا برهنگی اعمون بجه از یک بوزن یک حب یک اران  
با و بر حبسته نگارند <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب غم مهر نر اشفاق سه روز  
در آب خنجرانند منظر کرده در جبهه روضه گاو بریان کند پس با خنجرانند  
جورستانند خنجرانند پیک را بخورند اگر دیر کند اندک آب نیم بخور و ازال  
نقد محب من ناصر حکیم اسمعیل گنینه <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب و محب مکلف و نام  
در ناصر جوان حکیم عا گیلان صفته افیون مصطفی در حبس تنب مهری  
در زوایا و نعل و عفران و ناز خیل بوی محب مرغ از یک بکنوله در نون  
چون صلا کرده خصوصاً بوی محب مرغ را پس هم اینجه <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب  
در محب از محب نایح حب میتوان خورد اگر مایه شتر اوبه و اول  
بلا و اصل کنند بهتر خواهد بود محب حکیم اسمعیل <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب در این <sup>مک</sup> محب  
جودار هم <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب اضافه نموده اند بسیار مناسب افتاد و محب  
اصطک کله را در ریزه خرگوش داب <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب نموده <sup>مک</sup> محب <sup>مک</sup> محب

**چهارم** که نظر ندارد متغول از طب منا ریز سحاب و صحت کرده  
کند یک و صحت کرده تا سه روز در کول ساین بعد از آن و لعل  
عاق و صابون بار کبر ایض که کعبه باشد جو نیم یک یکدم بار یک کس نموده و  
بیز کرده با هم انچه نازده تخم مرغ شسته جنوب بقدر کف دست به  
هر روز یک حب بکوفت یا در هر وقت نصف نصف بخورند در یک تنول  
و نیمه را و در نزد ارجو صحت و انچه جدا بگیرد بر سر نوازند قوت باه صحت  
**چهارم** از این غلغله مرد کرد و با بخور و طلا کردن نوط قور ارد کا قور سما که یک  
ربع درم قلف کله دارد فلک ۵ عدد کوه کوفه نیمه مائش نیمه جنوب  
و مقام ضرورت مائش ربع صوف طلا نماید و بعد از آن نیمه کبریا نماید  
و در میان آب و طعام بخورند تا صفا شوند و صلاص شوند تا حب سحر از میان  
احمد خان اکبر این نویسیج لوت کبار و در جنر کوک و تخم حبلی سمندر کوک  
تا الی کباره نوچرس بر یک بخورم کوفه نیمه نیمه کاه کوه خسته دو نیمه انار و نیمه  
حب یوزن یکدم نیمه بند و یک کس شدن کعبه خورده باشند و ارجو صحت بر سر

جب پیر منقذ خوب در حکم اگر جان اعظم تمام جند و مستقیم و فزون ۱۴۴۴ م  
در چهره ۱۴۴۴ م در آن اولم در دوی خف کوفته در کمال یا نواب رسته  
نواب صفت شود پس مقدار خرد حسیته در سایه صفت بایند و هنگام صفت  
کاران سوا حسیته غلط کنند هرگاه نفوذ نماند و باب که نیست مشغول شود  
صفت پس نزل و غفران اینون سبب تمام کا هو صفت یو را بسوس نیرانج سفید او  
سادی کوفته حبه باب صفت یو را خوب سازند تا جب دیگر برای نزل چنان  
نیرانج تمام کا هو صفت یو را بسوس غفران او را سادی انون کوفته حبه  
بایب بر او غفل ساخته و صفت خوب یا سه هر روز فرود ببرد تا حین نزل  
از شد و ما و نیرانج قلع نیرانج سفید را نیک و ریزه کا و با نیرانج سفید  
پس نیرانج خف نماید و همه کوفته حبه سازند تا جب حبه نزل و تنقیه و مانع و صفت  
نیرانج و حبه ۱۴۴۴ م ریزه بکثرت رب السوس بکثرت مصطفی نیرانج  
چهره ناته روز در عرق کانی و عرق مالان و صفت حبه نیرانج و او به  
داخل کرده حبه نیرانج بعد از عرق و ساعت و حبه میل نماید ریزه حبه نیرانج



مذکور میکند مجرای حکم علی کنگه حبس حمله ازله اصل السوس خجسته السوس و منفرد  
 صمغ عربی رسته تفاف ایرام صمغ کنگه ۲ صمغ ج افواج بکشتن غنم خجسته  
 زعفران بکشتن بهدانه مقشر شکسته صمغ ج صمغ باب کوکبا زنجیر کرده بعد  
 نصف صمغ حبس ریزد تا غرغره مانع برود و وضعی استخوان عظمه کلبرخ خشک  
 لوبخه خاس عبد الشلیب ربک مورد در ربک برابر باب کچک شکر کم غرغره میزند  
 مجرب است تا باب الحار فی المرحله صمغ عربی برای ازله سودا و ماله و  
 و صمغ صندل و صمغین ماه و صمغ حبس و صمغ حبس و صمغ حبس و صمغ حبس  
 نیمه خام سه ربع من تنزیر شبانه روز در کلاب و عرق بوشنگ و عرق کافور و  
 و عرق منور در ربک کلک تنزیر شبانه پس بخشاید تا به نصف اید و آتش  
 فرو دا آورده در آب مالند و بنفشاید در صندل قنبر سفید قوام مسوده صمغ سارند  
 تا خجسته را ورید مقول و صمغ حبس و مقول ماه از زخمات نواب طویجان شکر  
 مرور در آب کف نشین باشد بکتاب صمدیه کرده بهر صبح بهنج کفید کلک کافور و  
 در ربک چهار درم ادویه را کو میخته تمام درم کفید را قوام کرده نیند خون

الحمد لله

غلبه شود او به هاست سرشته بریم رنفر و بکار و درند شریقی و دردم چنین درازید با  
کم از شد امضا و در بد قسم اول سوره یسین بر هر پنج طایفه ایضاً مکه شریانی  
صلی الله علیه و آله و آریک کنونی و عرفی بدینک کلاب پادشاه شریانی پادشاه  
ما به پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
نوده بود و درازید پادشاه و در سوخته حبابی ۱۱ بود سوخته کد و در صند و اسفر  
شم و سوخته و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد  
طایفه ایست ۱۱ در شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی  
سودا و عرفی پادشاه شریانی سودا و عرفی پادشاه شریانی سودا و عرفی پادشاه شریانی  
از دردم تا و سوخته ۱۱ و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد  
سودا و عرفی پادشاه شریانی سودا و عرفی پادشاه شریانی سودا و عرفی پادشاه شریانی  
پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
ادوم و در پادشاه کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد و در کد کد  
زین پادشاه شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی شریانی

اگر برود و آب سوراخ نماید من بعد غسل بپزند با و سیراب کنند بکیم نام و سیراب کنند بکیم نام و سیراب  
آورند و در آخر نفوای عسل کشند بر آن عسل کرده بعد سرد شدن و رقیق شدن به توده و رقیق  
نفوای محلول بر روی بپوشد بکنند یا قوت برینا و هم که با شمع و هم بر آن کشند  
شد فاضل کشند در فل کرده چوب سیراب کنند و بر دارند شد بر آن کشند  
تانش باشد **در** در آن آورده است و در این نیم نیم که سیراب میگویند بر آن  
خطای نیم نیم که سیراب نیم نیم که سیراب نیم نیم که سیراب نیم نیم که سیراب  
سیراب در کلاب با و لار سیراب کشند با و لار سیراب کشند با و لار سیراب کشند  
ارند و منقوش از فاضل حکم سیراب کشند **باب** الدال و دوا محب و باه انا  
مفریند و درین معیت عدد و نا گرفته در بر خوانش و متورج سبیه داخل کنند  
از منفذ کلاه فرما و سوزان آنرا مالد کنند بدستارند و در یک سیراب کشند و تیش کوشانند تا تمام  
سیراب شود پس از آنرا آورده بکافند و بپزند و در یک سیراب کشند و تیش کوشانند تا تمام  
فوت و اساک کشند و در آن کشند **در** در آن کشند و در آن کشند و در آن کشند  
باه محو و بر خط سیراب کشند **در** در آن کشند و در آن کشند و در آن کشند

در

[illegible]

۱۰۰

+

[illegible]

بعضا مارو بافتنه شب بجا سود کوفی قفاح زودتر رکب سوسن ابوا را بر آب جوشی کرده به پیچیده کرده

فصلی در بکایت رزد و کلینج برنج بلور آب بر پست میخلان و در دادن خوب بگویند و کامل

در آب یک سائین در آب نوبت میخلان یکسانند جای مشک کوه و بعد از او دود مذکور

باب یکی سائین سه سه ساموده بکار دارند اگر یک دو سه مشک فانی کنند بدست

نظام جهت بکار بردن از ریاض مومر خان و دوائی مضیق صفت سوده و رغفون مشک

عبره مکه بکایت صلاعه نموده در آب سه سه دانه پاره انداخته جوشانین بویخیزد و نمود

والسعد و انقراض و قنور الصنوبر المدقوق از بوم اواز شبست <sup>+</sup> فصل سود جز بطبع کبریت <sup>+</sup> بر من

و استیغاب ریاض عالمگیر و دار بویخیزد شب بجا خود مضیق ریاض جز و غلف ابمن جز

عافه زاربع و بختی در من الورد قتی بعد فو اننه منک العسل و بکایت بل وقت الحما

عالمگیر مضیق مطلب جوی سود و غلف قفاح زودتر مار و کلینج برنج

از من فو غلف مکه بکایت کوه و ریخته در و و انار کبریت <sup>چهار</sup> بکایت پاره راد سه

فانی کنند و کز زده خشک اند که نای آب در پاره خدب شود پس قدری ریاض

استیغاب نماید و دار و ریخته مار و مائین حرد کبریت و من استیغاب بکایت دود سه



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

۴  
افضا مارو بافتنه شب یا سود کوفی قفاح زود تر کب سوسن ابو ادریس را بر آب جوشی کرده به بنیم <sup>آرد</sup>

۵  
مخلوطی برب کاهند رزد و کلینج برقم بلور آب برست میخلان در مادن خوب بپویند و کامل

را با یک سائین در آب نوبت میخلان شب انداخته خشک شود و بعد از آن در دهن نهد

باب یکی سائین سه سه سامونه بکاف دارند اگر یک دو باشد مشک فانی <sup>و اعلا</sup> کنند بدست

۶  
نظام حیات بکار ببرد از ماضی موزن خان و دوائی مضیق صفت سموده رغنوان مشک

عطر کند تا شب صلاه بخورد و در آب حبه دانه پاره انداخته جوشانند و بخورند و التود

۷  
و البعد و التوقل و قسور الصوره المدقوق از لوبه اوان

۸  
و استیغاب راضی عالمگیر و دار یوسف شب یا خود عقیق

۹  
عاف زنا ربع و بختی درین الورد حتی یسروا منه مشک

۱۰  
عالمگیر و مضیق مطیب جوی سموده و زلف قفاح

۱۱  
از دین فوفک ملک بکنونه کوسه و زخمه در دوا نادر

۱۲  
خاک کنند و تکرار کرده خشک سازند که نافع است

۱۳  
استغفار نماید با دار و زخمه مار و مائین حرد که

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

که در این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است

این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است

و در این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است  
این کتاب به بیان  
و شرح این کتاب است



و اما بیک موزن برابر شده و در باره سفتی نیم موزن یک شمشیر شده و دان  
در پنج طلا نمایند و در پنج رطوبت رحم بر یک موزن و در پنج صول سفید و در پنج طلا  
سه شمشیر کلان فارسی بکنونم بجهت پیرایم نمود و صلیب و در عصاره کیمیا کیمیا  
از قاقا و در پیرایم بای چهار شمشیر کوفته و در پنج موزن یک شمشیر سفید و در پنج موزن یک  
شسته و در یک موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک  
از بار لوبست و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک  
رطوبت فاسد از پنج کیمیا نیم یک عدد و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک  
بطریق فائده بخورد و اگر در موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک  
انباری و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر  
برای سرخس صفت که آن مضمی بود و در یک موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر  
فایض و سهل و از اسبی کرده بطریق مضمی و از آن شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر  
در دوشده است چندان از برای اختراقات و حکم و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر  
کوده و از دوشده است چندان از برای اختراقات و حکم و در پنج موزن یک شمشیر و در پنج موزن یک شمشیر

بگوید که کسب مشهوره الی قیام یک طایفه بر روی کوهستان از راه رود رطل است تا آنکه ربع آب برود و بجا  
 و وقت نمایند پس در یک طایفه کسب و در آن آب داخل کنند و کوهستان تا ربع آب  
 برود پس بماند و صف دارند و مایلانید و همچنین کسب رطل نمایند و چهار مرتبه تا آنکه از ده رطل  
 آب و دهم رطل آب بماند پس مایلانید و بوزن آب که داخل کرده کوهستان و کف آنرا  
 بگوید و لغوام آرند از این ترتیب و در مسهل است و در شرب و در فایض کوهستان کسب را  
 در آب کوهستان و با بقدر لغوام آرند و اگر خواهند و حراشند باشند که اسهال شود باید زیاد  
 کنند عبات و کسب را کسب را در چهار مرتبه یعنی ربع و نیم و شش ربع و الا آنکه شش ربع کرده است  
 اربع و بخاوران اربع و نیم و بعضی سایر قوس سفین گفته اند که اگر حراشند که قوی گردد و  
 نماند با کسب را در آن مکر کنند و یکی فایض این قول صاحب اختیارات است  
 پس داود و این گفته که شیخ الرئیس صیقلی بعبث این ترتیب کرده و در وجه اصلاح به  
 بعبث این میگوید تخم کاهو و طیارش و در بون و مت در یک یکدریم و در یک  
 رطل از آب بگویند و در حلقه در حلقه و در آب بگویند و در آب بگویند و در آب بگویند  
 و در آب بگویند و در آب بگویند و در آب بگویند و در آب بگویند و در آب بگویند



**دیکر شراب** در دیکر فتنه سید مطلق الدین شفا فی گفته که این شراب سهل صورت است

و پختار که را نافع است احلاط ان کبره کلین شروع الاقحاج بنیم مزه و درین مزه

بکوشاند تا نصف رسد یا لایند و دیکر کلین شروع الاقحاج و زردی دور کرده بنیم

گرفته در آن مطلق ساقی مصفی داخل کرده باز بکوشاند و دیکر باره یا لایند و بنیم

نوبت چنین کنند تا آب یکن باقی ماند پس یا لایند و کلین قند سفید بقوام آرند شربت

که درم یا چهل درم باده درم یکمین ساده و آب پیچ و آب برف و اگر آب پیچ معطر شود

را شوره سر و بدل اوست **دیکر شراب** در دار تا نصف بکیم سید محمد الکاد

و انور کواری و سید مطلق سید علوی ها غفر له بکند و ده استار ورق کلین صفر از اقحاج

و زردی که از آن در و کویه آرد و رقیق چنه با وین کلین شوکر بکشد و لی اور

زرا خباب که از بوی و در و یک کرده بکوشاند تا ربع آن برود یعنی هفت و نیم من کلاب

باقی ماند پس کلین را بکوشد و نصف رند و سید مطلق یا لایند و بنیم و ده استار

دیکر کلین صفر در آن داخل کرده بکوشاند تا نیم من کلاب باقی ماند پس یا لایند

و نصف رند و یا لایند و مزه چهارم ده استار دیکر کلین شروع الاقحاج از زردی دور گرفته

تاریخ

در دیکر فتنه سید مطلق الدین شفا فی گفته که این شراب سهل صورت است و پختار که را نافع است احلاط ان کبره کلین شروع الاقحاج بنیم مزه و درین مزه بکوشاند تا نصف رسد یا لایند و دیکر کلین شروع الاقحاج و زردی دور کرده بنیم گرفته در آن مطلق ساقی مصفی داخل کرده باز بکوشاند و دیکر باره یا لایند و بنیم نوبت چنین کنند تا آب یکن باقی ماند پس یا لایند و کلین قند سفید بقوام آرند شربت که درم یا چهل درم باده درم یکمین ساده و آب پیچ و آب برف و اگر آب پیچ معطر شود را شوره سر و بدل اوست دیکر شراب در دار تا نصف بکیم سید محمد الکاد و انور کواری و سید مطلق سید علوی ها غفر له بکند و ده استار ورق کلین صفر از اقحاج و زردی که از آن در و کویه آرد و رقیق چنه با وین کلین شوکر بکشد و لی اور زرا خباب که از بوی و در و یک کرده بکوشاند تا ربع آن برود یعنی هفت و نیم من کلاب باقی ماند پس کلین را بکوشد و نصف رند و سید مطلق یا لایند و بنیم و ده استار دیکر کلین صفر در آن داخل کرده بکوشاند تا نیم من کلاب باقی ماند پس یا لایند و نصف رند و یا لایند و مزه چهارم ده استار دیکر کلین شروع الاقحاج از زردی دور گرفته

داخل نماید و بپوشاند تا حدی که کلاب بیاید پس از آن بالا بزند و بالا بزند و مرتبه بیستم و سیصد  
دیگر از کلاب منقعی از اجتماع و برود داخل شود و بپوشاند تا حدی که کلاب بیاید پس از آن  
بالا بزند و فرود آید و قوی که مطلق و قوی و در مثل باقی ماند پس بالا بزند و در  
کلاب که سفید داخل شود و بپوشاند تا حدی که کلاب بر سر آید پس قوی سفید و بیستم و  
انوارند تا حدی که آن جمع شود پس تمام کلاب از این کلاب و مرتبه دیگر از این کلاب کرده و بپوشاند  
تا حدی که کلاب آید و فرود آید و سرد کرده و در طرف چپ مارهایی گذاشتند و در  
چپ از یک او و به او و قوی از آن بالا بزند که از یوف سرد کرده باشد تا حدی که  
سرد و در کلاب منقعی از اجتماع این مایه که این سرد و در کلاب منقعی از اجتماع این مایه  
سود دارد و نشانی نیست و معجون را قوی کند و شکم را نرم گرداند و صفه بپوشاند  
که از این مایه که بپوشاند تا حدی که کلاب منقعی از اجتماع این مایه که بپوشاند تا حدی که کلاب  
تمام بپوشاند تا حدی که کلاب منقعی از اجتماع این مایه که بپوشاند تا حدی که کلاب  
دیگر باره پس تمام بپوشاند تا حدی که کلاب منقعی از اجتماع این مایه که بپوشاند تا حدی که کلاب  
افسانه گرداند تا حدی که کلاب منقعی از اجتماع این مایه که بپوشاند تا حدی که کلاب

در این سرب

و این سر کرده است که گاه بنوشند و گاه  
انقباض و گاه گشاده و حکم شد که گفته که این سرب سبیل باغ و صورت است احتیاط این مکرر  
بر کلسنج تازه پاک کرده از اجاق و بر زهر من و از او در ده می آب بوشانند تا آنکه  
طعم در است کل باز در دهان بیفتد و از او باقی مانده در دهان و دیگر بر کلسنج تازه  
منقی داخل کنند و به دستور بار بوشانند پس بالا اند و قدر دو غسل مصفی داخل کنند  
و بقوام آردند پس حکم شد که گفته که اگر کل مکرر چند مرتبه داخل کرده بوشانند آغوشی گردد و اگر بول  
عل سکه سفید کنند بهتر باشد و را حقه عاره **در سرب** در که حکم شد که بدقت نقل کرده بگیرند یک  
کلسنج خشک کرده بیکر حل و بر چهار رطل آب بوشانند تا به یک رطل بماند و بیکر حل سکه سفید داخل  
کرده بقوام آردند شربنی حمل درم شصت و درم باب سیر و اگر مریض کنند بماند بقوام آردند  
بکین سکه می می باشد آغوش و هر مرتبه که بعد از آن سایدن این شربت آب سیر و بوشانند  
سکونیت طبیعت اجابت کند **در سرب** در و بیکر سکه محمود بن اندلس سیرای  
که در جادوی صنوبر نقاب کرده و گفته که این شربت مریض و محض است و مافعت لپهاری  
نبت صغری و خرقة و مطبقه و حکم عین است و در شربت آوای نصرت احتیاط آن

در سکن

بکری که در این در روزی دور کرده باشند چهار رطل و در پنج ضعیف کرده و رطل آب جو شایسته  
بر روی وی کرده یک ماه و یک شب نماند پس باید و سفید را در فرودی قوی که در تغل آن رسیده  
نماند پس باید و در دیکر تنگی کرده بخشد تا به نصف رسد کف آنرا که نماند پس چهار رطل  
شکر سیاه داخل کرده بخشد و کف آنرا که نماند و صافی نموده بار دیگر بخشد و بخشد  
تا بقوام آید که بدارند پس بنی چهار رطل و در او قیحه بابی و دیاب روف  
ترب مدد و دیگر که مهمل شود و در غلظت نماند است از برای اراض غلبه که حاد  
بی شود و غلظت اراض شود و در غلظت نماند و در کف معض صدام و در صومعه  
این صومعه با سودا و هم پس این در غلظت در غلظت ارجح است آن که در ورق کلینج نماند  
بکری که در کلینج نماند هم بر یک کلینج خشک شروع الاتماع و شش تن آب بخشد تا به نصف  
آید یا لایند و همان مقدار کلینج نماند در آن داخل نماید و بخشد تا به یک رطل و به  
آب بماند یا لایند و یک رطل خرد شده داخل کرده بقوام آرند شیری از یک رطل و در او  
بابی و در غلظت است بابی در غلظت از اختراع علوی غلبه که بجهت دور افتاد  
سلطان نور بخش افروز بانو جهان بخش بر زده محمد مدد بخش بن محمد غلظت

سودا

و حیثیات

کرده می نمایند را اگر ارجح میسر شود و طبع آن سلطنت پناه عاقب تو دار تر نش  
مست و ملک و در مزاج مبارک عمل میکند و این شربت را تا نصف کرده و این بر عمل  
نور و در مزاج و تیره لایق کرده قطع کنید و بعد از آن بر گاه محتاج میسر به  
عمل شربت را نوش می خورد و منفعت می شود و تجربه کرده شد که این شربت را در شربت  
کثیر از برای تقویت معده و سودا و تر معده مخلوط به صورت رقیق و در جمیع معده افتاد  
و در سردی آن غایب و هر زخم بکشد شامی به درم از او در یک قطره و نصف شام  
تا به شربت سرد بیاید پس بکشد یک قطره و شربت که از آب فرو و در یک قطره داود و امکا  
و یا به شربت برادی سر بر نه و اندر کور از آب علوی و در شربت بر کی را مختار است به شربت  
میر عبدالحامد ر قوی است و شربت داود و امکا نصف این شربت و نصف این شربت را طبع  
نماید اختیار کرده می شود و شربت داود و امکا و اگر مجرب است اختیار نماید کرد  
شربت میر عبدالحامد قدس سر بر کدام که باشد بکشد از آن یک قطره و شربت و مطبوخ شام  
را داخل کرده بخورند یا نوزن یک قطره و شربت از آن بر گرفته سرد کرده و شربت بکشد  
نادر و فخر بکشد اندک اندک فخر یا چاره و بعد از شربت و بر شربت مزاج مایه

سوره یانچ بیضا مندنکه در ویک شربت ایکس مجلس اجابت میکند ۛ ۛ ۛ ۛ ۛ ۛ  
**شربت در ویک** نافع از بانی درد گوده و مثانه و رحم و بکر و ورم سبزه و تخمیر و  
 غول السار و نفث الیم و زلوم و فواق و غصه و قرصه امعاء و تنها و ابرص و در ویک و لوبه  
 جانوران مفید احفظ آن نزدیک سفید بکرم اکر زرد مالان و در ویک و بیضا از بیک یکم حدیث  
 نیز در ویک را بگویند که کفایت می کند بیکس کجوشانند مالانند و بیکس آب و فستق و  
 کلین و در ویک سفید و احفظ کرده یقوام آرند سه تر از ویک شفاف بیا ببرد و شفاف  
 مکه ها و ۛ شربت در ویک را بیکس از غرغره سید و شمس الی طب حکیم محمد اللوک  
 علویان نموده از باری صحت نمودیم و دیگر امراض صفا و بعد از انقضاء و سبب لوج دلد  
 بر او بقیع نفاصه جابجور است و بهشت نافع صفت است که در بلیله در رسید  
 باغ صغیر سلوک اول دهنده است که در ویک و عابد و محمد و انوار و کربل طرب مکر  
 و شنبو در ویک چغندر نموده که انوارند و سه روز در افقاند نوازند و سه روز  
 بهارم که یک بیک پوشند که اگر در ویک و عباد الیم و محفوظ باشد از بعد مالند و بیالاند  
 و از کفایت و دیگر علم در ویک نور در ان کلام صفت نجات دهنده و در ویک علم



و جالایند و مخنن باغ و ریس در یک رطلی و ربع رطلی از شراب و در کمر مطابق نسخه  
حکیم عبد الله بن سبطان نسخه داد و اما یک بر کلام که باشند در آب عسل مذکور داخل بمطهر  
ملازم محرمه نامه بر کل رسد از آنش بر کوفت و سرودن در شب تا در وقت صبح نماند  
سربی رفته منقب یا بارده منقب از آب سرد و نشود با آب برف یا آب یخ نشود  
و مثل این شراب سهل کثیرا لثقله یافت نمی شود و هر کس که در وقت باشد بمطامع این شراب برآید  
پوشیده دارد این شراب را از نا اطمینان بلکه عظیم و در وقت خود را و تا شیر این شراب مثل این  
اعظم است **سر** که تحت از برای اراض ریه اختلاط آن ورق کلیمه  
کلیمه و شش من آب بخورند چون صفت رسد مالایند و یک ورق کلیمه تا در شرف  
داخل نموده بار بخورند چون کلیمه سکه سفید داخل کرده بخوام آرند و اگر جای قند حبه  
یا اثر کبکین بر کلام خوانند کلیمه و کبریا هم عدد و دوقلوس داده مالایند و صحت نموده بار در یک  
کرده بخوام آرند پیغمبر **سر** و در آب عسل مذکور صحت نموده بخورند  
صحت را قوت دهد و نفع است از برای اراض خلط آن که در کلیمه منشرع الاجماع و البز  
چهار رطل و در دانه رطل آب بخورند تا ریه آن مالایند و صفت رسد و جالایند و با هم

شکر سفید بقوام آرد و بوقت قوام آوردن مصطکی روی و حب الاس صندل سفید دار کبوتر  
و گلاب و طباشیر سفید و رب گلاب و رطلی از زینب کبکفای مخلوطه در کوزه کتان کرده بستر  
لبسته درون انوار و کباب را متصل نمایند و بوشیاند تا خفت او و به نسبت بار و  
و پیوان اگر از خیزی اراده و به حلقه حاره یا با زدن علی را از الطیب داخل نمایند کمی بسر  
دارد چون بقوام آید و یک ماخود داوده سرد کرده در ظرف چینی یا عاجی بکافین  
سبزی و درم ۳ شکر بنامیون مایه را ریاده کنند شبانه عوار در دما پاک کنند از غلط  
غلظت در دل و حصاة و حبس لول را باغ اطلاق آن غم بلیون سفید و دره رطل آب  
بوشیاند تا ثلث رسید پس ببالند و صفا نموده بکلیغ سفید و داخل نموده بقوام آرد و بعضی  
بنیم سفید کفیه اند شیری از درم مایه مشغف بهد و  
صفت آن بگیرند خدوانه بزرگ رسید و قدری سرانله پیرنه و اوکاخا کرده پست پیوسته  
کوفته با نمای سفید یا قند و در زیر برگه سرسبی رخو بگذارد و سه روز در انقباض  
بگذارد که بچش اید پس شکر کوزه نموشند و بعضی هم مشغف با زینب و نمشغف خرباش  
داخل کنند و از شربت مکرر و سرد است به شکر که کین و درت و عطش داند

ملفوظ

کلیف شایسته از یک دو شرف نمونی همدست از یک منفی همدست  
اوی را الوسیاه از یک مکعب عدد بر راد و وطل ایست بجنب منوج کوشاند  
تا نصف آن را مالد زینت و استا مکعب منفی بر جنبین و استا مکعب و جاه منفی  
دران وطل کرده یک هر حیش و هند بار هاست موده بوشاند تا بقوام شربت  
ایک مجموع ده شربت هفت مکعبه گیر و زینت ازین شرب از کلاب موده بوشند  
شربت نفع و در یک است تا بر نموده شربت که شش آن خوان کوه شرب است  
از اخلط سوخته و افغ معین و می است برابر معون با سه بوشند در شربت  
ازان از مبدل در و اخلط آن آب نفع افشوده سب شغال خول سنگ  
نصف شرب یا مکعب موده مایوده منفی هر روز و صدها است  
تا نیم آب پس مایوده با نضت شغال مایوده بقوام آرند و یار سازند و غنی  
در شرب نفع استغفار غایب و شربت  
در شرب نفع استغفار غایب و شربت  
در شرب نفع استغفار غایب و شربت

[illegible]

# شیرین

سزیت رزنگ ۱. لوم شرب نارنجی ۱. لوم انکانه مهر و درق الکبد نه بخار  
 سوم شیر برآورده و قرض طمشت سوم کاه قرض کرباسهر موده مایهش رکتبه  
 و بکر که خفته بخورد بر مدها <sup>خفته</sup> مایهش موده مودنا شیر و دام نوک و گمان شیر و دام  
 قمر لفظ و م عشتیم نیمه سوخته و مرقه در رقی لوم پیم قید سوخته و موده  
 وزن مخفوم کاهوزل سودام رومع ملک ۱۰ دام بدینور رومع صه استعجاب کند  
<sup>طال لوانه</sup> صندل سفید لوم حکم کایه لوم عشتیم و لوم رزنگ سلاسه لوم  
 در دو لوم مار یک کوفته در آب مرک کایه و کلاب نازده و آب رکتبه  
 سبک شیرین روغ ملک و مضافه موده بر یکد طلکند <sup>طال</sup> <sup>مرمحه</sup>  
 رزنگ باده و مودنا مایهش ۱۰ دام رکتبه و رومع مار یک و لوم عشتیم و لوم  
 موده و در رومع مایهش صفت موده قاج رکتبه سوم شیر برآورده و سزیت  
 صابون و لوم و رخت موده کرباسهری مودنا مایهش ملک عشتیم موده  
 و مودنا مایهش موده مار یک عشتیم مایهش موده کایه در شیرین ۱۰ دام  
 از مایهش و کایه سماق و مودنا شیر برآورده کایه مودنا مایهش شیر ۱۰ دام



در این کتب که در این روزگار در دسترس است

بادامان  
هز

گندار و دام روغن های سوخته و در کوزه در آن بوی مار انداخته گذار مومن  
 حالت سوزده بعد از آن که بوی مار که قابل کوفتی است کوفته داخل نمایند و باغی  
 را بنهند بر سوز محل درست کرده بر سوز موم سازند قدری در آن بر سه  
 مالین باشند در روضه فیه است این باقی و حکمت کلی حاصل شود و مجرب است

اللسان  
 اللسان خرس

باب الیم فی انصاف الفصل الاول فی ما یؤخذ من اللحم المجرب فی

فی المرء المستعمل المجرب فی الطیف الفصل الاول فی ما یؤخذ من اللحم من تالیف  
 معتد الکلب علی شکر بر سوز بدن و اعضا و ریه و زهر سبب از انصاف کوفته  
 در عدد کوفت حلوان بزرگ کوفت را از زهر و سوزان پاک کرده در یک ناره  
 فنی کرده غلیظ نمائیم و کشتیم نیم ما و صوفی در آن نه و اوله طمانه

اول ما کاهه سوز مالان سوز طمانه سوز سوز سوز سوز سوز سوز  
 اوله و از هر کوفته سوز بر کوفت بماند برمان نمایند پاکد یک یک پس دهند  
 و حک شود بعد از آن در آب بخند در دوقل خیره کنند و در وقت کشیدن  
 غیر شنبه سوم را بر زهر خاک بچشمه صبح و بچشمه شام



[illegible]



رغون دوده سپید خونی حصه اشغال عاقل مهری مهری سینه مهری مهری  
گوگو و غم تریش شمع کند غم میاز کند دوده و در صی کبابه چن و قلاب پیل دار  
غلاف کوه سیاه دانه مکه کوه این هم اوزا بگویند و در شش مهری شش مهری  
مغرم بار زده بیهوش میامیزد و خوب شستند و کبابه بدارند بر ص و کسام بگویند بخورند  
مقا و یکت حکیم عا کبابه غنقه غنک بستر که سیاه باشد و در شش  
بخ استار اول غنک را در غنقه بروغن بادام کنساده و سیاه و سنبیل و ساوچ  
و کبابه مکه استار غنک مصطکی زعفران مکه در استار غنک باریک بگویند  
و کبابه بندان کف گرفته بستر کنند **محرور حلاوت فرائد** مهری  
دوده بوم دروغ غنک استار و قوق یاه و مساک نفع به نظیر کشید و قوق تمام آورد  
و بوی بویست مصطکی سنبیل به عدد غنک غنک نره شغاف خوشنماش شغاف  
مایه شتر زرد مهری خطه اشغال مهری بخورند مهری سنبیل اشغال مهری  
سنبیل اشغال مهری قوق اشغال مهری زعفران مهری مصطکی مهری  
عشق فای مهری نیرانج سفید مهری کبابه حقیق مهری دوده مهری







خیمه کشند و سرپشته و نهایت را با لکک و مومها بقوام آرند چون موم بیک بقولم آید  
 موم بیک را در دوج کا و خل کرده داخل نمایند و بچکان عبیر را جوید و در پی در سینه اصل  
 کرده داخل نمایند پس ورق طلا و نقره که حل کرده باشند جدا از زبریدالشریه  
 علی قدر قوت الکحل **منه** تا بقیت حکم الکک او رنگ شایسته منقعه حکم کاسر  
 تخم و بختک بپزند و بپاشند کا و ریای ملک کا و ریای از بزرگ بگفته تخم کاسر با انصاف  
 بهیچ یک بپزند تخم مار را در یک هم نوله رغوان تخفیف صغیر و بپزند تخم بلبلون نوله  
 و این بلی نوله مصطک نوله و نعل نوله کثیر تخفیف پرسیاوشان تخفیف **نوله**  
 اسارون تخفیف آب زار نیزین نوله آب سبب نیزین نوله آب زردک **نوله**  
 که بختک و بگلوله می شود اینون نوله عبیر **نوله** ورق طلا نوله ورق نقره **نوله**  
 قند کفیده نوله اجود را بگلوله در آب بزدن یک بپزند و بپاشند و صحت نمایند  
 و غسل و غنچه را در آب بگلوله بقوام آورند و در طبعی چسبندارند و عبیر و مشک فرود  
 ورق طلا و ورق نقره اندخته بگلوله تا خوب حل شود و در ظرف چسبندارند  
 شکر تر از بختک تا خوب باشد **منقعه** و **منقعه**

از باطن مضموم صفت ورق طلا و آب غیر شرب و آب مشک و آب بنفشه و آب گل صفی  
 این سه بنام و در ورق طلا را در ظرف چینی یا گازی با گل گشت و دست گرفته با کبر  
 انگشتان بماند و خوب حل نماید تا سفید و حل در آب گلاب و بنفشه  
 انداخته و در آن طلا درست داخل نموده در سه جوش در روزه و نوازش فرود آید غیر شرب  
 مشک و درخت زنده و بر بنفشه تا مزاج گیرد و خوراک در باشد تا سه ماه به بیجوش طلا  
 شده از حاشیه قانون که در این حکم رسانای مسح مطلقه میوه و از خط او نرسد بود و از غیر  
 لبت تنگ بدارد صفت طلا محلول آب غیر شرب و آب مشک و آب بنفشه و آب گل  
 نبات کوکب طلا لایق در این مشک را در مار سفید کرده و فرود آید و وقت خوراک  
 به خورد و به منظور بدستور داخل نموده بطریق مجنون به بنفشه خوراک تا خوراک باشد  
 ۱۰ من حواله بزم نام علی شرب شیراز شربت فوکه با و در عمل معنی با و در  
 تا سفید کنیم با و در گلاب با و در عرق بنفشه و آب مشک با و در تمام آید غیر شرب و آب  
 زعفران و آب بارک سوخته و برنج نماید ورق طلا کنیم نوره و ورق نقره محلول و آب  
 نماید منقوش قوت را با لعل بدست و آب کوکب شیرین و آب گل و آب بنفشه و آب گل

مشک خالص

نبت

از کلاب صلابه بلغم نموده اضافه نماید فقیر این معجون را مکرر از دست خود سست  
از بر تعویبه قلب و از راه قش بسیار معین از فشار <sup>م</sup> معجون طلا من یافت و باید  
بزرگوار سید امام الدین خان حکیم سید محمد شاه این حکیم سید غریب الله غفر الله عنهما و هو شیخ  
لقش و الحقیقه السودیة نفعا بلیغا صنفه آریسیم آثار آب بارشیدین سیم  
آب بگذریم آمار کلاب پاوسه برید سگ پاوسه نبات مصری نیم اند و ورق نوبه و ماه  
ورق طلا نوله عنبر سبب و ماه از عوزن ماه مروری بکنیم و ماه باخوت  
رنا و ماه لغت برنج و ماه کوبا سوسه کک سیز سوسه از کلاب سوده در خط  
ناید طریق در خل بمون طلا نیت که ورق طلا و ورق نفق را در چهار دام <sup>نفسه</sup>  
از شر انگشتان مالید محلول نماید و دوسه جوش دهد من بعد غیر از وقت روز  
آوردن بگذارد و در عروق را از کلاب محلول سخته معجون سازند الشیرینه  
منه نصف دریم و دریم و قریب هذا المعجون کک سیز سوسه الدرجه الثانیة  
معجون الصبیخ آفوس نابیف الدستار الوالد بنفع من القش و از راه صنف  
اعتب نفعا بلیغا صنفه شربت آب لیمو پاوسه نبات مصری پاوسه کلاب <sup>سک</sup>

فولام آرد و در قیام کلمه غیر شنب ۲۴ بار در در آب سبک حل نموده دوسه

پوشی در ده داخل نماید و از خوب صندل در ظرف نقره حل نماید شربتیه دوش

تا شش ماه یک نایع هر یک که از دوش چون بر آب کاتیاری می نمایند بهتر از خوب صندل باشد

والله اعلم بالصواب مدحون سولای دین بر دوش و خوب بنده می باشد **ط** **ط** معجون الغضنه

من مملکت حکم عضد الدوله ابن الکک برفع الله شربا اگر عطایای نافع لا خیر فی

والعاده و راجه معتدل مائک الحاررة تنقع الخوخ واللاق صفته و در قیام

کلمه کلمه و اگر انگین سیم آثار عمل صا انا سبک خندیم آثار لب به بر دوش باشد

اولم صندل کرده کلمه که است به و شربت در کلب لغوام آورده و ماورن نقره

حل مع نموده در سوراخ و در داخل نموده موافق معجون معجون سازند **ط**

**معجون** که الله شفق شده برای اورک شاه برکت داده بود و در آب کباب

خود نش باجهز در محبت نموده بکار دیگر خورده که از عبادت محمود میگذرد و اندر تقدیر نفع

دارد که عین بر دوش و در دوش چشم بر آید و طبع را سالم نگه دارد و صفته خوب است

ما شرب بر شربت بر دوش خندین با شفتان معجون و بر دوش و صندل کلمه را کلمه



بهر کشف و کرم که در بیان سور بخان با در کفویه اسطوخودوس های روپان <sup>از عقیق</sup>  
مقدادام شبیرین موافق مغر خلعوزه مغربین مغر نه بک نر کجند خشم  
خشم هر چه مغر خشم و نه مغر خشم در کف مغر کف شفا کف مغر  
بودن در مغر کس فرما روبروی لاجورد استند بخ تفاح سیسی تازه محبت  
اکبر و روبروی سینه مغر باریک موجب ایوم مغر و نه خشم مغر خشم هر چه خشم  
اجره خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم  
دانه و خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم  
صغیر بکینین تو کدزین کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم  
اسارون جی سنج بدز سنج کدزین کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم کدز خشم  
زرا کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز  
بودنه کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز  
کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز  
کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز  
کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز کدز

در خشم

[illegible]



[illegible]

حکیم اجمل الحنفی روضه مخم مرغ جمل عدد مخ از اوک هر نونه مخم ترب هر نونه  
نفت مصری هر نونه خضبه الشلب هر نونه دار علقه هر نونه جور نونه هر نونه  
بیکس هر نونه سبک الطهر هر نونه غلغله و راز سونوم و زلف هر نونه و زلف هر نونه  
زنجبیل و نونه غفر و نونه نون کبریا نون پنجاه عدد افوا را کوخته نیمه بار به  
بیر کرده بعد از آن مخم مرغ الیاف برافین نموده با افوا مالند و شلب هم با افوا  
مردنقد لغوام کردند و در سونور مخون سازند اگر خواهد صبا این مخون یا بر چهار  
و پرورز ملحد و ناول نماید و رتقوت ماه و امکا انظرند در **در علم مخم**  
او انفع گیسو مغوی و اعضا بر اعضا با نسل و زاید قوه ماه و مولدیت و در  
و در کمر موافق کهول و شیا خضقه مردارند و هم برجا بخت و هم و در قوه  
و هم که با شیب و هم در هر خطا و هم سبک و هم بهر سبک و هم نود و در کلون  
برک و بخت و هم که در بان و هم رشته و هم بوئیان و هم سورجان و هم  
سابقه و هم خورک و هم بصر و هم کل کثوث و هم از و هم احوال و هم  
بیکس و هم نود و در راز و هم سبک الطهر و هم غلغله و هم راز سونوم و هم زلف و هم زلف و هم

جانشین ۱۰ ماهه اسارون ۱۰ ماهه غافث ۱۰ ماهه فطاسین ۱۰ ماهه

فوج ۱۰ ماهه

ماهیگیر اعراسی

کلهکا و دربان ۱۰ ماهه

سولوم مونا رخت

سولام غیر شمشیر

سوزن فواکه

خداکشت فند

حکیم صنعت فند

اقرنظم و اردو فند

دارخس سولوم

لوم رعدور

لوم یورن اودوم خرداک

لوم رعدور ۱۰ ماهه غافث ۱۰ ماهه فطاسین ۱۰ ماهه  
لوم یورن اودوم خرداک ۱۰ ماهه غافث ۱۰ ماهه فطاسین ۱۰ ماهه



کلمه اجل است صفت روز دهم پنج چهل عدد تخ از او یک روز دهم تخم ترب و نوله  
تغافل مصری هر نوله خفیه شلب هر نوله و از غفلت هر نوله جو و نوله هر نوله

بیکه

زخند

سیرود

مردف

و پرو

الوانق

ورد

مک

برک

سافیه

بسیستم هم بود در روز دهم یکصد و شصت و یکم و غفلت و نام و کلمه  
و اولی

[illegible]

مجموعه در اینجا در مجموع **مجموعه** در اینجا در مجموع  
و کرم شکم بکشد و از یک شانه و باد و لورسیر در سار و و بازه بفراید ضفقه شکم  
نه در غم کدو نه در غم شکم بود در زلف درم مصطفی بکرم عظم  
فندی کوفه و بخت با یک جلدت عسل بکشد السریه منه نه در ام **مجموعه**  
مغوی باه من بالیف القدامه در و بخت خور به زجران بکشد  
بهمین کتیرا با بخت خور **مجموعه** در و از نه فدل از یک صفت است کوفه  
بخت بر ام **مجموعه** عسل بکشد السریه منه نه در **مجموعه**  
چالینوس اعاده سبوت باه کذا و آواز و تاج و سده بکشد و صفت  
کلیه و شانه را بیل نماید و چند وقت البول باغ است کنگ کرده و شانه  
بریزد و دشواری نفس و رنجه و سودمند قدرترین در شفا و قوت  
آن **مجموعه** باقی میباشد ضفقه لب حبیب الفطن **مجموعه** در بخت  
ه شفا و زلفه ه شفا حبب الصوبه شفا خشم الحزه شفا  
شفا ه شفا **مجموعه** شفا **مجموعه** شفا **مجموعه** شفا **مجموعه** شفا

فصل پنجم در شفقت بر اطفال و شفقت بر مریضین

باید وزن و دوز و عملی که در رفعه بکنند <sup>۱۵</sup> ~~باید~~ <sup>باید</sup>

<sup>باید</sup> شیر را برای رحمت مادران حبس بخور و نموده بودند

صفحه در درید است باین و اما که با شمع و اما در میان شمع و اما در میان شمع

لوم نیرانی این شمشیر است بهر سینه لوم زعفران و هم جدا لوم بهر سینه

لوم شفاقت معرب لوم ملک و زبان لوم و سطو خود و لوم کوچه بکنند

بوق از دکن بقتل لوم و لوم کرده صاب کرده بخورند تا لغو ام آید او گویند

بکنند که شمشیر لوم و لوم نموده باین شمشیر بکنند تا خورشید باین بوق

از دکن بقتل لوم و اما باینه کا و پا و سینه <sup>۲۰</sup> ~~باید~~ <sup>باید</sup>

قایم مقام شوق و بار در داند و حکم عی گیلان شود و اند صفقه بکنند

بکنند کابع بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند

بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند

بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند

نمونه ۳۳ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۴ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۵ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۶ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۷ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۸ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۳۹ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۰ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۱ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۲ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۳ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۴ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۵ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۶ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۷ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۸ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۴۹ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف  
 نمونه ۵۰ مسدودان التورده مشفق بم ساهه سلف

قصب الذریره بر یک سه قوی این همه ابرو کوفته با تخمها ناکوفته جمع کنند و ازین  
 جمیع برود کفشد یا در متغاب بر بغیر و بند بته قریب و رقیق الالعی و اسهال  
 معور و خافوت معور کوفه دارد و **در اسهال** مرغ مویست حکیم در کشد که بند  
 از کوفته متغاب است صفت در حوض در آب مصطکی و آب ماکوئه هم آب رسیده  
 در آب در متغاب و آب مصطکی و آب ماکوئه هم آب رسیده  
 مقهور معون بازند خوراک در درم طبعی **در اسهال** در حوض  
 در حوض و سوزاک و عیبت از نزال و معور بیه صفت از فاجعا کلان از حوض  
 در یک درم صندل صندل سن عدس متغاب الذریره خم حاض صمغ عربی  
 طایفه صندل از یک درم کدو درم کدو بسم با و صندل نیم ما و اردو به  
 در نیمه در قند و صمغ و کدو بسترند شمرند در نیمه با و صندل نیمه **در اسهال**  
 کدو مقهور بیه و صمغ قصب که حوض از او اگر آردون میانه است کند از او  
 صفت در یک درم کدو کدو بسترند شمرند در نیمه با و صندل نیمه **در اسهال**  
 کدو مقهور بیه و صمغ قصب که حوض از او اگر آردون میانه است کند از او



لب القطن ثمانية درهم بنون  
 درهم اب اللوز المرقحة درهم بدق وبعث عسل الشربة ثلثة مثاقيل  
 القلب ويؤخذ اذا كان رافعه وزاج البصل كله حار من معولات  
 فخر الاطباء محمد بن دكبريالراز صفة ورد پيس ۵۰ درهم طلائع ابيض ۵۰ درهم كوز بک  
 درهم بد نصف درهم بولویغ مشقوب مثله كافور وانی بدق وبعث وبعث  
 عاوی القنقار او لیساره الشربة منه صغ السکنین اب فح ۵۰  
 وارجاء من صفة ناعلمانه کوکو و بوردس ستاور و کرم کوک  
 نوا و طلع بر لوام هم دام کوکمه و بخته بار و رخ کا و جرب کرده باشد حاضر  
 سرشته بقلونه خراک نماید نفوف ابانی من ویک که فندک و لوله  
 پین ۵۰ درهم کچک لاس کوکمه و بخته کد لفسه هموزن ادویه پامیزد و یک  
 و صفت بخور با شیره کا و بخورند ۵۰  
 و المعون الی و الصغ و المعون الی یخ و المعون الی بکرمه من الایاخ صفة  
 کبریا پيس ۵۰ درهم ورد ۵۰ درهم طلائع ابيض ۵۰ درهم قنصور و زاجان بدق

محمد بن محمد بن محمد

[illegible]

[illegible]

۱۳۰۰

[illegible]



[illegible]

[illegible]

کک کا دربان و کس رسیده جتی سوکس صندل بکند سوکس عود هندی سوکس  
زرشک بیدار سوکس نخس مار چنونه سوکس زعفران سوکس بنبل سوکس  
اسارون سوکس دانم بل سوکس ساقع جدر سوکس اذهر سوکس  
القه قشره لونه سحر کوفی سوکس درون غنچه سوکس پوست بزنج  
سوکس مرورید بنفشه شمشاد کبک سوکس بیدار سوکس لاله جرد  
مغول غبر شمشاد سوکس ورق طلا سوکس بافت سوکس درون  
سوکس فندک ۵۰ لونه عمل بکند ۵۰ لونه بدستور معجون سازند  
نوشداروی لکوی سن موغلات علویان برار بارش و عطر محمد شاه  
رکتب نموده بودید حقیقه عوکه کلسر ~~منشوع~~ منشوع مالاجام هر شهاب  
مرورید ~~شاه~~ ~~سید~~ حق شمشاد کبک سوکس بیدار سوکس لاله جرد  
طبا بکند ساقع جدر پوست سرو پوست برسمت نزد لایح حجر فاذر  
در ~~مغول~~ کک از منی مغول ابریس مقوض فندک بکند بر کلام ~~مشهد~~  
عم غنچه سحر کوفی دانم بل بوا بریک کبک و نیم زعفران کبک زرشک

بدانکه منفث ششغال غم فوتمه منفث هم منفث بمنزله شیب کلل محلول  
 بر یک نیم ششغال ورنه نفع کم منفث ششغال منفث فایده  
 سحری اصل منفث فایده بر یک لورن مجموع روویه آله را بکتابانه  
 روز در شیره کا و حیاطه طه پس بپوشند نگو و یا نه رطل آب  
 آنها و زرد شک را بخرسانه تا به نیم رطل برسد پس با لایحه فایده  
 و عمل بقصد و نبات داخل نموده بقوام آرند سحری از منفثال نام  
 منفث ط طریق حکم لولو مکون یا ن سحری و بکشت عابر الحاض  
 الایه و محملش را نانو و بنوع عابر محاض و بعلق به ازون فید خلد و نفعی  
 و من الذن گفتم زید رطلی از بویه عشر رو یا فانه بخاک ط  
 ۱۵  
 در داروی مقور معصه ضحقه دانم ل زرتیب در نیا سبیل طیب  
 جود لوه سینه و نعلک درونج بخوبی خاک در منی خاک مختوم معطلک  
 زعفران ورنه نفع زرد شک مدانه مشک بخت طه شیره سفید و روایه  
 مکه کشفیات و نفع ضد البخیه بکتاب سوده نم کانی منفث غم فوتمه منفث

در  
 پنج شغال

از بزرگ هر شش ورق طلا شش و نیم نود و شش کلبه  
آب شیرین آب امرو و عرق میوه شک از بزرگ یکصد و شش  
آله را که کلبه در پیکر کا و نمنا بند و میوه بوند تا به رطل نماید  
پس و خود آورده نماید و سالایند و سالایند و در میان آن مایه  
و حله بید و عمل معنی یکصد و شش و کلبه و عرق میوه شک از  
میوه داخل سونق بفرم آورند پس از آنش و خود آورده بگذارند که در آن  
آن تسک شود و خاتر گردد بکله مایه بکرون شود و دوسه را گویند  
نیمه در ستور مان بکشد و چون سارند و در ظرف حله بگذارند  
از بزرگ از شش تا شش <sup>در</sup> **الفصل** اندامی از ابرام الحیره برسم  
الشیخ و حلیسم بکله و در تحلیف صلابات و خاری و سلیم صفت  
خود گفت و ریا زرا و نه طوبی غنیمت الحیره که است اصل و نقل الش مکده  
و بود ریت غنیمت و زاده جرد ادویه را مثل عصاره ساند مقبل و نقل را  
در ریت حل کرده و دو جرد که رسته اضافه میخورد و ادویه را بران بریزند

در این

و مانند در هر سه کنند چون خواهند که استقامت نمایند بجز ورنه و بکنند  
 این در هر سه مخلوط بروغ کک کرد و چنان نمایند و در کسب و شکی بار  
 و لذت احتیاج از نودت و مرطبات و همین در هر سه بجا  
 جویت اگر در غل غلبه بحر الیقین باشد مالک ملک که بخت نبیند و در نود  
 این در هر سه با چنانکه ملک غلبه ملک خطر و رک آن که سائبه حکیه شود  
 این در هر سه است و الاضافه کرد و در هر سه مالیه و قسقه بسیار گویند  
 می کنند که بغایت عجیب است و در غلث اطمینان گاه گاه و بجا به رادرس  
 روز نمکین من از این علوی قدس سره که در هر سه در غلث صفت  
 سباب با جویت سوخته بشکوف و سوم و روغن گاو و نان و هر سه سائبه  
 در هر سه جویت انش بماند معینه بر عضو که سوخته شود و صفت معده است  
 رب و م الا فرج حکیم مرد در سنگ ملک مسادی انوزن کوفته کتاب  
 سخن کرده و سوم بعد از وری و روغن گاو و سوم و بجا به کد رشته  
 در و ان اقتضای صفت سائبه و استقامت کنند که بکنند

و در هر سه  
 و در هر سه  
 و در هر سه

کنند و چند نوبت باب نشین شوند  
 بعد از آن دارو را سوده و لایق نماید



و بر آمدن مقعد با نعت صفتی غیر از ثقلی سر شفا

کلسنج هر شفا عدس هر شفا کبوتر دماش بر نخته

ورزده تخم مرغ و عدد روغ کلسنج و داخل کرده مرهم سازند

و بعد استفا نمایند منقول از باطن حکم استعجاب کیلانی

نیز زده استفا با ساینده و سیاه استفا

نقح پاک طوطیا و بریندی سود بان مایه و زخمندان و در دادن

سینک مالند که حل شود برای و راحت قضیب و در آن چنان

خونک و چه از و یک بسیار خوب و جویست

نخج حکیم کیلانی رخ را اول روز و نیم بی اردو خواه از سر و غیره موضع

مفاصل و او جام و بکر اسود مندر است صفتی و بودار استفا دارند

و دود استفا حیدر و تخم به وجود شفا بین رخ جوت حسته شفا

روغی که زده شفا آب شفا و لار چوبه و لار کبودان کرده روز

بیمه بده میوه میوه ساند تا نصف اندک و بعد صفت میوه بار و رخ

بالش

باروخ باش ملام باز بچو سامند تا بروغ ماند و باد برید و روغ می  
کرد که و چند قطره آب می ماند و زود آرد که روغ با خرقا می رسد

فانه فی غایة النفقة فی الامراض الانف لاسیما  
ماکان منها علیل **الیسین** و کدک فی قروح النفقة و فی اکثر البثور  
السطیة الا ان مال آتیه لا تخلو ما و تها غصبت و رودة صفته  
یوخذ من التفحیح الیسین مشق و یلین مالاً و طبعی حیداً ثم مرین  
و ساقی حتی یبرأ الما و عاباً ثم یلین و مرین مودون مشق  
من یحارب السقراط وزن مشق من و من الورد و نصف  
مشق من السبع الایمن حتی یبرأ حرماً و لیستعاض من حکم علی  
یکملانه **شکر** بریم فوب راسه طان و دما صفته  
**شکر** و نفق کیر که بندر کثیره پود و دوز و اسم بریک کفایت  
کوفه نیمه تر سکه سه شاک برک کوکاز یکنان برک و رخت بر  
شدیم میرین افقده سحاب ناک روغن کا و بقدر حاجت جگر  
ادویه کجا کرده و روغن انداخته مریم سازند بر باره و صلیح

تیرا

بجای آنکه که درین مریض معین کند و اندک بمایند خوب است

**مرحمت انداختن در چشم مریض بپاه صفت** صبر مریض باد مریض

سرخ و دوام روغن کچند نیم گرم گند بدرون انداک موم سفید

پار پاوسبر باز را در روغن کچند بدرون انداخته شود پس صبر کرده

موم در آن بگذارند پس ادویه را کوفته نخته داخل کرده در پاد

شکلی بالند باشد و شود بکار مریض و شکام این مریض حرکت

یا کسی بگذارد و چشم را مندن بسیار و خلاصه قوانین علویان

**مرحمت انداختن در چشم مریض** اول موم سفید نوله روغن رزم نوله بدرون

مریض سازند **مرحمت انداختن در چشم مریض** و آبش صفت در آن فافته

قلقل بسیار کافور نیمه مردار سکت هر یک مر باشد کوفته نخته بدرون

کاودید شور مریض سازند و هنگام حیات بر بدن بالند مسجون

اگر ابرو **مرحمت انداختن در چشم مریض** و حرق ناز و حرارت

من حاوی صفت **مرحمت انداختن در چشم مریض** زعفران تر موزنم کا و مریض کند موم

در روغن مسون یا بدرون کرکس و اگر جاری باشد بدرون روغن مذکور

روغن کاک + **مرهم** برای آتشک و جرب و دیگر خارش کافیم  
و جدید صفتی گوگرد و سماب نیل و شربک سوزنی سنگ حرارت  
کیفیت بنده توتونه و در شکر مساوی الون باریک سوزی مایوم  
در روغن فزونی موقوف استعمال آن از مایض حکیم ارشد و ما وید **ط**  
**مرهمی** که در از آنکه قروح خفته و زخمها که هیچ **مرهم** دفع نشود  
جوبست صفتی و در سنگ حر منفی کا قور کمنفای ربحار  
ربح منفی روغن کهنه صفتی موم کهنه و نفال یک از خنجر  
هم عدد و مرکب بنویس هم عدد و مرکب را در روغن کهنه بکوشانند با خشک  
شود صاف موقوف موم را در آن بکوبانند و روان را بکوفنه خنجر در آن  
بر تیز و **مرهم** فرزند بیدار شود شدن چهار عدد و زردی صفتی مرغ  
در آن اکثرت و صلا کتند تا **مرهم** شود از مایض حکیم **سمعیل**  
کافیم **ط** **مرهم** دیگر صفتی بر است خشک سائیده و دام  
در در سنگ دام را در روغن کهنه دام موم کهنه دام کهنه کهنه دام



ملح را بفرست **درهم** تاغ شقایق قصب که از خشکی افتد صفتش فموی  
که با مرکب خاک کینا موسم روزه ملک روزه غم مرغ درهم سازند  
و طلا نماند که نهایت مفید است من طب اکبر از اینها **ط** **ط** **ط**  
**درهم** سوخته آتش و جراحتها و صفت سپیداب از روز روزه  
ملح در دایم هر دوام کا و در نیم درم اینون درم با صفت کنگر مرغ جمع کنند  
من ریاض عالمگیری **ط** **درهم** آشک از غومات و اسرار صفت و در  
رفع دانه بازختم آن نیکند صفت توینا هند ششتم درم ششوف درم **درهم**  
گرد چوب سنج میزدیم اگر نباشد باز نو تر است باز روزه تخم مرغ که در روز  
خاکستر بکشد بعد از کفایت شستند در ستمای نباید و اگر کلمی  
گرد چوب سنج زینق را که از کرباس گذر انداخت تا به نیت و ران نهاد  
شود پس کرباس را بکوبند و از خاکستر او نمک و اخلاص کنند  
عذیل است **ط** **درهم** و در **درهم** آشک صفت کنند ز کرباس با در یک  
مکتوبه مرصع کتوبه روزه کت کت کا و نیم با و در ستمای درهم سازند



من بیاض اجام خان نوشته شد در مهر اطباء فرنگ که بهند  
اندک زخم نظیر ندارد و ضحقه روشن ملک سیم باد سیند و رستم باد  
کافور سه اسم اول سلغم را در روغن ملک خوب بریان کرده از این  
آلوده سیند و در این خوب حل نمایند بعد از آنکه خوب حل شود و  
داخل کنند و نگه دارند در مهر دم الوخرین جنبه برای سر و جواب  
دم الوخرین مختصر یک کشتی طبیعی سیند در ان  
اردیوهر شش رزده غم مرغ عدد و روغن ملک قدری از این  
مصری بقدرش بخود آویزد و از این گرفته و اینون مصری عدد و روغن  
خم مرغ ملک کرده در آن بریزد و در مهر سارند در معد طایفه ناید  
در مهر جوب در خون شادن در معد و خروج آن روغن ملک  
۱۰ شش با دوام نمغ ۱۰ شش پیم گو بند شش موم رز در شش  
شش از این ۱۰ شش مرد در رکت شش نمغ در شش  
هم جمع کنند در مهر رز روغن برای نمغ در شش و با و شش

[illegible]

خصوصاً اورام قریب و حقیقه در سینه و کتف و با سکنج و شاف و در غ اوج  
 بنوعی خصوص بنور وجه و اندام قریح و جریح از کتف و قریح او بنیت  
 میند و جویت صفت روم بخت لب شفا سوم مصفی ۱۰ اشکاب  
 در برهم بکند از لبس مال صافی رز رکت در بنیت تعریف بنوعی  
 داخل کرده در مان بدستیه عالیه مایه شود مانند مرم کرده  
 و در جاکت حدت و وارث باشد رایت بفری با مجفف داخل کرده  
 بسیار عالیه مایه شود استوار نمایند و در جراحت و مایه و فیکه  
 خاک از زباد از کتف میاید که در بر مجفف از بن روم  
 رقیق بفری از نه و در اورام مایه و در سینه میاید که مانند  
 مصفی در غل ماتجید مال همه لا ساید مجیه بدستور مرم سارند  
 و استوار نمایند و جهت از دمای تیرید بعضی روم بخت روم کل از غ  
 بنفش بادام سبزه من باض حکیم علیخان مرحوم ۱۰  
 آتیه است و در صفتی بوزن صدق الکلیف با فیه منقطع حق خدا

مصفا

و بطح في النواون و يضاف اليه و من اللوز و ح البسب و قتل  
و در ملك حتى يخلط جيداً ط مرهم مفك حوب فضله تبريري در  
در نهفته من صفته مفك ازرق محلول في ماء اللوز  
و يخلط ط مرهم الدجاج و شحم البط فرغ ساق البقر و شحم كل الاعد  
و من اللوز و السبع و كسبه من الالفين مع مصلحه فانه في ذلك  
ط مرهم نافع حنه سو حنه انش صفته لعنه اسير دم الاخوين و در  
موم از ريكه دم و دم الاخوين و در ريكه لولاب مذوقه و در ريكه  
لعنه و موم رسي و داخل ساخته بدستور موم سازند و در جاي نوحه  
مالند و نه شود و حوب است ط مرهم رجم انك صفته مکه ياف و در  
ريك ياف و در ريك سائيد و مکه و در ريكه شسته و موم  
سازند و در رجم انك يهند و در رجم انك يرايد و در  
العنه و نوحه رجم ياف و حوب است ط موم حوبه ياف و حوبه  
علا الين موم حوبه ياف و حوبه ياف و حوبه ياف و حوبه ياف

سوداوی و دسواس و رجب اراض سوداوی احاطه آن در زمان حد  
خطای رجب را و نه مدح و عقوبت آن قیاس با سایر رجب  
پوست بزرگ از لا حور و منقول ترید کند و در شش بر وزن باران  
و کوب و در رجب سنبه الطب مصطفی و در رجب سنبه  
زغفران و زلف و آن به غل سرب یک شمشیر چرخ اعلی  
وزن مجموع اود و نه سارده شفا اود و نه را کوفه نجبه با نه وزن اود و نه  
عسل بچون سازد **طیلسی** حکم محمد باقر و حکم علی الدین محمود حسینی  
منقول از خط مولی موده این بچون مقوی معده و دل و جگر و کده  
و شانه و زشتن و تمام اعضاء رجب و غیره بدن است و شکر باه است  
در یک روز اسهال که دانه و بدن را از نه سازد و نه آورد و نه  
چانه شفا و زرق طلعه غیر شمشیر خیمه الغلبه بچون سنبه و سنبه یک  
بچون شفا و زرق طلعه غیر شمشیر خیمه الغلبه بچون سنبه و سنبه یک  
و آن به غل مصطفی و زغفران و زغفران و زغفران و زغفران و زغفران

در این فصل برنجس بوزندان سورجان کتاب حق خلیفان قسطنطنیه  
از برای نسخ و روزه کوفی بر یک اوقیه شکب یک کاف غنوم ضد  
لحمه بسمکه ضد کماپی مایه رویان حقیق در روغن عود زردیاد  
خم و روغن قند هم کند خم شعله هم تربت خم کوفه حاک و بر باد  
نه شفاف اعم و بر سر پرورده جود بود به شفا قلی موی  
بر یک ده شفاف روزه کوفه نیمه حاک کا و در میان در بخوبی بر یک  
یک اوقیه کلسه مشرق الاقاع اشته از یک ده شفاف  
در آب کویسانه و صافی مسوده خم حشاش لحنه نوعم عود نه خم  
جوانی خم کاسه خم عود مقشر بر یک ده شفاف نرم بگویند  
و بشوره بر آورده اضافه نمایند و مطبوخ نماید و آب به همین آب اند  
شیرین کلاب اضافه مسوده با فید لحنه و عسل مطبوخ سه وزن  
اروم بقوام آرد پس نو فودق مله نو با دام مقشر نو گردگان <sup>خلعونه</sup>  
بر یک ده درم و نرم بگویند و معسل مدکور بشیند بیداران اردویه



نہایت پرانی

در آن رسد که بکنج شاهی باشد پس صاف سوخته یا بخت نمیدانند مصفی مقدار  
 بکشد و بجایه مشهور چینی رنگین که از خاک و خاکشاک پاک کرده  
 باشد بکشد و بجایه مشاف چینی داخل کرده بکشد و کف  
 از آن بکشد و از صافی کرده بقوام آورند و در ویه بدستور در آن  
 باشند همچون سازند و بطریق ساختن این همچون است که بر یک اجزاء  
 خاک را حوای مشک و بنزد و غوان و قهوه علی و کوفته عجمه و زنجفر  
 و دهم کرده مرتبه دیگر با عجمه عجمه را و مود را نیز جدا نرم صلابه کرده بر  
 و عمل و آب جوی چینی یا بم بقوام آورده الکاه عجمه را داخل کرده بکشد  
 بر آنند که خوب مخلوط شود پس در ظرف چینی بکاهد از آن و مقدار شربت  
 بچون بدستور حکیم علام الدین محمود است و باید درشت که هر گاه در هر یک  
 از آن حاجت و خلوه و حریرا مقدار چرب چینی را سه مثل آنچه گفته اند و بدستور  
 دیگر چرب شایسته نازیم بنامد و عمل و سیره همچون و خلوه و حریرا بقوام  
 آورده بانی را و دیگره را بانی باشند و بر کتب نمایند بهتر و انفع است

میرزا جعفری مایهت حکیم علامه ابن محمود شیرازی که در امر مایه نظر

مذاکره و درو اعضا و اقسام مفصل بارزہ و صنف بارہ و طریق

را تا میل کند و ملاحظه بر سر و در و مطبوع حرب دارد اعطای آن

این عود اعطائی است که در خطا و غلطی هر کس

و از روح غوغا ز نوید صحنی رخسار غافور و قاضی است که در برابر هر تنهایی

بنام سراج احمد سعید نووری سعید تم رب وار حشر فصیح رومی و نقل

پہلے بواجرز نومبر ۱۸۸۵ء کو قاری محمد الغنیمت رفیع خان ہیکل منظر

نونا و ام سلمه و مخم و نيرة و مرقه و بان المصافرا و ام سلمه

شماره نوزدهم در مجلد هفتم از کتاب ده مشافیه به دستور

معین سازند شریف و رازحه متوسطه کمر منقلب و در رازحه

فوز کے نشہ

صد الشرح في كتابه انما يكون في بعض النسخ وفي بعض النسخ وضعف في بعض النسخ وضعف في بعض النسخ

نوشته از سر - احاطه شود - رخصت است

و امراض کرده و سینه را باغ آب استخوان چوب

7

از یک سینه کباب چینی نیم سینه و از چینی کباب و  
مصلح روی ساق از یک سینه نقد نقد  
رغف این از یک سینه نقد نقد سینه خالص  
عل مصلح و زن از دو سینه و سوزن چون  
بر مصلح از یک سینه نقد نقد و نمایند و  
کفنه که تقویت ماه و اعضا و سینه و ریه و امراض  
کوبند بپایم رزق بپایم بپایم اهل نقد از یک سینه  
بروغ با و ام جرب موده اسطوخودوس نیم سینه  
از یک سینه درم و ریح عطر حد و از خطار حصه الثا  
نصفی کوبینان مصلح از یک سینه درم کوبینان و از چینی  
کلین عمو بند از یک سینه مصلح از یک سینه و نیم  
نیم از دو سینه مصلح و زن از دو سینه چون سا  
نیم و درگاه سید علونین مصلح املاک

مهر خجسته مانتیف حکیم علاء الدین محمود شیرازی که در امر مایه نظر

مندی

۱۲۰



برای عوینی که وینج مدت است سالم بود که او عزیزا او را مفاصل

و وجع مفاصل و ضعف باده و ضعف جمیع قوتها و نسیج و طبع و کمی

طعام فقر این چون را که تب نموده هنوز جویضه فندقی و زرد

با و بود و زنده بهایت منفع کردید امراض او و بخت سید

و قدرت با آتش کردید و شدت طعام بگوید شد احلاط آن

اخوان

جویضه ایست که بخت سید شش به شش و شش و شش و شش

جویضه با برید و رقی نموده و شش را بدست شش بخواب و زرد

کرده ملک کا و زردان بخت سید با و زردان با و زردان

موریتقر از جیب پاک کرده بخت سید جویضه را و زرد

سکین بزرگ کرده و ده من تبریزی آب بودی او کرده

بطریق کتک بر شش امراض از آنجا و کتک حکمت حکم کرده

در اس بار کرده سنگ بزرگ بود و بر شش بخت سید و زرد

تبریزی کتک قلم با یک شش طام در زردان بخت سید با یک

پس زود آورده سرانرا گرفته بالا انداخته است سفید و عمل سفید  
سفید از یک نیم خمر تری و داخل کرده بقوام آورند پس چوبی است  
بسیار مختلف غیر شنبلیله سفید و غفران چهار دانگ و از چینی هفت  
سنگ هفت سفید شفاقت مصر خولی سورخان وانه بل از یک  
عمیق در سبیلک عالی سفید و نیم کوفته نیمه معجون سازند  
و بر روز جمعه صبح و در شفاقت باین مذهب چوبی در یک  
بدستور و در شفاقت چوبی را در یک من بدستور طبع نمایند چوبی  
با یک نیم طبع نمایند و چون نیمه تمام شود فرود آورده سرد کرده کفاه  
دارد نصف صبح با معجون بخورند و نصف و یک شام بخورند و از برای  
تکبری این اقوا را بارانهای که به معجون باید سرشت او و نموده  
ملک کاورمان درون عفت با رخنه ملک العظم بر یک مختلف  
و مختلف وزن چوبی به شنبلیله او و نموده و لا حرج است  
و در این معجون بر یک مختلف نیز داخل کرده با احتیاط

منجیه و مکرکه اش برای شخصی که شکوه بسیار از ضعف ماه و درد اعصاب  
دارد تهیه مرتبه متفقد کردید و خوب غشیه منظره از یک چهارده  
منفک یک خطای بهمان خطای از یک منفک و از چینی جدا  
منفک کار و زبان استون شفا غشیه مار کهنه از یک منفک  
مویکس و امیر و نون کرده و رزوک و رقی کرده از یک منفک  
جوش غشیه و شسته را بدستور مذکور و تیره کرده مجموع را ماده من تیره  
لب و در یک ریگ کرده سر از بدستور مذکور پوشانده مقدار  
پنج غل مار یک در زبان بوزماند نامیم مانع رسد از گشای و خوردن  
صافی گوده مار یک غشیه و غل از یک منی تیره داخل کرده و قوام  
پس در چینی شفا غل جوش غل مورخان نور زبان و ام غل منفک  
مانع از یک منفک از شش موقوف منفک جوش غل اعلی منفک  
منفک عینه نه یک در دنگ زعفران من منفک برست عینه کاب  
منفک منو با و ام مویکس غل کهنه مورخانه الحفظ منو جوش غل یک

چهار شغال ریستور چون سازند و هر صبح دو شغال و یک شغال  
با هم در جوی می‌روند و گوز می‌خورند و اگر گوز نماند بهین را می‌نهند  
و گوز را می‌خورند و اگر گوز نماند بهین را می‌نهند و اگر گوز  
افراد که در این محوطه در و بیرون می‌روند و ملک کاهریان و دیگران  
و ملک البطم از برای یک شغال لاجرم معقول جیرار می‌توان  
روارند و گفته ملک شغالی از برای یک شغال باورند بهین است  
و چون جوی است که در این بهین است اول هوای این شغال کلان و سالی  
از این بهین است که موافق است بر جوی سور بخان جوی افزوده  
و در یادنی و کی می‌تواند بر او از موزه نام آنرا سور جوی جوی  
و قیامت در آن است و در این بهین است و گفته است که این  
چون در موزه از زبان و عدا و غلبه بلور است و اگر در نام  
خود از این سور جوی غلبه شورای با خود است و جوی بهین است  
آن جوی جوی اعین است شغال سور بخان مصری و عفران

مصلحت روی دار چینی از یک شفا معتقدان مایه نبرد کور  
بوست جگر شیطانی بدین راز نامتلف سیاه که کاشخ زلف  
خاکه کنار یک شفا پوست بپایم رزق برید کاشخ  
از یک شفا شفا نک بدین رنجیل بر یک کشف ادویه  
را کوفته ختمه ریختن با این شوی جرب نمودن با مصلحت شفا  
علی مصلحت رستور موز محوئی سازند شفا مصلحت  
تا چهار شفا در راز مضمون و اما مصلحت کشف مصلحت  
نام شفا و در راز مصلحت از شفا تا چهار شفا  
و اگر در کس روز اول یک مرتبه قدر خوراک تا مصلحت  
سازند که مواد بیشتر دفع شود بهتر خواهد شد و غذا در این روز  
خوراک کربن حلوان یا مرغ و مصلحت شفا در چینی و  
در حلوان یا مرغ و مصلحت شفا در چینی و مصلحت  
مصلحت مصلحت و مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت

اصطلاح شفا و تفک خور بود و سیاه کلین زعفران زرد  
فرنگان محمد کوفی از بزرگ شفا دار چینی قاقه تفک سیاه  
سیاه کلین مصطفی رومی نوزیدان کورینان آن اوصاف خرا بزرگ  
بخ شفا زنجبیل دار تفک عا و فرجاء در خط است بزرگ شفا  
صل مینو سه فتن او و به بدستور قور مجنون سازند و در شربت  
در ارمه موکله دو شفا و در ارمه خونیه سه شفا و در ارمه  
منعقه شفا و به بهنجور خوب چمن طعام هضم کند و باده  
لا خورشید دهد و در مکر و مفاضل را نافع است و صبح  
در زده و شانه و دماغ و ده خوت دهد و در شفا طعام او خورد  
و غلات آن بوسه ببلد رز و پوست ببلد کاشی سیاه ابله منفی  
نورس ببلد و در چینی لکیمه اسارون خور و الطیب زعفران نورین  
و لیس ل محمد کوفی کند و در تفک زنجبیل را از بامه زنبون ناخواه  
نم کند هم شفا نوزیدان شفا غل مصر مصر رومی عود قاری اجاز مساکو



جوب چینی اعلیٰ مساوی چون اودویه عمل معنی سه وزن اودویه  
 مقور معجون سازند شیرین سه شغال ط معجون چوب چینی دیگر  
 نفوس گفته که این معجون جمیع امراض بارزده سودا مغی است و بدن  
 را قوی کند و صحت افزاید و راحت و سرور آورد و اعطای آن  
 جوب چینی که بوبت مالای اندازند باشد معذرات بکند و تنفالی  
 سناکی را در تنفالی و معجون بخیل معطی روی در چینی ترنقل فلفل  
 در از مختلف عا و قوا شیطی هندی هم است بکند سبزه نقل ازرق  
 مرکب سعل الطیب خوبان و فح ترکیه ناکواه را زبانه شود بکند  
 بر یک شغال شیر را نرم بگویند و باقی اودویه کوفته بخت بر و غ کاو  
 جوب سوده مایه وزن اودویه عمل معنی معجون سازند شیرین  
 و در تنفالی و نیم ط از معجون عوی بکثر الاستعمال از آن جمله  
 شمع نهشت که بدن جواند عصب و تسامع غرضه در اکثر اشخاص و ارض  
 از آن مسامع ساهند سوده ام اول این نسخه پنج خطی است و در حین

معاجین

[illegible]

20

جلیمو ماسه کوفته نخته روغن فستق اضماده میخوردن بلعاب نیلوفر که از غرق  
بالایان کوفته باشد جگر زنده **ه**ا حبیب سبز روغن برای قطع کورس  
و دانه و احیای دم قرص است **س**سند و شش سوسه روغن غنیم مرغ سوسه  
شش طبع مدی سوسه غنیم کدنا سوسه نوشادر نیم باشد خبث الحیدر آه  
مقول از زنی افند زبوان داخل میخوردن سبب بعد از کوفته شربنی بعد  
حبیب عدد و دوبردار اگر چه آید میخوردن **س**ازند **ه**ا حبیب صحرایان  
بقا بقا بقا افقون اسطوخودوس سفوح ریخ مدبر غار بقون  
ایک بند ایک ترد سقید کوبست بلبله در **س**سجیم خنظل کثیرا سقونیا  
ایک و ایکی کوفته نخته با حبیب سازند **ه**ا **س**سزله **س**زله و مارو  
از اینج هم ماسه حبیب چاشنی **د**ر ایک **س**سسته **د**ر ایک صغیر عسل **د**ر ایک  
ملک ارمنی **د**ر ایک رب الوس **د**ر ایک سرهقان عرق **د**ر ایک  
سوخ کدو **د**ر ایک سوخ خنجر **د**ر ایک افقون سانس زعفران  
هم ماسه نویدیم ریخ **د**ر ایک کوفته نخته بلعاب بیدانه و کدو کباب

**تفریق آب سبک و سنگین** در وقت صبح و عصر و در وقت که در وقت است  
صفت بلوط مورد و در وقت طلوع ماه و سینه از یک قدری کوفته و کوبیده  
و در آن آب کشیده و **سینه** حرارتش بخورنش صفت آن زعفران است  
در سینه مرغ سرکه مصطکی بهر آب فروغ آب بهر آب بهر آب  
ما قلم کبار بهر آب محو شد اما آب سبک و کوفته آب بهر آب کوفته  
و قلم بهر آب با قند و نبات لغوام آرند و او را در کوفته و داخل کرده  
و **لحم** محزون سازند **آب محزون** **آب محزون** **آب محزون**  
هم بهر آب سوسن هم بهر آب محو و شوی کم و در آن از زرد و در آن صبح  
و در آن آب و در آن کبر و در آن کوفته و چینه با عرق مدشک جگر  
قبل از نفوذ فرو برند **حشمت** صمغ عربی بهر آب کبر و بهر آب کبر  
هم بهر آب پخته و بهر آب خمر و بهر آب خمر و بهر آب خمر  
ما قلم پخته بهر آب بود و بهر آب بود و بهر آب بود  
نوشه کون و بهر آب استون بهر آب استون و بهر آب استون





حب دارند بقدر ما شک در جماعت آن لک ندارند **حکایت**

از السوس هم صفحه و هم کتیرا هم است و هم خنک هم است و هم

آرد باطل و هم بر رانج هم کوفته نخته باب و نختن **حکایت**

نافع با **حکایت** بار و بر رانج هم مصطک و هم کتیرا هم

کبر با شعی هم ملک ازنی فتول هم هم ر السوس هم است و هم

زغفران هم ملک کا و زبان هم و موندنی کینج هم هم خنک هم

در نختن خیارین هم اینون هم کوفته نخته باب گوشت ر شسته

حب دارند بقدر محض فایده **حکایت** **حکایت** **حکایت**

و از نایل کند اگر با ما و این خورند پتیرا و این فیترا و دایک ازفتون

و دایک لا حور و محمول و دایک لغتونا شور و دایک کج خنک و دایک

خرق سیاه و دایک سبیل و دایک اینون و دایک کوفته نخته حب دارند

و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک

و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک

و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک و دایک

میان

[illegible]

درای نقری ماس کوفته تجبه بار و غن زینب رسته یمن مالعل شیرینی ازان  
کینفت با با با این حب لنگ صیر قوطری و ماس خشم مازال سفید  
جوشیده ماس مقل ارزق ماس اسق ماس عاریقون سفید ماس  
عصاره فیت ماس حب البیل ماس کینج سو ماس شحم خنظل ماس  
باب گندنا محون سازند و حب سازند شیرینی کینفت باب بکرم کوزند  
حب و بکر رای قطع لور سر زنده در و ج عو با بیلده سیاه بیلده  
شیطیج سدر عافرقا توشور غفل و دراز غفل خشم گندنا اوز  
ماسوی کوفته نخیه باب بک مود و رسته حب سازند شیرینی ازان  
محور شفت باب گندنا باغ بار با و در و توسع الزندان مویخ اصل  
قط اوز ماسوی سدر و عیل و عیل ماس الایستان حرا لافضاج  
الدامیل خطره سفید بیلده ماسونه رو باه ترک الکلب الکلب خشم مرد  
مرد در سگ خشم کلیم شیر کا و تارضا مافدی رنخ کا و بار و غن کوفته  
مابله با حرا و لاسه لاطف کون گندنا فی عیبر ایلو حرا لاسه

طائفت جلدنا که نیره پس جب آلاس حُصَصْ کجا اوزار یواز لیتی و لیکن

لصفحه البیض و یمن رب الفحل و دوا که عجیب النفع لرب

و تنجیه کند کوهیا

الاطمین و العود یمن فیظرا نره فی وقتة انزروت و ما یمن الایم

عزرة و در چشم شمر غلنه و رام یمنی و شعلات و زوراه و دوا

عفی آورد قدری کوزه اسب سیاید مار و عی با نونه شسته بریدن کند

عفی آورد و هر کجای عفی بند کند در سه اصغرها کاک لینی باب

اب زردک و طلا عاید و هار البول فی الفرائس سود کونی حاکم

فوزی بری یمن لاسکر دیوکل وقت النوم و یوکل بعد یمن کبر

و دوا و ریفت البواسیر و یمنی الدماغ من الاغلاط الرویه الفاسدة

و یقطع الاسهال بیدل اصنوا و قینق بیدل مصطک تربد ابیض حبوب

کلواحد او قینق دارینی اسارون کلواحد لصف او قبه بیدق

و یمن و شیر کشته اوراق من دمن البقر و یمن بالعل و شعلات

علیه للبول فی الکوش سانه ملوط و دلم کلکار و درج دار غلقل و دم



[illegible]

عبد الوهاب



و ندان سخن کند کلمه با قیام هم به جفت بطوط هم به مکنار به  
 حب الدس هم به خرنوب بنظره به سماق به نام بلبه به  
 کوفته درین و ندان یاسند به لبص الایمن و سن البادج  
 ان یطبخ البادیج فی ماء و یطبخ علی نار متوسطه حتی یفتیح ثم  
 یصفی عنه الماء و یحلب علی الماء منقعه زیت و یطبخ حتی یجرب  
 الماء و یتقی الدهن و حتی یطبخ به روغن بهته تحلیک نفخ مردن مالند  
 شملینر سیاه و ده به مکه سیاه به مکه خردل بوداده به مکه روغن  
 رزق کند به روغن رب نسیب بهته زخم ناصور و همه زخمها بکوبند  
 رب سیم مارک سوده و یوزن و به نوله و ضعی سازند بعد از یک  
 چهارم یک دغ کجباله با قرض بکوشا بند تا زمانه که قش سوزنه شود  
 بعد از آن سر و سوزن صاف شود و در آن کف کوشش و بکوبند  
 و بار یک سیم و در اصل روغن سوده بکوشش و بکوبند به  
 شفاف ادا علی علی العین یوم المرین و یجرب فی وقت شاف افیون نر

[illegible]

صوفی حرق باب انظروں طریک مد

یکم **طی** از نارنج اخرا و سوا و **طی** لطیف الفوق بعد از آن بدین تفصیل  
 اجماع الصاب و یکجا صیقل **طی** طلا که نوحه آتش را نفع دهد برک ضار کوفته باشد  
 بار و غنی در هم کرده شسته طلا نمایند **طی** ایضا لغویا کافور قیصری با آرد  
 در هم شسته طلا نمایند **طی** ایضا کونک القویا درخت نوت سوخته ساییده  
 بار و غنی کرده شسته طلا نمایند **طی** طلا سیود الشعیر بویه بوقه آتش و قصور الحوز  
 الرطب و اقاقی و ورد سن کل واحد نصف جز بدق و یمن برین و استعمل  
 طلا نمایند **طی** طلا مانع از آتار السواد فی الوجه بوقه و فین الشعیر بطلا اصل السوس  
 الاسمانی بکوه مکلف واحد در هم نوساد در شش مکلف واحد انا عشر در هم  
 ملک الاثنی عشر بایا الحار و یمن نه استوائی و یوض و عند الحیبت یحل فیتا من  
 البصر و یستعمل طلا نمایند **طی** طلا که آتار اندازد و بپزند مردار کسک کسک حرر و روزه  
 غنی آرد بخود استخوان بوشید آرد در مختم حرر و کوفته و نجه سب طلا کنند  
 و صاب در جامه بپوشند **طی** طلا مکلف نیم زخم حریره با طلا اخرا مساد و  
 کوفته نجه ناسیته طلا کنند **طی** طلا مکلف الغلیظ ترس با طلا جوش

طلا که کونک القویا درخت نوت سوخته ساییده  
 بار و غنی کرده شسته طلا نمایند  
 کونک القویا درخت نوت سوخته ساییده  
 بار و غنی کرده شسته طلا نمایند

محصن که نیست نه نزد هیچ یک چهارم قسط منوبادام پنج کوسن است باکو  
جیب آن زیداجر زراوند مدح یک هم درم پنجم رب فلفل سیاه کنیز  
لوریک یکدم اجزاء را کوفته باب که در آن محاله جوشانند باشد بیشتر  
هر روز یک بار طلا نمایند ط طلا لعلش بود نورالمشهور المندس  
مست و مرق و محن عا و طنج فيه نین و طلا ط طلا لعلی تحمید اب  
خسک در سرکه جوشانده یک ماه روز بعد از آن قدری نم نازد باید از  
سبزه جیب بدان برگزیده ضماد کنند ط طلا کوب رانج وید کوکو  
سفید اسم بار سفید ماس باز را نوزاند و با کوکو و صلابه کرده در  
شوی و روغن کیمز چند آن جوشانده و طلا نمایند ط محمد دریا کوکو سفید  
رایه ازین علاج نیت بگردن شوی بگردن بکشد یکم نیم جز کوفته  
نیمه سرکه شسته طلا نمایند ط طلا لعلی زین ماس مردار یک  
اسم ماس شوی ماس سرکه ماس روغن نیم جز طلا نمایند ط صفت  
چهار که گفته کودکان را سود دارد بگردن زرد و جوار زراوند طویل مردار





[illegible]



در قلم خدایین مودانه که در زیکوه پندانه بیخ فیه ریخته لادن صدق است  
 ریخته بایست خدایانه تازه بدستور موم روشن سازند ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

با یک بار شیر و پنیر لا روغ بکشد بخوشانه تا آب خشک شود و روغن صاف  
نوده بکشد و در هر صبح و شام عاقلند تا مغز است **بکشد و در آب شام**  
حسب بطله سیاه و دام علیه لوله نیم دام در بکشد و حبس در آب بپزد  
تا آب او را بخوبی نوده کوبد مقدار کفاز و روز به روز یک حبس هر روز و روز  
صبح بپزد و بافت روز و از این حبس بپزد بر دم طلا نمایند  
صحت باید **بکشد** و این و شقاق کرسنه پوست تخم مرغ  
بپزد یک قطعه تخم در آب شام و شام کوزن سوخته بپزد در این  
تخم خفته با پوست کوفته زراوند طویل بادام تلخ تازه عاقل بکشد  
بکوبد آرد کفاز و حبس صلاسه کوبه هر موقع کف و این را چند روز  
نمایند **بکشد** ایضا مضیق کرنا بپزد و کفایت است باز و شب  
کند پوست انار وانه و تر تا سوخته شود و آب خاص صفت بر حنفی ملوط  
وانه و غلظت و در آب و باطریا نمند با آب به ترش سرشته است و  
مخ نمک المونین است **بکشد** ایضا نمک الشب بکشد از این جامع عتوض

در جرم خفاج اذخر یک خرد یا لکه نراری لکوده کرده چند روز استعمال  
نورینه و از زبان رابر دفع رطوبت و لغت مار و سیر کلان نمک  
سایه و یکجا نموده استعمال نمایند <sup>لیکن</sup> و بعضا عاودا کاسه به  
سید لطیف خون ساوین مار و سیر کلان سحر کوی نهاده  
نعلت ریختل در رخنه نمک بکشد و بخوشاند و سبب کند <sup>در</sup>  
رضا محمدی <sup>در</sup> جالبیوش تر سید <sup>در</sup> نعلت شامع دارد نعلت  
و تقویه غنی رحم و تسخین و لطیف و کشا را بر آل زن و جدت  
مواد از قدین و جدت به مرد سدا <sup>در</sup> سیم مرگوش <sup>در</sup> صحرای  
گذر اذخر کلوت پوست آثار ترش بلهونه بار و رخ بان  
و امثال آن <sup>در</sup> سینه سحر <sup>در</sup> نرینه بانه اول روز حمل نماید و شب  
اوج کشند <sup>در</sup> و بعضا که سیرج <sup>در</sup> الابرشت عمو غنی سحر کوی  
نعلت رکن رقا و لغت مار و سیر یک <sup>در</sup> نعلت  
نور مایه یا <sup>در</sup> سینه سحر <sup>در</sup> نعلت <sup>در</sup> رضا بود استعمال





یک حب صبح و یک حب شام لطیف دهند و در آن دانه حب است  
بلکه شیر سفید بود که هر صفت بود هم انقار کنند بود بهلا و بود  
و دود را کوفته نخته و آب بر آن بقدر فقط حب است به حب  
صبح و یک حب تا یک هفته بخورند غذا شیر ما و فقط اگر بر شیر حاکم کنند  
برنج سبزی داخل کرده شیر برنج ساخته بخورند و در آن موخرو  
حب لاطین نامبر که خوب است این حب که موخرو است به  
بنام حب بخورند که به من شود و من به طلا نمایند اگر احیاناً سوزش کنند  
این حب است یا در ظرف شود و این حب که قوتش به این است و نام  
فندق و نام موخرو و نام بره را کوفته با یک حب این در روز و این  
اند و به در جابر که موخرو است مثل بره نمایند و در استفاق و در  
و در با گاو نمایند اما اول باید که موضع حب را خوب کار کنند  
و در نمایند این حب چوبه فقط هم به موضع حب و در نمایند نام است  
بر روی شیرین و اما پس به نام بره و نام بره و نام بره

دوام سینه کرده میوشند و زنده روزی بر قدر که خون اندام بود  
 بنواکوب و نازش گرفته و مبره آن و اشغال آن قدری  
 بر شمع زرد سائب سینه را آورده و در آن یک یک سبزه  
 و زرد کرده میوشند تا بهشت روزی که جهت قوی نام و جبر میباشند  
 بوی نفس را سائب بر موضع جرب و قویا بمانند و بول و طفل  
 با یک نافع نیست بچ فایده برای سحر که میبست نتواند که بکشد  
 صفت بار و زهره گاو و پزار کش عفره را مبره همه در آن  
 بپزند و در زهره مذکور شسته و فست حجام طلا نمایند و بپزند  
 ایضاً میسرادی و در وقت کرده سوزاند و ببول طفل دوام  
 کرده و در حمام بمانند بچ ایضاً زردی که مبره و مردار شکم  
 بپزند که مبره سوخته شود و در غن بماند بر موضع شقایق و بچ  
 بماند نافع است بچ فایده بچ حافظه و نموده حضرت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام در غفون سحر بوی کوفته باطل محو سازند

و بخورند و انصار بر جان باه های مستقر ملک مردم حورند  
الکته پان برنگیست پرورده ماعیل مرا کند و جنگ رنده و دین  
سیر رشتند و جها سازند بقدر نحو وقت حاجت با  
از زن و درم می گیرند و فایده بر شمع باه افزون بخورند  
ملک او را ملک رغوان و درم بار و غن جزی بار و غن کا و کوشا  
و بر قضیب و درم اطلاق کنند و انصاف بوره از سر  
و درم سل و درم غن کا و کوشا و قضیب و قضیب و قضیب  
طلد نمایند و دیگر بزرگ فاطمین صهار کردن او بازفت و درم  
کد و حتمه بزرگ کردن قضیب نافع است و بپوش موز و مطبق  
او با قضیب حار برین کلد و صهار ادرم باب مجرب و قطور  
او با پشم و غن و درم زنبور چه درد کوش نافع است و  
انصاف سر کین ککو تر کسیده باشد بازفت رومی سینه و بر قضیب  
طلد نمایند و ای فوق باه حور است و بسیار نافع بلکه صهار نماید

باب المعویات و در تقویت بیهوشی و تحریک فیض بیهوشیت

در غایت ممکنه غصص پانز کس بر یک نیم جر فته یک جر

در بعد فتهت مشق روح زبشون و قدری آب کوه

تا بر شود آب سخته کوه و روح بماند صاف نموده زهره

خام که عاقر قرحا خردل سرخ بر یک مشق غده شقیق

مکرر قضیب و عانه و ۵۰۶۰۱۰۵۰۶ صفا نمایند و اگر مویشا

و انشاق آن و بر مرغ اضافه کنند ماعت تقویت

الطیخون سه درم چار کس را بیکسانه روز هر در شیر بخورند

تا بر شود و بر شیر عین طلا کنند مادیون الحشفه طلا نمایند

محبب الارضیت ۴۰ ایضا چون سورجیان و مرصا و نریک

کشف و رسته مذکور اضافه نمایند و بر کج زان و رمار و حصیه

و قضیب مکرر طلا نمایند و بر بایست ۴۰ و اضافی بپور بگویند

و در انقباض بماند و بر قضیب و عانه طلا نمایند خندان لغو شود

نخستین در نو آرد و در پاه دینام کند و بر جماع یار و به چون قصب  
و دیار کالند این نوع معاف عجب دارد بگریزند سقوف قصب  
خاک کده خیمه العقب عاف و جامع خمره بیک چهار منقش  
اوسون در مقام خایه کتی یک چند و آن به در کشیدند  
و قدر قطران و آن بعد از روح لعل که ایران بویست و معطر  
اکنج بر سر آید بران برزند و سرسبم رستور کند و در بیل دفن کند  
همان شبانه روز و بعد از رفت روز بیل تازه اندازند و برون  
آوردند و آن روغ را دست کند و نقل و بر کنند و در سرخ  
و در وقت شفق ملک البقم و دار و دار خنک بار یک  
سود و همه به ملک بایزند و و و و و بدان برزند و انعام  
آید و وقت جهت استقامت نماید که است روز را بیل  
سود و نغوظ عظم آرد و حور است  
بهر عین مجرب خون مرغ سفید و روان قدر مرد در شک است

مردم موفقی شسته گذارسته طلا عایت و قیاس حکم شوق جماع<sup>ط</sup>  
باب الحویات حد الامساک بخت مجرب<sup>ط</sup> فده نمیدرس  
برای چهار روز حبایت بخت اگر گرفته بگو و موزاد را  
باجو حد مسدود گوید حبایت بخت بقدر کفو در سحر کنند<sup>ط</sup>  
حب و بکر امساک منع نفو عام کند و الفاظ موزاد و تمسک  
و نفوم و مهر و مسهر و نور و مرقه رشت صد دانه پنج سوکران<sup>ط</sup>  
شک کوفته رشت بپای مخلوط سازند و در صد خانه  
نقد است بگویند مایه حب شوق و در وقت حب  
بقدر نیم است بگویند و اگر کفایت موز خوانند یا نه شک از بی<sup>ط</sup>  
ورق الحایت بگویند<sup>ط</sup> حب بوق است حب  
کفایت کفایت و غیر رسیده بسیار موم شست و رازر بگویند  
در در یک شست مرغ بنامه و چند نفر از پند از یک یک همین<sup>ط</sup>  
داشتند و مرغ به نفوذ از غار بکار کرد بدین نام حب معالی نمودم





بسم الله الرحمن الرحيم وصدق الله بما موهبه بخبره انهم اوردوا  
رسبت في فانيه وج بملق زباني فانيه سبار ولد  
وهرگاه او را يابيد ماان ورفوان حره كوده فرزند سبار  
برقيدون عقيمه باشد بارگرو كسرت او بكنفك وضع رص وراز  
وكدكند برگاه ماعيل عابد في في برار رنج سر سهر كاشفات  
برابر كوده كفوف سازند خوراك وپشه في فراموشان ادمه  
للصم والظن ووجع اللوز وضع الكوكس فو كسك كاشع رنج  
بالمش كسكس وكدك در كوكس كفاوند في افضاله اب زباني  
عش كسكس كفاوند في افضاله سبار بار من كسكس  
عش داده در كوكس كفاوند في افضاله رنج كسكس  
كفاوند في افضاله اذاعه الحور لوانى الحور الدم وخطه الصم  
الضاهر الموبات نفع الظلس والصم ان يطبخ الحنظل  
الحم الحور العافه وخطه في الدوا ماان وخطه مرارا وخطه الحور

ان مرارة الكيس اذا طبع منها ثلثة دراهم فرغلت آذوق ودم الغار  
وقطنة بعد دباب الصنفه فتح الصم بعد الصنفه ودم الحوت  
في ارادة الطرس الحارض برگاه برک بداره خشک نموده با  
دست نرم نموده و در درگوش بگذارند و بنه درگوش بگذارند  
اگرچه بمیورر حرارتش امانت بسیار میکند و ايضا  
بارد و کل بجه درگوش بگذارند کس و جمع کند و  
افسانه مایه با شیر و تربید و درگوش بگذارند و دلو  
و زیز نغمه گوش سپارند نفع میکند و صابون فیتور  
حردن بسیار فایده دارد و ايضا از زور و سستی درگوش  
بگذارند و گوش باز دارد برگاه و سنبلین یا زهره زرد و  
براهم تلخ مرفوح رخته درگوش قدیر بگذارند و در رایل  
کنند تجربه رسیده برگاه اقیون مضر و درگوش بگذارند که  
و فتح کند برگاه ریمون و باروخ کلخه و چشمه قطره بگذارند

[illegible]

بر چند بار باشد که خود زین اختلاف است بعضی که بپوش  
لا بگویند و صاحب اختیارات گفته در از قریب است و نه  
کوشش بگوید را بگویند که فایده اگر خطا گیر خوار باشد  
یا رتبه کند برود و خطا را باب بودینه حکایت کرده باشد  
ناقص است که فایده اگر بلکه مایع بگیرد و در میان خطا  
ببرند و چند در یکبارند بعد از آن بیرون آورند و از آن  
و بار دیگر در میان خطا بپوشد و در هیچ بپوشد بار آورده  
خطا بپوشد تا چند مرتبه بر چند بپوشد آن کند بپوشد بعد از آن  
بر که آن بپوشد و در وقت بود چند آن بپوشد و در هیچ  
کنند و چون خواهند که در از عکس باز بپوشد بپوشد و در وقت  
گذشته و وقت بپوشد و دیگر کار کنند که  
فایده اگر در هر وقت بپوشد که قدر خلقت و عمل آن  
رضایت بپوشد و بپوشد که بعد از عفو و با صبح عفو

بروز طلا کنند یا هر دو ایند جامع کنند عارض و معقول  
لذات برین طریق خواهد بود و حاصلش گردد که عارض برگاه  
اجتناب کنی در شیر تازه بنشیند یکشنبه روز بعد از آن خاک  
کهنه و برزخ کهنه بر سر او گذارند و طلا کنند او را بر پا خواهند  
کرد و فلک عجیبش این خواهد بود که هر چه قوت یاب  
و قوت عارضت و مملکت حفظ را بکنند و اگر کرم خدمت کنند  
فیمکه سمع نیست برکت بار حق عابد خدا است  
از هر چه است دوست ظاهر شود بنوعیه جامع شوند احوال  
شود مگر کرم بیایند در دهن گیرند احوال شود که هر چه  
صفت عارضه را چند بخاند و تا در دهن باشد نفوذ نماید  
مکنند و در دهن او را اندازند و بوی او را  
خوردند و آب بنوشند و یک وقته در هفت شفاست  
در دهنش بکشد و در دهن خفته المقدار یک نمک انداخته بکشد



سایه بخت و بختی در اینک سکنین بریند و آتش نم برآورد  
مانند یک مایه نقاری رسد پس آنکه نایت ابروفته در درون  
سکنین کوده باشد نیم در یک ستموینا میدارند خون منقذ کنند  
درست نگذارند و در وقت جهنم محاسبت بکنند در درون  
کای و محفوظ عام آورد و ندادن آن از نیت رنوخ مکنند به در  
صله به درم بکنند و درم ملک کرده نوقد چنان  
بکنند در درون کوزه محفوظ سازند شود چنانچه هر  
خون صفتی محسوس است حفظ نماید بگویند و با جانهای خود  
عالمه چنانچه در درون زمین کوزه صند ۴ صند ۴ رشتن  
۴ درم جاوشیر ۴ فرغیوب نقد از تقی ۴۴۴ سکن ۴۴  
همه در سرکه صند که با کشتیر صند خامه نوار  
ناره خامه چنانچه اگر از این بماند بکنند در درون  
رود در درون کنند و با نیش و خورن سبک بماند

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه الخواص ان عمر لسان الشجر الطيب وعمر التفاح كوا

منه ريب ومنه القول موصح قرابيه الاستقطار وسبقه الميع

نار به وسمه الى ان ينهر الماء وان من مع الله الاستقطار

لان نخل البريق والنبوت مرفع وكل الماء يقينا

عن الله او فيه من ثمار الماء يعوم مقام رطل من الخمر في

التفاح والسماع يا الصواب كما نذر رغبه سموم

مقاب زعفران جند منير بقدر عدم كرفه وراتب ملوكه

موشم الكرمول نبذ لا يقدر عدم در كوران ذكركم

ما في الكرمول خورش عظمه من عود من ماله من موه

كم كرفه من موه الكرمول من موه الطيب موه موه

سعد كرمي كرم موه كرم موه دار حبه من موه وكسبل

موه دار موه موه موه موه موه موه موه موه

ما موه موه موه موه موه موه موه موه موه



تجی که برای تکلیف و حق قبول و تقبل طبیعت نظر ندارد و بوی ندهن بخوا

شیرین بیده رز و مرکب بر روی غمز و زوت نصف جزو غفران

چهارم مقصود است بحد و سبب مقدار قوه عکس

رای نصف کلیم که در وقت و سیلان آن باشد از آنکه باقی است

سبب به برش کلیم به گلب ارشی مغول به آرد و کبزه به

مردم و یک مورد را که شامد صفت موهده آرد و بوی خرمای خاک

به شک لوله افاغنا به گلب قوط به گلب طراشیت به به اضافه نمود

به پستیمه صند و باین که نماید مجرب است به صفت علی که چند

بماند و تا در کمرین باشد فوط باشد بکشد یا در وقت و درون

او را بیدارند و پوست او را حوز و کبزه بایب شوند و یک و قبه

که صفت شفاست و در یک شفا کند و در غرض خله خفا و اعتقاد که

پوست مذموع کند سائین است و یکدم و در یک شکیلی بفرزند

و ایش ترم را فرزند تا به شفاست و اعتقاد رسد پس آنکه تا به شفاست

که در دست سینه کرده باشد بدارک سفید یا بدارک چوب شوقه کوبیده  
 بکار دارد و در وقت حاجت محامیت بیدم در دهان بخواند  
 نفوذ تمام آورد و بدارک آن است روغن کند به دوم و سه  
 کنند سفید و دوم ملک کرده بوقت حاجت بیدم در دهان  
 بکشد نفوذ ساکن شود و بدارک آن است خون حنجره محاسب  
 بخیط نام بگوید و با جاساس کنند و بدارک آن است و بدارک آن است  
 جوارش و بخیط خودش و دیگر بخیط خام و دوم بوی ترنج بود  
 بوی بروی سپید بودم سبک اطلب بودم نام و بدارک آن است  
 بخیط گانه و بوی جیر بوی نام ملک کافور بانی بودم بخیط بودم  
 ضد سفید بودم بخیط سفید بودم بوی گانه بودم  
 آبله نفق ادرار رزق نفق بودم کافور و گانه بودم  
 فسر که اصل بودم آب انار بودم بدارک آن است بخیط سفید بودم  
 مرد و زن بخیط بودم در آب بخیط بودم بخیط بودم

جولیت اودوم غیر شنبه سیم ورم و رزق طلا نشیند کلاب مکتوم  
الطه لادریه شتر کرده و کور نشیند و رات و کلاب پند ماقد  
نابها لادریه شتر غلام بگذارد و بطین معجون مرمت سازند  
و زلفه کوبن حموضت و طلاوت بحسب ذائقه بدارند  
همضم و صفت اخلاط و از راه نوحه و دفع بخار است بحریک  
و محمود مزاج و ابله سودا نافع و مقور و مانع و جلد و صند  
و مالک از بهر مناف و اگر با جواریم تیار نمایند آن نیز کثیر النفع  
سودا و اسهال و اسهال کنند شش را بحد حساب ادر  
بالویه نفع کثیر است با شکر مرصقه نمائند  
طاهر و در کتب حقیق نافع و دمانا تخم کسر و در این  
خم و فزک اسهال و شکر اشبع مساوی وزن گرفته  
لوکه غصه نودین و یار باک لوله ما و اعصاب بدین  
شکاف بمهر کوب خضر مریم ۱۲ بودینه دشت ۱۴۰۴



ای باب ۲۰ سد خشک ۱۰ درم نور بنفشه ۲۰ درم همه که کوبیده  
در نهنج کا و سسته سیاه کاس رند و بکنج غلظت  
والا معاد اینون بهمان ناخواه کوفته تخم بنفشه  
بر روز غلظت باب بخورند و فایده زیاده را اگر  
بیشتر زیاده و چسبند در دست بویال شود و اگر بار و غلظت  
کلی و تر باشد صداع و طوف میشود و اگر بار و غلظت  
در گوش بچکانند و در دفع کنند و فایده در قهقه گوش  
کنند و نوبت بعد است ربه کا و حریر و گل گلی  
انچه از باره کنند فایده نفع از خواص او و کوبیده و  
در گوش گذارند و مجرب است و باره از کوبیده است  
معجون تاغ الصداع و در سیاه عاقر قوسا لبوس و طوف گوش  
نکته در معجون سارند و فایده بکسر اشباح  
و در تبانه اردجو ۱۰ درم اردو تا فایده درم سهند و فایده مرغ عدد

در

آب کبر و آب کانی نان بهر دو موضع موقوف گردد و در هر یک چهار  
نعلون در وقت حاجت و در و گرد و خون دهد و در وقت  
بودن بکشد و یکدیگر بخورد و در پنج لار آب کوشاند تا یکم لار  
ماند و در هر یک از اینها در پنج لار آب کوشاند تا یکم  
سرمه بماند و پنج نعلون در هر یک کوه بکشد و در هر یک  
افزاید و در هر یک از اینها در پنج لار آب کوشاند تا یکم  
رغوان بخورد و کوفته خنک و در پنج نعلون آب کوشاند تا یکم  
هر نعلون در هر یک از اینها در پنج لار آب کوشاند تا یکم  
و طسوج در هر یک از اینها در پنج لار آب کوشاند تا یکم  
ربع و آنی است که در بلاد و رام الحادنه و الوبه و غیره و آن  
فوق خندل سرخ و نوید صبر اهلک بالوبه کوفته تا یک  
تا شش مثقال در هر یک ساخته بر مردم صفا نماید که در هر یک  
در هر یک از اینها در پنج لار آب کوشاند تا یکم



رض بکنند و چندان پیر پز ندارد و بیک از بی بی نیست خنده است  
بیم لوبیت درخت چهار و پنج قطب بی بی بیول گنار حرد  
پاینج و برک و سیاه کینه از بر یک بنیم و در سه پیر شام کتا  
آب بگویند و ناله چهارم و ناله ناله خرد و در شش کفایت  
برای بخت کنیز یا بخت روز یک تخم حرد و یا شند بجهول الله  
شفا کمان و شفا کمان و شفا کمان و شفا کمان و شفا کمان

بیم لوبان اسهال یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت  
بیم لوبان اسهال یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت  
لور و لور و لور و لور و لور و لور و لور و لور و لور و لور  
صورت کاج و شام یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت  
روز یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت  
حالت را بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت  
در در کمان و شفا کمان و شفا کمان و شفا کمان و شفا کمان

مستحق اجتناب است این باب برشته چسبیدند که آنان بطرف  
افتند در هیئت حبس که یک روز بر روز بخورند و غلوه آرد  
کنند پسینه در آب مایع میزند و برآورده محقق حبس  
نمیکنند عدنان کنده به یک بار و غم مایه که و چوب سوز  
بخورند که چوبی که در آب مایه صندل و حبس است  
و دام غنم نموده و دام که در ده مایه در آب نمون کول  
نموده کوبی و در کف نموده بندند یک صبح بوی که خورده اند  
و گوی که در آب نمون می خورد و بر جسم ظاهر نمایند و هر قدر  
که پیوسته بر نمایند زودتر شفا یابد که در انضا اندک  
نمونه نموده و در سه خاکستر کوکاز نموده و دام که در  
در آب نمون که در آب مایه کول نموده کوبی و بعد  
بسیار با کف نموده که در آب مایه کوبی به بار خورده باشد  
باله خان کنده مایه و غم روز بخورند و عدنان فسیله زمان که

حسب چوبی چنه آتاک در سیریت نجات و بد صفت  
فرمودند که بعد و سوخته بر ابران نوبنا مندر بریان کرده باشد  
چنانکه در ظرف ناز چهار یکسکه چوبی که در آن علوس  
چنانکه باشد طلاده چوبی که در آن عقوب آن بکوب  
مویک یا با و سر روغ کا و در پد باد کار مرز عبد الرحمن  
حکم ۳۳ ۳۳ ۳۳ و بمولایک در سیریت رسیده صفت  
شکوف نیم شیر رسیده نان در سیریت اول رسیده  
خوب که وزن معده شکوف رسیده  
وزن معده نیم پانزده و چهار پور و اول وزن میزند  
و مانند خاک در چم برگردان یک صبح و یک شب یکسکه  
و درون در صلیق و برین نیم اول باید که در نان سه  
پونز در فند سباه گویا که سه روز ناست  
یکسکه در پانزده پور و در میان خاکو یکسکه



نفع نماید غذا کثرت آنها بخورد و هر کوی که خواهد خواہ نان بخیزد خواہ  
چوب نان بخورد و لکین یک نذر شده باشد من حیث است <sup>و</sup>  
علیه اشک از زرد محمد گویا نوشته است صفت مرکب تسبیح ۱۰ دام  
بقیه تهنیه بکدام یاس چوب استین با سدر شسته چهار برابر  
سیر حنک است و سابه خشک بموده بکاهند از آن بکام چوب  
بکاه چوب استین بکرم خورده باشند و افق اشک مجرب است  
من ماض حکیم مافریضه بلبه ز کفی ۱۰ دام بقیه تهنیه ۱۰ دام  
۱۰ دام شنبه مجرب للوالد رحمہ اللہ شانه حوا الیہود <sup>شانه</sup>  
سنگ سرپای سبک حب الغلت کم تربعم کون یک  
حوا الیہود کومر بنه سفوف ساخته مافول نماید عقیق آن  
حوا الیہود کومر بنه سفوف ساخته مافول نماید عقیق آن  
۱۰ دام حوا الیہود کومر بنه سفوف ساخته مافول نماید عقیق آن  
علا علیہ خشک بعد از احوال سنگ شانه حوا الیہود کومر

دوا المسك بارز شسته بچونند عقب آن عرق کاه و زبان  
اولم کلب اوله پنچ شش روز بهایت جنت روز در  
اربعه انفعالت است

بجا آوردن پاشنه دودم بد دودم مافوت زمانه دودم  
کلب پنجه دودم کلبا دودم لاجورد مخول شفا کلب  
دودم خالصه دودم کلب عقیق دودم عقیق شفا  
کلب مخول دودم کلب ارضی دودم بهیم کلب دودم بهیم شفا  
دودم کلب شفا دودم لایق شفا دودم کلب شفا  
دودم لایق شفا دودم زهر مهر خفا نوله پوست زراعت  
دودم نونه دانه مسک شفا عین شفا شفا  
انغوزان سوره کاه و زبان برابر دودم

ماوالیم جبهه یک کلب و شانه کوبت عظمه سیم با کوبت  
صلوان با و سر کعبه کلب دودم در جبهه کلب دودم کوبت

ووقت که دانه بل کلان شود زیره سیاه و ماه  
بازن و ماه گیر خاک و ماه شک طعام و ماه غلغله سیاه  
و ماه الطبعی معول سازند و سحره سره بهر صبح و از این  
نورده فله ماه شک لا بعد و ماه تخم نیب و ماه مازن  
و ماه سه سه و ماه بدینور معول سره سازند و و و و  
چینه اند آفتون و ماه در آب برک بهد کبری سه روز  
در کول نمایند و در وقت مس از دشته مس ساشده گویا  
سینه بکاف دارند و در آب ساشده گویا و چشم طلا نمایند و و  
ایضا لکتر عرق برک بهینه عسل برار گرفته مخلوط ساخته  
اند و در چشم عسل بکنند و و و و  
چینه اند و در چشم جگر بکنند و ماه بکسر بران و ماه سید صلب  
و وقت سواد ببله سیاه و ماه رجنون و ماه بکسر لک  
بران کردن وقت بران رجنون و در و و و گذارند باقی ادویه

و اگر از آنست از دسته آهن از رخ برکت غم که بل نموده گم چشم  
 کلاه نایب که ما و الحاح بلان نیم لار باور بخوبه با و سیر  
 کا و زبان نیم لار ملک و زبان نیم با و مرک و نیک نیم با و  
 خند خند نیم با و صد خند نیم با و ریش مقوف لا و لوله کشیک  
 اگر خند نیم با و در خند لا و لوله عود و لوله کلنج با و سیر  
 مصطفی و لوله طاهر خند و لوله پوست رز و اترج و لوله  
 بهنج سنج و لوله بهنج خند ثعلب مصری و لوله ثقا قد مصری  
 و لوله بیدان مصری و لوله خشم ملقون و لوله رنگ باهی و لوله  
 ما و روحان و لوله عسله ساه با و سیر خشم کند ما و لوله عسله  
 نیم لار خف و کا به نیم لار شان انصام و لوله موسیفر و لار  
 کشتیر و لوله مونا و ام با و سیر موفیق و نیم لار  
 و لوله سیر با و سیر موفیق و نیم لار با و سیر مونا و سیر  
 مونا و سیر با و سیر مونا و سیر مونا و سیر مونا و سیر مونا  
 و لوله سیر با و سیر مونا و سیر مونا و سیر مونا و سیر مونا

25

۱  
بگویند سفید بکشد هیچ چنانکه هم رویه شیرین پای شیرین  
شیرین را دوید و را کوفته نجسته و شیرین کا و شیرین داد  
مانند بکشد از آن روغن کوفته که یک ز صد عدد و پنج کوفته  
از آن روغن و باغ کرده در روغن خنک کور بریان  
کنند تا مانند سرکه حال شود پس در ساخته از طرف  
خفته مالند تا بکشد روغن کوفته و باغ مویات  
حکیم علی کیلند که روغن نقوی از حکیم علویان نیا  
بگویند عدد مویات غلط پنج کوفته نه دانه عدد در خنک  
نورالام شیرین ملک بگویند نورینه بگویند بگویند بگویند حبه  
روغن را آورده بر عضو حاضر مالند که مقور و خنک  
عضو تا ساق کلک غلط پنج کلک تمکات سفید کلک  
صفت نمودن شیرین بر کسب بار یک کلک بعد  
شیرین بر کسب و روغن سبب شیرین مایه در روغن از آن



بجوشانند تا برکت بجای مایه شود اندر شش و زود آورد و کس که

مموده صحت نمایند و در شیشه نگاه دارند هنگام جهت شغال

نمایند که بنایت معجزه است بیهوشی اخراج چوبک خان

گردد و صد مکرر و صبح باره گردد و دروغ حفظ و مقور ماه خوب

نعلنی مایه عصا الدوله و از طین ادا و عروست و دام

انفند دام و سفید دام پوست نج کفر سفید دام زیر تکیه دام

نعلنی عیون الایک سفید دام گوشت شیر دام گوشت و ساس

دام مالکین دام ورق الحمام الصوای دام مکتبانه روز

در شراب حرانیه نمک نمک بعد از آن در شیشه انداخته

شد چوب مکتبانه و بر عصا طلا نمایند و و و و و

روغن مقور و سپهرت خوب حکما بر قرص صفت کجاست

که نرم باشد و کیم خوب جوار در دهن روغن کینه فقط

کینه و بنایت دام پوست نج کفر سفید و دوم و از طین

ده دام اگر ناره نباشد خراطین خشک بپورن سه دام جمله را  
چو کوب نموده در شیشه شفاف حبه عمو بچکانند بارک بنول  
بر آوردنه حواری است تا بخور و برابر کف بر عضو طلا کنند <sup>و</sup> ~~چون~~ <sup>ک</sup>  
روغن که در کباب عبت عضو تامل در آن فایم شود اگر چه از روغن  
از و خشک و متزلزل شد باشد صفتی مورچه کلدان  
صد عدد بگیرند و با پنجم روغن لیان مار و روغن سوسن و  
شیشه کنند و چهل روز در تابستان در مکانی که باد و بره  
آویزند و هر شب روز و آفتاب بنمک دارند و هنگام صبح  
پروغ بمالند و رکعت بار حنفی مانند و در انگشتان پایش زمین  
بوبات چاک زرد غنولم <sup>و</sup> روغن چوب جنة مخلوق صفت  
سینک فارم و در سنگ برتر طغیر سیاه از بزرگ است  
سیره بیک کشی با و سیره روغن کاه و زویه را با شیشه در  
جلیق کشی و روغن کاه و سیاه انجینه نام روز و رکعت

حساب رند و هنگام حجب بر غضب بماند و بران بر قبول  
پنج راسمان محکم بندد تا بوقت روز و روع مخلوق  
و اندر غر غضب و عدا که نفس و عشق او باشد خصوص خلز  
زوف را از غیر نظیر ندارد و سنهوت و شحر ذکر و خوت باه و  
لذت جماع بنماید و گاهی عاجز یائس از اراده بکارست و در روز  
طلوع نماید قادر گردد و طغی مقتوی باید صفتی پس شاه ادا  
نیست کجای حجابین مفسر عمیون الدایک اریض یعنی کجای  
سجده بگویند و در دام نخته معنی توله و شش باشد و غنی شد  
معنی سمون و شش باشد باید در اول از اجزاء را کوفته در کمال  
شک از رخت باو سپید شیر بر بدیع بندد از دست و سخی قوی  
نماید که تمام شیر با شکر جدید شکر روز بهین نظر روز  
باو سپید شیر تان که خورده سخی نماید تا شد غیر غلیظ  
شکرش همه را جدا بندد مقدار کفار صحر و در خانه

کفتند و حقاقت کنند تا نیار و خلوت سخت نشود بعد از آن  
من بعد در شب حکمت جهاد انداخته مثل آنچه عکاسند  
پس مالکیت او را دور خفته در شب یا در چتر لکها بدارند و حکام  
ضرورت مقدار لکها را برنج یا تخم کدو بر قضیب طلا کنند  
و خفته بگذارند و بر یک مقبول بالاد چید و بهرین دستور کار  
مانند و آب سرد بدان موضع رسانند تا آب گرم آید  
بنور یا صحنی ظاهر گردد یا شورش کند مسکه کاو نانغ مالند  
با صفت لکها و در یک روز توقف موده باز آید و مانده  
در جن اشقا  $\text{ط}$   $\text{ط}$   $\text{ط}$  روع مذهب معتدل و معوی المجلوف  
صفت حکمت سفید بخندم الکوزه خالص نیم دام روغن  
کجند چهار دام لکها بخندم سفید صندم تا توره بخندم اجاز اجلوب  
موصوفه روغن مذکور در آن انجسته و روغن مثل صندم را آورده  
لکها بدارند و بر قضیب طلا کنند مابعد آن بر یک مقبول یا تیمان

سوت خام به چند تایت یکروزه در روغن مقوی منقذ  
صله نوخذ حب الوطن رفته و بمحلب علیہ عجم ماراطه علی  
مارلفه خنبر منقذ طعمه و یطرد منه لروحه فاذا اردت استعماله  
وین له امن العصب الفذیل فان ذکرک لا ینایم الا ان  
یغسله فانه محبب و روغن نافع و ارفع لخواه اعصاب  
تغصیب زینق زینق طبعی کمرین آله سار سکوف بر طبعه  
تا توره سباه بکدام روغن کاوشانزده دام بدستور  
روغن کنند در ستمایانند و شیخ دام حبو حینه  
مانی جویت بهر کور کاو میشود از اورش سوخته پاک  
مانا بقدر کسوف بپاشند و اگر رطوبت بسیار شود  
قدر کتب داخل نماید و اگر در معده هم رینه شود در می  
رود در کتب و در خف نموده زرد و عاید و و و و و  
ایضا جبهه بویاسر موجب حوض زرد و شیر و دم مرغ بقله بویاسر

بر سه مساوی گرفته بر بان نموده زووز سازند و عسل  
به بوی سر زووز عاید  $\text{⌘}$  چته ربع کرکزه بکشد و گرفته گرفته  
چته سه حصه نماید بوی سر و در میان نموده  $\text{⌘}$  ربع مین  
مویست  $\text{⌘}$  ترکیب چته و بیان خون بوی سر مویست  
و انب الیغفر الله  $\text{⌘}$  ماس و در عرق بارهک اول و عرق  $\text{⌘}$   
اوله بوی شاند نصف عاید صفت نموده انجبار مره  
به سه شیده شربت انجبار اوله و داخل کرده بارهک  
ماس و روع ماس و رب کرده بنوشند  $\text{⌘}$   
چته صوگند و هر زده یک کرکزه نیم آهن سائب  
از زده بیز زده کف دست با صغیر گاوینار بوزند  $\text{⌘}$   
نیمه بار سه کنوزان صغیر طری سهما که هر کوته م  
نیمه ماس بویست نیم ماس بویست نیم ماس بویست  
نیمه ماس بویست نیم ماس بویست نیم ماس بویست



رسول و هم شیخ جریح کوفته بر سر سوکه که کوفته بر سر سوکه  
چند لایه بر سر سوکه ماند که چنانکه یک عدد در پهلوی کوفته  
بر سر سوکه و از آن باریک سوده که در مخطوط کوفته همراه کوفته  
بنوشند که چنانچه بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
و در سینه خاک کوفته از آن باریک کوفته کوفته بر سر سوکه  
همون که کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
سودنی بنوشند که چنانچه برای دور کردن هم که کوفته بر سر سوکه  
حسب کار کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
نوشته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
چنانچه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
سینه بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه  
دارند یک کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه کوفته بر سر سوکه

مانند باز بند و دست که اینها دارند شد و همه بیضه خام  
کیونکه از استخوان پاره گوشت با گل کردن و در افتات خشک ماند  
منه نموده بخت سوسه شاموده لکها دارند و وقت شام  
برای هر سینه در قندیر آرد روغن مخلوط است ختمه کیونکه  
بهمند و صفت یکبار و خورده و همیشه ختمه خوانند شد  
در آبهای التوقه طبع خردن یک عدد و شش  
کلان در آب قبول لپها بخت پیدا ۹۴۴ میکنند شد  
در ایچم آلون روغایین (درم روغایین سودرم سکر بفر  
هر روزه درم لیخی و کعبه و صفت و منه ملک بوم و در بین  
بستن زن رو در کینه زیر درخت کبک کافه فراطین برآرد  
و در خون نصف ماکان و نصف عمل طلا نمود و در  
بازن غایه نصف فراطین طرف ستر و بر آن  
طراف دوم و فایده اگر یک از محبوب غایه در

درخت آلهه رزوده در سینه خشک نموده بطیور بپزند  
بهوش شوند بمرتهن آلهه لاد دست توان گرفت  
فایده از اذ بلع العسل و شمع البز و اکسیر الحام عرض  
الاعمال فایده ۱۷ فاحه مطلق بر عصب و جاعر طلا  
ببشیرت نماید و بکده آن زن تار نباشند فایده ۱۸  
ضیق النفس سها که مرغ شایع بخورد هر روز بقی و کلف  
با بچرخ پنوار تخم زنب گور و خست بکند و واحد بکند  
سختی کرده باب لیمو سخته ببالند و جویت  
هر از خسته بقی و کلف صفت با بچرخ پنوار تخم زنب گور  
خست بکند بکند سختی کرده باب لیمو سخته ببالند جویت  
فایده ۱۹ آب بر و غل جوشانند بایند کشف سحر  
و کد و جوده است تحفه المومنین کد کد کد و کد  
نوره قلم بکد بر غل سوال فشر کوه صنف و کد سینه نموده

باز

قند کوفته عینه بروغن یا سمن رسته روزی مالیده  
کلف اودنغ کند و رنگ اودنغ گرداند  
باقی جانوران پرند و در سنگ یا سبزه بخورن مآورد گرفتن  
کندم جگر کند و غلوها بسته پیش رخا اندازند هر چند  
از غم غلوه را بکزد بهوش شود و بقیه و چون آب که  
بر و بریزد بهوش آید  
الان محمد بن سواد من قینه و علقها ص الا فنی  
یقیم الذکر ولا یکن النعنه ما دام ثقلها من میاض حکم  
سبم قایم اگر آب محصور چار و بر نیز تاتره  
خواره بچا بد زنه مطلق فرود آید قایم اگر چونه  
و ساجر آموزن کوفته عینه یا سمن رسته بر روی طلا باند  
قد درم برآید اصله و قطعاً بر وقت شود  
قایم کلف اندر زوبت لا در نیزه کا و هکده

بر روی جالده تا فایده اگر مردار است کوفته با شنبه چند دفعه  
بر روی طلده نمایند رنگ بکشد سیاه شود و قلعش برسد  
شود اگر احتیاج بقطع آن شود اگر احتیاج بخلع آن شود که  
انگور و سیاه و در آن چند سبب باشد مالند  
اگر زخم است و راسب باقی بماند و خشک کرده  
لکه بماند و سه چهارم از آن بکوبند یا بکوبند و بپزند  
بسیار کنند که بکشد از آن کباب سازند  
فایده در زخم خراش غریبه و اسرار مکتوبه است بهت  
موجب دانسته اند صفت به ناض پدید آید با ناخته است  
و پاره حفر در زخم شفا سازد سوزانده مثل غبار سیاه  
با برابری یا شیری در زخم بپزند و بپزند و بپزند  
منقار شود با با از غار حوض عرق است  
که برگاه او را بانه در بکام مریض مانند و درش در دمان

کینه دهن که نوزاد تکه بونین ۛ فایده هم که سر ز  
ملکوت شب باب حاضر بخت نین و صحرست مایع  
سینه بر آورده بخورند سوزاک و زخمه قضیب نماند موجب  
فایده ادرعرا نین من هر دیرة البقر و النوس سر بجا شمع آنگ  
مع نور مروی بخت به پیش غم بیا مساع غلذ یا کلب منه سبع  
الدامان ۛ فایده خلط کرد با عیار و من رپس  
بر عصب جماعی مایع باز نه بایر دی جماع نماید در مکان  
مختص این غلذ عارض شود بوقار گود ۛ ۛ ۛ  
عکس غیب از غول که باب هکده در عرض اندازند  
جمله مایان بر یک با مایان هر دیرة بر آب آید ۛ  
برگاه بگذرد بگو کرد و سو مسر بخ نه بر و سعاد  
بان مرغان بر جسد مر جوب رین سیفند و بهاله مردان  
و چند قطره آب در خلق آن فرو برند مار کور آید ۛ



اگر خواند که آب می زن نه الفویر بر دوزن شنبه  
سوه قدر کا عوز بالا کمر و در رگ قبول کوراند بهر  
وقت از آن سوه فایده الکحل فزین بر بل آن  
سقوط عصا بودنه و در و باغ مزید شنبه اوست  
فایده صید کردن زان هم درم چکه به معده ساخته با قدر  
مانند ماکرو و خمر نموده نان بخته و از به ریزه کرده میش  
زانغ اندازند هرگاه از آن بخور و در اندک زمان بهر  
سوه چنانچه از پزیدن ماکرو مانند دست توان گرفت  
فایده صید کنگرستانه خواند کرم یا بر رگ در ورم  
بر سبب ازین نمک بر می آید بایکدم بجا کرده و را و  
لکها دارند و نان مایه تمام کره با یکدم تا به جگرگاه کنگر  
و ریخته از آن کنگر بایکدم بهین که بخور دست سوه و قوت  
پر از نم نماید پس بدست بگیرند تا قکا طریق صید کنگرستانه

بول خرو و صحیفه بدان سلول سازد و در بر صغیر و قریب  
باشد و راب هندی میان اینجا گردانند و چون خواهد که مایه نام  
بکند بسیار دنان و آنرا در ریز گاو بیالایند و در راب بریزد  
بر مایه که بخورد چشمتش گردد و بر آب آید بدست بگیرد و  
صیدانوران پرند و بکند که با اجزای غنیمت و بدست کوفته تلطم  
سازد و با بنیر رانیج با بوی بر مرغی سرانان بخورد و بر زمین افتد  
و ابطران بازماند بدست نوان گرفت و اگر خواهد بهوش  
آید رنب طب و در رنج وی ریزند بهوش آید و  
فایده اندک کند بابت این که بر عین خود خصوصاً بدست  
مالد و تش گری و تش سوزد و فایده سفید هم در رنج  
یافت بابت تش گری و تش سوزد و فایده سفید هم در رنج  
گرایش طلاء کند از تش سوزد و تش گری و تش سوزد و تش گری  
و تش سوزد و تش گری و تش سوزد و تش گری و تش سوزد و تش گری

[illegible]

بقدر خوراک و حیوانیست در سینه شکم مایه و آب بخورند  
منوع تا کمینه بر او عذاب مالند و در اوقات بنشینند تا  
بماض علیحده علیح برص اعیض و بین که رنگ بر او رخسار  
باجیر کبر حقیقت مدد اجماع بر یک سیر است و پنج سیر کبر  
کبار کلان ربع سیر کبر سیر کبر ربع سیر کبر مفرغ  
سه با و پشتر ماه بخورد و پنج و شش و شش و شش و شش  
کند که بعد از شش حصه مایه در روز یک حصه باشد تا بخورده باشند  
فایده بلیض و نیز را بخورند تا تمام بود و صغیر کافیت  
من باض حکم است و کبر با علم که قدر شده برت حقیقت  
در سر که اندازند و کبر اندازند سوزان شود و اگر در سوزان  
اندازند سوزان شود و کبر اندازند سوزان شود و کبر  
افند چندی در وقت که کم کورده بران کنند بسیار فایده  
بخند که چندی در وقت که کم کورده بران کنند بسیار فایده

نصف یکانه بر سه وزن مساوی گرفته کوفته صندل صندل  
سوده انجمن سه درم بخورد و هوایض من جویات است شکر و  
هموزن کوفته با شکر برود آنها بر صندل صندل در فضا شکر  
که عرف کند و چینه زرد برون بخل بقدر پاره قهوه خور با شکر  
بخورند و علاج کسیر که افیون خورده باشد هیچ بیدار بیدار  
یکساله آب خور بخور و شفا یابد از جویات صندل  
علاج تب لرزه از جویات پندیان بر شکر کوفته با قند  
سندل شکر بر آورده برون صندل صندل سوده  
پیش دراز و غلظت کوفته صندل صندل  
صندل سوراخ جوی در حکم صندل صندل  
صندل صندل صندل و در صندل صندل  
و اندک با آب شکر بکشد و پر بهتر از شکر و شکر  
و بوی زعفران با شکر کوفته با شکر کوفته

صفت آن خون بزرگسوی که بکشد بعد بسوی کدم انداختن  
در زیر این دق کنند پس از پاره زده روز از این بر آرد که کوفه جدا شود  
ایضا جرات را در روغن گاو انداخته مخلوط ساخته در جای مذکوره  
دق کنند و آنرا بکشد که قوی بدست شود و مستمرا <sup>نق</sup> منافع آن  
چند مفعول است از زدن بعضی من از دق بعضی من مخلوط ساخته  
بر بدن مانده روز <sup>نق</sup> ساخته ضاد نام رند و غسل در شب باشد و در روز  
در بدن مانع است من محول اینها که در عورت مانع از بارداری  
نشد که در بدن مانع است چنانچه چوب مانع از بارداری مانع است  
با عسل سیاه زنی نام و فلفل و سدر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر  
چند سده که در بدن مانع است که مانع است از بارداری کوفه  
بعد از نیم سحری و شام بعد از زدن بدن بعد از آن که مانع است  
که سوسه مانع است چنانچه سوسه مانع است که مانع است از بارداری کوفه  
بعد از سحری و شام بعد از زدن بدن بعد از آن که مانع است



برکت قیام شکوف و برتال و سیاه اول سوره را بنام نماید  
 بعد از این سوره قمر و سوره بقره و سوره آل عمران و سوره  
 اول که ای را برکت گذارند من بعد در میان کوهی سوره مذکور گذارند  
 بعد از آن رسد بکبر و پس و بنه در مخلوط ساخته مالکیش قدری  
 قدری باشد بعد هر قدر در او بود پاشند از آن سوره  
 چرخ خورده خواهد شد و بنام خواهد شد بپاشند و سر و پا بپاشند و کف  
 دارند بعد از آن شکوف و برتال و سیاه و عود بار بار بکلام  
 کوفته و بکلام سوره مذکور در کوهها مالکیش انداخته آتش دهند  
 شکوف و بن بار بنام خواهند شد و چرخ خورده خواهد شد  
 اگر اول شکوف را در آرد و مالکیش مخلوط کنند در درخت آتش  
 بپاشند و بنید و بنید مخلوط کنند شود بر آید در آرد و در مخلوط  
 بنه بنید مذکور بپاشند بنام بپاشند چهار و یک و بنه  
 آتش و بعد از آن شکوف و در آن سوره بنام بپاشند و کف

دین سلوک حجاب شد که در عین حجاب بر سر نشاندن نوله در  
 خانه نصیب اندیشه نوله شب در عین شبانه پاویس بر نودن  
 دارند صبح مالین صحت نموده کلاب هم نوله سر که تنید  
 مردار است سوام به کلاب و بدو در غل نموده روغن  
 چنان شام باو مینماید نموده استعجاب نماید که چنان دیگر نموده  
 سازد و سودا کند خیرش سه روز بورد از من فضا که بوی  
 فضا فروس بروغ ملک سرشته بر دشت طلا نماید که چهار  
 که مینماید و اما مینماید با نوله حکم کتان حله خطم کلاه  
 کوفه نموده بروغ کتان و موم بکشد طبع نماید که شام هر سه  
 استعجاب نماید و استعجاب که چهار سواران جویت  
 ایستاد هم کتب و جنت نام گفته پادشاه نام  
 استعجاب بود که بدین چهار تعبیر کردند که  
 چنانچه در چشم بر قسید عار و بار و لود و نام پیکرین است

و  
 دین

رفوزان سنج پویا بسته خوراجیم طلا نمایند و دیگر اقبون سنج  
پهلمی و پس در دخت و بدم بر سه روز و در منو که یکبار اینجه  
قدری آب و ندرخته در ظرف آب قندی حش و مذبذب بود  
بسته و در چشم کند و در طرفه العین در و دفع شود و  
و دیگر باد اقبون سوخته و دیگر سوخته اقبون و دیگر سوخته  
پهلمی برمان و پس اقبون و دفع پوست کوکاز اعد  
کپکوار و جفته در جودار خطار سنج برمان ماسور الوزن  
در آب لیونیت پهل کپل نموده حبسته نگاه دارند  
حکومت خف از خیر انجاریب تخف سفید بران کرده و مبدع شده  
پنج سبز بند و روز و غن کا و تان کیم سبز برمان کرده و دیگر کف  
رسته ناز خیل از پوست تاز کرده نیمه فو غنوت کیم بر یک  
جدا جدا گرفته کوفته در آن انگشت و هنگام خورد آوردن در آن  
وقت غنوتها از یک دم کوفته شده در آن بامبرند

تا بکرات شود و هر روز نه تا نازل عابد  $\text{ع}$  حلاوت صبح کوارک  
 احمد مولف حکیم احمد قولون صفتی نه بفراید و فواید صفتی  
 پنج بار یکشنبه در آب کجی ساد تا بکرات شود و بکرات  
 کبر طبع شکوفه با هر رطل فندک و یک قتیاق کلاب  
 با آبش نرم پیزند و کفچه زرشک تا با هم آمیزد و بکرات  
 و بکرات  $\text{ع}$  در واداریم فادر من اکل من بذا الحلاوت بعد  
 الطعام فانه لا یصبر الاکل عن الجماع صفتی ان یوضغ البرکد  
 و القوفه و بر الجوز و سوار سخن مع قدر ما من بر النخاس ثم یطبخ  
 السج ثم یبد یقید بالین  $\text{ع}$   $\text{ع}$  حلاوت فواید و فواید  
 و بذا الجوز و جرز عکس الواد یقید لیتم البت و بضاف  
 الیه من العسل المصفی مقدار الکفایته من منی الطیب  $\text{ع}$   
 حلاوتی قوت من بید و کوبه راستی کند و بایه بفراید صفتی  
 بهنج سفید بکرات  $\text{ع}$  در جبر موی نه موی خد

[illegible]

با سکه نوام آورند و قدری آب نایب مخلوط کنند و کف اضافه نماید و  
مقدار خوب برشی موسسه برافروزه بان مخلوط سازند کف بموین  
صلواتی آب نایب و او را برشی کف اضافه نماید و مقدار خوب  
موسسه نو داده بان مخلوط سازند صلواتی آب نایب  
و به سنج نه اردخت گیر باشد حسبه بار و عن ستور بران کند  
موصی سیاه رنگ بر مای مخلوط باریک کرده در چینی و کما  
کما و فله خرد نموده از باریک بچرخ کومه بچرخه با سکه با نبات  
در روغن کاه و صلوات کنند و هر نوله بخورند و صلواتی  
و ترنجبین گرم مزاج را مقوی باد دست صفت ترنجبین سفید عسل  
روده خم مرغ خجانه عدد شصت کاه و صفت دام بطریق متعارف  
به نرند از چهار دام تا بچرخه خرباز است صلواتی سفید برای مزه  
قدم و صید از صید بزرگ و صید بزرگ و صید بزرگ  
چهار دام شکر و کاه و بالا بر دل شیر که کفشانند تا غلیظ شود



بازادوبه درخل موفه حلوا سازند خوراک بنیام با حلوا  
مفواخی ازبهرخ حلوا است صفتش کشته کیم باد در آب بنی  
ح کرده بنند و سنگ لعنه دندان بکسر عالیکر فواح موقوف  
دران ازبند و رخم کاو با و سیر دران بنده آنقدر بران  
نماند دران بنده برود و کچ بزند و قدری رغوان شکوف  
لکب است دران در حله و ه خوشم جو مویسه دام دران  
ولاد بکدان بردارند و سموز اعلیٰ فی رسل و جره علی ما  
و ینافز مطلب الدستار و الکفان بنو الدمن من الامراض العنه  
ع البری لایح الوالد اما جد عا شمس فقد عوض له سئل خفیض بوعده  
نفت الدم بباراله الدرقبر عا شمس فامتاز الدستار  
الوالد فی حالته خروج الدم عن نفث الدم عن غیره الا یخرج معه القیم  
عنه الباسق ثم استقامت نفثه لیسخه المعولیه صفتها  
بدانها کاسه کسبول ه ما در رخی با بایک ۴ لوله میکت لوله

لواصی گرفته پنج انجیر سوخته و آورده سریش انگور و اوله  
و اخف بود و کک از بنی با سبزه با لایس رنجینه بود و سبزه  
قالب و حالت خرفه و دم استغفار شیر بناید کرد و لایس مصر  
با جوشان با و جود اخراج و دم و استغفار او و به مسکنه روز  
هم از غشای الدم رنج افشار پس و زان حالت و اوله قصد  
و دیگر از باقی بنی برای اخراج و دم از جود شیر و نموده و  
ازان استغفار شیر زکای با سفوف که معمول است کای با و  
طبیعی کای شیره زکای استغفار استغفار استغفار  
مرغوره همراه شیر بر کای استغفار مرغوره کای استغفار  
کلیه مختلف و نام طبعیه و نام کای استغفار مرغوره  
سرمه صمغ عربی و نام ریحان سوب کای استغفار مرغوره  
نمک مارک کوفته سفوف ساخته همراه ازان با سبزه  
بعضی انجیر کوبند از آن کوبند و با سفوف مسل

من الوالد محبت ملک در غمان وایم ملک مخموم وایم فقر کشته وایم  
سحق صبح وایم کلید وایم دم الاخر وایم طایفه سفید  
وایم مار بک کوفه از غرق وایم خجک ووق بد شک وایم طایفه  
سوزده کای ملک از بنی می ملک مخموم سفید وایم کای همراه  
و کای همراه عرق شیر و کای باندت حب الدن استوارند  
و کای همراه ملک سفید بگردند باطل و باید فرغ بعد فقط بایم  
استوار نمایند و عقوبت آن گیر بوشند تا بقیه ازین  
سود بسیار نفع و دود بایند از غلات حرارت سبزی رختان  
و لوز و گشتن باخدا و خط بدوی و شیه آمدن در آب  
و قور و ششم عرق شیر و دود عرق کا و نان و دود عرق علف  
و دود سبزی حب الدن و دود سبزی علف و دود باجم مخلوط  
سخت ملک در سبزی و طایفه ماس باریک علف و سبزی علف  
سبزی مضافه و طایفه کافور بوشند و کای علف

[illegible]

کل در بنی ماسه رب السوس و ماسه طایفه کفند ماسه باریک سوده باضافه

وقص سرطان ماسه بنوشند طایفه آخری من المستحلات

مطلب الاستاد و سیر برحق ۱۰ لوله عرق که در بنان ۱۰ لوله عرق

عنه ۶ لوله جوش داوه حاف موده شربت عیان لوله

المختران سرطان محرق ماسه کل در بنی ماسه ریزه پاره خای ماسه

باریک سوده باضافه وقص سرطان ماسه بنوشند طایفه

برای سل من الوالد که نوم سفید و عسل سفید به بقای

ذوقه دانه ماسه جوینت و اگر کل در بنی و رطل غایب میب

نام دهد طایفه سفوف آفرنج مانیف الوالد موجب زور و

طایفه ماسه کل در بنی ماسه کل در عسنان ماسه سرطان محرق ماسه

کل مخنوم ماسه منع عید ده ماسه باریک سوده و روقی

باریک سوده یعنی منع سوده ماسه کاسه ماسه ماسه ماسه

شیر شربت زوقا شیرین سوده وقص سرطان سوده

مطلب الاستاد و سیر برحق ۱۰ لوله عرق که در بنان ۱۰ لوله عرق

۱۰۰ اضافه نموده بنویسند و گاهی استعجال نمایند ۱۰۰  
 مطبوع بسبب غلبه اسهول از قی بدیه حصول منفه ۱۰۰ و درم سود منفه  
 ۱۰۰ عدد عتاب ۱۰۰ دانه سندان ۱۰۰ دانه در و در و در آب که سندان  
 سوم حصه باشد مابین وقت موده بر بخش ۱۰۰ و درم سود کمتر  
 ۱۰۰ و درم از دانه باری که سندان یکم ۱۰۰ دانه مابین صاف نموده  
 با اضافه روغن ۱۰۰ دانه بنویسند ۱۰۰ برای بقیه بقیه منقول  
 الاسناد ۱۰۰ دانه عتاب ۱۰۰ دانه سندان ۱۰۰ دانه اسهول  
 بگویم موز دانه ۱۰۰ دانه بیرون کوفه از دانه خشک ۱۰۰ دانه رسا و نان  
 ۱۰۰ دانه غایب ۱۰۰ دانه در ۱۰۰ دانه باری که سندان ۱۰۰ دانه مابین صاف نموده  
 بنویسند ۱۰۰ وقت خوب سندان ۱۰۰ دانه استعجال نماید زرب  
 زوقا ۱۰۰ دانه عوق بهار ۱۰۰ دانه ۱۰۰ دانه مخرج موده شیر گرم کرده  
 بنویسند ۱۰۰ دانه اسهول ۱۰۰ دانه اسهول ۱۰۰ دانه عتاب ۱۰۰ دانه سندان  
 ۱۰۰ دانه سود منفه ۱۰۰ دانه سود اصل اسهول سود درم سود ۱۰۰ دانه



با جوشانید نوشند که مطبوخ برای دفع سرفه  
من معمول است و الجودی بگیرند و ادویه نور منعی و ادویه پرسیاوشان  
سودوم اصل الکوس سودوم جوش و زوده صحت نموده یا با جوش  
کافور ع ۱۰ درم نوشند که غذا منور و بخور با منور و طعم  
مطبوخ و گیه برای سرفه من الاستاد اصل الکوس سودوم  
سپیشان و ادویه پرسیاوشان سودوم زوفا خشک سودوم  
جوش دادن صحت نموده شد کفیه و درم داخل نموده  
نوشند غذا بخور آب به اکثری باشد با درم و عدد بگرد  
مسکین است که ایضا برای سرفه من معمول است عبات و ادویه  
نور منفر و ادویه انجیر زوده و ادویه اصل الکوس سودوم بقایج  
۱۰ درم مفتح سودوم غایت ۱۰ درم جوش داده صحت  
نموده حمره مفتح کولم اضافه نموده نوشند که  
و دیگر برای سرفه اصل الکوس سودوم سپیشان و ادویه پرسیاوشان

سودرم زرقا حلت سودرم کدو سقند ادرم جوش وادع صفت  
کودنه نموشند ب ایضا اصد السوس سودرم اکر زرد ادرانه  
برقیب ادرام جوش داده نموشند غذا کویا ب سنج  
با ارم بک جای کویا طبع من معمول السوس اکر زرد ادرانه  
عنا ب ادرام سیمان ادرانه اصد السوس وایم بکوفه بوردانه  
ادرام سیردن کوزه زرقا خشک ۴۴ برساوشان ۴۴ سبب  
دویم درسم با و آب کوشانیم ما و کانه صفت کودنه نموشند  
وقت خوردن سبب این نسخه استقامت بخانه سرت زرقا ادرام  
رقی بمان ادرام ۴۴ موزج کوفه سبب کرم کودنه نموشند  
والکر از این تدبیرات و غرض معمول الاستارست بحقیقت  
سودر جو و الاستارست که معمول مطبعت استقامت باید کرد  
پس السوس اکر حیا مصلحت اکر زرد ادرانه نموشند  
درم اصد السوس ۵ درم مگوفه عنا ب ادرانه در یک ثواب

آب کوبیده ضعیف باشد و این صفت موهود باضافه برنجین  
 حل کرده نیم گرم بخورند و اگر اسهال قرص منظوری باشد بریده  
 ۴ درم خورسین و چهار درم داخل مصلوح سازند غذا بخورند  
 ۵ درم ۶ درم و یکم نیم صفت من الاستار الجذره ۱۰ درم ۱۰ درم  
 صفت ۴ درم (صفت الکوس ۴ درم شکاک ۱۰ درم ۱۰ درم ۴ درم)  
 در کتب لازاک کوبیده نیم لاریمانه صفت موهود برنجین  
 و لوله نوقلوش ۴ لوله کلک و نازخاف موهود روغن لایام ۴ درم  
 اضافه موهود ۴ درم غذا بخورند برای سحره معمول  
 الکندر زرد سودا ۴ درم ۴ درم ۴ درم وقت خواب کوبیده  
 برای سرفه که سبب نرسد به معده و لایام ۴ درم ۴ درم  
 ۱۰ درم اسبجان ۱۰ درم (صفت الکوس ۴ درم ۴ درم ۴ درم)  
 و لایام و روغن لازاک کوبیده نیم لاریمانه صفت موهود  
 شربت صفت ۴ لوله داخل موهود نیم لایام ۴ درم ۴ درم

افزوده نموشند غذا سوله بشده با دهم به من بهر

شکل بقد و دهم اضافه سازند من بود خانه خشک سوله

و بخت بهر خشک سوله سرت زوقا و دهم حرف کا و زبان

دوم با هم مزوج کرده بشود کم بوقت نب نموشند

ایضا من المعمول عذاب داده سیمان ادا و اهل کوس

نهم بکفته و دهم کا و زبان و دهم بوز معر ادا و دهم خط

نهم در بین اندازد آب بکوشد صفت سوده و بخت

دو و دهم بشده را آورده سرت بکفته و دهم بخت سوله

داخل سوده به دانه به دانه بکفته اضافه کرده

نوشند بقلب السعیر الیک بکفته بکفته الحات کا به

باضافه و با نودا نموشند به و دهم و دانه بین دارد

بخت به به مطبوع برای سوده و خشک خلق و بخت

طبیعت و خشک خلق و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

بشقاج

کتاب دانه سرخسیت دانه انجیر زرد ادانه اصل الکس بدوی  
کوفته بجام دوم بپخته به دوم ریخته است و در چهارشنبه ادا  
در پنجم سیراب که شامد نیم لاریت باشد صحت نموده و در پنجم  
حل کرده صحت نموده چهارشنبه حل کرده باز صحت نموده و در پنج  
پادام به اسم اضافه نموده بنوشند تا انضا برای سرده من  
الاسته انجیر زرد دانه پاران سوبه روغن خشک ادا  
به بعد دانه سوبه غلبه التفت و به در یکجا و آب جوش داده  
صحت نموده و در شششنبه بر آورده در اصل نموده شششنبه  
بنوشند تا بر اثر کوفته خشک من الاسته کوکثر و به  
غایت اولیه در با و سیراب جوش داده به این صحت  
نموده و در شششنبه به بر آورده در اصل نموده بارگرم کرده  
بطلای قهوج بنوشند تا انضا من الاسته بکنیم و در ام  
بک فدرن که شامد به بر آورده من الاسته صحت نموده بنوشند  
بر اکثر فدرن من الاسته

شربت زوق اوله کینتر <sup>شربت</sup> عرق باغبان  
 اوله باهم هموج مخلوط نموشند <sup>در</sup> ایضا لک من الکمار  
 بوی شرف است و نه اصل الکوس و باهم پستان نودانه  
 انجیر زرد و ادانه کلک کافور باهم هموج نموشند و درم کفچه  
 عس که اوله و شایسته صفت نموده نموشند <sup>در</sup> حکم  
 من الکمار کلک کافور باهم هموج نموشند و درم  
 بویان و درم هموج و درم زوق خشک و درم بالان و درم  
 لکانه و لکانه باهم پستان و درم نایت و درم و درم  
 آب کبریا و چشم با و کافور صفت نموشند و درم  
 و ال مفتر کم کلک و درم کچند <sup>در</sup> ایضا من الکمار  
 گندم و ام کلک قدر بکبریا و درم کفچه من الکمار  
 و درم نموده نموشند <sup>در</sup> چینه سرفه من الکمار و درم  
 با و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم



تجلیت دایم کوفته غنچه در غل مخوف میوشند در بقا موافقت  
 عکس جوش داده صفت مخوف میوشند در بطبع برای  
 تن نفس در مورثی الاستار <sup>فینما</sup> لیست <sup>فینما</sup> لیست <sup>فینما</sup> لیست  
 مبارکته الکبد من المسمول اکثر زده دانه بالان در دانه  
 دانه زرقا خف دانه عصب الشیبه دانه جوش داده  
 صفت مخوفه دانه خشی دانه سیره بر آورده شربت و با  
 دانه خورده اضافه مخوفه میوشند مکر و زیاده عی راس الطیب  
 بجهت کوه من الاستار و سیره بر با چوبه بارکته دانه صمغ  
 دانه کوبیده شربت و با خورده دانه سیره میوشند  
 برای علقه سرفه و قی که بعد از طعام می شود من معمول الاستار  
 بارکته دانه دانه مل دانه باب جوش داده صاف بود  
 صمغ و دانه صمغ داخل کرده شربت زرقا دانه شربت و با  
 دانه اضافه مخوفه میوشند در غایت پختن عی کاتب

ل

فطرش است و سحاب بکازانند عیشا رکنه بکدامند و الاستد  
المفقور ۵ پوری کوی یحیی من الدند خرابیست داده کا و  
چون داده بگردند حویست ایضا آب کم هم ماد روغن  
ماولم و نام وقت خواب بوشند ۵ پیر سحاب طبع  
سبله نور را در دهن گذارند بخوبیست و اصل الکس نیز ۵  
حب برای سحاب رسیب نموده باشد من المومل و حب  
بدرم نسانته درم صغیر و درم رب الکس درم کوفته  
باجای اسفول حب برابو مال بسته بکاف دارند و یک حب  
در دهن در سینه باند در روز و شب پنج تنش حب بمل  
ارکان ۵ حجر سیس ۵ ترکیب لاسته ۵ انجیر زده ۵ دانه ۵ نان  
سولام غنیمت العند و نام سمانه ۵ لاسم زوقا خضک  
۵ لاسم خوش داده ۵ صاف بخورده دانه شش و نام  
سیره ۵ زور کرده ۵ باضافه و باقیه با بوشند ۵ ۵

حب برای صبح صبح عریه دام کثیرا دام تخم فابو  
دام لکنه دام موخن کدو شیرین دام در الیوس دام لکون  
دام شک لکیده دام کوفته بطایع پندانه کلام واجب  
مستعدند و بر روز استقامت نمایند حب حب حب  
حیث پورندانه سوسه در جنس سوسه کافیه سوسه طبائیه  
سوسه در الیوس سوسه کثیرا سوسه صبح و شب سوسه  
سوسه سوسه قنطاریه و لک کوفته کدو شیرین و لکون  
ناید حب دیگر نافع یاغ صبح و شب لکنه و لک  
کفا و لک نوزندانه و لک کافیه و لک حب حب حب و لک  
اصل الیوس لک زوق خشک و لک لک و لک طبائیه  
زغوان و لک مور شقر و لک عقاب استغول حب زنده  
فان کوفته زغوان حردون چرب بهر اندام نمایند بفع  
مینو و کفایه سکینه مودر که سبب رطوبت جنس بهر باشد

باشند و سنجین میکنند و مانع را بنام اللعاب المحبته نیز منع میکنند

نوله له و بکبر حب مانع برای سرفه اطفال کدلیب نوله

باشند و نیز برای سحر این نسخه منع بود رب السوس خصال لعنه

افقون رب السوس خصال لعنه افقون ماور العودن کدفته کوفه

نخته لعاب بیدانه مقدار نصف حب به نهند و شربت

سعال مجرب است بزبانج اوله مصلحه سالیله موم زعفران

اوله مصر افقون اوله مصر مصفوع و ففون نوله مرکب اوله مصلحه

اوله مصلحه نوله سید الطیب نوله کرم کوفش اوله کدلیب

سالمه حریک اوله قلف نوله سلی لوام نوله عوف نوله

عافون نوله قلف نوله بیدانه اوله حدود اوله حریک

والله کوفه حبه لعاب بیدانه حب رند براب قلف اوله

حب تاج حب میکشند لباز حریک و مفید باد جو

کدلیب افقون مصر کدلیب لباز حریک و مفید باد جو



احد السوس مور متقا ايجر زرد و شبانه و دهند غذا بوقت  
خواب و هم وقت بچرخان شب زود و سرما و شبانه  
نبرد و خاک بکشد و در آن بجز انديان استغلب  
الاشد کتب من باطن الاسناد و بعد الطبق بر سر  
سخت زود و دود و خون بماند و دود و بيشا سخت زود  
دود و شمس لعنه و نام سحره بر آورده کوم سحره بچرخد  
ايشا انچه عتاب بيشمان و شبانه و دهند بر سر عتاب  
سيمان خات و در عتاب ايجر زرد مور متقا و شمس  
جوش داده بچرخد و غذا بخوات و در کتب با و الحکم  
بر ابروان استغلب و در پهلوان بکشد و در قنبر کور  
و در آب و در سحر و کبد و امعا و معور معور و کبد  
و معور با و حبيب استغلب و بماند سيم ماه و بماند سيم  
کانه سيم ماه و سحر کانه سيم ماه و کانه سيم ماه و کانه  
کانه سيم ماه و کانه سيم ماه و کانه سيم ماه و کانه



بر

[illegible]

بستور منجول ما را بجم گشتند و از قوت خواهد چنین اردو به لطف  
وان ما بگرفته هر روز در آب ما را بجم گرفته و مار بگشته و ران  
مانند بسیار است و از شد و از گشت سرخ و در داخل نمایند بسیار بهتر  
و اینست و در دفع هر یک است و در دفع هر یک است و در دفع هر یک است  
بسیار قوت است قدر ندرت موافق روزیست چهار بار مزاج که  
در باد و سیلابی طبع است و در باد و سیلابی طبع است و در باد و سیلابی طبع است  
من علی کان صفقه هر روز سه نوبت بر خورب جانی به هم میخاری  
دل خوف و افکار زجره و نیر و کوه و در حاله جگر لکلب و عرق  
بیشک بپایان و صبحی با نیت انار آب و در یک سکنین گرفته  
با در و یک سی تیغ و در و طین سبک و در یک سکنین گرفته و در یک سکنین گرفته  
بجز در دمان و کل اردو موقوف بسکال گرفته سکنین برو  
گرفته برو سکنین به کماله شیت انار هم فلم مار یک جوهر شسته و در این  
نوبت از نام تمام سوسن دندان در نشن و خود از کرده و کلمه بگشتند

با شربت و روغن کشند از پی بر سر کوفته و یک در زیر روغن کشند  
 و بعد کشند سر و گردن بخارن دارند مایه قوی است و یک ماهه  
 نهی جزئی کلمات با خود نموده باشد کرم کرم بطریق متوجه شوند  
 در نصف یک با بر یک کشند باین گونه که در یک لایه بنشیند و کور در  
 بر کشند و روای دیگر که کشند سر و یک لایه کشند  
 و سر و غام بدن را روای بخارن دارند و عذاب جوانان  
 حرق مکرر با غم بدن و غرق در یک ماهه نهی جزئی کلمات  
 با خود نموده باشد بطریق نهی کرم کرم سر و روای بر نام  
 بدن محبت خوانند مایه قوی است و در آب و روغن کشند  
 دارند و عذری کرم محبت و عذر سر و بخاری است و در  
 در عذرا و حمران و در خل فایده است با بقلعه خفیه کور و  
 با جمل روز بعد از روغن حریفی است که از هر که رطبه و مان  
 و نیز و شبنم و شبنم و حجام بر سر و حجام دارند

و سفور مارالین وقت غیر مقدار چشم رطل از شیر برنج رنگ فیه  
که معلوف باشد بکها همو در سفایح و کثیر تر و شایسته در شین  
در و یک سنگی باس قلع در کوره باس بدم کوه شایسته و بجنب  
انجیر زولوب از ارشین باشد و مرغوب را کوفه مثل  
مواک ساخته و در وقت طلوع انداخته بدان حرکت دهند و بکشت  
آن خوب شدت منو و انور که شایسته و بکسر باید روز  
آورده شد منو سنگین صدوق الطوضه و ران رنجبه  
در کاس سنگینند تا آب بکشد و الفیج آب معطر شود و در  
کوره اندک جوش دهند و کف از آب بکنند و صفت شکر  
از آن آب با عسل شکر و عسل و بنم شکر سفوف و جیره  
و یک دست لایحه و حصول مرغوب معطر سه فیه که فایده  
کسیست و بنم باشد بوشند و بذارند روز عوض لایحه  
و سفوف بکشد دهند و بنم بکشد و در این سفوف

مانند باد استور علویان السیرازی و در ماه اول است ماه اول

فصل ششم در بیان معنی بلند کلام و جمعیت این اوراق

شماره یک چهل و نول ماه و نیمه به نوبت ماه به ماه یکصد و هشتاد و یک

عدد نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

مازان به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

افزون به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

و باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه

باز به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه و نوبت به ماه



۱۲۰

[illegible]

[illegible]

والله اعلم بالصواب

افضل منه ثوبته لغيره ابدوم اللطيف اضافه كانه يستعملون

معقول نماید در تحریف الهمزة در الابتداء در تحریر در رسم در حکم در حرف

از شک بیدانه و هم شب و قلم ترسانند و صحرای تنوین

سینه بخم خدایم قوله خاست و لوله دران مرقوم مرقوم باشد

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

مجلس ۲۹

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت و همون بیت فاسد است حاق خواند و چند المی

سازمانده و مجرب و فاضل خرد و صنعت پر به علم

و ادیب آن نقد مفاصل پرستند و فانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
ومحمد عليهما السلام  
موسى عليه السلام  
ومحمد عليهما السلام

البرق من

...بسم الله الرحمن الرحيم...

[illegible]



[illegible]



من کتب فقه و اصول  
و فرموده که هر یک از این کتابها

[illegible]



[illegible][illegible][illegible]

الحال

[illegible]

جمله و سیدان چون بود بر سر تربت انجمن اوله بارگشت و با  
حق بدست اوله نام مزوج کون نوشتند و جمله علمیه  
و نه که بعد از تمام شد منتهی ان فخر بارگشت همه و در نه  
باب نهم صنف بود بر تربت و با فو ناوله تربت زوفا ناوله  
هفته و پنج در صفات که مندر دارن گویند بوقت سینه زدن که  
بسته و دانه تل بسته و دانه الک حرد و سه عصفور و سه مار بایان هم  
و سه همه که گرفته بختم نایب چها برابر کنار صوار بنویسند که صح  
و کجاست بخورند من معمولات حکم حقو مرحوم  
الاستفاد الکتاب من معمول الاستاد الوالد حکیم محمد جعفر آتش جادو کشیده  
کون باز و کند بکتوله گرفته در ریزه کا و خوب حل کرده در پارچه  
تکرودان زن بر در و زور و کله و نه حله بیفیدت  
ملفوظ الرطب من معمولنا مصطفی لکبقند رشته بخورند و ملا بران  
عرق الرز یاخ و کلاب بنوشند و ملفوظ الرطب من معمولنا

نور







[illegible]

نسخه عجیب الخلق پنج نرسید با و سه لکنی سفید میسر میسر عینک میسر  
 میسر کا و حد ماراد و سه کوفته نیمه در شیر کا و خوش جلدن با کینه اران  
 روغن کوفته و لکنی تر صد عدد و پنج هموده از لکن و ماخن  
 و شکم پاک کرده در روغن مذکور بران کنند و ماخذ سر و قدر  
 کنند تا سر و کوفه از طرف حقیقه بماند تا بهفت روز صحت کمال یابد  
 مفور اعصاب از قیاد لوله قضا پنج لوله عمو و در لوله لوله هم سفید لوله  
 عمو نیمه دانه لوله حد و در لوله حقیقه لوله عمو با هم سفید لوله عمو  
 در لوله سفید نیمه بطریق چوبه روغن آبرنده و بر عمو حقیقه لوله عمو  
 مفور با ده من حکیم اسبیه یکسانی مفور اطوم من سفید با ده  
 و هتوز با یک شاق من بعد سیده یک خنجر ادا و روغن کوفته  
 خام آتش بدین در دیک انداخته بخوشاید مانه بر یک سبزه آرد کامل  
 جو فرو داورد و سر و هموده صحت عاید و در شش کفاید آرد  
 در استقامت سر با ده مفور اعصاب است

لذی که در قنوت باده و مخلوق نامست و اساک ارد و قضیب راستی کند

صفحه خالین اولم پنج کبره سفید اولم یک کبره سفید اولم شش کبره اولم نیم و ده کبره

اولم زکامه اولم زهر طینا اولم مالکینک اولم عاف و خالوم مویش اولم

خند بکسر نیم اولم در حین منم اولم بسکینه اولم خورشیدان اولم جزر لوبه اولم

و قاضی نیم اولم پنج کبره صحرای اولم هم تربت اولم غم سفید اولم دریا

در آرزو کشیدانه روز بخیناند و در جوده کشند من بخونک استغفار استغفار

منقح من اولم مریض کاه و زبان و ماسه کلینک و ماسه اسفند و ماسه

بار کینه و ماسه فیلور یون و قین و ماسه مور بقره و عدد عسایر و لایق

و عدد حوشانیه صحت موده و کینه و اسفند و ماسه کلینک و ماسه

هم اولم در آن حال که ده یا شامزد روز سیوم شما که اضافه موده

مویزد روز چهارم اضافه مویست بیلک کایه و ماسه لاست بیلک و ماسه

بیلک سیاه و ماسه فلکس چهارشنبه روغن بادام شیرین نه ماسه

چته تفتیه و مانع و زلاله نوش سودا و بی تجربه رسیده و بیست بیلک کایه

پوست بیلده رزق بیلده ساه مک و نام رایج فیتور سواسه عاروق  
 مس کفید ۳۳ لاله و مغول با کثیرا سوده است نامام شیرین  
 و نام حرب کوه حب نخته لورق نوره حبج فرویرند لوزاران  
 مقدس خمار شیر لاله لورق کا و زبان ششم حلدوده روغن  
 بادام شیرین و نام اضافه نموده نموشند تواب معند الملوك  
 و موه دیگر حبه نم صحت و ذریع و تقاعد الحرقه رایج فیتور سواسه  
 اولفان الطوفان و نام سرشته بر روغن بادام حرب نموده  
 حب نخته لورق نوره حبج و ف تواب فرویرند لوزاران  
 آب شکر گرم نموشند صج کا و زبان و نام عجب الشف و نام  
 شاکا لاله حوت نده صفت نموده مقدس خمار شیر لاله  
 ریختن و لوله کافور و قلع ۴ لوله حب کوده صفت نموده  
 روغن بادام شیرین و نام اضافه کرده نموشند ۹  
 روغن صفت و مغول باه بوسه خدایش دام بیره و نام ششم

پوست سج کبر سقید کیدام زیر تپلمه یک دام کهنو کهنر سقید کیدام گوشت  
سیر کیدام گوشت ساق کیدام با کهنه یک دام سقید  
کهنو کیدام جگه یک سینه روز و شب اب بود از آن درشت از حن  
مثل چو چکاند بعد بر عصفه طلا نماید ۛ ۛ ۛ  
سقوط کهنو معدی باد و داغ غمغان سقید طلب عمو پوست  
بخ سقید کهنو معدی روم خرنجان مکد کهنو و مات سه وزن  
دو دانه سقید کهنو با طلب ۛ ۛ ۛ جوارش عمو شش  
با طلب حکم معدی الک علوی با طلب لا قوه دید و اشتها آورد  
مفوز قنط و کبد و داغ است و موافق جمع اوقیه در میان  
است و هر یک بلع و قضا نوزاد نوزاد و تشنگ و خفغان رو  
را بیل کند و مانع کوبا مراغی را سقید سقید و سقید مفوز و سقید  
دانه حکمت از زحمت و حواش سقید و سقید و سقید خوار  
را بیل کند صفت آن است شیرین است و از زحمت از زحمت



فرمان

در ورق کاغذ و اگر خواهد بیشتر ورق طلا و ورق نقره عمل

از رنگ بگذرد و از خاک کاغذ بهتر است شکر و سرکه <sup>و سرکه</sup> <sub>و سرکه</sub>

بجای نقره یا نیک نقره است برای نقوش ماه صفت و در ماه

و نفع در بر عیون و صحن و سایر اشیاء بارود و باغی صفت آن

نویسنده نو مارچند عشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام

مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام

عوضه نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام مقشر نویدام

نقش غیر شیب ورق طلا نکند بکشد عسل مسیح نقض

صفت بدستور همچون سازند سر برتر بکشد <sub>و سرکه</sub>

و در آن در واقع شیشه طبع است من موهلات نویدام

صفت آن ریزه گرانه ماخواه هر یک جوهر بخوابد بیشتر

جوهر بود <sub>و سرکه</sub> شیشه چرخ مرور بدویند مکنور نه حقیق علی

بجوهر نموده بپزند صفت آن مرور از شیشه شش ماهه موهبا به



در خم کرده بقدر غرور است آب و فوم اینا کوفه بکوبند تا  
هردو در شیشه خنجره است و فوم کنند پس بکوبند غنچه کلیم و سر  
در بینی و توده بنهم سنج بهم بکوبند خرمین سفادت مصری بکوبند غنچه  
بوت و کاک کلیم و زیان بکوبند غنچه مصری بکوبند  
در بسم خاتم با و سیر داخل کوفه و فوم کنند بعد از شیب بکوبند زود و نا  
خسته بکوبند و در کافک و در زرد بکوبند و بولم سمات  
بولم لک و بولم ورق طلا بولم همه کوفه در آب بکوبند  
باغ شمشیر بکوبند و فوم سازند و در ساه حلت سازند و نه بکوبند  
آن آب غنچه و فوم در وسط بکوبند و در شیشه بکوبند  
کاف بکوبند و در کاف بکوبند و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند  
چوب و کاک کرده و بکوبند و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند  
بکوبند و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند  
و کوفت و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند و در شیشه بکوبند

گفتار

بقوام آردند شجره كیفیات با صفت ۛ باب الحمیم  
صفت جودش ایسی بالویش ایسی من مانعت معده الملك علی  
الجمد ایسی وصفه لثا ورتاه الملك صفته بوزن سب الامح  
نیز از بوم شتر شفت بر شکت مغرغه شفت مندل ایسی بکثیر  
ایسی الفوف من نمران النور سحاق نفع برز القافله ایسی ویداد  
الها و بختیة والور خیر ملک شغلان ورفی الورد الیاس ویز النور  
مغلان و من الورد الیاس شفت و من الغیر  
الاشبه الملك ورفی الورد و النور ملک شفت و من القبا  
الصر و الکر الایمن الکر الشین فینه و احد و عکرون متغلا و  
متراب الیاس و النور و شرب الکر الیاس ملک عکرون متغلا  
و ما الورد و ما الیاس و ما الیاس النور سبعة و عکرون متغلا  
یطع مع و شرب الیاس و رفی و شکر الشربة من در بین اب  
متغلا ۛ جودش الیاس النور من مانعت حکم معده الملك بغیر الحقیق



الحاج و سمر نافع لطفان الحار صفة صفة فوخذ من لب الالبان  
وزر شک انتق مکه سبعة مثاقيل و في الماء و الماء و ماء  
النور و البهار و خميرة و البهار و ماء الراين و التوت و بن سحرها عليه  
و مینة حتی باخذ الصفت ثم تصفی و یذلل فيه من من الساب الفرة  
و تقوم ثم یذلل فيه من اللؤلؤ و العاقوبت الاحمر و الکبیر السبع  
الوارج و المصطیک مکه شش ماشه و سه بل طباشیر سفید ابریم موض  
صند لصفه کل کا و زبان کبش شک مقشر مکه بکوله ورق طلا ورق  
نقره مکه ماشه بوسه زر و ابرج و سه غیر شمش ماشه بوسه  
بر شد شربنی شش ماشه ۱۰۰ جوارش الابدان مانع است  
برای رعبت بدن و کله و زبرانی جوارش الابدان و شش و صفت  
الابدان سیاه ۱۰۰ درم خمس و فقه خم کند من کل واحد درم رکب  
لویست بلبه زر لویست غله اینه بلبه سیاه من کل واحد درم  
ماکوه خم کوفش ایشون خربوا ربه لانه و از جنس سقلا درم

قرصه ورم کوفته فلفل و در قفل مخلوط و در روزی سندیب الطیب  
و درم فلفل ورم فابند این سحر و درم کوفته ماعیل کف کوفته  
و درم فلفل چینه کف پادار و شیر شکر ورم باب الملوح انون و مصطکی  
و بابانی و سندیب الطیب و این جودش گدشت در درجه صحریم  
و شکرست و در اول درجه بیوم و در روزی اول درجه سندیب  
مخلوط الکوک صفته سرد و در درجه سندیب طیار شیر عسل و صند  
سماق مغز زرد شک مغز ککلیج و در درجه کوفته بیز و زیت  
که مینفک کبر خشک و سندیب و در صحریم و درم موصی که  
مغز فلفل سفید و صند و در درجه قوام سازد و در درجه ناصیه  
و چون ناصیه انبول و ناصیه الف صفته ککلیج و در درجه سندیب  
کندر عسل ملوط بود و در درجه سندیب و در درجه ککلیج  
و در درجه ککلیج و در درجه سندیب و در درجه ککلیج  
و در درجه ککلیج و در درجه سندیب و در درجه ککلیج

از دلو بطر زبره که مانده سه که خندان و شک سوزده بریان سوز  
عقد عمار خام از بیک شفق کلک سوز شروع الی جماع هم شک  
مصلح روی از بیک شفق صدای سوز در درید پاشنه  
کک مخفی بیک شفق غیر شریف کشف آب فواکه  
نوش درون عجب عمل معنی مجرب دست سوز مجنون سازند  
روح خوب صبه دفع کردن کوش که مکر خیره رسید به بطراست  
صفت آن بودار انکوره که روان به لطیف کک شکست  
پس به یکنواختی سکون اصغر درم روم کجند و دام اعل روشن  
و در طاف آن بر تری پند چون جوش زنداد و به مکره کوفته  
نخست در روشن به پند و بعد از یک فروارند و در باره کف مایه  
در صحر محفوظ و طرف پاکیزه که ندارد که کوه خیار در وقت  
من بعد هر سه قطره در کوش انداخته باشند به هیچ که بویست  
جمع بین خصوص بویست مکر و دیان را تاق است صفت آن

لغوب نیز فطون را لغوب نهاده لغوب که خطر سفید شده  
سرطان تجویز است بسته جو مقشر همه رو باروشن کدو و روغن  
نقطه نام شیرین و روغن دیم بیه و پیچ برغاله انقدر که بشناسند  
که لغوب را در آب سوخته روغن بماند روشن گاو و گوساله  
و شیر دختر اضافه کوفه در ماهون بسته بماند مالکیت آن کوفه بر اعضا  
ماند و بریا قوی بماند ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰  
بندام نیمه بریان و نیمه نامیران و پوست خنکس مردام کوفته نجف پاست  
و یکدم صندل سفید انجمه مردار زده غلوه سازند و پیش از جماع ادرج  
تا نصف غلوه بخورند و اساک شود ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰  
در جان کشت روغن بسیار رغن مانق فرغ بخورند ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰  
مخول آب ترنگ یک عدد خرما را خسته برآورد و آب پیون میزد  
هر سه بخورد و سرخ رسیده بوتر سفید و دانه پخته لغوب را بسته و بسته  
سفید آید کوفته نجف در خرما بگذارند و از آن کفایت کوفته نجف

بمنزله داران را آورده بخورند که یک تربت است  
منی حجب الاثک یک نخ را گرفته صاف ترغی بسیار کرده  
با پویش ماشی ترغی بسیار بخورند و با لپوشی گرفته بخورند غرق بسیار  
حواله اند و در یک روز نیم حواله شد  
و نفق در ضمیر ز غلظت نمک فم اول جز در نیمه یکسره انیون مدی مایه  
شیرین تر از همه بود و با بر گرفته و با یک بتول برار خود حب مایه  
کبک حب مایه کزای و گوزر تناول نمایند که در اساک به  
محب است  
مقوی معین و ماضی طعام و منفی رطوبت و محسن  
لون لبه صفته مصطک روبره درم و بنیون درم نیم درم زردانه  
سود درم یکم کوفش سود درم عمو قمار ضای ۱۰ دام رعد یک درم مایه  
جز نمکین مایه و نفق یک درم شک لطیفه سود درم کوفش نیمه  
شیرین تر از همه شش از طعام و لوبه طعام توان خورد  
از هم انش حجب حباله بنیون و نفق در تحلیله جد است

وفاقی و صفتی خرد لفت در بار ز آوند طویل چشم ایچده کریم صفر  
مفت اینی که هر جزو ریب یمن و وارده جزا و دبه را سفل  
عبار ساینده و مفت و اینی را در لبت حل کنند و دو جزو شمع  
اصول کور خسته اضافه نمایند و او دونه را بران بریزند و بمالند و مردم  
کنند و چون خواهند که رسته کنند بگویند که در دست مخلوط کرده صاف  
نمایند و در سبک و شکلی یار را در دست که اصابت مردم نماند بوی  
کام خطر و برکت آن که ساینده و نمایی نیمه شود این مردم رسته نشانی  
کرده و در مردم مایه و فستیکه بسیار گویم پس بدینم نمایی  
در رخت نفع گاه کار نمایی در روز کند و در وقت  
چند وقت صبح و رشتها و داغ مایه و منقول (رباض حکیم اسمعیل)  
صفتی در جزو دانه پنبه بر چینه مرغ بریزد سفید بلان خلط ناکواه  
حریونه بکشد بکند و جدا جدا کوفته هر چند آن نمایی سفید مریخ  
و صبح نمایی وقت حوزب بکند و میل نماید و تقدیر از عقیق آن



بنوشند <sup>۱۵</sup> قانچ من مایض حکیم درشد نقد کرده شد باید  
درنت که پنجه عرق آن میکنند یا پنج است یا پوست است یا گل  
است یا برگ است یا تخم اگر چه است و رب آب آن را به وجه  
لاذ آب انداخته عرق کنند و اگر گوشت است و رب آن را  
شالون سیراب انداخته عرق کنند اگر گل است و رب آن را به  
آن نیست لاد آب انداخته عرق کنند اگر برگ است آن را نیز در شالون  
آب کرده عرق کنند و اگر تخم است قند یا خوخه و به آن و رب آن را  
و به آن آفتاب آن را آب انداخته عرق کنند و چنانچه بود کوچک کرده  
سه روز بخوابانند و چنانچه موقت روز و فاعل است که عرق  
من اول صبح چهارم در دویست و چهارم و سیوم نصف <sup>۱۶</sup>  
قایم در معبر آن سیع العین من به جی من اصحاب لاسنهاده غیره  
کامل النضامه <sup>۱۷</sup> قایم در شالون و فاعل نامع من استخوان  
از نوه و صفت النفس در غلال ثم المعص خاصه بویه ثم المعص

وكان الحارثي يعتمد في الحرارة والبرودة وهو ليس بغير البهيم  
اذا استعمل في الصوم ومطلق اذا استعمل في التلي من الطعام  
وما جازم عصب كان اصلح الا ان يفرط او اقل كثيرا اذا دخل به سبيتر  
الصطلي لحدوت فورية في ذلك الا ان يكون صغيف المصن انما يكون  
خطا صغويا في حق نجس يباه بغير نعمها فانما حينئذ يستعمل ويمنع او مع  
يعجز ثمة الامم وحبب المصطلي سبب وتهيأ منها ان كان في  
فانح لا يفران السبع البنان من جميع من اصحاب الاستقاء وغيره كالم  
الضامنة في روعن شؤنيته منافع كثيرة بالجملة نسبت السحر من وضع  
السبع وغيره فيريد السبعة والوعى والكلف واليهق الاسود واليهق  
ويمنع كما كلف الانسان وينجد الدين سبه ما اذا شرب وزن من يفر  
عن هذا السوء ويمنع الرئيب ويشوه الشعر البهيم ويؤيد له الجفير  
هو يفر من الجفير ويشوه الشهوة الجماع وقور قور الجماع وبعد شدة الباه  
بعد اليأس حتى للعليلين والصلب الغصيب ويتقوية طلعا ونجاسا صلبة  
الطبيب



فتم کابو به نامه تعاب بهادار سوار به عرفی شاهزاده اولوله

شربت بلور و دونه چاکلی ۱۰۰ گرم با شکر بوشند و کلنگ در آب

مار و سینه و دست و پایشان و دست و پایشان و دست و پایشان

صلى الله عليه وسلم رب الموت دونه حكمه وعونه فانك وعقب

کوشش و نوپایانند یا شاخاستند و روغن قدماست

ازم کشید و تیر و غیره صفحه یکم - دایره کوه و دریا

نام دوم مخ کبابه در وقت ایشی نیم پاورک تنباکو

پایه روغن بارجهای باو اگر غایت روغن کند حاضر

لشانه غایت برب نامزد و دودا در و غیر نوشته در و عمر

بیش و چند بعد از آن روغن را در باره صفت موهه بعلل آورند

کتاب حروف و پس من العجائب چه زم شیر و انواع

بها محتاج به کینه می شود و گناهان ببارگانیست مصلحت

تتمت سفارت نارسید سمون نسخی نماید و در وقت معتمد

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

بسم الله الرحمن الرحيم

تکبر و غرور

۵۰۰

منزل اول

کتابخانه عمومی

کتابخانه

بدر و بیلا ران

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۴۰۰

الانوار

ان

سلام و از بسیار فایده  
 وقت به چنان شود که از آن وقت  
 و اگر بگویند که بسیار فایده  
 ناطق بود فایده بسیار از آن  
 سخن خارش کیسه کافور  
 کتبه بینه ای که طلسم بر کف خاکی  
 زکامه میخام ۳۶  
 دل او ختم کافور ۳۶  
 شویید باده او در از آب بپزند و بپزند  
 در او ختم کافور ۳۶  
 آن که خارش دفع کرده

سرف کشید پند منجی نموده بسیار بپزد عاید بر چند دقیقه  
 نافقه که روغن صوبت به رای ترطیب و باغ و سرف  
 یا بپس و نفوس از اینست صنفه فواید ام فواید فواید  
 فواید که و کجند فواید فواید فواید فواید فواید  
 روغن براند و معطر عاید که روغن که بر رخم نافع  
 و در جفت رطب و در در اعضا مخصوص و جگر که از فواید و نقطه  
 باشد و سفاح دست و باج و عصمه که کافور حورده باشد مالید  
 آن معجیل است صنفه فواید کافور شکر از بزرگ چهار یک روغن  
 کافور بر مجموعه در هم گذاشته لطیف محول تر است اندک  
 روغن رز که مشهور به بیلد نایب جویست در صنفه و نقطه  
 پختنی که اگر بپزد در راه کابل از قند افغانه لستقله عظیم  
 بهر اعضا تمام کتبه بینه کافور فواید فواید فواید فواید  
 در عرض کتبه بینه سوار گردد این فواید فواید فواید فواید

از قریب وار بلد و دوزخ حصه رستخ و بودار از یک مردام بر و من کنه

چهارم آب خالص یکصد و شصت و دوام همه را کوفته تا آب

کوشانند نایاب خیزب شوند و دروغن بجایند و در حسابها کسند که دروغن

شور و بکام مظلوم مارم بر کرده که از بند و عنق برآید تا از کعبه

تقدیر نوشت غنم و ران نماد علی و در قفسه فی و ری

[illegible]

و در کتاب سیرت مولانا ابی سفيان بن عاصم

عاجز است بهر آنکه در این کتاب

نروبرند و عقب آن آب سرد بکوبند اول مدت پانزده روز

و اما که بهین امتیاز گویند بوزن میگوید بهشت بار بار میگوید

نستند که در حسن و جماله نقطه ندارد این یکشنبه است سه روز بعد از

نمودار در مذ از جوابات حکم می گویان و جمله موارد دیگر

در این نسخه است که در نسخه دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

و در این کتاب آمده که در این کتاب

مدرسة



زنگنه

[illegible][illegible]





بر شدید عسایت مر جا کم جان خراب که نه سها که تعلیمه مر باقی و با  
نیلیم نهوتنه و نام دانه لا که یک توله بر سه لا و درم با و آب جو شامند  
با این صفت بماند صفت سوف لکان دارند علف الفورت قدر  
در و ادوات بخار است اندازند و علفی درین ترتیب قدری بول  
روانه میکنند و جوهر لطف خوب لکان با و لاریج و بر سیم لاریج  
سوف نیم لاریج معجون غرق کنند و بعد پنج یا شش روز بخورند  
باشند و چینه و نیمه گیر و نام نیلیم نهوتنه باشد با هم ساینده حب برابر  
غلف سینه لکان دارند در آب با در شش ماه در حل کرده به روز بخورند  
تا یازدهم میوه چند طعم شیرین با هم ساینده حب سبزه  
بکوبند و بوضع انفصل بهار و برست یک دانه مالک لکان در بول  
مست یک کج عاید و هر روز بخورند و اضافه کنند با هفت دانه بخورند  
تا که وضعت شود بخورند آردند و چینه و نیمه برست نیمه  
السلطین صبر و سبزه الفوق در بول مالک کاو که هنوز نرسیده باشد

یعنی بچها خراب اند بقدر زورنه موفه هم <sup>بسیار</sup> به بار بار با جره بسته  
 نگه دارند بقدر شتر طغف و شیر مادر حل کرده بدند غذا مادر  
 او که هر مادر این خشکه بار و غن بخورند شیر و دیگر بخورند و جو بسته  
 معوقه اجزاء این و بندک در بندش مولا به پیچ مولا به پیچند  
 و نه کومه نخسته سکه بپزند هموزن ارد و نه به میزد و یک کوفت  
 بخورند با شیر ماله کا و <sup>چهار</sup> من آتشف است اسناد اوله سکه  
 کل کا و زبان به ماله بخشم و کلک لاله صد سکه لاله به ماله لاله  
 خطی لاله از دانه لاله لاله با خفت ربا و ماله ماله و ماله سکه  
 و ماله سکه سکه و ماله زعفران به ماله سکه سکه و ماله سکه سکه  
 سکه سکه از شک با و سیر سکه سکه اند سیر سکه با و سیر سکه سکه  
 با و سیر غیر سیر سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه  
 میخون سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه  
 کل کا و زبان به ماله سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه

و فی کفون باد بسر برآورده صبح کمرشامد نایم نیمه آید و میخیزد و از  
داخل ناف بقوام آرند آب اندر سینه نشیند و آب اندر سینه  
نیم باد و آب بر سینه نیم باد و در آن انجمنه بگویند و هند فردا بدانه  
بدرم طبعش بپزند و درم ضعیف بپزند و بکلاس سود داخل کوب  
بقوام آورده کفها دارند خوراک و ماه و ده و ده و ده و ده  
بچون نیم سینه قوت باد و لایق بدست صفتی موضع سینه  
و موضع بپزند و گوشت نیم سینه نیم سینه سینه نیم سینه  
عاف و قوت کباب نیم سینه سادی الوزن کوفه و بوزن مجموع سینه  
بدانم کنند و بپزند و چون سازند و هر روز درم بپزند و سینه  
الطبا بپزند و آب این نیم الوضات عرق بهر و مقوی که  
بنیت جوی و غیریت صفتی کک کوریل سینه و سینه و نقل  
صفتی مضر در چینه از بزرگ بکدام کشش نایب بپزند و بکدام  
نیم باد و آب بپزند و از هر انداز را بکوب کرده و در نیمه



به خنجر و در اوقات بنر گذارند که قوت جویش خود را بکفایت  
آفریند بعد از آن ها سوخته برداشته بگیرند از بهیاض حکم احوال  
نوشته **ع** عرق فندق معجون جافوق الملک حکم کامل علیها  
بشدت از کاف در طبع بسیار دارند جویش شد و بخار خست صفت  
دوبند و خست سفیدان نشسته پاک کرده در انداخته بیهوش باشد  
آب خاص دریا چهار شکر و خمر که در زیر زین و خمر که در زیر  
آن سرگین است گذارند باید دارند چون لایق شود که لاغر شوند  
بکشته جو نو به سیاه و در خمر برانین مدیاب از بیک بگویند و نقل  
بنیم تو به جنس کولم برده صول بکشد کولم و ورق کلسیم هم بود بکنانه  
روز و درین عرق بخین تند و رو تو بیک نهند لا عرق حراته گرفته  
نصف آن اجرا در آن عرق بکنانه روز بخین تند و رو تو بیک  
عرق نه نشسته جو نو برده لا بکشد که بکنانه با عرق کلاب در بیک  
باید دارند بهتر خواهد شد بعد از چند روز استعمار نماید **ط**

نشد عرق پندیده فرغ علیوی که قدسیا به یکنه بویست پندیده کباب پندیده  
بویست پندیده ابله مکده جراتا بویست درخت مغنلان چهارانار بدستور  
درم کون معد و صرور آب بر روی آنها کرده بگذارند تا خوش حرور  
دار خوش فروشند خابچه رسم خوب کشد پس بکنند عظیم سرخ  
و دانه دار صبر و نوله بهر سرخ بهر خفید خربک شفاقل مهر  
مکده نوله برک فوکل مک کا و دنان فوکل یک لار خفید  
مهر بکنوله ایرسم نام باویسر داخل کردن عرق کشند عید  
بکنوله برمن نخیه بنیدند و عرق کشند صرورانه بهر من  
و همانا شرط ستوده ترن شرا آنها از برای حفظ صحت صفته صفت  
و مع تا سجد نشن لار بطریق مسافرت با بویست مغنلان  
و شش لار آب قلع و زخم کرده عید ارایام معد و مک بکش  
آید و از پش فروشند عرق کشند بکنند نقد و صحت معن  
لار شش بکنند صرور بکنند سون یک سر و در صبر با ویسر و نقاش

مجموعه را در عرق مسطور چهار پنج روز حبس عرق و در آن به پخته  
 و بکاف هر آنکه ساختن و در نوله غیر ششیم صدیم سیر سیاه کفایت  
 سوده و عرق بکافش انداخته تا باقیام برسد از زبانی علویان  
 سیر سیاه عرق بندر شط از رساله رسیده صد سیاه تخم کباب  
 و در زوده من کلک و با تخم لوسه و جفت معطلان بر نه کرده  
 و در زوده سرد ختم کنند و بعد از زوده روز بطریق بکافند اگر  
 به غورن در خاک کنند شراب ز غورن شود و اگر لاکه در آب بماند  
 شراب از غورن گوشت عرق در درک لغز راه آب در درک  
 ششیم رسیده ششیم من صد سیاه تخم کلک و بی تخم لوسه  
 جاب و جفت معطلان و سیر زنده کرده در ختم کنند و در  
 رتر رین و قن سازند و در زوان سر کین رسیده بگذارند  
 چون بزنند بکافند رساله رسیده خاشته عرق بکافند تخم کلک  
 عرق بکافند لغز صفقه صد سیاه هر من اگر در جگر سیر اگر

تفاوت دو سیر صمدی و سیر اگوی در تبار یکسیر است کایا یکسیر  
یاغ و فوس هر سیر ششم اینک نیست سیر کوفی نیست همه به کوفته  
چهارست در عرق بگذارند و بعد از آن کمر بکشند و در آن نه شک  
و بکنوله غیر زخم صلابه کردن و زینت کنند و عرق کشند بر  
زینت و بگذارند عرق سهوه و رقع اربع و فوایح و کوه  
مقیم و مشتمل بر صد اگر دو دونه اگر بختوله و فوایح سیر ملک شریف  
باو سیر ملک شریف صمدی و یک سیر اگوی در آن عرق صمدی و دوام  
بیمه و در کلاب خورشیدانه روز فوایح صوفی و عرق بکرند با  
کلاب یاغ و کایا اینجه بعد از صبح با لایط طعم شیدانند  
و در دانه بعد از عرق کشند در ظرف چتر بگذارند بپای و صبح  
مقاصد دفع عظم و در دانه نمایند شافری و سیر صمدی کشند  
عرق شتول برک شتول و صمدی و در چتر صمدی و سیر  
از یک سه توله صمدی عرق و فوایح کشند تا نور سیر صمدی و سیر

چوبی کلنج بر یک فو نود ملک دماسه شیب است به کربان  
 رو کوفه بافی ادویه کوفه مخلوط نمایند و در یک اندازند و با  
 آب خالص طبع نمایند و صبح از نیمه غایتند و در صبح از نیمه غایتند  
 و در صبح بکبابه قهوه حریب بکار برند و چوبی ۴ عرق انوار افکار  
 نوع و بنده جلعده و سهر و مغز و سن و محسن لون کبیر و صفیه  
 گذر متقود و زیت و استخوان پاک کرده بکنج صندسیاه بکبابه  
 نیم ملک و دانه دور استار و از جنس هم اینها بکار برفتند  
 گذر را کوفه با فیه ساه و بافی ادویه کوفه و بولش مستطاب میرد  
 و در خانه ستر گرم و قن کنند با بزرگ روز بگذرانند پس از آن  
 را آورده صافی نمایند و هر صند که بکنج شوق بهر شوق شستی پاک  
 من شوق در باین علویان ۴ عرق استار که روح را بکشد  
 صفیه کشین مدرن سرخچیه که بکنج شوق بکوبند و بکنج قد استار  
 بکنج نماید در آن قدر صندسیاه میرد بعد از چند روز که بولش آید و بکنج





شیره و دانه درخت کوه چاشنی صندل و انار اضافی بمون بطور  
معمول عنق بکشد شیرین منتهی نماید و بعد بموت میخورد و دیگر نمیشود  
الاعصاب من الاوه و جبهه بمجکوف اول و لوطیست برست و  
قصیب یک بند من بعد بر یک بنم اگر در بالا ای آن به بند نماید روز  
بسر از آن رفوان بکشد و عین الکلیت بکشد بر تاشک بکشد و در  
گردد بر تاشک بکشد و بعد از چشیدن در لاش و در کله و تاشک بکشد و  
کشان عین الکلیت بعد از آن کوشش کردن بر کوفه و بر یک بنم و از  
اتو دیکه با یک کاشنه در آن بر کله و دویه و کوشش و مصطکی بکشد و اضافی  
کرده کوشش و در جوش کتاب بخفته نماید از جوش بر آورده و در روز  
فصیب را در آن چون کتاب بداد و با صفت روز بعد از آن  
از نو لاشه کب سیمانه خشک بمون و در سرشین جلده کردن بر نصیب  
طلد کنند فمده روز و با لاش خشک پان بعد از کبابش مانع  
و جویست از فمده نوشته بعد و آورده شد

شادمانی متوجی قضیب و محک باد و عاقبت تو خارج ملک منسل بران  
 بطبع در چینی حدت کمرش زمین سوخت ریزه کاو همه را مساوی اله  
 گرفته کوه مایه بر کاو سبزه باطن کبریا کرده در سه نوبت  
 بر عضو صفا نمایند و صفا در این است بر صفا و اعصاب و مقهور عضو  
 عاشق از جوایز حکم عی گیلان اگر شاهی صفتی در میان پنهان آورد  
 زلف نه شبه بجان بجان در اطراف بالکنهای و بوزند نمایند  
 سر زلف نمودر. باشد و باید آن باده حبیب بکلیک بود  
 کوه و در قش با چاک و شنی بران گشتند و عینه که سرخ شود و بسم  
 در دوره در باره و یک یک کوه و زلف را آورده جدا نگه دارند  
 و بالکنان را در کف سر در آتش در ساله خستند و زلف را در نور  
 با حقیقت بنه کج پهل و یکایم الکون ساعی آینه سر بالکن  
 خوب بمانند و بر گاه که در آتش باشد با قدر شهادت اول مروج  
 ساخته بر برکت پان ملک محقق شود حقیقت با هر قضیب بجد و

صهار خرب و جاف حکیم معتمد الملک نقل کرده استده از زون  
سرخ اعلی بکتوله مصطک رومی و اما سه رفت رومی و اما سه  
سها که مقیم بریان کرده بکتوله زنو حاکم کرده نه باشد بهر  
انفوت و مصطک در سینه هر کمال بیع نموده در سایه حاکم  
ادویه و دیگر را سر نه کرده بهر را کرم معتمد ادویه را بدان آنچه  
یکبار برد که بسیار کرمه و مادر است و صهار حویس برای سحر کردن  
عصوه تامل که سبک باشد یا بشد با خلق زود و بشد صفتنه حکم  
سختند خدام اکنون خالهر خدیام روضه بکنند چهار دام کسب کسب  
دو چشم دام محمد و مالون هم چشم دام همه را جو کو ب کرده برنج  
مکونور آنچه در میان جبر گسترده و گاه دارند و هنگام هر روز بر عصوه  
عصوه ضحاک کرده و بر سحان خانم به میدهند و بهت و بکوز و  
صهار لولک من و کتب مشقه الاسان صفتنه بهر سر مبارک  
را در سر کا و در سینه و در و صلا به سوف من بعد از و به قبل انداخته

در روز صلاه مانند روز خبر موعی عافیه و عافیه است - احوال و احوال  
 سخن از آن چهار دوران اندر حتمه باره کاو و وزیر جوان - روز دیگر  
 ضلالت و عدم و سر به تنه عکس طالعین و نو و در رخ سر خان  
 و به نه سوختار و سمان و سپید و در روغن که سفت گویا ساحت  
 حبس داشته نگاه دارند به نام و حبس نصیب را و در عین پاسبان  
 چوب برون حبس را با بر مکنور با بر استحق کرده عمار کنند  
 بطریق بچون بطریق چهارم است که لب که پیش و پس  
 عضو عالج بکونی برابر گردد و در جمله با فرست صفت با او جان  
 مار و کعبه و غنای و از پنجاه و شش عدد و در و در و در  
 پس از این چنانکه با و بریزد با و بخان خشک شود بعد از خشک  
 شدن روغن که در سر لای و در او نه آینه بچو شانه و با و بخان در  
 اندازد چون روغن جوش زند چهار تا پنج شیشه ای و از این نیز داخل  
 روغن است که سوخته که شود و الکافه که در مکتب و در روغن



بناشد که مسخ شود من بود و دیگر که گرفته خفته بر شمشیر شسته با  
ماز کس بران بر ما وقت بسته جرمین بالند و حب ما را حور و به کفایه  
در دین بچشم فرور سیر کا و حل کرد و حلقه کور نشسته ضحاک نمایند  
بالای آن برگ بنول بر بخت و مگذار ملک را بنام فایه بسیار کشید  
ضحاک و غریب که یک بر میوه و شاه و کعبه به آورد صفه  
رعوان مفت باشد بهو که سون بند شراب حرارت بر می مالید  
دو دین عاید من بعد بنده این بهی احسنه که است بهی و عیش و هان بهی  
و از غایت بر حاک کند که ملک شود در کند و بهی سوز  
وقت است بهی آند کند سمعت مواب بهی  
و قال الله المعونة طلاء مقور از مرزا عبد الحسین و سون سیاه بون  
ت کبر سیر ذریب حرارت غافل از ملک بهی و مساوی الوزن کوفت  
سیر کا و در حل کرده بهی طلاء کنند و یکبار بهی بر خوانند  
طلاء در توحیه حضور مائل عدل بلند و در رفع عینیت کند باز کس نیاز



عقداب فته بکینم خرد و ریت و هیت شفت روغن رینون و  
خود راب بخرساند نامها شود آب سوخته روغن مالیده  
صفت سوخته زهر کجک روغن انجمن عا و زعفران سفید و زهر کجک  
عمدت و بر ششیم شفت اضافه سوخته مکر بر قصب و خانه  
و اشتیاق طله نماید و اگر بویار و درشتان آن و درین مرغ و مانند  
اینها افاده کنند باعث قوه ای می شود و باده باورند و درین  
صفت انزال نماید من جویات حکیم از راب و طلا و سقر من و راب  
جام از راب و صفت بویار که بکشد بویار و نانوق بویار و طلا  
بویار و طلا بویار که بویار و طلا بویار و طلا بویار و طلا  
خاک کرده بکوبند و در شیشه بیک قابون سسته بیک قابون  
بیک شیشه جها مانند گدار صواری بسته بیک اندازند و بیک جام از راب  
راب خود جدا کرده بر قصب طله کنند چون خشک شود و طلا  
ناید و این طلا بیک و طلا و طلا در راب و طلا بیک و طلا بیک و طلا

بهرت ضعف است آن پنج گانه حروف و بزرگ از بویست از آثار  
و بخ کتزد و بر برگرفته و ما بیکه کا و بیش از قصه و بر پنهان  
طلا کنند هر چه از سخت کردن اند بویست ه ه ه  
طلا کنند که گویا که نایت قدر است بشود خوشم از او باریک  
سود و ریاض بقدر باشد عابد و در اعجاز نکایت میکند  
طلا متور عضو ناکه از رفته باشد و مسند از قلم باشد سوره و یک  
بعد بیع طلا بگو بگو و بخ الیه از بیک یک یک بیع بیع  
وین بویست طار عدد و بزرگ و مسند که مسند است که شد و  
عطاران میکشند و میخورند یک یک یک یک و نقد میبند  
کا خورن یک عاف و در چنین یک یک یک یک یک کوفه  
بیشتر بایشن و مسند و مسند و مسند و مسند و مسند  
که به حاصل شده بیک است کوفه بعد از آن و ضعیف است که ندارند  
و یک چل نام کرده طلا کنند و بزرگ بویست بزرگ و بزرگ که

که بیشتر روی روک آرند نامند باید صحت تمام لب بکاهند و مگر  
بآب گرم بپزند و همچنین در سبب عاقل کنند قاعده بر زخاف بپزند  
و اگر بخواهند قوت اسماک بخشد باید در خشت چهار کوزه  
بایسل از آب و من و قمر را حل سازند طلا نمایند و جهت دوا  
گردانند و طلا بکشد و در قوه چهار روز میبخشد و میرسد  
باید با سبب و در اندک و در سبب رکتان بهر روز و در وقت صفت  
بپزند و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
بر قیض طلا نمایند که بسیار قوت و صفت گردانند و در سبب  
طلا محبوب از حکم و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
یکبار در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
سوف در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
طلا بکشد و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب  
طلا بکشد و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب و در سبب

بی چون بجا نماند تا که خود بخود میقتد پس از آنکه از دست خاصر بگذشت  
سود بگذارد تا خوب مصحح گردد و من بعد در این مریخ عاقبت قیام  
بسیار گرفته بجا سخنی کرده بودند و از دست فدری گرفته حرکت  
کند و بیست طلا نماید تا به مقصود من عاقلند و مالی از آن برگ بنول

[illegible]

عروق الکلی بودام روعی نغذیه یادم سلطان راجعه موع و  
عین الکلی و ماریک کوفته و اصل مجامید و در روع مذکور  
انجم و ریش و درخته مثلاً چوب روعی کشند و کهنه یا صوف  
بر در طلا نمایند و مالداران ترک بنول به صفت روعی و بدو نور  
خراطین و کوسه رطان سم آب و و شک نمرود حنثیب ریسره  
در آب می کشند و بر سبانه ساند ای چاکا باز در کس کوبت و کوبند  
از یک صفت کرده بوزن نیمه جوب صوف و ریش و کس  
کر کرده بطریق مایه جروق کشند و بعد بر در سوار حقه طلا نمایند  
مالداران ترک بنول به سبانه چوب روعی که در روعه ماه مانع است و ریسره  
بخشد و در کس رخت کرده صفت آن خراطین اوله و کس کس  
کوبه مایه سفید نوسانه کس مانع و بکام کس کس کس کس کس کس  
مالکین کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس

[illegible]



و غرض که در صفت اعضاء عضو بناسل بفتح عظیم دارد از حرمانیت

مصابیه مصوم و حکم شاه محمد لایمور خنک در دام بخت اقیوت و کجابه  
از غرق و قحط کلون خستیم یا در غم مانون سیاه و در جوف و رشتا اکت  
حج کینه لغتیم او مالکیم سیم یا در کجوب کجوب لغتیم لغتیم (او زود لغت کوفه)  
در سیر و مفید از کینه یا لار ستمده روز گزوده لقا بدر و در کماله  
که به کینه نذکور حکمت بنوه در کوار سر رونق کجوز و یک سیر و یک سر کاف  
بایس ملایم در غرافت اینتر کجیانه یا بایس برود بلکه اینجا از رونق  
بیر سوز و صفت نماید و غفلت از نایا بهمه رسیدن کون نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
در ساله در و کز او به کینه المنفعه که در کیت فدا و کز آنها کینه نیست  
چون فادز برود موقیات و حجب جنه و حایر و متوج و غما کو و چاکون  
استقام آنها در سبب بهر سبدن فادز برود کیت معتبه ام حکما  
منقول نیست که در ایام حکمت و فم لفظ صحرای از اصداد بهر بن است

انجو شتر نام بود که بصلح و دوستی و صدق و امانت و راستی و حقیقت

معنی از شدت بفرمودن او و بهر احوال و شفا خلق و بی شکست

همروز در سجستان آن قمار دگر چهار آن ولایت معرفت داد و ده و غفر

جمع سبکدوش و شنبه آورده بطول آن سه روز و در شمار سیر

وخت و سخن او و به نظرش بر کوفتن کوی و افتادن بر تله استار و به

سبزوکار دست و کار و مقلد برین مبرو حاکات عجمه

و بنام از غفار او است این بر خیزد و گمان در غنای نیست و نه نگاه سخا

آسمان و در نورش و در شمعش اواز نام غیب غیر فکر از او سر

خون خوشی انجالت و زان کوزن و به خفته سردار ستم در کین آند

در دیک آن رسیده جان و به راه او رخت که یک حمله از قله به پهن

سفند اخوس در عسل اورانج کدو و درامان و فنج لوس افند

که در دهن او سر او سر بزرگ است که هیچ خا و مبع است و در

الحسن ممدوح و حسن راز و رشاد و ابن نجيب و زينه شاد و خاتون

حکیم و شرافت و از زور و زور که بزبان فارس از نام و زور خانه گویند.

سنگ <sup>الکلی</sup> هموار یافت از خوش سنگ مکنور را بر حوب زده است

بجانب ملک حرم راد آورد و صفت گوزن نیمه آنچه مشاهده کرد.

چون مکنور خشت ملک حرم راد حکیم از بنا سوس که از اجداد حکم تواند

از نادر حکیم با بر بلند سوس جانب زبان صغیر و بر آورده و بر آورده او بود

و در ملک فاضل صفت وزارت ملک حرم راد درشت

طبیعت آنچه از از خوشی صلا و شبنم بود با و بتعزیر کرد حکیم از سوس

پس از ماند بسیار در از صیوس بر سینه که و بنیاد از گوزن پر کف داشت

بانه او کف و بنی گوزن بسیار کف و درشت پس حکیم از از صیوس سول

که که در دم او که با با او حرج است هم بود بانه جواب داد که

درینست و م او که بر سینه زد و چنان مرغی میشد که بویست

از آن موضع گشتند و اند پس حکیم بملک گفت که خوراک این گوزن

همیشه از غله و حبوبات است و معلوم شده و در روز مار او هم

هستند و بیست و یک از آنها در بانی برتر است و در بکر خاصیت از  
پایه دارد و ملک بیست و هفت و در قوه که این را به یک تجربه است باید خوف  
جنب الحکم ملک است و در بند خانه حاضر ساختند ملک یا بنا بر  
موقوف که آب است و در جب الحقیر هستند بانه جواب دادند که گفته  
شماره ملک ما و در بیست و یک ملک و موقوف که نزد ما ملک که میباشند  
در میان زهر و ترافی است ما میباشیم اگر چه در بستر از خود هستند  
و از حقوق بخت میباشند و اگر بکار قبیل بر بانی باشد شمار  
شماره بیست و یک بسیار حاصل شد و بعد از آن اراد خواهند داشت  
با یکدیگر اندیشید و موقوف است و موقوف حکیم در شمس و سیر ملک و کوز  
و که در شمس چهار درم بود و در میان است و موقوف کرد و در هر یک  
نوراند و موقوف بر آنها موقوف که بخر و در حفظ آنها بماند تا خفیه در روشن  
گفته اتفاقاً و موقوف در موقوف ملک بدون رفتند بجا از اینها باز  
از دست شخص گرفته بتمامه ملک و موقوف موقوف و یک موقوف در موقوف

نخوردند بعد از پنج روز یک خرم زاده آمد با طبعی حکیم ایامی که مخصوص  
نیکو حکیم بر کدام بود طبعی داشته حقیقت احوال پرسید از آن گفت که است  
یک شده است که حقیقتا هم رسید بود و بهر شدت درنت که من  
بهلاکت خودم باختم در شتم اکنون بخود جزون این سنگ آن بسیار  
بالکله میروند و گفت که آنرا در دست گیر نه و در میان کدام  
نداشتم از تا اول این سنگ بگذاشت آن در دست گیرید پس شد  
و هیچ اثری در و درین بخور و در خوف نمانم شوم گفت که چنانکه بسیار  
صوف داشتیم اکنون بخورون این سنگ در بامه من قوت عظیم بداد  
که در جزان آنکانت بداشتم چهارم گفت که مرا قوت و هیچ قدیم بود  
اکنون بخور و جزون این سنگ آنرض بالکله بصحت مبدل شد  
نیم گفت که تا آنکه در زانو شام بودم اکنون آن درد با بالکله افتاد  
رویت شد ششم گفت که مرا یوا سیر قوم بود الهی آن ام بالکله  
بدید شد و در و من نشاط و قوت بداد ششم گفت که در دست

در وقت که بر ساقین من قوی خسته بود که بهینه صدید از آن جاری بود  
الکون همه آن باریک در وی چنانچه میزدید که دید و رنگ اصیل بر آن  
ظاهر شود و شب هم گفت که مدت و دواها شد که مرا در وسیع فطیم حادث  
شد بود الکون بعد از خروار آن شد بیشتر حکیم پرسید که بنوازد  
آن و غیره چیزی خردی گفت که آب نایب تمام بکنند بودم حکیم گفت  
که این شدت در فعل آن نایب بودند فعل است که چرا که نرسد نایب  
بالر و بالین است و ورودن شعله در تحت و حفظ است و این  
صفت مانع از آتش و حرارت این حرارت بود آثار آن و لهذا حکما  
بعد از آن در ریشها با یکدیگر منع و منع است و نیز در مع و دوائی است  
مالی چنانچه مافوق و در میان و غریب و غیره است و نیز در مع و دوائی است  
تجربه است با دهنر مایه حکیم مد نظر آنکه چون شخص است که نایب  
ملک است بعد از آن خورشت و در دواها شد و بهر ساقین بود  
چون نذر آن و دواها شد که مرا با دهنر مد نظر آنکه چون آواز یکوست ملک است



بر توفیق که نام این کشف را با دوزخ قرار و معدوم با دوزخ بدال بهلمه زبان فارسی  
یعنی مانس و نامناست و گویند با دوزخ و آن مغیر شش است زبان  
خارج و مذنب استقامت بیای ریز استهار یافته و موب انفاد و کشت  
و در اختیارات بدیعی گفته که هر نفس فاد و بر است و آنرا ترنایق بشر  
گفته اند و آن هسته بطوط و دراز و کرده بهنج سرنی باشد و بر یکدیگر طوط  
و در و در میان آنچه است که گویا موز است و آن خوب محضه داده است  
صاحب موزد آورده که از فرسان آفرند و این صفت به بنویسند  
اینکه مشهور است فی الزینیا کاف و در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و  
حال در بد و نساق و در بعضی محلها هم پیدا میشود چنانکه مذکور خواهد شد چون  
مذکر آن فو سقده مار به باشد و محضه سبب عدم آب است  
در شکم وی بیند رود و بدین سبب او را ترنایق طبعی گویند که  
که در بزده وی باشد و این که محسوس است است که از سینه و آن ادیری  
آنکه در سینه عریض گویند چون مذکر بزرگ و در آنک است و این

زمنه سودن معلوم شود و لیول از شرط طایس الوان حجره در پرست  
بعضی از آن رزو و بعضی را غیر و بعضی پر یک خاک و بعضی سنگین و بعضی  
تفیدی مایه و بهترین آنها رزوت و بعد از آن غیر بقول را بری حجر  
قادر بر یک رزوت و انقیم الطوس و فایز و بند بر را و بری  
وضع هر پیش و را و نایز و قوت عظیم است در این موضع نقد کردن  
که بتوان آورد و این است در نیمه اضافی اینجا به است بر تیره که از  
بنام الضحی و به و بار سخی از شوم قیامه با و دهند از آن مصری و عاقله با و  
رشد و حجره را گیرد و خطی بر یک رزوت بخد ف مرود و طوس و حجر  
خداوندی صیبا باشد و یکند صاحب جامع آورده که قادر بر آورد و بعضی  
الحدق میکند یک مرجه معاویة بر جری کند و در مع مصر این نماید  
نور خطه حاجتی که در آن چیر باشد و دیگر بر سکنی معلوم که با خاصه و مع سوز  
جاری و مارده کند شیر یا و تغذیه حکم عا و الدین محمد شریف منکر که آن  
سکنی که من و بدیم مایه بر روی و سفیدی بود و با و حمد این ریشه را بود

مانند پستانهاست و در وقت پیش پنج هزار ذره ای موزون و مرکب  
تغیوت او بدیدم و بر او تعالیات توانه لغت دارد و در آن حری  
می آید که انوار اجرامیست و میگویند در معاینه حبله میزنند  
و صورت حیوان است که در ضمیمه و علامت چون سگدوست  
بر دست و نویر بویانند مانند بوی باد و در اندرون بوتهای یک  
موتیای سینه بود و آن بوتهها و طبقه گویا بر کوه آن بجهت آید  
و اما در زیر گهای گویا چون از آنجا به سینه در موضع تسع  
به نام طلعه باشد در ساعت ورم را نشین دهد و اختراع کند  
و نیز گفته میکنند که در نزد و سنان در کوه گشت از آنجا به سینه در چند  
موضع ایجا میدارند و جنومها در گشود و خورای آن جنومها در هر یک  
نوله و چهار نوله بسیار دیدم که و سنان در دایره و در کف سینه و در  
اگر کوه گشت ایجا میدارند و جنومها که کوه گشتی را بکشند و جنومها  
در سینه و آن وی بدیدی آید و در آن موضع آن می باشد جنومها

بسیار از پنج حریف می بست آن چنین و طایفه می زدند و در جیب  
قانونه نموده می بست که در آن چهار نوبه و چهل نوبه و ده نوبه که یکبار  
باشند و به انجام دهند و در وقت و سر کار مادرشان می شد که  
یکبار موضع خندان و قانونه شکافه بر سر حریف می بست و  
حریف هم می زد و کجک و باره شکاف و شکاف می شد و این گونه  
در چشم می زدند و در بعضی ابدیه صحای و کوی جانچه و در شبها کفاه به کوی  
عاصک می شد و اکنون این می غارت و مفقود و سلب کردن او را می  
اصطفا نامت می نامند و نیز می گویند که من دیدم سخن می زد که روز  
بعد گویند و موضع سنج می نامند و در آن بسیار ظاهر شد و  
از آن در یکبار یک سبک می نامند و موضع می نامند و یکی که از خاک او می  
برایند و در آن می نامند و در آن می نامند و در آن می نامند و  
در آن وقت می نامند و در آن می نامند و در آن می نامند و  
در آن می نامند و در آن می نامند و در آن می نامند و

که باشد و قدری است بر خود ریس در دنیای این که چون بکشد  
از حد خاص شد این حق حواله نفس بون باین امر بود یعنی بسیاری که گویند  
انچه یک باشد چون باشد یک بر یک است بر یک است و در آنچه  
که بدیهه باشد چون باشد یک بر یک است بر یک است و در آنچه  
باشد و در آنچه دادن و بی بود و دیگر آنکه سوزن را در آتش نهند  
کرد و در و فرو برد اگر مضموع بود چون سوزن در و در و در و در  
از خود آید و اگر فاد بر خاص بود و در و در و در و در و در و در  
را از و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
که کشند و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
چون فاد بر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
چند تا ز ما بگذرد تمامه چندین تمامه از آن ملک جدا میشود و در  
اختلاف و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

نزد که نیست بهر است. و تا بهر کانی بهر است او بهر است و چنانکه است بهر  
از آن اردو و نسفیه فام و انشی شس با بهر بی نیست و چون سبانه و به  
شیر لایله به بند و و بهر لایله چون بر دم عورت مالیده عورت  
مکن و اگر بگذرد اثر کنند و در کورین مقدار صحرای مسوده در علی اخلاقی اند  
بهر و اگر حدی از آن بهر است و بهر و افقی بران کارند از او را  
بگذرد چون سلامت بماند و اگر باور بهر کانی بهر سینه سینه است  
و بهر عضوه بود بهر نقطه تمام شد با شد طاعت تمام از آن و بهر  
و دم بماند و چون بهر خورده را بخورند بهر طریقی عرق سردن آید تا بهر جری  
فی الجبهه جری درو بماند با فراط و در مس آن محسوس شود و اندر است  
باز یک بهر بهر بهر شد و حرارت آن موقوف نباشد و باین و بهر جمع  
مسوده خوابیده و بنامه را و لیس حوام را کای که بوزن حراره جواران شد  
ناگفته بگذرد و بگذرد سم او را از بدن عروق و شش سردن اردو و از موت  
رانی دهد و اگر او را در علاقه با و بگذرد و در انشیر بگذرد در عین صحرای



انرا در بین گیرند نفع نباشد و اگر آن قائم را بر موضع منع عقلت و بنام تو  
طبیاریت و ذات سهوم مانند در اوج و زمانه دارند بفع ظاهر شود و اگر  
سوده انرا قیاس میزد و بر موضع منع بنام اوخته و زمین بنهند و چشم  
کنند و بر شمع اصرار نماید و اگر قیاس ارکان که بدو ندارد کنند و بر موضع  
شمع منع بکشند و این را در هر برادر زنی اند انرا اصلاح می آورد و در شمع  
کنند و اگر انرا بر پیش بقریب مالند سمیتش را خراب می شود و اگر این را حاد و  
بعید از صورت مذویات معروفه و در بین اخفی و در کبر حیات در بدن  
بر منع خشن در آنها کنند و بکنند و کبر نوعی از حیوانات که بدان نماید و از  
نوم و الک و کل بر نیت میزدند و بعد از چهار روز بر نیت محسوس شود  
و چون باور بر وجه صلاح است شمع نهد مانند خون تان و چون او را  
منوضع شمع بنام گذارند بر اثر و مار را و عقرب و عرت و جع کس کنند  
طبع و شربت و ضعیف و طریق استقامت آن بقول احمد یوسف را در هر  
حارست و حرارت آن خلعت و اگر کبر و کس او به بسیاری غم ضعیف

سیدش مشفق بخواند نوح بخشد و دلش فروراند و شریقی که سهم بدو  
و مسووم هزاره جو و همه ضعیف دل و فوت باه و اکنی و برکه بر سر از آن  
و اکی گویند این باشد از همه آنها و بر نه و در در عراج را نیز معینیت جمله  
فلش مالی ضعیف نه لطیفه و طبعیت او لقا کم است و بر که او مان  
خوردن فاد و بر کند باید بر همه حر و زن رگت بندد و دیگر منع نموده  
که در این خوردن بدندان برساند که دندان را با بی ضعیفیت و برتر  
از این خوردن انجاست که بعد از بقیه میوه و بدن را از حلاط در سینه میماند  
نه روز هر روز و در وقت سحر با کلاب یکین یا نشی و اکت به این اثر  
نشد و در وقت ان ساعت به بر تربیت غایب میمانند و کلاب غایت  
و در وقت طهارت کحوبات با مان رعیت غایت و اکت از نسبتات و نسبت  
و خصوصیت و مسدودت از حوا غایت بر شخص را از اول بهار تا اول بهار با هر باطلق  
ملاحظه کند خاصه که با راکه کلب و بریایند فوت عمر نری را بنویسد  
و فوت بدن غام باشد و در سنوم حر و زن حیدان باشد و امر این بلغم

و سوداوی را نسبت نافع بود مثلاً از عسل که از عسل محمدی شیرازی چون  
حکما ما مقدم در خوردن تا قاعه در شام کامل شود و در اندک هر کی از خوردن  
او از خود اجتهاد می نمودند و اکثر مردم از خوردن او از در مار می شدند  
این رنگ خاطر خواه میسرند که بسیار مردم از این رنگ شافع تمام می شدند  
ملک جوانی از او می پرسید و مطلقاً چیزی مخلوط نمیگفت صفت آن قاعه در  
هم قلع عسل شیب که صفت شک طبع سبب الطیب که صفت  
در پی زلفه عسل دانه همه را سنگ سماق صله به موده که صفت  
مجموع را سه روز می خورد و از شیرینی و برنج و کدو شیرین که از آن  
می کنند و غذا که در آب می پزند بره که در این روز زلفه و اسهال می خوردند  
و در مغالطه ما دام قدر و برکت نجات و کلب و عسل و عسل و عسل  
ما قول غایب و بعد از خوردن رنگ می خوردند این اسهال را می خوردند  
که می داد و فواید کثیف و در پی رنگ می خوردند و عسل و عسل و عسل  
و از آن پس از آن زمان تمام عام خاص کثیف و عسل و عسل و عسل و عسل

ما در شمع گزیده هر چه در بوی درختان هر چه در دانه سفید که جوهر  
دره و صندل سفید که جوهر و درختان و درختان طلا که در ورق قلع که  
بصطیک یک جوهر سفید و طلا که جوهر یک جوهر که در شمع جوهر که  
از کثرت و شمع زیاده شمع باید که در کلام علیهم صلاه کنند و در  
کرده برکت کنند و در شمع زنده روز یک از آن باشد و در  
و طلا که در مایه یک در شمع از عقیق آن شود و در  
مخافه و در کجواب که در روز و آخر روز شمع مایه یک در شمع  
باشد و در یک شمع که در خردن آن است و در شمع و در  
و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع  
نوروز شود و در شمع که در روز و در شمع و در شمع و در شمع  
و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع  
از یک شمع که در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع  
شک که در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع و در شمع

و بکلا بستره شب و روز سازند و هر روز یک و دو بار از آن هر جانب  
کتاب بخوانند و ترتیب طهارت بخوابند و بعد از بیداری با آب و روغن بزنند  
و آخر روز غایت شربت عرق بید مشک بخورند و در بار سبب سیرین و در پیش  
عمودین و جوارش مصطکی و سبب حدیث و مادام منتظر منتظر کنند و گفته  
پس از آن و یک هفته بعد از آن و یک هفته در انجمن الی هر سبب و شربت  
و در وقت و بستر و بابت و سبب در جمیع احسان کنند که عین نام  
و ملک بایند و بعد از آن که اتفاق حکما متافون ترتیب سبب عاودن شربت  
شش و یک تا هفت از هر جهت و عین عین بر خد شک غیر شربت  
بیش از یک یک عود و یک عود از آن و در هر یک سماق صلا بکشد  
و بگذارد که بر جان شک حله کرده بدین باز بکلا بستره شب و روز  
و سه هفته کنند هر روز یکبار و یک بار بزنند و عرق کاو از آن  
و بخ مالک شود و در آن وقت در روز و شب و خصوصاً بپوشد نمایند  
که هفته قبل از آن هفته بعد از آن در روز و شب و خصوصاً بپوشد نمایند

والله اعلم بالصواب ورنه هم سپیدان در میان سفولست که بعد از ملک  
لغویان بر در کار قریب و از آب خبر و عاریجی که نام موضع جیست که بر آمدند  
بناگاه بر کلان را نیز زدند آن بر سر حور زده رفت و از لفظ عاریج سپیدان  
خشنند ما فتنند پس از رفته و بکجهان سر زمین رسیدند خفت و چون  
بر بزرگوار نمودند اتفاقا عاریج رسیدند که چشمه آب در دست و آن آب  
کفی بر سر آورده و آن حد بند حور زده را بر ساحل آن چشمه فتنند بیزی که بر  
پلهای او رسید بود و بدند که عاریج پوست او باز گشته مانند لی او نموده  
و عاریج است از خون پیش مطلقا سوزن است از این عاریج هم میزند  
و کس پیش ملک او ندون و ستاد و از حقیقت حدس برداده اند ملک جامع  
را که در علوم طبعی ماهر و دانا بودند همه استغفار این واقعه تغییر نموده  
این عاریج حکم ملک بدار الموضع رسید تقاضا واقعی نمودند و بر چه کرد  
آن آب و گمانه آن بعد از آن موضع جو سپید هم جمع کردند و بر جرا  
جتهار و کوفتها اعصاب که استخوان مار بودند بر سر عاریج انفع فتنند



و در بن حقیقت ملک او بدون دادگاه ساخته اند ملک شک حکم عیب  
الاطلاق کما آورده که چنین زبانی بدین مکتوبی و بسیاری منافع در عهد  
بر روی کار آید و بنود که بر این غار در بی بانه اند موصی است که گردند  
و در بن از این مار یک شکل عزیز خسته بعین نمودند مآتب صافی  
از بگذران سوراخهای در رود و موسسات مار باید و صفارت و سایر  
وقت را که حضرات و حکام میشد مایور گردانند باید التوضیح رفته  
چون هر عفو بران در نهانند مانند و یک خط و مساجان هر دو موضع  
بروند و آن در محصور آن کشه میشود و بر چه موسسات حاصل میشوند  
محصور زبانی برسانند و باید بهر این جماعه فتنه ساخته محصور ملک میرند  
و اکنون هر کون صوابا محفوظ و مطبوع است و سالی بود که بعد درم  
سکنت حاصل شود و سالی بود که کمتر از این وجه ششیمه موسسات از ششیمه کنار  
و بهتر است که بار موسوم است چه بوم یعنی ششیمه شمع و پای تمام آن  
و همه باین وجه ششیمه موسساتی خوانند و چون موسسات را باز در بار برکت

و در و شافع بسیارست ملوک فارس به ملوک دیگر بدو بفرستند  
اول بقادر حرم کونین حواری خود است که تمام مقام رفاق مراد شود  
و هرگاه بایر کسی برکت خودت او را داده شود و آن چهار دوست  
مست و در کوه فارس و اصفهان بسیارند و یکدیگر زبان کاو و  
انجا گفته بایان ملک می باشند و بعد از سه ماه از دوزخ غار می روند  
و می گردند و باز درس می دهند و می خوانند و هرگاه آن غار بسیار است  
که نوزدها سر و آینه و سورت رفت و حور از دوزخ روم می آید  
از همان شهر برور و جوی او دوزخ حور از شهری در صفت از شهر  
است و در آن روز از کتب بری آرند تا به یک چاه و در آن کوه  
و در آن غیر و می دهند و هرگز از سردی نماند و صفا شود و کوه  
و ماضیست چه چیز که از بر او واضح شد و باید و نیز تا به یک نقطه  
و در آن روز چون سورت مایلند و شهری که مشهور است که چون ماهی شاه  
فدیم می روند و موسی از حور را بامره سحر تعجب بر تمام بدان می نمایند

و حتی در عسل کرده اراد ران می آخورند و در زمین می کورشتند و  
سگش می پوشیدند چون با بقد سراسر بران صلیکشت انکت حله کوشا  
میشد ازین جهت او را احسری میگویند و اگر در زمین مهر میگذاردند  
و صاحب این گوشت عصفه باطن ارغصفه باطن وجهه عصفه ظاهر ارغصفه  
ظاهر معالمت کنند و بهترین این موفود و مایع نیست در خواصها است و در  
اراد بنان اراد بنان میارند با این طریق هر بعد از نزول فقط ان وقت  
و صیرانوده و در چشم عکرمی اندازند و پس از هر یک از انکت حله کوشا  
میشود برای دود بر موضع اگر بکوزند نفع تمام دهد و جویت و گویند  
اگر از آب جیر و فلفل خود بود و منافع آن مرتب بمنافع کوشا است بگو  
نیز مویائی میخیزد که از فولیت و از آب خرد خارش خیر و طبع  
او گرم است و در سوم ملطف و محلل باشد بنابر قول و بشعور بود پس  
میخیزد اگر شش گفته که گرم بود در اخر درجه حریم و خشک است و در اول  
و مقوی روح است با این صبه و میخیزد شد رفت بر شش گذار شود و در آخر

و فارت و هدف و مرارت باشد و آنچه در نیت مبطین و جبری  
گفته میشود چون ترسارند ضیاع و لایق می شود و فتری بنون سخت و اوست  
تنگند و در انحن جوت مومایی بقول ارسطاس طالعین اگر خواهی  
آورا بازی بگره که کشف بکشف پس نه اند مومایی باید فوج  
هم چسبید بکوت و الاید و تیری مرغ بکند و دلیست قدری  
مومیا در خمر کرده و در کوش و فزیند اگر مومایی بکوت روز دیگر  
بار گشته اودرست و اندر شد خاصیت و منافع مومایی و قدر نیت  
ان بواند مومیا رسم از او به نه مافیه و هم در انواع ملک نفس بخت  
و سموم جمع حشرات الارض نافع شرباد و طلا و در استوان گشته  
لو بو نه و بقول شیخ الرئیس اگر مومیا در آب فزیند کوش حل کرده و در  
جکاند و در سقیفه و در سر کین را ببرد و صبح و در اول اسود و در دو  
بیمین قدر که در روغن با همین ملک کنند و در کوش تقطیر سازند  
بزرگ کنند بعد و اگر که را از کوش ریم بر آید بکافور و در روغن ملک در استوان

حالت از بند و پینه بدو آید در گوش پندیش گوش لادر است  
و یکجه از گوشه است و جدیدتر در روغن حب النعمان حل کرد  
در بینی بچکانند و در سر کین را برود و جوع و گرسختن را نیز سودمند است  
و همین قدر اگر در روغن ماسجین حل کنند و در گوش تقطیر سازند  
نیز سودمند و اگر که را از گوش ریم برآید یک جواز و در روغن  
گلک و آب غوره حل ساخته پلینه بدو آید و در گوش بپنددیم  
گوش را درست می سازد و چون یک سه جو بخورند خوبی که در مضر  
سب بیرون می آید باز دارد و دستویه از و چون آبک بریزد و  
با نخاله و کرد با چند خفقات بعد از را برود و در طبعی که در قسم  
صعب جمع باشد باید هر روز سازد بر ضرب و سقطه که برین و سینه  
و جگر افتد باید مانع آید و شوایر با کشتات که شایب و سپندان  
و بیخ گوش و در و جوشانید باشد حل کرده سه روز ناشتا بپزند  
بیمه انواع را برید و شومر آرد با یک کیلین خورده کنند خفاق بپزند

و تسوی ازو با شرب سرود و ابی که دود عسل جوشانیده باشند غوطه  
کشد همه انواع درد حلق را سود دارد و تسوی آرد که دانه گل  
از پی و این زعفران یا کلب اکور مایه چار چتر بدهد درد و کوفه  
را سبک کند و تسوی مایه و سبک چون یکی بدهد انواع درد را  
که در شانه و احطاب بود رزق کند و اگر که را در کان افتد  
که جبری برزاق و حورده است خالص و اکنون در آب جوشانده  
و دو حبه سنگ بویساز در آن حل کرده بدهد و رخ بران کند و همه  
از عصاره و امتداد نیکان با شرب عسل بار و غن کا و بدهد  
و رخ صفت آن کند و سبز برک نشاء با برکت سنگ بویساز  
رخ کرفس و رخ فنجان در آب جوشانده و قهوه بویساز در آن حل کرده بدهد  
و رخ صفت آن کند و سبز برک نشاء را نه البی که عسل خور آرد و درد  
و دندان ببرد و بار بویساز را به نه تسوی بار و غن کا و بدهد باز سنگند  
و چون ایس بگرد و رخ از عسل در آب جوشانده و سوز بویساز در





و خواهد که عیب اصلی باز آید و در آخر وقت دو جو با خود می کشی  
با چند عمل بجهت جگر ده بخورد اگر خوردی می کشد یا نه را بگوین  
بگویند که بیهوده جویست و درین کار و این از سر کار است حسب جمع  
سویق النفس که نفق کرده بخورند جمیع کوبه نموده ایم که سینه که بخورند  
جمیع ظاهر میشود مطلقا مدک نشود و بنابرین حسب جهت و مصلحت  
و دهن و جمع مایع است بهیچانی که آنرا به جگر صحت عیب جگر و دهن  
برابر هر مات بکلیت حل نموده چنانچه به بندند و میفکند این متاول  
نماید و اگر بالای او شراب مروت بوشند انفع خواهد شد یا بخار اعلی  
ببرو و الله اعلم بالصواب و در سبب پیرسان چوب چینی در استعمال و فوائد  
آن و مضار و مصلح و سیرت و بدل آن و انرا به چینی و پنج حیات بنده  
نمانند غالباً درین گنج قدیم موقوف بآنکه بود بکم عمل در تیان و شهرت  
بنافه لهذا اطباء اسلام صحت آن در کتب خود می آورده اند و لیکن  
در کتب بعضی و سیرت و چون و کیان بر سنگ بوقت می آورند و نشان

کنند این پنج راهبر ساینه و در آن زمان ما امروز که چهار سه و شش  
در میان عالم شش بد کرده چندت و گوی میاید که استعمال این  
حد میان مردم شایع و در هر سید این چهار دست جوی برانند که در  
و با چنین مطلق عظیم هم رسید و مردم بصورت بر این مجنون مایه  
و شما مشغول میشدند چون این پنج از طبعی و عدد تیر نموده و طبعی در آن  
که هفت هفت طبعیت شد در آنست پس رشت می نمودند و بخوردند  
و هر کدام که امراض و منه سودا و به و فروع گفته و بوسیر و آنرا و بیک  
و صدام و برض و دار و برض و دار و صلیف و دار و بعل و دار و  
و سرکانات و خار بر و د مایل و مانند اینها در شتند از خوردن این  
شعاعی نمیشد و در آن مجربها ظهور آید و بفع ان تشر شد و  
سپهر گردید و گفتون بنده اکثر این مرصها در بدین طبع می نمایند و در  
نافع انداز سودا از این در در بر آید و قشیکه گشته اینها بتای می شد  
و به مخالف عنان سقینه را کشید کبیره می برد مردم که در آن

حرفی فرود آمدند بکاران مردم که از دست گرفتار جراحات عصبیه  
و امکنشی از بوی بد و نفوذ حریت او سکن آید متعین بودند آن  
بناچار همه منعم مردم در زندگانی دل در دسته ارتشی خود خدای خسته در  
حرفی قرار و سکونت گرفت اهل کشته قدری آب و نان با و داد  
نمودند و اوصافی میدادند بعد از آنکه نوشته و زاد که بود با تمام کج  
دست شروع در خوردن گیاه و چغای نمودند بجهت اتفاق حشیش  
این گناه چنان افتاد پس از کندن این بوم حشیش زده و کوارا ترار نهاده  
میدان و رب گرو و پوسته بخوردن آن میاد و درت و مزاولتی  
نماید از امان اکلش بعد از روز چند جراحات او با الکلیه و بامدال  
بند و از خوردن او قوت غلبه بدست می نمود همچنان شد و درین جزیره  
سیر میکرد با کلاه بعد از عید با برهان کشته می کرد و دیگر بدان  
جاکفاه رسید اهل کجی او را خفت و می دیدند که لغت ویر و  
توانا شدن از دستش احوال نمودند و روزی از آنجا با آنها احوال مداومت

و اکل آن خ و کاه سوخته انجمه از آن خم مذکور بپای می رفتند و باطل  
و حرین می بودند و بدان سودا می رسیدند از آن زمان و در میان  
عالم شهر و سیاح گشته بر تقدیر و فوج روانی چون در آن صحرا می گشتند  
و اکل این ۲ کف بوده هر یک که می بودند بی تک می دادند و در جزو آن او  
شیر جدرست که میان او مخای خود کرده خواهند و در جفت پنج مذکور پیش  
حکما و ساقین چون علم می گیند و حکم و در گیند اگر شای که خست  
و اگر حکما و ساقین می خورند که گرم و تر است و در یک می آرند که این خم  
چون واقع شود است و آن بار و دایس است پس علی رض نقد می باشد  
و چون حرارت بین ندارد پس درجه اولی خواهد بود و چون تقطیع و تذوید  
و شهادت کند می باید که تر باشد و این امر چون ظاهر تر است پس در یک  
بدیهه تا آنکه باشد بلیغ جمهور برانند که خشک است و این ۲ نوع شود است باطل  
باشد باطل و درین پنج را حوض بسیار است از یک انداختن درین باشد  
کرده اند گفته اند که این پنج از آب حیات برورس یافته چون اگر تیره تیره

بدن بکلی استیجاب نگاری بریزد و برین غریب از یک و نبات و حیوانات می کشند  
و شیرتها و غذایا که گیاهی خورند نفع می یابند و این را خواص بسیار است  
که بنور تجربه مرئین و اعتقاد حکیم علی الدین محمود است که حرارت او در اول  
در درجه اول است و در رطوبت او یقین درجه کرده است و جمع دیگر را در  
دوم حرارت او معتقد است و اعتقاد بعضی از سابقین بر این است که حرارت  
او در آخرین درجه اول باشد و گفته اند که نایب او در رطوبت مواد بخار و اندک  
خلط غلیظ و در رت اول است که در ذرات او حرارت او در  
درجه اول است و نفوذ و حرکت از اعتقاد و باقی حرارت پس باید که حرارت  
او در اول درجه درجه اول بخار و در درجه باشد و اینکه حرارت او در اول درجه  
بخار و در رت است و دلیل که این کار و دیگر را بوجوب مضرب میشود و برود  
که حرارت او در درجه دوم باشد نزدیک الفا که از و بیشتر او است  
مضرب است و از طریق او اگر چه نایب او در امراض سود و در  
او است و علت منفع محسوس میشود و بلیغ نایب ظاهر است او در درجه



از جنه شمس است از انراي مايه سست تواند که در دني الحله بوسه باشد و خبر  
علاء الدين محمود سبک و ياد که چاره است که در دني است و بواسطه محبت  
از سيار محبت او سکه شده و در طوبى بايل گردد و بهين همه در کعبه  
او مانع تمام باشد بکلفت حرارت که با وجود اينکه او را و به بر وقت  
از آب بايکه منقطع نمیشود و در عتق ايراني از نماز خيس سر است که کوم نشد  
در درجه حرور و جنه مرقه که سرد برنج باشد و در وقت جهت خوان  
نفتون جهت لکي رسيد باشد يا باشد مانع است در امتحان حرور  
و محمزان بهين حور چيه است که سرخ رنگ و سبکين باشد و سبکين  
او اگر چه در اعلى اوقات سبکين بر ي باشد و اين از صفت محمزان  
و اما چون ولادت برنج صفت و ناز سبک دارد و چون سرخ باشد و بايد  
که ممانه باشد و در نازي و کليک چه درين زمان رطوبت فضا او  
موجب اصغار حرارت و غرض است که نمیشود و حرارت از نيزي ظهور  
تمام ميدهد سکه حکيم علاء الدين سر حديث تفریح موده که سبکين و کم گردد

و سطح ظاهر او را بر لود و ریخته بر صدف این باشد باز درین کمالات نمونانده  
خاک برود عانیست ماکلیک نشو بریند و لعم در آنچه غالب اردو محسوس  
فازن خندان بوزات مثلک کافور و خید مکره و آب دریا و در مراتب و غیر  
و هوای بریکند و نم دریا در دانه مکرده باشد و جوهر نماید که با وجود سیر  
و شکی زانار کن و روی رنانه باشد و سخت باشد و طریقه در بر زینت  
نگیرست بهتر است و باید که نوبت است علی الخصوص اردو با مکرده باشد  
و کینه احوال شود و بکر سیرت است و استم اول در نفی و فوت بدن  
انفع است و نزد بیضی جریب کوه دارد و هر چند است که بیاید سیرت و  
ورزد و سباه و بهترین دای سکین و شیرین و رز که سیرت مایل باشد و  
که رز در سیرت اند بهتر دارند و آن از غلب خط. لک لونی آید و از آنجا  
سیرت و بجای آید و لغز از غلب ریزد می آید و بهتر در هر چه  
و از آنجا اوراق و و انسان و روم نیزند اما بجز کاشویرت و بیض  
نصفه را بهتر میدهند و رز و کما مکره سیرت بهتر است و بهت رسید است

در آنکه سبب غالباً آب در با و بر است و این سبب است و چون درین سبب  
در طریقت نصیب سبب است و در طریقت فضیله رطوبت است که در جوهر او باشد و در خارج  
جمع او باشد تا بر آن نصیب خفوت او در جای که از رطوبت هوا و نم خایه باشد  
و در آنجا که در هوا بی او بود و باشد شدت کوه یا اینها بواسطه آنکه خفوت است  
و در سبب هوا طبع و مقاوم رطوبت فضیله است و او را از رطوبت طبع  
و در جوهر سبب که بخلاف او باشد خصوصاً در نزد دندان می باشد که باید که هوای  
بر آن است و در آنجا که باشد و در بقای خفوت او در نزد دندان به این سبب  
که خفوت او او را از مبررات و آنچه و طبع می حفظ می شود باشد و در آنجا  
که استقامت آن سخت است و فصول نزد جماعه چون مزاج او با رطوبت  
استقامت می نماید و مانع این پنج کینه در آخر نیست و اول که است  
سبب می نماید خصوصاً هرگاه مزاج اصیل اینان سرد است قابل پذیرش  
اصال مزاج و که سبب استقامت آنها ازین صوابیم و این است و مانع  
را و در استقامت این صوابیم است که مزاج آن از رطوبت خفوت

که لذت نه نیست اما لذت نه در سینه است و برست بجدی باشد که ذوق السجده  
مستور باشد و ازینجا معلوم میشود در غنیمت مرض ذوق سجده فایده بسیار  
ازین مرغیست والا با وجود رطوبت غرضی اگر مرطوب بجهت باشد غنیمت  
و در مزاج صوابی چون اصلاح میبست آن میکند و حرارت دور از استقامت و غنیمت  
و سورت و ذوقی نباید و قریب با اعتدال می آید و نیز ازین مزاج منع بسیار  
و اظهار را از استعمال این دو اجزاء فایده نیست بلکه تم است در سینه که  
حرارت غرضی آنها را در رطوبت غرضی است و فتنه رطوبت این جمیع علا  
این شود حرارت دور است ساز و کلامی در اینها که نیست و موجب این  
رغم گردد و مغیر مزاج را در خالی از حرارت بلکه در اینها است  
خصوصا و فتنه مرطوب المزاج باشد حرارت صغیره این رخ در مزاج اینها  
بیشتر است و از جهت رطوبت هر سبب است و دومی و جازا  
الکدر در صحت می است استقامت نمودن این رخ حایل از خط و ضربت  
اما هرگاه مزاج اینها خوف از اعتدال شده باشد در نمودن بحال بسیار

3.

پس باریک است بخت بخت می یابد که قدر نیست و خیر هر صفت  
نماید و برخی بر آنند که بکثرت غام یکصد و بیست شش حرفی که عبارت  
از یک حاکم می آید است که از این چندان نفع ندارد و معجزه آرد  
ظاهر نشود و بعضی یکصد و چاه شش را یک شصت می دهند و بعضی از مردم  
هر حاکم را یک شصت می دارند و گفته است در شایع آن همه مرصع  
و معتدات و صلیبات و در الحله و مانع و خدام و سرایان و هفت و بیست  
سیاه و بیست و شش و نفع و با الحله اراضی که می بیند او را سود آید  
فقط ندارد در میان این اجهان اگر بعد از فراغ در رخ مرض مانع نماید حرارت  
غام بازند و صفات بدیهه شود و صواغانی که بود و بزرگان هر صفت  
تجربه دارد و موجب درد سر خصوصاً القنفذ و کرم عظم روی میده  
و سوداگ مانعون بهم میرسد و معص را ضعیف می بارد و رود نامم  
میکنند و گوشت که بهر عفت می میرسد در معص ان چون نزد بعضی از  
مناخون چنین محکوم کردیم و درشت و کرم و خرب فاس مضعف می بارد



و طریقت بر موجب استخوان و عروق و جمل من است و این است  
حرارت من و یک شویت چه درین حالت بواسطه یک حرارت که جمع  
از نوع احسن سوداوی که موجب شویت است و جلیش غام و انجم  
و اگر چه طریقت موجب لغویت فیه ماضیه است و با چون سبب خارج  
ایات حرارت از جمل من کم میگردد و بلاخره صفت دران اثر  
میکنند پس چیزی که واقع این است بود قرض ملک لغز صندل و عرق  
مغود است و اندک بود و در دایک به سر آن نیز رعایت کنند و بحسب  
تجربه نیز معلوم گردید که در بعضی در پیران و در طبوب مراجا احوال حبس  
میکنند و توسط البول نیز بهر سبب اند که این مواد غلیظ که در فوق دران  
محبس است این دو ایکنه قوت از این است که آن سببند و بخود روق  
و دفع کنند بواسطه صنف قوه خوف و ایکنه کرب مواد تمام آن عرق  
و دفع نمیشود و کتاب کرد و بشانه می آید و درین مسافت با خلط مختلط  
میگردد و بواسطه رطوبت که باین حرارت و نیز طریقت بسیاری دارد

که از بدن وقت بروز جدا می شود و باقی که موجب اسهال می شود  
لفظ بول می رسد و درین ماده مصلح انوشی نازمان و تخم کرفس و انوشی  
ان مبرقع نموده بخورند و حواصی بعد از آن سیرت نمایند و این عرقها کوبیده  
گذاشت و غلط این ابله این است که درین انوشی و سیرت و درین  
و فواید درین است و آنچه فواید او با این محاط است بمن می بارد  
و موجب این مضر است و فرقی در این است اما در این مضر است  
و عرق می کشد مصلح این می دانند که با ششها ماقول نمایند و عذرناست لطیف  
بگویند و از این است و مرطبات اصناف جانیه می دانند و اصل السوس  
را نیز مصلح می دانند که با این طریق سیفوف ساخته ماقول نمایند  
صفت اکوب خیر نرسد اصل السوس بچندیم کردیم ضد السوس  
بلکیم و این است و عرق را به یک بلکیم هم خیار هم در هم می کشیم  
هم را کوفته سیفوف سازند و هر روز با ششها می کشند تا شربت  
ضد السوس و این است و بدین طریق تا به روز علاج نموده باشند



و در فواید شراب محظوظ است که منافعی بسیار است و یقیناً مفید است  
و نه علاوه بر دور واران هم در جنگ و اشتباه الکلی و معذور نیست  
که برخی جنود دین امر مساوی آن تواند شد اما شفاعت و یقیناً مفید است  
و شراب و بلوغی است و بیهوده و یقیناً کار بر و غیره چه اگر مستی باشد  
بعد که از معاصی و مرتکبات این آثار مستفاد میشود باید کرد  
و دان و ساختن ایجابی از شیخ منت بسبب نیاز الیه شراب الکلی  
در جمع و عادیست سودا و تولد خون رفیق و روح لطیف گشت  
و نورانیست و در شراب موجب این فواید است و در اراده امر  
سودا و به دلیل هیچ چنان نمیتواند کند و در اراده امراض الشک  
که متفرق و منفصل شده باشد و هر یک بیمار را فواید دین و وقت  
بدل خویشی بعد از مقدره روغن رحمت است صفت آن حداد  
قطره عافیه که در مصطفی مورخان و خط معانی و را آورده اند  
از او نیز طریقت و از خواص معانی که جا و سیر در دنیا است

دو شش جانون اعراب هم قایت برک چهار شش آب نیمه  
کفایت رزینق چهار شش روع مایون روع کفایت جری روع غن  
سوسن رزینق روع کلنج سوم رزینق کوده بزر برک و شش  
روغنهارا مایون بکدرند و چهار با کلد ساید و صغهارا  
خاک کنند و رزینق را به پنه بکشند و صغهارا یک کوده برهم  
طریق استقیم یعنی در روع رعن که صغاری دارد و هم نون روع  
انرا مثل صندل ساید با تمول حبه الشلب صلا به کوده باشد  
و غایت و کلد بختیر حایت و بکدر یک روع غران ماسود و کلد  
و اگر نذر یک عشر اصفانه کنند هم حش و این کثیریت است  
و اگر مزاج شحیف خارا باشد حبه الشلب با چهار صغاری خلد کلد  
بهدانه یا بجات نر قطن نا با سینه یا لوده پزند و در کلد کنند  
جابر است لعل آوردن و اگر کوز مایات صلا به کوده بعد از آن  
که در شیر نوید یکیم شیرین حبه کوفیه خخته و در آب سبزه

بیت ویم سحری کلاب الحله کم شود بر نرند و با نر بریم نرند  
بعد از آن از قویب چخ در آن ریخته میسرند و صند ساخته بر دارد  
فلذ ان بر روز بعد صغولم بخنن کرده اندند نوع دیگر لطایق فتوه  
اشامیدن در مکراب مایس شامی اردی چخ در فتوه دان کرده نرند  
و لطایق فتوه یا شامند نوع دیگر لطایق سفوف ارکان و یک جوشه  
بکف مصلح مختلف مایات بکف سفوف ساخته نرند  
ما بعد برشته بخزند نوع دیگر قدر از آن مادن ان عاده نرند  
را ویم که بکف بر تارست که بر روز با تطایق میوزم فوه تمام در  
شاده بکنم و تویف متاف بسیار سکفت که با فیهام نوع دیگر و با  
این می نرند و این سر تقعی نام دارد و نوع دیگر این شکل در چخ نرند  
می نرند نوع دیگر لطایق ویم سر جوشه مایس نرند  
نمایند ویم کلاب لغوام آورده و یک نوع کلاب عیسیر مایات  
نموده بعد از آن که حرارت نرند می ایلم کم شده مایند سر مرنند و با



برسم رشت بعد از آن اردو بخنجر در آن رخت و سبز زده و خر ساخته  
از خر ساخته سازند و در آن هر روز بقد رحم بنمونه بخنجر کردن دهند  
نوع دیگر حلوان اردو خنجر ریح سبز کوفته و بنجمه سورجانی نموده بنمونه  
رخت و از خنجر از رنگ هم بنمونه موندایم سبز تیره مارک یک هم نموده  
میده که بنمونه شکر سبزی اردو میده که در ریح و رشت سبزند  
و هم سبزه نیات و هم سبزه غنک صفت نموده بر آن رخت چون نموده  
برسدن شود و در میده مکه زده اصافه ساخته کفتر رخت و بعد از آن یک هم خنجر  
مکوز و نمونه را در رخت نمایند و بنجمه ریح مارک یک و بنمونه غنک  
استه و بنمونه ریح و در آن کس کرده و بنمونه که روغن داده  
و خود داده و در طبق زبده نیات پاشند و پس نمایند بعد از آن که نموده  
شود بپا نیات شکر مارک یک باره بریده بکنند و در روز نیات  
مکوز از رنگ بنجمه مرغ ماقول نمایند که بنمونه شود میده رشت و بنمونه  
از و ماقول ریح و مارک یک مکه زده در دایره و در آن بسیار شود میده

[illegible]

میشود تا اول نماید و در منزل با چهل روز تلاوت  
نماید و اگر بیشتر از روز مبادی نماید بزرگوار است و تهنیت  
میرساند و اگر بر هزار باشد و حاجت کنند مانند جوان بود و بزرگ  
سین و در حاجت که نشستن مطلوب نیست نوع دیگر سوزان است  
اول دو باغ کند و حلقه بر سینه مقوس است و از نامه خراج و درو حلقه  
در دو صفتی النفس که از غلبه غم باشد نماید و هر که اعتقاد بریده باشد  
سه نوبت از حق موشند اصلا برادر و کار نکند و اگر شش نوبت  
موشند اختتام و از و کم هیچ بهتر و یک آنرا نکند و از شتر را خود کرد و این  
و هر روز مقوس است صفتی باغ خنای که بر سینه حلقه است  
سندک الطیب و از جنس از کلام رب سید درین غم و غم شش نوبت  
یعنی غم نیست نوبت روزانه غم سوزناک و از غم و غم است  
بفقت نوبت یک غم بر سینه باز و لا قطع قطع باید کرد و جمع  
و غم نیست کرده و در لاف جامه انداخته غم است بر باید کرد

که ده انشت با کجی ادویه باشد و سرطوت را یکی سرد و ساخته  
و در نیک ریب نواقص نماید مانند مفت روز بعد از آن سر  
طوت و اگر ده برهم اند و بدست بیک از لبس پنج سرنیات  
اعلی و ربع سر جوزه و همین قدر کشیده و یک سینه یک بر سینه  
و بدست مالیده مبرج سازند و بار سر پوشش سرد و سازند و و قش ثانی  
و روز دیگر سر طوت کشوده ادویه را با خردس و آب و به چه مبرج  
بود و در فندان کرده نایش مارم غرق بکفایت و قدری کشک و غیره  
در عقوان صلابه پیافه ماکله اغشته در سر موقت کند از بند و لبس حلیه  
را در طوت جنس با قفله بکفایت دارند که طوت و در باب آن در نزد  
خود میرسد و بعد از آن روز نماند و سر مایه اگر ما را باشد شسته  
به نوله و در آنک و برنجی جمیع اجناس نماید چنانچه میسر معاین که با ادویه  
میستند و یک نماید بیون که محاسن و مخمرات حکما مناجرت خوش  
است که بر اجزای فله شده او فده یافته ادویه پیافه قفله مرکب

کرده است که سوخته بسیار سودمند است سزنت اقلان دو  
و اگر است به شرف صفت جوئی مقدار متعارف صفت جوئی رعد و برق بسیار  
نورانی روزه در چینه فلک کس و وقت رعد کسرت شفا حاصل نم  
حور لوم سعد کونی او خرد نور بدن و یکایک بهین حدل سخته در چینه  
رینون با رکنیوم حصه الغلبه حد در طیار سروج اسطو حد و سن جوئی  
او به حدی از بزرگ جوئی مثلک اول غیر شنبه از بزرگ حد  
حد شد کوخته بر ارا دویم جوئی از حدی است حکیم عمار الدین  
حد شد از حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد  
الوده ازینون طیار سیاه شمس حول تریه سعد مجوس  
در حد تریه الطیار صفت جوئی رعد و برق بسیار  
حد از بزرگ جوئی مثلک اول غیر شنبه از بزرگ حد  
حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد  
حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد  
حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد

درخت صمغ عربی که در آنجا است بسیار است و از آنجا که در آنجا  
از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
نخه دیگر که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
بنا بر حرارت و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
نخه از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
طبع است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
سود که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
شفا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
صفت نفوس آورده چون کنند و در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
بسیار که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
و نواری که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است  
که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است



برای

ما این که چنین بخورند عصبان شود که در اگر بوزوه باشد آب تاراج  
سر عصبان که گرفته سنگین سازند آب جوی و در طری بعد از شش  
گشود هم سر شاهر جوی سوده و نخته در آن آب ریخته میساخت  
بر آن که بپوش آب جوی یک در لوش بخورند و یک روز در آن و اگر  
دست و سر بپوش کرده بخورند و بر مالیدن و مکران بکارند و اگر  
که بپوشانند بخورند که در در میان و شورانی باشد و راه و کوه  
باشد اول و دیگر مالیدن و کثرت و توجه گذارند پس اگر سنگین  
بود که بر مالیدن آن بپوشانند و آن روزی که در راه صفا دارد  
یا در میان پس در آن بر کنار که بپوشانند جادری یا جوی بپوشانند  
چنانچه مقدور باشد بخورند و آن که بپوشانند و در راه که بپوشانند  
قدرا وقت خواهند بستید یا بخورند بر جمع اعضا پس در لوش  
در این بعد و هر که بپوشانند و در راه که بپوشانند و در راه که بپوشانند  
انفع است بهترین طبع است و در استغای

بجای آن نمود و بخت چون از نظر من مفت بسیار دارد و در این زمین  
بقیعه مردم تهنیت بارگشته که بدار و میانه و میان نیست در  
منشورده نیست آن بر سر که از محنت در دین و در گذشت  
عرق و طریقی منوه بسیار محمود است هیچ بخت و بشنود که در این  
ایستادند و صلوات و فائوده و غره اقامت او و حیدان  
حسبیت چه با نیت و عکس و زین و از این صلاک و موادی  
و تفویض خبرین حالت در عرض صفت نماند و شوار و بشوار  
طبعی که در این از آن کور است و از این اقامت و اقامت است  
که این اجزای در عروق صفت و محبتش شود و موصلی است که در  
و هر یک مفت این رقیع شده و از این صلاک است  
خصوصا که هرگاه او را باشد و در است فدا و فدا و فدا  
کرده بخورند و در این صفت شده بسیار است همان <sup>نور</sup> صفت  
فوت و فدا و در عروق صفت و محبت هرگاه این صفت

یا در آید اصناف موافقت در عروق صغیر دارند و لا شکی  
ماله هوای در میان حار و طاهر و آرا و در بعضی از کتب قدیم  
عصاره دیده شد بعد از آنکه در الف و ا و گ و ز و ن و س و ه و م و ح و ط  
و سخی و در سیر احطاط و ماضی و معقول و معجز و در حجت مداومت  
آن انگیزه است که در اند و بدن را نرم کند و قوت دل و دماغ بدهد  
و جگر بیدار و در شش طعام می آرد و معضم میکند و میقه را در او از غلظت  
و در ریه و قوی و سرد و سسته و ضعیف و نفس را در معده  
و از خوشبختی و بی زخم میسر را میبویزند تا کتب که در آن است  
میکند طریقی بلخ چار قدر نمیگویم از آن در میان بنویسند که  
حوت بنده برگاه آب که کند و یک بریزند تا نیم پاسبان چو شانه  
بسیار از آن چمن قدر به آن طهار و با و نوله در جگر و اندک خطم که  
و یک پنچ شش و نعل و از آن مشک و غیره اضافه کرده چند خوشتر  
و یک در ده گوناگون بکار میبرند در میان قهوه و آن قهوه بی نقول

چنانکه در وقت بروز در جیب و پیشانیست در مردم هم و ظاهر  
 است و احوالست خود را میکنند و صورت خویش را و جمیع اعضا  
 سوداوی را فروست میدهند و بعد از آنکه در وقت میکنند  
 و توهم و توجس میخوانند و سبب کابوس میشود و بر او سوداوی  
 بسیار بد است که اگر کسی تراجا و طوطیا بدینست و بخوابد  
 می آید و طبعیت را بیدار سازد و در اشتها و معدة که با طبعیت  
 و طبعیت بهم رسیده باشد نفع میکند و قاطع مشهور و مانع نوم  
 و خوابان که نموده بسیار بخورند و مع هذا کثرت میالزت مشهور است  
 در سطره بلکه که نموده غذای این نجوی است و آن ماده در تندرست  
 و انباشت نفع است از این جهت نموده در زیر است و الا نموده قاطع  
 سینه و است مشهور و حکیم عماد الاونج محمود شیراز که در طبع نموده  
 شنبلیله است که دارد بایش چون که گفتند ما نموده با طبع طبعیت و تندرست  
 در تامل و این نموده است بعد از آنکه و تندرست و دوباره است

موزاد و در یک عذاف و استیاء رنگت حبس و خوشن  
مکنت از پخت پخته و غلیظ از پخت حبس العاز و پخت  
و سواد و سکه و پخت موزاد و اصلا غلی و ستری بزرگ و مکرانک  
غلی با قیصر و بنجی محسوس میشود و در خوشن صلابتی است و اگر  
پخت او را بپوشانند و آب از آن بخورند و در مکه مقله چنین  
مکنت و در بسیاری مواضع موزاد رشتن بخورند و خاک و رنگ  
با خزان شود از پخت مخلوط ساخته بپوشانند و در مکه مقله  
موزاد بریان کنندیم سوخته خاک که طعم آن مکی بسوزد بماند و جوشیده  
بپوشانند یا مقله بریان کردن مقله غایب و معضود است آن  
از پختها بدید است طبع طبع او در یک گن او جاع و زغاده است  
و قلم تمام دارد و بجهت تمام لیب بدان رعیت می نماید و لکن  
سوزان خون مکنت و حدت صفا و لذت از آن می باشد و در  
سودن از آن مکنت و در خرق سودا و غلظت از آن مکنت بپزد اقسام



و سوسه و میناوی و ماکام حصیه و صدر را سفید است و در میزان نیز  
ناجیه است و اکثر انواع در دسترس و مستعد است خاصه و فنی که  
که بسبب آن افتراق باشد در کتب بسبب غلطی خط باشد در کتاب  
خون را نضیغه و ریختن سنگین و ربع را غلطی و بیدار که بخورم را نشسته  
سودمند خواهد بود و در شیخ که ششک و ششک میکنند سخن آن بگرفت  
و کتب مختلفه را دیده متفکر شده و در ششک ششک است که ششک  
ماند متفکر نماید صاف موده که ما کرم میباشند و سرد آن  
مهر که بدل برساند و در ششک را سفید است اصله آن سرد و آب  
و نبات و کلب و انشاد میکنند با غفران در طبع ششک است  
و قلع از آنکه سرد شود او را صاف نهند با اتفاق خوب او را  
خبر میکنند و قلع از او در میان آن گذارند و بسیار خوشنامند  
و طبع او که بسیار غلیظ شده باشد مویست و مکرر خوردن آن  
در روز یک و نیم باید خورد و نرم است آن غلیظ یک روز در میان

داده هر ترست و بایشنا خردن میگزشت و اگر بالدر طالع میخیزند  
و منها از طبعش اندیشه دارند و بر بالار صندل بخورند و الله اعلم  
و انصواب و رتیب هر بدن کاتو در زنان بدینجه میگویند  
بفتح موحده و جیم و سکون راجحه و فتح موحده ثانی و ما و سکون  
ان و کاف خاریس درین خبر در زنان بیرون آمدن و آغاز طهرش  
و در میانها سلطانیت عرش ایشانند جلال الدین محمد باکر بادشاه  
که سال ۱۰۱۲ هزار و چهارده چرخ بود و پشته ارغاب نرنگ  
درین و بارانده و الکوف در جمع اکثمتند و نشان کشت و کار او  
می شود و از قلیا کشتن و شمش و سوب و و خور حینان  
کشته خربان بقول حکیم عی حار مالین است و ز و یغی بارانها  
است و در سمنوم فانه است و عایش سب بارانها  
حوب و کدر جوارش و قور است و محله و شخص صبیح اهداء  
و در عاصی و صغف و باغ زیت و در میان بار علف و در طوط

زبانم از قدر حاجت باشد مانع رست و بمرح معذل مغرر شود  
و نور سیمه را اگر گزنت رطوبت باشد مانع رست و در زنده  
که از رطوبت بسیار باشد تخمدان است نمایند و اعانت <sup>میکنند</sup> مقصود  
و صفت بعد که بکنه اضماع رطوبت با می ریشد بود کند  
و می نفس که بیشتر است غلط بغم سینه و شش بالکشت  
اضماع بخار باشد نفع دارد و در مراح و حضور که موجب ناله  
از قدر حاجت باشد بسیار مفید است و هر چه را که رطوبت  
و کار زبانم از قدر طبع و ضرورت کمتر باشد زبانم نباشد نقصان  
نام دارد و رطوبت کند را تخمدان سینه و می را اضماع  
میکنند و از آن قوت جانم کم شود و از کوشش بار دارد و  
و در شتر صلد هر سان و برای بدن بنر و سینه و قوت  
شکوخت می شود و اراض جند میا میشود که علی ان <sup>است</sup>  
باشد و نیز که سلیقت و شحفی را فوایج می رسیده بعد قرب

صفت شنب پیش من آمده و هیچ و او در آن وقت حاضر  
نیفتد و نزدیک برون بود احوال و دوم که بکلیه گویند  
و او در آن وقت بکلیه استقامت صفت ظاهر شده چون در وقت  
خوابانم محالست پس در محالست قوت عارض خاکو مانشان  
این مرض کار و میکند و بر نفع که در دنیا نومی آید از هر دو مرض  
مخن و مخفی و بفتح پس اگر در حال تیرا و ویه که بکشد  
و در مانع و معده و سایر اعضا و غرض است بکشد  
بجس که با اعضا موکوره صغر که تیرا بماند و از هر خاکو محفوظ می ماند  
و غرضی نقاش کرد که بختی استعدا و دست از سنگ هم در  
او در وقت بکشد صفت کثرت مع کداح را قبول میکند  
بیدار نشد بسیار مانع به ششم و هار و درین مرض  
مسکد معذور از ابراهیم حین اضافی موکوره و دو و اندا در ربک  
خاکو کشد بعد از آن که کشته نفع ظاهر گشته و هیچ از

در خالون گفته است که غایت ترن منج را اصلا با آواز حرارت مانند  
و نموده که زراعت در قیام و معینه و بارز و اهرام و کیمیا و شفا  
درین برکت کرده بار خن کا و برکت نموده خن ساخته کوبه شده  
و در آنرا می کشند و خنم رسیده که دفان حب بد کور و خنم  
پهن می کشند و عین و نفی کرده که شخف را از عارضه حب بسیار  
کم نموده بود خنم مطلقا در حسن بسیار ساخته بود پس از آنکه  
بعد از بار خنم رسیده و دریم که کما می کشند و از آن شخف  
درین معنی بعد از موقوف نمودم و نموده که یک سینه  
برکت بسیار که در بارکت بسیار که او را در کتب نامیده می کنند  
خنم ساخته تا بعد از موقوفه سنانو کشیدم از صفت آن است که  
بهارین درین درشت و درین درخت بسیار است و نموده  
نخستین در باخته شد که مصلح تا کویر و خنم است که بعد از موقوفه  
و در پیش از کما که باره در موقوفه کما که در موقوفه بسیار

موانی روز این بحیر رسیده و حتی بر کاهنتر اودا و آب بیج  
بجو شان من مید لکار میسیرند و کروی با سر کم جوشانده میکنند  
و برخی با خاند و فند انجمن استقامت نمایند و فرقه بابیه هم  
صد می نمایند و مجامع مدرکات و برافروخته لکاری میزند و این  
مربکونده روشنی است او فتنه ای که بیج منصفی را در اول مائلی  
و خالی اخر این بانی میسند و مبتلای استملای ضیق عانده با  
مکروه و بیج آفرنده لاشعور و در شریعت ای اوین

کارش رست او بدش عظمی سز رسامه احوال العبد سید  
حکیم مرعی الزهوی

جهنم آتشک از زال سوت الطمت را گرفته سوزاند و در قندس آنجسته  
کولی داشته گنبد اند بر روز یککولی بخورند <sup>م</sup> گهره یارای <sup>م</sup>  
توقل و عدد بکری بریان همه افیون به پیکر را بر توه آهن  
برمان نموده اردسته آهن خوربیده گنبد اند و رفت حاجت

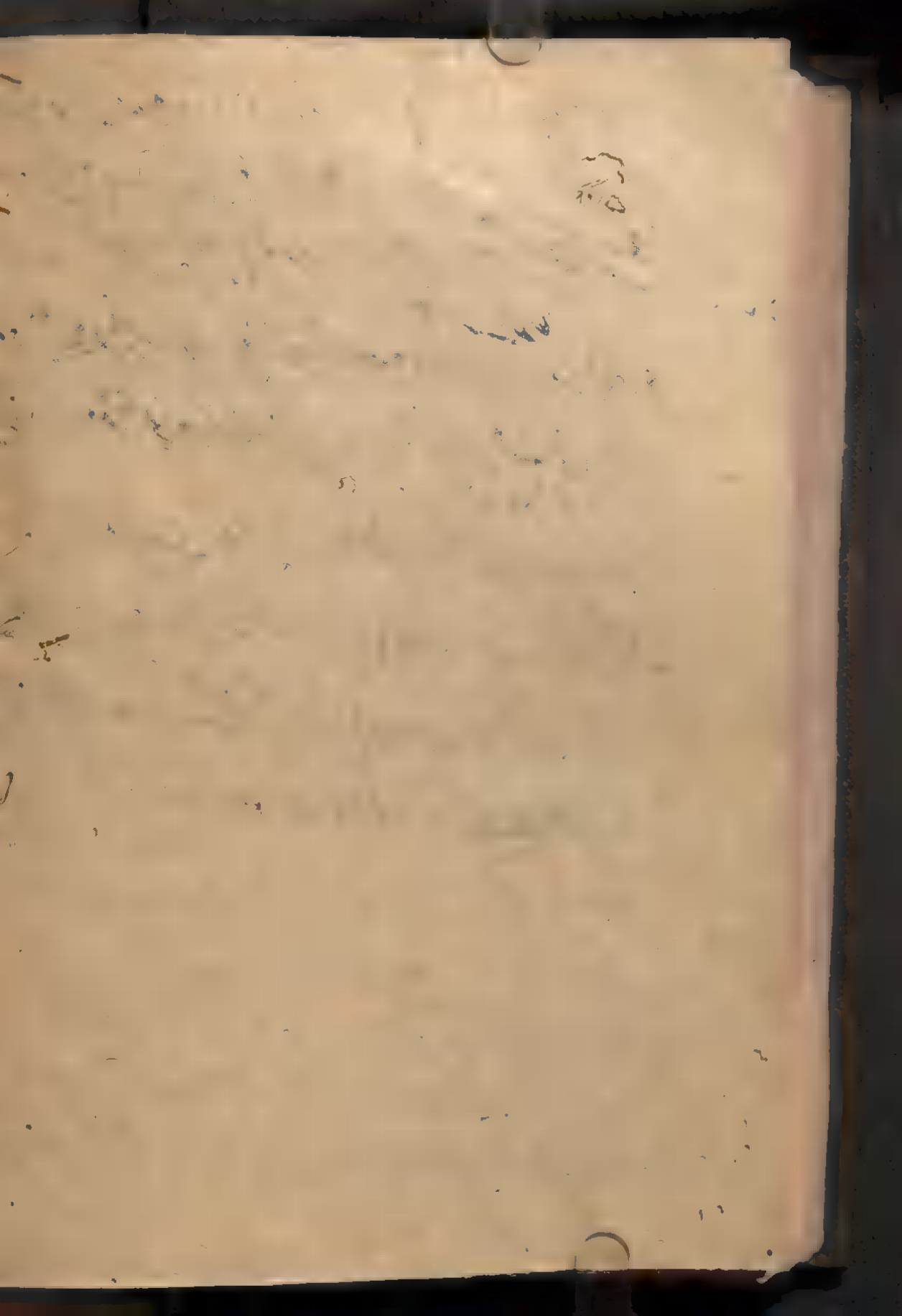


چشم لب نماید ط کوهه بگری مرد در سنگ بند زرد اید اید  
 شامک افیم چنانچه در چین چار ارد بر ابر تو نهاد اید ط بر اید  
 که دست در آنک منمود و در زرد اید مدح رانک سینه طلا  
 بوی چشم و باطلان در آنک در آنک گذارند تا که نرم شود خسته آن  
 کرده بگویند در آن قدر بگری داخل کرده بوی سینه کف دارند  
 در آب نر کرده حوالی چشم بگردانند ط سینه و چینه صبر چشم اصل  
 روست هم صفات ماه ۴ عدد بگری ۴ کف رخوان ۴ کف رخوان  
 در آب سینه بر حوالی چشم طلا نماید ط سر کف حدود رخ ضعیف طلا  
 ماورای این است جد و خطای شش مشق ضد لقمه مشق عروق  
 مشق رخوان مشق زردین مشق خیمه الغیب مشق  
 طیار مشق مشق مشق طلاء مقلد مشق توه مقلد مشق  
 مروارید مقلد مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق  
 انبوه مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق



ترکیب رنگ لکبی لکبه چهره بر خواه بکریا خواه پدید آید در آب سسته  
ذوق را چای بر پهن شده باریک برنگ سسته بعد از آن در نازد خسته از دست لکبه  
بعد از آن آب نازد خسته پارچه بنیز نماید بعد از آن ترش است خواه ترش لیمو و بهنگ هر دو  
انده خسته باز جوش دهد و کل خواه پارچه او را رنگ دهد و دو چای که بر من بدرد  
هرگاه که رنگ دهد بعد از آن آب سسته خواه دریا باشد خوب و لاله را نازد بوی  
که آید که پدید آید ترکیب فیروزه اول رنگ نیل و لایق سسته بدین  
بعد از آن کل ششوی که چنانکه دهد بعد از آن ترش است خواه لیمو و بن  
بکفکوس دهد بعد از آن کافور شده دهد ترکیب رنگ زنگار را چای  
رنگ نیل یک از فیروزه رنگ ششوی که چنانکه بعد از آن ترش کفکوس  
و طبع استور ترکیب رنگ کباب رنگ گل ششوی که بعد از آن کل  
ترکیب رنگ کباب سرد نیل گل ششوی که ترش است خواه لیمو بعد از آن کل  
ترکیب رنگ د اول ششوی که کل ششوی که بر آب جوش داده رنگ دهد بعد از آن ترش  
دهد بعد از آن ششوی که جوش داده رنگ دهد اگر ششوی که ششوی که بر آب  
جوش داده رنگ دهد ترکیب رنگ بنر اول رنگ نیل باط دهد بعد از آن  
رنگ ششوی که بنر یک ششوی که کل ششوی که یک ششوی که جوش داده رنگ دهد  
بعد از آن ترش لیمو بعد از آن ششوی که باط و اما در آب جوش داده رنگ دهد

تخته خواهد شد و اگر رنگ نیل خام دیدید از آن نین و کل پرستهار  
برک نیل و هند درشت بدستور رنگ تیره خام خواهد شد  
ترکیب رنگ طلای زنبور و سیاه زرد خوب آجینه بهنگ اول بهنگ را برآورد  
در آن حل نموده با صبر را غوطه دهد و حرکت کند بعد هر دو بار را گرفته در آب کرده  
صبح خوش در دهن نموده رنگ کند و ترکیب دیگر آبی و ناسپال مجبیه تن بهنگ  
گیر و اول مجبیه را جو کو نموده و ناسپال و تن برآورد و آب باقی طایفه شب تر نموده و کفایت  
مچ جو کس داده بخار و سیگار را در آب بنده با صبر تر کرده و رنگ در دیده گیرد  
در آب بنده کفایت را در آب باله گیرد و گرفته با صبر را غوطه دهد و حرکت کند و در آن سال  
و غره رنگ کند و بعد و کتر برآورده از آن یک شاک نماید رنگها بنده طلای زنبور



سجده در حوض حارالبه تخم خلدن کافکنی در حارالبه تسبیح است به سوره حارالبه  
البت که در ترمذی و دیگر مآلدا حارالبه اما در نسخه هند که در این است بنویس حارالبه تسبیح  
در حارالبه چهار بار در حارالبه ابراهیم معروف مطلق ابراهیم در حارالبه ایل مشهور فقه صغیر  
طریقت ابراهیم معتدل انگیزه است به انجام بده کافکنی که در حارالبه کربان که در حارالبه در حارالبه  
که استن بعد از آنکه از حارالبه در حارالبه در حارالبه در حارالبه در حارالبه در حارالبه در حارالبه







